

خدا احمق‌ها را دوست دارد

مجید محمدی



فدا احمق‌ها را دوست دارد

تاملاتی در پارچه‌پوب دین‌شناسی تملیلی و انتقادی



مجید محمدی

۲۰۱۷



انتشارات شرکت کتاب
www.ketab.com



خدا احمق‌ها را دوست دارد

تأملاتی در چارچوب دین‌شناسی تحلیلی و انتقادی
چاپ نخست: ۲۰۱۷ میلادی - ۱۳۹۵ خورشیدی - ۲۵۷۵ ایرانی خورشیدی
ناشر: شرکت کتاب
نویسنده: مجید محمدی
موضوع: دین‌شناسی - سیاست - علوم اجتماعی
شابک: ۹۷۸-۱-۵۹۵۸۴-۶۳۴-۱

God Loves Idiots

By: Majid Mohammadi
First Edition - 2017
Published by: Ketab Corp. USA

I S B N: 978-1-59584-634-1
© Copyright Ketab Corp. 2017

Subject: Religious studies, politics, and social studies

Ketab Corp.
1419 Westwood Blvd.
Los Angeles, CA 90024 U.S.A.
Tel: (310) 477-7477
Fax: (310) 444-7176
www.Ketab.com

*All rights reserved. No part of this book may be reproduced or retransmitted in any manner whatsoever except in the form of review, without permission of the publisher.
Manufactured in the United States of America*

فهرست مطالب

پیشگفتار..... ۱۵

بخش اول: بازار آشفته‌ی دین

- ۱- ادعاهای تو خالی..... ۲۱
- ۱-۱- تلانم دین و حقوق بشر..... ۲۱
- تکالیف در برابر حقوق..... ۲۲
- کنار گذاشتن عرضیات..... ۲۳
- اسلامی کردن حقوق بشر..... ۲۴
- مواجهه‌ی گزینشی..... ۲۵
- اسلام و نه اسلام تاریخی..... ۲۶
- تضاد اسلام (چنانکه هست) و حقوق بشر..... ۲۷
- تفکیک حوزه‌ی عمومی و خصوصی..... ۲۷
- حقوق محوری..... ۲۸
- ۱-۲- نقش اسلام در سعادت دنیوی بشر..... ۳۱
- آزمون تاریخی..... ۳۲
- شش ابداع کلیدی..... ۳۳
- نقش دین؟..... ۳۴
- افول ادعایی غرب..... ۳۵
- دو ادعای دیگر..... ۳۵
- ۳-۱- ادعای معجزه: فروش یک رویا یا القای یک باور..... ۳۶
- ۱- اعتبار..... ۳۶
- سه معنای معجزه..... ۳۷
- سه سطح بحث..... ۳۸
- چهار نوع استدلال در دفاع از حقانیت امر معجزه..... ۳۹
- دلایل علیه اعتبار معجزه..... ۴۰
- دلایل دیگر..... ۴۱
- ۲- انتظارات..... ۴۲

- ۳- جامعه‌ی معجزه‌پرور، جامعه‌ی نافی معجزه ۴۳
- ۴- فرد معجزه باور ۴۴
- ۴-۱- اسلام به عنوان معنویت، عدالت و رهایی ۴۴
- رابطه‌ی متقابل دین، قدرت و منفعت ۴۵
- علیه معنویت ۴۶
- برابری خیالی ۴۷
- بردگی و تبعیض ۴۹
- سواری نمی دهند ۵۰
- ۵-۱- خداترسی و آخرت هراسی ۵۰
- بر خلاف شواهد ۵۱
- مومن در مقام اراده‌ی الهی ۵۲
- نقش دعا و عبادت ۵۲
- جنایت برای حفظ نهاد ۵۳
- اصل تکلیف ۵۴
- دیندار نیستند ۵۴
- دین در شرایط زندان ۵۵
- ۶-۱- آسیب‌های کمتر اجتماعی در میان باورمندان ۵۵
- بلاایای طبیعی و دینداری ۵۶
- آرمانشهری توهمی ۵۷
- واقعیات رد کننده ۵۷
- مدعای بی دلیل ۵۸
- عدم امکان تحقیق ۵۹
- ۷-۱- پاسخ به پرسش‌های بی پاسخ ۵۹
- شکستن (عقل) خود ۶۰
- شکستن پله‌های نردبام عقل ۶۱
- هسته‌های گزینش در گاه الهی ۶۲
- اهانت به غیر دینداران ۶۳
- یافتن پاسخ برای پرسش‌های پاسخ ناپذیر ۶۳
- شعبده بازی در انتهای بن بست ۶۳
- ۸-۱- معصومیت ۶۴
- مهابت را برای چه می خواهند؟ ۶۶
- نیت خوانی ۶۷
- فراموشی جنایات تاریخی مسلمانان ۶۷
- معرفی وارونه‌ی سکولاریسم ۶۹
- گریز از مسئولیت ۷۰
- توصیه یا تهدید ۷۱
- مدافعه از دین ۷۲
- ۹-۱- واقعیت تاریخی و علمی روایات کتب مقدس و تحقق وعده‌ها ۷۲

۱۰-۱-اسلام توسط تروریست‌ها دزدیده شده.....	۷۶
دو جریان فکری تمامیت‌خواه و اصلاح طلب.....	۷۶
تروریست‌ها دزدیده‌اند.....	۷۶
اصلاح طلبان دزدیده‌اند.....	۷۷
پاسخ تحلیلی.....	۷۷
دو جریان در کفه‌ی ترازو.....	۷۸
دو مغزهای اسلام حداقلی و اسلام حداکثری.....	۷۹
۱۱-۱- آیا «خلافت اسلامی» اسلامی است؟.....	۷۹
افراد خود هویتشان را تعیین می‌کنند.....	۸۰
هویت دینی متکثر.....	۸۱
اسلام ایده‌آل باورمندان راستین فقه.....	۸۲
اسلام واقعی.....	۸۳
۱۲-۱- دین چاره‌ی مشکلات است.....	۸۴
مایوس.....	۸۵
گمشده.....	۸۵
بی‌چاره.....	۸۵
شکسته شده.....	۸۶
آسیب دیده.....	۸۶
پریشان.....	۸۶
بی‌پناه.....	۸۷
۱۳-۱- دینداران دنیا را نمی‌خواهند.....	۸۸
دینداری مستکبرانه.....	۸۹
آرمانگرایی.....	۸۹
خود حق پنداری.....	۹۰
جادوگرایی.....	۹۰
ناپرسشگری.....	۹۰
داوری.....	۹۱
۱۴-۱- سعه‌ی صدر و تساهل.....	۹۱
طنز و شوخی با مفاهیم و چهره‌های دینی.....	۹۲
روایت تاریخ.....	۹۲
بخشش.....	۹۳
عدم قضاوت.....	۹۳
مدار.....	۹۳
عدم خشونت.....	۹۴
پذیرش مسئولیت شکست و خطا.....	۹۴
خیرخواهی.....	۹۵
آنچه در تعالیم مسلمانان غائب یا کم‌رنگ است.....	۹۵
۱۵-۱- عزاداری‌ها و روضه‌خوانی برای تصفیه‌ی روح.....	۹۶

- پیشینه ۹۶
- آسیب‌رسانی به بدن ۹۷
- صنعت گریه و تداوم نهادهای دینی ۹۸
- تحقیر انسان‌ها ۹۹
- مزاحمت برای عموم با مصونیت قضایی ۱۰۲
- ۱-۱۶- شریعت برای آسایش شهروندان ۱۰۳
- مزاحمت در خانه ۱۰۳
- مزاحمت در اتومبیل ۱۰۵
- مزاحمت در محل کار ۱۰۵
- مزاحمت در فضاهای عمومی ۱۰۶
- ۱-۱۷- ادعای وجود امام زمان ۱۰۷
- تاریخی: شکل‌گیری این ایده و استحکام یافتن آن در طول تاریخ ۱۰۷
- ترکیب پنج ایده برای شکل‌گیری مهدویت در شیعه ۱۱۰
- زمینه باور اجتماعی ۱۱۲
- ۲- افسانه‌ها ۱۱۴
- ۱-۲- نقد افسانه‌ها و بازنمایی حقیقت: واسازی و شکستن ساختار الهیاتی جمهوری اسلامی ۱۱۴
- حکومت نجات‌بخش ۱۱۵
- وجود گروهی به نام هادیان ۱۱۶
- قوم برگزیده ۱۱۷
- پیروزی با پیروان دین حق است ۱۱۷
- حکومت دینی با تصفیه ناب تر و لذا قدرتمندتر می‌شود ۱۱۸
- ۲-۲- تبیین مذهبی پدیده‌های اجتماعی و طبیعی: توصیه در لباس تبیین ۱۱۹
- تمایزیابی‌های معرفت‌شناسانه ۱۲۰
- خدا چیست؟ ۱۲۲
- نافرمانی کنید بد می‌بینید ۱۲۳
- توصیه‌هایی در لباس میش ۱۲۴
- ۲-۳- دنیای وارونه‌ی اسلامگرایان شیعه و سنی ۱۲۴
- همه مهاجم جنسی‌اند ۱۲۵
- همه بت پرستند ۱۲۶
- همه گناهکارند ۱۲۷
- چگونه با یکدست‌سازی، نامدارا، توده‌وار خواهی و تمامیت‌خواهی، جوامع بیمار بسازیم؟ ۱۲۸
- ۲-۴- خانواده‌های مذهبی با شک جوانان و نوجوانان چه می‌کنند؟ ۱۳۰
- اولین جرقه‌ها ۱۳۰
- تاکتیک‌هایی برای فرار از پاسخگویی ۱۳۱
- نقش خانواده ۱۳۲
- عوامل محدود کننده‌ی تأثیر پرشش‌ها ۱۳۳
- تشکیلات پاسخ به پرشش‌ها ۱۳۴
- ۲-۵- آزادی مذهب و مشکل بخشی از باورمندان بادرک امتناع تناقض ۱۳۵

- ۱۳۸..... جمع مقتضیات زمانه با باورهای دینی.
- ۱۳۹-۲-۶- رو به سوی مامن یا قبله؟ آلمان یا عربستان سعودی؟.....
- ۱۳۹..... قبله و پناهگاه.....
- ۱۴۱..... آرزو و واقعیت.....
- ۱۴۳..... شکاف میان دنیا و آخرت.....
- ۱۴۳..... دو نوع مسلمانی.....
- ۱۴۵-۷-۲- پولشویی کلیسای کاتولیک برای جمهوری اسلامی.....
- ۱۴۶..... موسسه‌ی فعالیت‌های دین یا بانک و اتیکان.....
- ۱۴۷..... شیفنگی برای عدم شفافیت.....
- ۱۴۷..... پولشویی در کشورهای غربی.....
- ۱۴۸..... پولشویی در منطقه.....
- ۱۴۹-۳- مقدسات.....
- ۱۴۹-۱-۳- مغالطات، خلط‌ها و انتظارات در بحث از توهین به مقدسات.....
- ۱۴۹..... بستر اجتماعی مفاهیم.....
- ۱۵۰..... توهین به شخص و توهین به ایدئولوژی و مذهب.....
- ۱۵۰..... توهین به قومیت و نژاد و توهین به مذهب.....
- ۱۵۱..... خواست توهین کردن و توهین نشیدن.....
- ۱۵۲..... تمسک به ایجاد رنج و درد برای محدود کردن آزادی بیان.....
- ۱۵۳..... تحریک نیروهای رادیکال.....
- ۱۵۳..... گفتگوی نظری تنها روش تعامل نیست.....
- ۱۵۴-۲-۳- مقدس‌انگاری و پیامدهای عملی‌اش.....
- ۱۵۴..... آیا محافظت از مقدسات عملاً ممکن است؟.....
- ۱۵۶..... آزادی بیان قید نمی‌خورد.....
- ۱۵۹..... امکان همزیستی دینداران با هم و با بی‌دینان؟.....
- ۱۵۹-۳-۳- روشنفکران دینی و مقدسات مردم.....
- ۱۶۰..... نمایندگی مقدسات یا تحقیر شدگان.....
- ۱۶۰..... عقل در کنار احساسات.....
- ۱۶۱..... فقط یک بار زندگی می‌کنند.....
- ۱۶۲..... ریشه‌ی هزار ساله.....
- ۱۶۳..... حساسیت‌ها.....
- ۱۶۴..... حجم توهین‌ها.....
- ۱۶۵..... باورها نماینده ندارند.....
- ۱۶۶..... کانال را عوض کنند.....
- ۱۶۷-۴-۳- روضه‌خوانی برای مقدسات، بدون قطره‌ی اشکی برای انسان‌ها.....
- ۱۷۰..... توهین به تک تک شهروندان از چه جنسی است؟.....
- ۱۷۰..... بلندتر بودن صدای اسلامگرایان.....
- ۱۷۱..... ندیدن تحقیر، بزرگترین مشکل مخالفان.....
- ۱۷۲-۵-۳- توهم توهین به مقدسات.....

۱۷۳	تصور توهین.....
۱۷۴	جواز توهین در خارج از کشور.....
۱۷۵	اجرای احکام الهی به شرط چاقو.....
۱۷۵	عرف، مرجع تشخیص توهین.....
۱۷۶	۳-۶- توهین به مقدسات، اسم رمز سرکوب و حذف.....
۱۷۷	کتابچه‌ی قدیمی.....
۱۷۸	جر زنی در شرایط باخت.....
۱۷۹	جریان رو به افول روشنفکری دینی.....
۱۸۱	فشار برای خود سانسوری.....
۱۸۲	۴- دین و اخلاق: تقلیلگرایی دینداران و مسامحه‌ی عقلگرایان اخلاقی.....
۱۸۴	۴-۱- اخلاق بدون دین.....
۱۸۹	۴-۲- اخلاق عرفی عام و جهان شمول در برابر اخلاق دینی خاص و غیرجهان شمول.....
۱۹۰	۴-۳- دین، نه اخلاق.....
۱۹۴	۴-۴- دینداران علیه اخلاق.....
۱۹۶	۴-۵- اخلاق عرفی، موثرتر و کم هزینه تر.....
۱۹۷	۴-۶- دین متضمن سعادت دنیوی نیست.....
۱۹۹	۴-۷- دولت و اخلاق.....

بخش دوم: اسلامگرایی، کالای داغ بازار دین

۲۰۳	۵- اسلامگرایی و مخاطراتش.....
۲۰۳	۵-۱- هندسه‌ی پنج نوع اسلام و نتایج آن.....
۲۰۳	”اسلام“ها.....
۲۰۵	ترکیب‌های هندسی.....
۲۰۷	۵-۲- اسلامگرایی، بزرگترین چالش امنیتی قرن بیست و یکم.....
۲۰۸	شوق به کشتار.....
۲۰۹	کشتار مسلمانان.....
۲۱۰	بسط تنفر مذهبی.....
۲۱۰	مغز شویی.....
۲۱۱	پایگاه اجتماعی.....
۲۱۴	۵-۳- بحث را از رنج‌ها آغاز کنیم.....
۲۱۵	هفت حوزه‌ی تداخل دین و دولت.....
۲۱۷	اسلامگرایان شرمنده.....
۲۱۸	حیطه‌های تداخل.....
۲۱۹	معیارهای ملموس.....
۲۲۰	”دمکراسی دینی“ تحقق یافته است.....
۲۲۱	۵-۴- تمامیت‌خواهی اسلامگرایی نقطه‌ی توقف ندارد.....
۲۲۲	مهندسی فرهنگی و تمامیت طلبی دینی.....
۲۲۳	همشکل سازی.....

۲۲۴	خطر اسلامگرایی
۲۲۵	دین جامع و کامل
۲۲۶	فروپاشی و زوال محتوم
۲۲۷	۵-۵- ترس از مابعد اسلامگرایی
۲۲۷	اسلامگرایی در حضيض
۲۲۹	تجدید نظر طلبان دیر باور
۲۳۰	اسلام سیاسی
۲۳۰	بیطرفی ایدئولوژیک دولت
۲۳۱	اعتماد سازی و قواعد بازی
۲۳۱	۵-۶- بر چسب‌های مبتذل، مستهجن، و وقیح: نخبه‌گرایی فرهنگی در خدمت اسلامگرایی ...
۲۳۲	کلام از جنس کنش
۲۳۳	نخبه‌گرایی فرهنگی در خدمت اسلامگرایی
۲۳۳	عقلانی‌سازی سانسور و حذف
۲۳۴	جادوی بر چسب
۲۳۴	ارتقای واژه‌های توصیفی به بر چسب
۲۳۶	۵-۷- باغ قلهک یا باغ فدک
۲۳۶	پیدا کردن جایی برای باغ فدک
۲۳۷	چرا باغ فدک؟
۲۳۸	چرا باغ قلهک؟
۲۴۰	برهم زدن توازن قوا و دست‌آویزهایش
۲۴۰	تحریک سکولارها
۲۴۱	تاریخ تکرار می‌شود و نمی‌شود
۲۴۲	۵-۸- حجاب اجباری، یا کاباره و کلوپ شبانه
۲۴۳	دولت یا دلال محبت
۲۴۳	ناتوانی خانواده از پاسخ به همه‌ی نیازهای جنسی
۲۴۴	سه فرض نادرست
۲۴۵	نتیجه‌ی فاسد
۲۴۶	راه سوم
۲۴۷	۵-۹- پنج قلب واقعیت تاریخی/اجتماعی در مورد حجاب اجباری
۲۴۸	زنان محجبه‌ی ایرانی: اکثریت یا اقلیت؟
۲۴۸	حجاب اجباری قانونی؟
۲۴۹	وضعیت ادارات از حیث حجاب در سال ۵۷؟
۲۵۱	حجاب اجباری، دستور شرع
۲۵۲	بی‌حجابی اجباری در غرب
۲۵۳	۵-۱۰- پیام اسلام‌مگرایان برای قرن بیست و یکم: «خشونت، نفرت، تمامیت‌خواهی و تبعیض» مقدس ...
۲۵۳	آنها چه چیزی برای عرضه دارند؟
۲۵۴	فرا تر رفتن از فاشیسم و کمونیسم
۲۵۴	خشونت و نفرت مقدس

- ۲۵۵..... صغارت و بردگی زنان.....
- ۲۵۵..... تحمیل سبک زندگی اسلامگرایان.....
- ۲۵۶..... محدودیت اطلاع‌رسانی.....
- ۲۵۶..... تغییر اسامی.....
- ۲۵۷..... ۱۱-۵- الگوی اسلامگرایانه‌ی خانواده و چهار روش تجربه شده و ناموفق.....
- ۲۵۸..... خانواده‌ی اسلامی.....
- ۲۵۹..... کاهش سن ازدواج دختران برای منع روابط صمیمی و تحکیم خانواده‌ی مردسالار.....
- ۲۶۰..... اجباری، اما مجازی.....
- ۲۶۰..... نوشتن دیکته از روی دست مکتبی‌های منقرض شده.....
- ۲۶۲..... فقدان امید و اشتیاق به ناهم‌رنگی.....
- ۲۶۳..... ۱۲-۵- اسلامگرایان، پایان دوزخ و جهنم ناشایستگی.....
- ۲۶۴..... نشانه‌ی ضعف.....
- ۲۶۵..... ترس ناخودآگاه از عقوبت.....
- ۲۶۶..... دوزخ کاربرد ندارد.....
- ۲۶۷..... جهنم ناشایستگی.....
- ۲۶۷..... جامعه‌ی دینی؟.....
- ۲۶۸..... ۱۳-۵- اسلامی کردن نام‌ها در نظامی شبه توتالیتیر.....
- ۲۶۸..... روحانیت و تغییر اسامی.....
- ۲۶۹..... سازمان ثبت احوال و تبلیغ اسامی عربی- تبار.....
- ۲۷۰..... منع اسامی شبه غربی و تبلیغ منفی علیه اسامی ایرانی الاصل.....
- ۲۷۱..... سیر تحول نام‌ها.....
- ۲۷۱..... اسلامی کردن و تمامیت خواهی.....
- ۲۷۲..... ۱۴-۵- کارنامه‌ی اسلامگرایی شیعه در حوزه‌ی عدالت اجتماعی:.....
- ۲۷۴..... فقر و شکاف طبقاتی.....
- ۲۷۵..... تورم و بیکاری، دو عامل نابرابری.....
- ۲۷۶..... پرداخت یارانه‌ها.....
- ۲۷۶..... رشد اقتصادی.....
- ۲۷۶..... دائمی سازی نابرابری: تبدیل کردن اکثریت مردم به نان خور دولت.....
- ۲۷۸..... ۱۵-۵- ده دروغ بنیادی اسلامگرایان شیعه.....
- ۲۷۸..... ۱- حکومت دینی خدمات عمومی را برای مستمندان مجانی می‌کند.....
- ۲۷۹..... ۲- اجرای احکام شریعت توسط دولت جرم و جنایت را ریشه کن می‌کند.....
- ۲۸۰..... ۳- اعمال حجاب اجباری موجب تحکیم نظام خانواده می‌شود.....
- ۲۸۰..... ۴- اسلامگرایان تنها گروهی هستند که استقلال و تمامیت ارضی کشور را حفظ کرده‌اند.....
- ۲۸۱..... ۵- همه‌ی مردم با حکومت‌اند.....
- ۲۸۲..... ۶- حکومت دینی شان و احترام زنان را حفظ کرده است.....
- ۲۸۲..... ۷- اسلامگرایان شیعه به دنبال وحدت مسلمانان هستند.....
- ۲۸۲..... ۸- دول غربی مانع پیشرفت کشور شده‌اند.....
- ۲۸۳..... ۹- کسی که مخالف لابی اسرائیل سخن بگوید در دولت امریکا جایی ندارد.....

- ۱۰- امریکا مسبب اصلی کشتار مسلمانان است..... ۲۸۳
- ۶- اسلامگرایی ها..... ۲۸۵
- ۱-۶- اسلامگرایی، مسیری پر از سنگلاخ به سوی ۲۸۵
- شکاف‌ها و شورش‌ها ۲۸۵
- آزادی، دوای همه‌ی دردها..... ۲۸۶
- از ایدئولوژی‌های چپ به اسلامگرایی..... ۲۸۷
- اسلامگرایی‌های نفتی و غیرنفتی..... ۲۸۷
- دو مسیر قابل تصور..... ۲۸۸
- مهم‌ترین خطر اسلامگرایان در فرایند سیاسی..... ۲۸۸
- ۲-۶- اسلامگرایان مصری و اسلامگرایان ایرانی: تعاملات و تحولات..... ۲۸۹
- واردات اسلامگرایان ایرانی از مصر..... ۲۹۰
- اسلامگرایان مصر و خدمات عمومی..... ۲۹۱
- تحولات اخوان و تداوم شیفتگی به حکومت دینی..... ۲۹۲
- دمکراسی یک طرفه..... ۲۹۴
- ۳-۶- اسلامگرایی در بهار عرب غائب بود..... ۲۹۵
- جنبش‌های دمکراسی خواهی..... ۲۹۶
- سوار شدن بر موج اعتراضات..... ۲۹۶
- نهادهای دینی در کشورهای عربی قبلاً دولتی شده است..... ۲۹۷
- اسلامگرایی ایرانی قابل صدور نیست..... ۲۹۸
- ۴-۶- اسلامگرایان یکدیگر را خواهند خورد..... ۳۰۰
- تقابل اسلامگرایان بر اساس منافع ملی و جبهه‌بندی‌های منطقه‌ای..... ۳۰۱
- تقابل اسلامگرایان در سطح ملی..... ۳۰۲
- تلطیف اسلامگرایان در جریان عمل..... ۳۰۳
- از دست دادن آراء در نظام رقابتی و متکثر..... ۳۰۳
- چندان جای نگرانی نیست..... ۳۰۴
- ۵-۶- تکفیری‌های شیعه و سنی علیه یکدیگر: مدارای کمتر و خونریزی بیشتر..... ۳۰۵
- تکفیری به روایت اسلامگرایان شیعه..... ۳۰۶
- یک روح در دو بدن..... ۳۰۷
- تکفیر یک سنت اسلامی است..... ۳۰۸
- تکفیر یک سلاح سیاسی است..... ۳۰۹
- ۶-۶- سه نگاه اسلامگرایان شیعه و سه نگاه عرفیگرایان به رابطه‌ی دین و دولت..... ۳۱۰
- ادغام نهادهای دینی در راس حکومت..... ۳۱۱
- ادغام نهادهای دینی در دولت..... ۳۱۲
- نهادهای دینی بخشی از جامعه‌ی مدنی..... ۳۱۲
- سه نگرش عرفیگرایان به رابطه‌ی دین و دولت..... ۳۱۴
- ۷-۶- چهار رهیافت اسلامگرایان شیعه به شاهنامه‌ی فردوسی..... ۳۱۶
- شاهنامه به منزله‌ی مانیفست ایدئولوژی شاهنشاهی/ملی‌گرایانه..... ۳۱۷
- شاهنامه به منزله‌ی پلی از ایران به اسلام..... ۳۱۷

- شاهنامه به منزله‌ی رقیب قرآن ۳۲۰
- شاهنامه به منزله‌ی پناهگاه ۳۲۱
- ۶-۸- بر آمدن اسلامگرایی جادو گرایانه، معجزه‌ی دهه‌ی چهارم ۳۲۳
- آخرین محصول اسلامگرایی ۳۲۴
- گذر از موعودگرایی به جادوگرایی ۳۲۴
- الگوگیری از اسلامگرایی فقه گرا ۳۲۶
- زمینه‌ی مساعد جادو و غیب گویی در ایران ۳۲۷
- جادوگری و ظرفیت‌های سیاسی‌اش ۳۲۸
- تسخیر ماوراء الطبیعه ۳۲۹
- ۶-۹- بدیل امروز اسلامگرایی، لیبرال دموکراسی یا ناسیونالیسم بی هویت دولتی ۳۲۹
- ناسیونالیسم در برابر دموکراسی ۳۳۰
- ناسیونالیسم کاربردی، دو زیست و بی هویت ۳۳۱
- نظامیان و امنیتی‌ها، پیشگامان تفوق ملی گرایی اتمی ۳۳۲
- گفتمان ملی گرایی و گرایش‌هایش ۳۳۳
- بر آشتی از یک بحث کهنه ۳۳۴
- تقدم مکتب و قدرت مطلقه‌ی ناشی از آن ۳۳۴
- اسلامگرایی امپریالیستی در برابر اسلامگرایی محدود در مرزهای کشور ۳۳۵
۷. دین مابعد اسلامگرایی ۳۳۷
- ۱-۷- ایران لیبرال دموکرات و میراث شیعی ۳۳۷
- افسانه‌زدایی از باورهای شیعی در حوزه‌ی عمومی ۳۳۸
- پایان دین رسمی ۳۳۸
- اولاد پیامبر ۳۳۹
- پرستشگاه‌ها ۳۳۹
- فقه شیعه ۳۴۰
- کلام شیعی ۳۴۰
- روحانیت شیعه ۳۴۱
- مراسم و شعائر شیعه ۳۴۱
- ۲-۷- جایگاه شریعت در یک ایران لیبرال دموکرات ۳۴۲
- رای دیوان عالی ایالات متحده ۳۴۳
- شریعت به منزله‌ی دستورات محدودده‌ی خصوصی ۳۴۴
- عدالت و عقل ۳۴۵
- تکثر و برابری ۳۴۶
- حقوق فرد دیندار و نه گروه دینداران ۳۴۷
- ۳-۷- چهره‌ی دین در ایران مابعد اسلامگرایی ۳۴۸
- نهادهای دینی آماج حملات خشونت بار مردم ۳۴۹
- تفکیک نهادهای دینی از نهادهای سیاسی ۳۵۰
- پایان عصر دوگانگی نهادهای دینی ۳۵۲
- ۴-۷- آیا اسلام لیبرال ممکن است؟ ۳۵۳

۳۵۴	چهار معنای اسلام و لیبرال دمکراسی
۳۵۵	مسلمان لیبرال
۳۵۷	روایت رحمانی
۳۵۸	مرجعیت اخلاقی
۳۵۹	اسلام خیلی از چیزهاست
۳۶۰	مخالفت با حکومت دینی و نه دین
۳۶۱	۷-۵- مسلمانان بی خدا و اسلام‌زدایی از اسلام
۳۶۲	فرا‌تر از اسلام هویت
۳۶۲	چهار ویژگی مسلمانان بی خدا
۳۶۴	چشم بستگی روحانیت
۳۶۵	اسلام‌زدایی از اسلام

بخش سوم: عرفی‌گرایی و بی‌دینی

۳۶۹	۸- جامعه‌شناسی و معرفت‌شناسی بی‌دینی
۳۷۱	وجود سیاقی تعریف بی‌دینی
۳۷۵	بی‌دینی وضعیت طبیعی است یا دینداری یا هیچکدام؟
۳۷۶	سرچشمه‌های بی‌دینی
۳۷۷	ماهیت و صور بی‌دینی
۳۷۸	انواع مواجهات بی‌دینی و دینداری
۳۸۰	چشم‌اندازهای کارکردی بی‌دینی
۳۸۱	مزایا و مشکلات بی‌دینی
۳۸۲	محرک‌های بی‌دینی
۳۸۲	کدام یک عقلانی تر است: دینداری یا بی‌دینی؟
۳۸۴	دامنه‌ی بی‌دینی
۳۸۵	واکنش بی‌دینانه به دنیای پیرامون
۳۸۶	تبیین دینی و غیر دینی
۳۸۶	بی‌دینی سازمان یافته
۳۸۶	بی‌دینی و اخلاق
۳۸۷	بی‌دینی و معنویت
۳۸۹	بی‌دینی و عرفی شدن
۳۹۰	بی‌دینی و آزادی دینی
۳۹۰	چالش تنوع دینی
۳۹۱	چالش تنوع بی‌دینی
۳۹۱	انصاف و تواضع علمی: دینداران و غیر دینداران
۳۹۳	رفتار دینداران و بیدینان
۳۹۳	ارزش شک و تردید
۳۹۳	دینداران فرهنگی و بیدینان باورمند
۳۹۴	۹- عرفی‌گرایی غیر دیندارانه

- ۱۰- چگونه می‌توانید دین تازه‌ای تأسیس کنید؟..... ۴۰۱
- دین به مثابه‌ی شرکت تجاری..... ۴۰۱
- ادیان ساخته و پرداخته می‌شوند..... ۴۰۲
- طی مراحل..... ۴۰۲
- چند دین چند ملیتی..... ۴۰۴
- دین سازی پایان نیافته است..... ۴۰۵
- تنظیم دستور عمل برای تازه واردها..... ۴۰۶
- هفتاد دستور..... ۴۰۶
- تولید..... ۴۰۶
- بسته‌بندی دین نوپا..... ۴۱۱
- فرایند تأسیس دین..... ۴۱۵
- مدیریت و نهاد سازی ادیان..... ۴۱۸
- بازاریابی و بازرگانی دین..... ۴۲۲
- جذب نیرو برای دین نوپا..... ۴۲۶
- تبلیغات و ارتباطات دین تازه..... ۴۲۸
- واژه نامه‌ی اسلامگرایی شیعی..... ۴۳۴

پیشگفتار

دین در دنیای امروز و از جمله ایران با شش چالش جدی مواجه است: مطالبات انسانی و حقوق بشری شهروندان که در بسیاری از موارد با احکام و باورهای دینی همخوانی ندارند، بی‌دینی و مسائل حقوقی و قانونی مربوط به آن در جامعه، اخلاق مبتنی بر عقلانیت (و نه دین)، اصلاح دینی، عرفیگرایی و نفی و طرد یا چالش مقدسات دینی در حوزه‌ی عمومی. اسلامگرایی به جای حل مشکلات دین در دنیای امروز و کاهش و تخفیف چالش‌ها همه‌ی آنها را با تمسک به زور و خشونت و نفرت تشدید کرده است.

اسلامگرایان (قائلان به اداره‌ی جامعه بر اساس شریعت و مبانی کلامی و الهیاتی اسلام) اصولاً حقوق بشر و بسیاری از مبانی ارزش‌های بشری منعکس شده در آن مثل معنویت، سعادت، پیشرفت، عدالت و آزادی را نفی می‌کنند و آن را ساخته‌ی غریبان می‌دانند، با بی‌دینی با احکام قتل و ارباب و تهدید برخورد می‌کنند، اخلاق را بخشی از شریعت می‌دانند، هرگونه جریان اصلاح دینی را رد می‌کنند و آن را به توطئه‌ی دشمنان نسبت می‌دهند، عرفیگرایی را امری وارداتی از غرب دانسته و با آن مبارزه می‌کنند و تلاش می‌کنند انبوهی از مقدسات را در حوزه‌ی عمومی ایجاد کنند تا خود به عنوان متولیان این قبور و امامزاده‌ها حوزه‌ی عمومی را مطلقاً در اختیار بگیرند.

بزرگترین چالش برای لیبرال دموکراسی، امنیت و منافع ملی کشورها در

گوشه و کنار جهان، و دین و دینداری در دوران ما جریان اسلامگرایی است. از همین جهت باید به ابعاد مختلف آن، مبانی فکری و نظری آن، خاستگاه‌ها و محل رشد آن و نیز نسبتی که با مسائل و مشکلات دنیای امروز پیدا کرده پرداخت.

همه‌ی مطالب این اثر در واکنش به و در تامل بر جریان اسلامگرایی در چند دهه‌ی اخیر در دنیا و بالاخص در ایران نوشته شده است. بیشترین تمرکز در این اثر بر پیامدهای اسلامگرایی است. از جهت معرفی شدن جریان روشنفکری یا نواندیشی دینی به عنوان بدیل اسلامگرایی به راستی آزمایی این ادعا نیز به تفصیل پرداخته‌ام.

در فصل اول ادعاهای اسلامگرایان و بخشی از مسلمانان در باب تلائم اسلام و حقوق بشر، پیشرفت و سعادت دنیوی، معنویت، عدالت، خداترسی، معصومیت و پاسخ به همه‌ی پرسش‌های بشر را مورد بررسی قرار داده و صحت و سقم ادعاها را با واقعیات و دستاوردها سنجیده‌ام. فصل دوم انواع افسانه‌هایی را که اسلامگرایان و باورمندان به اسلام سیاسی و اجتماعی عرضه و تبلیغ کرده‌اند مثل قوم برگزیده بودن مسلمانان، جذابیت اسلام برای جوانان، مردمداری و نجات و رهایی انسان‌ها با تمسک به دین و بالاخص اسلام معرفی می‌کند. فصل سوم به بررسی مقدسات که هسته‌ی سخت باورهای مذهبی است و پیامدهای آنها در سیاستگزاری‌ها و حقوق اساسی و مدنی بشر سهمناک بوده می‌پردازد.

در فصل چهارم ادعای اکثر مسلمانان و بالاخص اسلامگرایان در باب ناظر بودن و شمول دین بر اخلاق مورد چالش قرار می‌گیرد. تقلیلگرایی دینداران و مسامحه‌ی عقلگرایان اخلاقی به عنوان دو عامل مهم در این بحث مورد توجه خواهند بود.

دو فصل پنجم و ششم در باب اسلامگرایی است. فصل پنجم مخاطرات و مشکلات جریان اسلامگرایی را عرضه می‌کند و تلاش می‌کند نشان

دهد که برای گذار به فرادین اسلامگرایی مانعی جدی است. فصل ششم از ایران فراتر رفته و مخاطرات اسلامگرایی در منطقه را تبیین می‌کند تا نشان دهد که منتقدان اسلامگرایی نیاز دارند به طور منطقه‌ای و بین‌المللی فعالیت کنند چون اسلامگرایان دارند چنین می‌کنند.

فصل هفتم شرایطی را در ایران تصور می‌کند که جریان اسلامگرا از قدرت به زیر کشیده شده است و سوالاتی را در مورد دین در آن شرایط مطرح می‌سازد: در ایران مابعد اسلامگرایی دین چه وضعیتی پیدا می‌کند؟ آیا بدیل اسلامگرایی در ایران لیبرال دمکراسی خواهد بود؟ اگر چنین باشد به سرمیراث شیعی و شریعت می‌آید؟ آیا اسلام لیبرال ممکن است؟ آیا می‌توان از اسلام موجود اسلام زدایی کرد؟

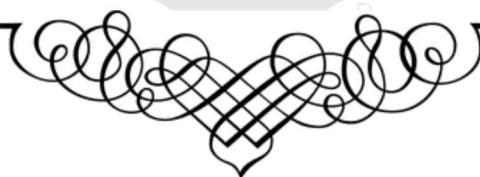
فصل هشتم به موضوعی می‌پردازد که در ایران اصولاً امکان پرداختن بدان وجود ندارد. غیردینداران از عواقب پرداختن به این موضوع (مثل حکم ارتداد و بی‌دینی و کفر) هراس دارند و دینداران اصلاحگرا و نواندیش نیز اصولاً بیدینان و بی‌دینی را به رسمیت نمی‌شناسند تا در باب آن بحث کنند. نواندیشان دینی همانند سنتگرایان می‌خواهند جامعه را دیندار معرفی کنند و از این متاع بهره ببرند.

فصل نهم پس از معرفی مبانی عرفیگرایی غیردیندارانه به ابعاد مختلف دین از این منظر می‌پردازد. فصل دهم برای نشان دادن دنیوی بودن دین به این سوال پاسخ می‌دهد که چگونه می‌توان دین تازه‌ای تأسیس کرد. این فصل در هشت بخش به ابعاد مختلف تأسیس و تبلیغ و ترویج یک دین پرداخته و عناصر دنیوی این جریان را باز می‌نمایاند. در پایان برای روشن کردن تغییر حقیقت توسط اسلامگرایان فهرستی از بازی‌های زبانی آنها و استفاده از واژه‌ها با معانی مورد نظرشان برای این کار در یک واژه‌نامه تقدیم می‌شود.



بخش اول

بازار آشفته‌ی دین



۱- ادعاهای توخالی

۱-۱- تلائم دین و حقوق بشر

شکل گیری دولت-ملت‌های مدرن در منطقه‌ای که اکثریت آن را مسلمانان تشکیل می‌دهند، پیوستن کشورهای منطقه خاورمیانه به پیمان‌ها و قراردادهای بین‌المللی پس از جنگ جهانی دوم و نیز برگرفته شدن منشور حقوق بشر به عنوان مانیفست توسط گروه‌های سیاسی مبارز بحث حقوق بشر را به یکی از معضلات جدی این دولت‌ها تبدیل کرده است. در چارچوب این دولت-ملت‌ها و بر اساس همین پیمان‌هاست که تابعین این کشورها متقاضی استیفای حقوق بشر خود و محدودیت دولت‌ها در رفتار با افراد اعم از شهروند و غیر شهروند خود می‌شوند.

دولت‌های منطقه به دلیل ساخت استبدادی و اقتدارگرایانه‌ی دولت در خاورمیانه از ایجاد تعادل میان امنیت و اقتدار سیاسی حکومت از یک سو و استیفای حقوق شهروندان و دموکراسی و حکومت قانون از سوی دیگر ناتوان بوده‌اند. حتی چارچوب‌های حقوق اساسی (قوانین اساسی) و مدنی در این کشورها نتوانسته‌اند به مطالبات و نیازهای مردم در حوزه‌ی حقوق پاسخ دهند.

در مواجهه‌ی دین و نهادهای دینی با اصول و منشورهای حقوق بشر و نهادهای حقوق بشری دیدگاه‌های متفاوتی در میان دینداران و غیر

دینداران در جوامعی با اکثریت مسلمان شکل گرفته است. گرچه دینداران و غیر دینداران با مشکلات و واقعیات همسانی مواجه بوده‌اند اما به دلیل دیدگاه‌ها، نظریه‌ها و ایدئولوژی‌های متفاوت به دیدگاه‌های مختلفی در مورد رابطه‌ی دین و حقوق بشر رسیده‌اند. در باب رابطه‌ی اسلام و حقوق بشر پنج دیدگاه یا روش متفاوت از سوی انواع دینداران با گرایش‌های فلسفی و اجتماعی متفاوت برای حل معضل تعارض این دو عرضه شده است:

تکالیف در برابر حقوق

اصولاً دین اسلام دین بیان و عرضه‌ی تکالیف است و حقی طبیعی و ذاتی برای افراد بشر، حتی حق حیات به عنوان حقی که در هیچ شرایطی نباید نقض شود در تعالیم اسلام لحاظ نشده است. اگر هم حقی در مواردی بیان شده، مثل حق مالکیت یا حقوق والدین، این حقوق بنابه مقتضیات و شرایطی قابل اخذ و نفی هستند. اما آنچه برجای می‌ماند و نقض ناشدنی است تکالیف هستند. این تکالیف مجموعه‌ای از تکالیف عبادی و اجتماعی را در برمی‌گیرند. در انجام تکالیف هیچ حقی متصور نیست؛ در حوزه‌ی اجتماعی نیز انسان‌ها وظایفی دارند که توسط شریعت تعریف و وضع می‌شوند. بنا به این دیدگاه، اصول حقوق بشر توسط افراد سکولار و دولتهای غربی تنظیم و نشر می‌شده‌اند و مسلمانان در مواجهه با آنها باید با ظن و گمان برخورد کنند. این دیدگاه نظر رایج فقهای شیعه است.

این دیدگاه در چارچوب درون دینی ظاهراً هیچ مشکلی ندارد و رفتار و اقوال عموم روحانیون مسلمان آن را تایید می‌کند. این دیدگاه در مواجهه با معیارهای برون دینی مثل حقوق بشر و قوانین اساسی با مشکلات جدی روبرو می‌شود. طرفداران این دیدگاه در عین آنکه به آن حقیقتاً ایمان دارند

در مواجهه با رقبای سیاسی خویش وانمود می‌کنند که اسلام مورد نظر آنها علاوه بر دین تکالیف دین حقوق نیز هست و گاه تا آنجا پیش می‌روند که اسلام را بهترین چارچوب برای استیفای حقوق بشر معرفی می‌کنند بدون آنکه حقوق بشر مورد نظر را تعریف کنند و نشان دهند چگونه اسلام بهترین چارچوب برای استیفای حقوق بشر است و بدون آن که به منشور حقوق بشر باور داشته باشند.

کنار گذاشتن عرضیات

اگر تعالیم دینی را به ذاتیات و عرضیات تفکیک کنیم می‌توان با حفظ ذاتیات دین، عرضیات آن یعنی آنچه را که حقوق انسان‌ها یا دیگر ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی و فرهنگی جهان امروز را نفی می‌کنند کنار گذارد و تعارض میان اسلام و حقوق بشر را حل کرد. این دیدگاه از سوی بخشی از روشنفکران دینی مطرح شده است. این دیدگاه از حیث برخی راه حل‌های استعجالی کاربرد دارد مثل آن که مثلاً سنگسار یا قطع دست یا مجازات‌های مشتمل کننده در دوران حاضر را متعلق به عصری دیگر و لذا عرضی تلقی کنیم و از خشونت مجازات‌های شرعی بکاهیم.

مشکل این دیدگاه پاک کردن صورت مسئله است چون اولاً مرز میان ذاتیات و عرضیات روشن نیست و هیچگاه روشن نخواهد شد؛ بحث ذاتیات و عرضیات نه بحثی هستی‌شناسانه و نه بحثی فلسفی است بلکه به حیطه‌ی معرفت‌شناسی و جامعه‌شناسی ادیان تعلق دارد. هرکس یا هر گروهی می‌تواند برای خود ذاتیات و عرضیاتی تعریف کند و بر اساس آنها به جهان پیرامون خود بنگرد. ثانیاً ذاتیات و عرضیات، هر دو، تا حد صفر قابل به عقب بردن هستند و بدین ترتیب چیزی از هویت دینی باقی نمی‌ماند یا دین پویایی خود را کاملاً از دست می‌دهد. در این چارچوب رفع تعارض میان دین و حقوق بشر در واقع به نفی جوهره‌ی دین رسمی

یا دین به عنوان یک نهاد اجتماعی مستقر و دارای منافع و علائق مشخص یا نفی مبانی و بنیادهای حقوق بشر منجر می‌شود.

اسلامی کردن حقوق بشر

مجموعه‌ی حقوق انسان‌ها که در تمدن غرب مطرح شده‌اند از تعالیم اسلام قابل استخراج هستند. این دیدگاه با تاکید بر انواع حقوق ذکر شده برای انسان‌ها در قران و حدیث (مثل لا اکراه فی الدین که می‌توان آن را نه فقط به اختیار بلکه تغییر یا نفی دین هم بسط داد) تلاش می‌کند دیدگاه تکلیفی را به حاشیه ببرد. بنا به این دیدگاه حقوق بشر در اسلام حقوقی خدادادی‌اند و هیچ قدرتی نمی‌تواند به هیچ طریق حقوق بشر را که از سوی خداوند اعطا گردیده، محدود یا نقض کند. این عقیده با عنوان کرامت انسانی به قرآن (و لقد کرّمنا بنی آدم) نسبت داده می‌شود. باورمندان به این دیدگاه حقوق بشر را از مبانی کلامی و تاریخی مذهب استخراج می‌کنند مثل آن که حق حیات از داستان ابراهیم و اسماعیل (یا اسحاق) استخراج شود. (احمد قابل، مبدا ابراهیمی حقوق بشر، جرس، ۱۰ آذر ۱۳۸۸) بنا به این دیدگاه حق «حیات»، «آزادی»، «مالکیت»، «امنیت»، «حق پی‌جویی رشد و سعادت» و «حق ایستادگی در برابر ستم»، حقوق طبیعی و سلب ناشدنی افراداند و نه حقوق دیگری مثل انتخاب فرد برای روابط صمیمی یا حق انتخاب پوشش.

این دیدگاه از سه منظر قابل نقد است: اول آنکه بسیاری از حقوق مثل حق دسترسی به اطلاعات یا حق برخورداری از زندگی در هر شرایط، حقوق مساوی زنان و مردان، داشتن و کیل در دعاوی یا حقوق زندانیان یا مانند آنها در قران و احادیث و کتب فقهی ذکر نشده‌اند و بکلی غایب‌اند و استخراج آنها محال؛ ابتدای این حقوق بر عقل بشری و عقل بشری را امضا شده توسط شرع دانستن حل معضل اسلام و حقوق بشر نیست

بلکه پاک کردن صورت مسئله است. دوم آنکه بسیاری از مواد حقوق بشر امروز کاملاً در تقابل جدی با تعالیم اسلام هستند مثل حق انتخاب فردی همجنس برای زندگی مشترک، حق انتخاب پوشش و عدم آن و رابطه‌ی جنسی بدون ازدواج. استخراج این حقوق از تعالیم و شریعت اسلامی تقریباً غیر ممکن یا بسیار دشوار است (مثل اکل میتة یا ضروریاتی که گریزی از آنها وجود ندارد). تعالیم اسلامی این حقوق را بصراحت رد می‌کنند و عموم مسلمانان بر سر آنها اجماع دارند. و سوم آنکه حقوق بشر مدرن اصولاً در ظرف و شرایطی به وجود آمده و شکل گرفته‌اند که در دنیای اسلام غایب بوده‌اند و چسباندن آنها به اسلام تاریخی و موجود غیر عادی و مصنوعی به نظر می‌آید مگر آنکه اسلام را از بسیاری از تعالیم آن خلع کنیم. گروهی از روشنفکران دینی و روحانیت پیشرو این دیدگاه را حداقل در حرف برگرفته‌اند اما در تبیین آن با دشواری مواجه شده‌اند.

مواجهه‌ی گزینشی

در مواجهه‌ی با حقوق بشر باید گزینشی برخورد کرد. آن دسته از حقوق بشر که تقابلی با تعالیم و شریعت اسلامی ندارند باید پذیرفته شوند و بقیه را باید کنار گذاشت یا بشدت رد کرد. اعلامیه‌ی اسلامی حقوق بشر مصوب کنفرانس کشورهای اسلامی چنین رهیافتی را برگزیده است. مشکل این رهیافت آنست که مبانی و تاریخ تحول حقوق بشر را مغفول گذارده و می‌خواهد با وصله و پینه میان اسلام و حقوق بشر تلائم برقرار کند. این دیدگاه نه مشکل پذیرش حقوق بشر در میان مسلمانان را حل می‌کند و نه مشکل عقلانی و امروزی جلوه دادن اسلام در میان قائلان به حقوق بشر را. تنش‌های میان تعالیم اسلامی موجود - با هر قرائت و منظری که باشد - با مبانی حقوق بشر با بیرون کشیدن چند حق در کتب حدیثی قابل حل نیست. تنش‌ها چه در حوزه‌ی نظر و چه در حوزه‌ی عمل

عمیق تر از آن ظاهر شده‌اند که با چند حدیث قابل حل باشند.

اسلام و نه اسلام تاریخی

باید میان اسلام تاریخی و اسلام به طور کلی تفاوت قائل شد. وقتی چنین تفاوتی تبیین شده و مورد قبول قرار گرفت آن دسته از اموری که با حقوق بشر در تضاد هستند به عنوان بخش‌هایی از اسلام تاریخی از اسلام به طور کلی جدا و به کناری نهاده می‌شوند. این دیدگاه دو دشواری جدی دارد. اول آنکه غیر از اسلام تاریخی اسلام دیگری وجود ندارد و هر نوع اسلامی هم که در زمان ما ساخته و پرداخته شود و به عنوان لب لباب اسلام معرفی شود اسلام تاریخی است اما اسلام تاریخی شکل گرفته در عصر حاضر. مشکل دوم آنست که با تاریخی خواندن احکام اسلام، بالاخص آنها که با حقوق بشر در تضاد هستند آنها به کناری نمی‌روند و راه را برای دیدگاه‌های تازه و متفاوت باز نمی‌کنند. این احکام دارای مبانی و توجیهاتی هستند و بدون نقد آن توجیهات راه برای اسلام تاریخی تازه باز نمی‌شود.

این گونه بحث‌ها مثل همه‌ی بحث‌هایی که از رابطه‌ی اسلام و امری دیگر بحث می‌کند (اسلام و دمکراسی، اسلام و توسعه، و ...) متعلق به گفتمانی است که می‌خواهد جای پای دین در عرصه‌های اجتماعی باز کند و سهمی برای آن و پیروانش فراتر از سهم دیگران در عرصه‌ی عمومی قائل شود. گفتمان‌های دیگری در این قالب‌ها قابل طرح هستند که اصولاً منکر پیش فرض‌های گفته شده‌اند: این که تعالیم اسلام قرار نیست در همه‌ی زمینه‌ها حرفی برای گفتن داشته باشند؛ این که اصولاً اسلام نسبتی با این مباحث ندارد و به دوره‌ای دیگر از تاریخ بشر تعلق دارد؛ و این که اسلام را صرفاً باید به عبادات محدود کرد و تعالیم آن را در عرصه‌ی عمومی بلاموضوع دانست. گرچه پذیرش این دیدگاه‌ها برای

بسیاری از مسلمانان غیر عادی به نظر می‌آید اما تداوم حیات دین در دنیای جدید به ورود به این مباحث دامن خواهد زد.

تضاد اسلام (چنانکه هست) و حقوق بشر

غیردینداران در مقابل می‌توانند سه دیدگاه را در باب رابطه‌ی حقوق بشر و اسلام مطرح کنند. دیدگاه اول تضاد این دو است به این معنی که تعالیم اسلام به صورتی که اکنون توسط علما و روحانیت آن عرضه می‌شود اصولاً در تضاد با حقوق بشرند و برای استیفای حقوق بشر باید تعالیم و دستورات اسلام را در عرصه‌ی معاملات و حوزه‌ی عمومی کنار گذاشت. قائلان به این دیدگاه می‌توانند هزاران آیه و حدیث را برای تبیین مدعای خود از متون اسلامی شاهد بیاورند. بر اساس این دیدگاه قوانین و مقررات اسلامی در همه‌ی قلمروها باید نادیده گرفته شوند تا حقوق بشر استیفا شوند. به عنوان مثال حتی در انتخاب نوع پوشش و مقررات حقوق مدنی باید تعالیم اسلامی نادیده گرفته شوند تا حقوق بشر استیفا شوند. بدین اساس همان طور که افراد با رای خود نمی‌توانند آزادی‌ها و حقوق فردی افراد را از چتر حمایتی حکومت خارج کنند رای افراد نمی‌تواند اجرای قوانین اسلام را به حوزه‌ی عمومی و حتی خصوصی افراد بسط دهد. این دیدگاه سکولاریسم را به همه‌ی حیطه‌های زندگی بسط می‌دهد و هر گونه حضور دین در جامعه را متناقض با حقوق افراد در دنیای جدید می‌داند.

تفکیک حوزه‌ی عمومی و خصوصی

دیدگاه دوم علی‌رغم فرض تضاد میان حقوق بشر و تعالیم اسلام در حوزه‌ی عمومی، از آنجا که محدوده‌ی خصوصی و مدنی را به افراد واگذار می‌کند تعارضی میان تعالیم خصوصی و مدنی اسلام (مثلاً در حوزه‌ی حقوق خانواده) نمی‌بیند. از این دیدگاه در جامعه‌ای که اصول

حقوق بشر حاکم است زنان و مردان می‌توانند ازدواج و طلاق خود را بر اساس تعالیم هر دینی که می‌خواهند تنظیم کنند. همچنین افراد می‌توانند پوشش خود را هر طور که خواستند انتخاب کنند. سکولاریسم یا جدایی دین و دولت در این دیدگاه به حوزه‌ی خصوصی افراد حتی آن بخش از آن که در حوزه‌ی عمومی ظاهر می‌شود وارد نمی‌شود. مشکل اساسی این دیدگاه آنست که در حوزه‌هایی اجرای قوانین اسلام حتی به نحو مرضی الطرفین ناقض بنیادهای حقوق بشر است. یک نمونه قوانین ارث است که ارث زنان را نصف مردان قرار می‌دهد که این امر در تضاد کامل با اصل تساوی افراد در چارچوب منشورهای حقوق بشر است. نسبی‌گرایی فرهنگی مفروض در این دیدگاه اصول حقوق بشر را از جامعیت انداخته و آنها را به باورمندان به این اصول یا مواردی که یکی از طرفین به آنها اعتقاد دارد محدود می‌کند.

حقوق محوری

دیدگاه سوم، حقوق محور است. در این نگاه، حقوق دینی بخشی جدایی‌ناپذیر از حقوق بشر دانسته شده و اصولاً تضاد میان حقوق بشر و حقوق دینی نفی می‌شود. این دیدگاه تنشهای نظری میان تعالیم ادیان و منشور حقوق بشر را در پیشبرد بحث از حقوق بشر در جوامعی که جمعیت قابل توجهی از دینداران را در خود جای می‌دهند و نهادهای دینی قدرتمند هستند موثر می‌داند. جوامعی که سکولاریسم برای آنها یک ایدئولوژی رسمی به حساب می‌آید وانمود می‌کنند که تنش میان دین و حقوق بشر با غلبه‌ی نهادهای عرفی پایان یافته است (مثل فرانسه و ترکیه) اما جوامعی که این نزاع را پایان یافته تلقی نمی‌کنند (مثل ایالات متحده) فضا را از طریق نهادهای پویای حل و فصل منازعه مثل کنگره و دادگاه عالی (در ایالات متحده‌ی امریکا) باز گذاشته‌اند.

قائلان به این دیدگاه بر این باورند که حقوق دینی در چالش با حقوق مدنی و حقوق اساسی در سطح ملی و در چالش با حقوق بشر در سطح جهانی حیطه‌های مشخص خود را پیدا می‌کنند و صیقل می‌خورند بدون آنکه از میدان به در روند. بدین ترتیب در این دیدگاه تعارض دین و حقوق بشر به تعارض میان حقوق عرفی و حقوق مذهبی که خود بخشی از حقوق بشر هستند تحول می‌یابد در عین آنکه دینداران بر فضای عمومی سلطه ندارند و جای بحث و مجادله باقی است. این مجال بحث و مجادله تنها از طریق تفکیک نهادهای دینی از نهادهای سیاسی و حاکمیت مردم در جوامع دموکراتیک فراهم می‌آید.

پذیرش تساوی حقوقی دینداران (از هر نحله و مذهب) و غیر دینداران بدون توجه به جنسیت، نژاد، تمایل جنسی، قومیت، ملیت، شغل و زبان، اذعان به حقوق مذهبی مثل حقوق اقلیتهای دینی و حق تغییر دین که از ملزومات دینداری در هر جامعه‌ای هستند و دینداران دارای اکثریت در برابر آنها قرن‌ها مقاومت کرده‌اند بهترین مقدمه برای حل معضل چالش دین و حقوق بشر است. در این مرحله باید از این که دینداران حقوق غیر دینداران و همجنس گرایان و زنان را بپذیرند گذشت بلکه باید از آنها خواست که در اولین گام حقوق دینی دیندارانی مثل خود را به رسمیت بشناسند. اگر دینداران حقوق مذهبی همه‌ی افراد را بپذیرند طبعا بتدریج دیگر حقوق بشر را نیز بپذیرا خواهند شد. از همین جهت مشکل جدی در رابطه‌ی اسلام و حقوق بشر تنها وجود احکام خشن و غیر انسانی در شریعت اسلام نیست بلکه دیدگاهی در میان مسلمانان است که حقوق دینی یک طرفه را تنها برای خود خواستار و نافی حاکمیت مردم است.

نکته دیگر در این دیدگاه آنست که حقوق تعریف شده به معنای حقوق بشر را حقوق نهایی و بحث از آنها را انجام یافته نمی‌بیند بلکه این بحث را باز و حقوق را نیز اموری پویا تلقی می‌کند. هر بحث تازه و جدالی جدید

می‌تواند تعاریف تازه‌ای از حقوق بنیادی بشر به دست دهد و حقوق مذهبی به عنوان یکی از مهم‌ترین چالشگران حقوق عرفی در این میان نقش و جایگاه ویژه‌ای دارند. در مقابل، حقوق عرفی در حیطه‌های تازه مثل محیط زیست یا مهندسی ژنتیک یا روابط صمیمی چالش‌های تازه‌ای را فراروی دینداران قرار می‌دهد.

آنچه محققان حقوق بشر به این بحث افزوده و در برابر دو طرف بحث قرار داده‌اند آن است که:

- ۱) حقوق بشر انعطاف‌پذیرند،
- ۲) انواع حقوق به یکدیگر وابستگی متقابل دارند،
- ۳) حقوق بشر محدودیت‌های ساختاری در عالم عمل دارند،
- ۴) حقوق بشر همانا حقوق اخلاقی مبتنی بر کرامت انسانی (کانت) هستند که با تلاش فعالان حقوق بشری در برخی جوامع به قانون ارتقا یافته‌اند، در عین آن که تمایزی جدی میان حقوق اخلاقی و حقوق قانونی وجود دارد،
- ۵) حقوق بشر در منازعات ملی و بین‌المللی به یک برگ برنده در دست طرف‌های منازعه مبدل شده‌اند،
- ۶) حقوق بشر باید همانند دیگر حقوق در محدوده‌ی گسترده‌ای قابل اعمال باشند و گرنه بر روی کاغذ باقی می‌مانند،
- ۷) حقوق به شکل افقی و عمودی قابل اعمال هستند و در حوزه‌ی حقوق بشر اعمال افقی اهمیتی بنیادی برای اعمال عمودی آن دارد،
- ۸) بدون حقوق اقتصادی و اجتماعی استیفای حقوق سیاسی غیر ممکن است،
- ۹) همه‌ی حقوق بشر به بدهات حقوقی مثل حق دوست داشته شدن توسط والدین نیستند که مورد وفاق همگانی باشند و به اعمال آنها نیاز چندانی نیست. اصول مورد وفاق حتی شامل نفی شکنجه، کشتار جمعی

و برده داری نیز نمی‌شوند، و

۱۰) حقوق بشر دامنه‌ای بسیار گسترده دارند از حق توسعه تا حق گردهمایی مسالمت‌آمیز؛ از حق انتخاب همراه تا حق جابه‌جایی و سفر، از حق مخالفت با حکومت و تغییر آن با تمسک به نهادهای دموکراتیک تا حق غذا و بهداشت.

چرا حکومت تا این حد با حقوق بشر عناد می‌ورزد؟ مهم‌ترین دلیل آن است که حقوق برای محدودیت گذاشتن بر قدرت هستند و حکومت‌های استبدادی هیچ محدودیتی را نمی‌خواهند. ایرانیان در عرصه عمومی عموماً از قانون اساسی برای اشاره به نقض حقوق خود استفاده می‌کنند، قانونی که توسط فقها تصویب شده است اما مرتباً توسط همان فقها نقض می‌شود. بسیاری از ایرانیان بر این باورند که مسیر استیفای حقوق بشر از حقوق اساسی و حقوق مدنی می‌گذرد در عین آن که حقوق بشر در برابر حقوق اساسی و مدنی با چالش‌هایی جدی مواجه است: این گروه معتقدند که حقوق بشر همانا حقوق مدنی و اساسی هستند.

۲-۱- نقش اسلام در سعادت دنیوی بشر

مسلمانان بالاتفاق معتقدند که اسلام نه تنها رسالت بهبود زندگی دنیوی و اخروی بشر را بر عهده داشته بلکه در این زمینه ایفای نقش کرده است. هیچ محققى با ملاک‌های علمی نمی‌تواند بخش دوم این ادعا یعنی بهبود حیات اخروی را مورد آزمون قرار دهد و به همین علت آن را در این نوشته وامی‌گذاریم اما بخش اول آن ادعایی تاریخی و اجتماعی - و نه کلامی و معنوی - است که می‌توان آن را اثبات یا ابطال کرد. در این نوشته با اسلام تاریخی سروکار داریم و نه اسلامی که به باور مسلمانان در لوح محفوظ یا در نزد خداوند یا در اذهان مسلمانان وجود دارد.

البته مسلمانان در بحث سعادت دنیوی به دو گروه تقسیم می‌شوند:

عده‌ای که می‌گویند اسلام اصالتاً برای تنظیم رابطه‌ی بشر با امر مقدس و تضمین آخرت انسان‌هاست اما به طور غیرمستقیم از طریق تصفیه‌ی روح، حیات دنیوی آنها را نیز آباد می‌کند و گروهی که اسلام را دارای رسالت ابتدایی در هر دو جهت می‌داند و از این جهت مسلمانان را به وصف مسلمانی به دخالت در سیاست و جامعه و فرهنگ و اقتصاد تشویق می‌کند.

آزمون تاریخی

ادعا این است که با ظهور و بسط و گسترش اسلام مسلمانان زندگی بهتری پیدا کرده‌اند. شواهد تاریخی منکر این ادعاست. مورخان تحول اجتماعی و اقتصادی در زندگی بشر مثل رابرت گوردون استاد اقتصاد در دانشگاه نورث وسترن به ما می‌گویند که تا نیمه‌ی قرن هجدهم میلادی یعنی انقلاب صنعتی در شمال انگلستان بشر به طور کلی وضعیت دشواری در زندگی داشته است. همه‌ی رخدادهای تاریخی مثل جنگ‌ها، کشورگشایی‌ها، بنیاد گذاشتن امپراطوری‌ها، کشف قاره‌های دیگر، ظهور و بسط ادیان، استعمار و انقلاب کشاورزی در بین‌النهرین تأثیر بسیار اندکی در بهبود زندگی بشر در مناطق مختلف داشته‌اند. در این میان تأثیر ادیان بسیار کمتر از دیگر رخدادها در زندگی دنیوی بشر بوده است.

قبل از انقلاب صنعتی در انگلستان برای یک خانواده ۳۵۰ سال طول می‌کشید تا بتواند استانداردهای زندگی خویش را دو برابر سازد. در سوئد در همین دوره حتی با گذشت ۲۰۰ سال اتفاقی در خانواده از حیث ارتقای استانداردها نمی‌افتاد. در دیگر نقاط دنیا وضع بهتر از این نبود. اما در نیمه‌های قرن هجدهم اوضاع داشت برای انگلیسی‌ها به تدریج بهتر می‌شد اتفاقی که از امپراطوری رم بدین سو نظیر نداشت. این رخداد ناشی از انقلاب صنعتی بود. رخداد دیگری که به جهش زندگی مردم در دنیا بیش

از حتی انقلاب صنعتی در انگلستان یاری کرد انقلاب صنعتی در ایالات متحده در سال‌های حول و حوش ۱۸۷۰ بود. از ۱۷۵۰ تا ۱۸۷۰ بهبود زندگی مردم در بریتانیا و ایالات متحده آن چنان شتاب گرفت که قبل از آن متصور نبود.

بعد از آن تا دهه‌های پنجاه و شصت میلادی در قرن بیستم رشد اقتصادی آن چنان افزایش یافت که فرزندان یک خانواده می‌توانستند تنها در یک نسل به استاندارد دو برابر استاندارد زندگی والدین خود دست یابند. پیامدهای انقلاب صنعتی ۱۸۷۰ آن چنان موثر و دیرپا بود که تحقق آنها تا یک صد سال طول کشید. اختراع موتور احتراق داخلی در نهایت به ساخت اتومبیل و هواپیما انجامید. کشف الکتروسیسته به اختراع رادیو و تلفن و رسانه‌های همگانی انجامید. تجهیزات مکانیزه‌ی کشاورزی به انسان‌ها فرصت داد سال‌های بیشتری را در مدرسه و دانشگاه بگذرانند و اوقات فراغت پیدا کنند (و بدین ترتیب هنر و فرهنگ از انحصار دربارها و زمینداران بزرگ بیرون آمد) و اختراع لوازم خانگی با اتکا بر الکتروسیسته کار خانگی زنان را به یک چهارم تا یک ششم کاهش داد و آنها توانستند در بیرون از خانه کار کنند. آب لوله کشی و سیستم فاضلاب و واکسیناسیون بهداشت عمومی و طول عمر افراد را ارتقا بخشید. حمل و نقل عمومی بشر را از زندان جغرافیا نجات بخشید و بشر توانست به منابع بیشتری دسترسی پیدا کند. همه‌ی اینها پیامدهای انقلاب دوم صنعتی در ایالات متحده بودند.

شش ابداع کلیدی

استیون جانسون شش ابداع علمی را در شکل‌گیری جوامع امروز موثر می‌داند: آب تصفیه شده و در دسترس در منازل و محیط کار، نور مصنوعی که مرز میان شب و روز را برمی‌دارد، امکان ضبط صدا و انتقال آن، ساخت

شیشه، ابزار اندازه‌گیری و نمایش زمان، و امکان انجماد و سرمایش. ببینید اسلام و تعالیم آن تا چه حد در شکل‌گیری این شش ابداع علمی نقش داشته‌اند. البته مسلمانان در دوره‌ای از تاریخ دستاوردهای علمی داشته‌اند اما هیچ رابطه‌ی ضروری میان مسلمان بودن آنها و ابداعاتشان وجود ندارد.

نقش دین؟

در کجای این داستان اصولاً دین و بالاخص اسلام دیده می‌شود؟ شاید از یک منظر وبری بتوان نقشی برای پروتستان‌تیزم در رشد سرمایه‌داری در ایالات متحده و اروپا قائل شد اما حتی رشد سرمایه‌داری نیز مساوی نیست با انقلاب صنعتی، و رشد سرمایه‌داری ضرورتاً به بهبود زندگی عمومی همه‌ی مردم نمی‌انجامد. در این میان مسلمانان و دین آنها کلاً بدون هیچ تاثیری در این دوره باقی می‌مانند. مسلمانان پس از افول قدرت امپراطوری شان در قرن هفتم هجری (قرن ۱۲ میلادی) تا نیمه‌ی قرن بیستم همچنان در حال افول تمدنی بوده‌اند. آنچه از آن با عنوان بیداری مسلمانان در نیمه‌ی دوم قرن بیستم یاد می‌شود نیز بیشتر بیداری سیاسی است تا تحول علمی و فنی با تاثیرات دراز مدت. هیچ اثری از این بیداری را نمی‌توان در زندگی شخصی مسلمانان قبل از تجارت با غرب (مواد اولیه در برابر تکنولوژی و خدمات) مشاهده کرد.

برای یافتن حسی ملموس از وضعیت زندگی جوامع مسلمانان قبل و بعد از ارتباط با غرب، آشپزخانه‌ی اوایل قرن بیستم را با آشپزخانه‌ی اواخر قرن بیستم در ایران مقایسه کنید. حتی تا نیمه‌ی قرن بیستم در آشپزخانه‌های ایرانی یخچال، اجاق گاز یا برقی، ماشین ظرف‌شویی، لوله‌کشی آب و انواع وسایل برقی برای آماده کردن غذا وجود نداشت. بیشتر خانه‌های ایرانی حتی آشپزخانه نداشتند. اگر این نکات به نسل تازه یادآوری شود و به زندگی از دریچه‌ی تاریخ تحولات آن بنگرند خواهند دید که اسلام هیچ

نقشی در بهبود زندگی آنها نداشته است و اصولاً نمی‌توانسته داشته باشد.

افول ادعایی غرب

البته از دهه‌ی هفتاد بدین سو جهان غرب رشد شتابدار خود را از دست داد و رشد اقتصادی کندتر شد. عده‌ای بر آنند که انقلاب صنعتی ۱۸۷۰ در ایالات متحده استثنا بوده و دیگر تکرار نخواهد شد و مردم ایالات متحده و اروپا باید به رشد اقتصادی بسیار اندک کشور خود عادت کنند. در مقابل نیز عده‌ای معتقدند که اکنون تحقیق و توسعه سازمان دهی شده است و زمینه‌های بسیاری مثل هوش مصنوعی، و خدمات و صنایع مبتنی بر اینترنت و کامپیوتر می‌توانند دوباره به رشدهای قابل توجه منجر شوند. در هیچ یک از دو طرف بحث جایی برای ادیان و بالخصوص اسلام وجود ندارد. هیچ کس انتظار نمی‌کشد که مسلمانان با اتکا بر آموزه‌های دینی خود راهی تازه برای رشد اقتصادی در دنیا بگشایند. حتی اسلامگرایان کمتر چنین ادعایی دارند. افول غرب در رشد اقتصادی - و نه افول غرب - هیچ ملازمه‌ای با ظهور مسلمانان اسلامگرا و غیراسلامگرا در این عرصه ندارد.

دو ادعای دیگر

شاید مسلمانان بتوانند ادعای خود را از مجرای دیگری نیز مطرح کنند به این معنا که بگویند دین اسلام سرمایه‌ی اجتماعی را در میان مسلمانان افزایش داده یا مشوق رشد و پیشرفت علمی بوده و از این جهات به بهبود زندگی مسلمانان یاری رسانده است. برای هر دو ادعای دلیلی تاریخی وجود ندارد. مسلمانان حتی در اوج توجه به علم و دانش در قرون سوم تا هفتم نتوانستند رشد فنی و علمی (علم تجربی) تا آن حد داشته باشند که بر زندگی خود آنها و دنیای پیرامونشان تأثیر بگذارد. آنها در ادبیات و فلسفه

و عرفان پیشرفت‌هایی داشتند و پیشرفت‌های آنها در ریاضیات و علوم تجربی موردی، مقطعی و بدون دنباله و تسلسل بوده است. از حیث افزایش سرمایه‌ی اجتماعی اسلام تمایزی با دیگر ادیان ندارد چون همه‌ی ادیان سازمان یافته گردهمایی و مراسم آیینی دارند و این گردهمایی‌ها و مراسم آیینی را صرفاً به تقویت نهادهای دینی متوجه می‌سازند. از همین جهت است که جوامعی با اکثریت دینداران معمولاً در حوزه‌های همکاری اجتماعی و پیوندهایی که ربطی به عبادت و آیین‌ها ندارد با کمبود سرمایه‌ی اجتماعی درگیر هستند. مسلمانان در عالم واقع با تخریب معابد و پرستشگاه‌های دیگران یا ممانعت بر سر ابتدای آنها (بالاخص ادیان غیرابراهیمی) و ممانعت از فعالیت عرفی‌گرایان و غیر دینداران نشان داده‌اند که به جای ایجاد زمینه برای رشد سرمایه‌ی اجتماعی بیشتر مانع این امر بوده‌اند.

۳-۱- ادعای معجزه: فروش یک رویا یا القای یک باور

چهار بحث مختلف در باب معجزه قابل توجه است: اعتبار ادعاهای مطرح شده در باب معجزه توسط ادیان و استدلال‌های علیه معجزه، آنچه ادیان از طرح معجزه انتظار دارند، شرایط اجتماعی‌ای که ادعای معجزه در آن مطرح می‌شود، و فردی که معجزه را می‌پذیرد.

۱- اعتبار

معجزه به معنای عام آن عبارت است از کاری که انسانها از انجام آن عاجز هستند و در طبیعت به طور عادی رخ نمی‌دهد اما رهبران و مقدسان دینی به دلیل قدرت ماورایی می‌توانند آن را محقق سازند. معجزه در بحث دین‌شناسی صرفاً اتفاق خارق‌العاده‌ای نیست که با علل طبیعی می‌تواند قابل توضیح باشد. اتفاقی فراتر از فهم ما در چارچوب عقل و تجربه‌ی

بشری روزمره است که دستی از غیب در آن نقش دارد. عادی، خارق عادت، دست غیب و نقش داشتن از عباراتی است که باید در آنها تدقیق شود. از این جهت کارهای شعبده یا تردستی کسانی مثل دیوید کاپرفیلد معجزه به حساب نمی آید چون کسی ادعای دست غیب در آنها نمی کند.

سه معنای معجزه

معجزه یک واژه است که به سه معنای متفاوت به کار برده می شود:

الف. رویدادی غیر عادی در طبیعت (مثل خسوف و کسوف برای کسانی که در گذشته از تکرار آنها خبر نداشتند). اما در طبیعت رویدادهای غیر عادی رخ نمی دهد. رویدادهایی هستند که ما آنها را می دانیم یا می فهمیم و رویدادهایی هستند که نمی دانیم و بعداً خواهیم فهمید. معجزه دقیقاً به نوع فهم ما و باور ما وابسته است و یک امر عینی مثل رودخانه و کوه نیست. معجزه معنایی است که به برخی رویدادها داده می شود. ما در عالم واقع معجزه نداریم: فهم رویدادها به عنوان معجزه را داریم. زنده شدن مرده بعد از پوسیدن همه اجزای وی غیر عادی است و اگر یک رهبر مذهبی ادعا کند که کار وی است به صورت معجزه قرائت می شود اما زنده شدن (که مفهوم دقیقی نیست) مرده بعد از نیم ساعت معجزه نیست چون اصولاً وی نمرده بوده تا زنده شود. سالم ماندن جسد در برخی شرایط بسیار سرد امری معمول است اما بر خلاف انتظار بسیاری از افراد.

ب. نقض قوانین طبیعت (تعریف هیوم). این تعریف استاندارد معجزه را فراتر می برد. این تعریف بسیار فراتر از تعریف دینی معجزه است چون اکثر ادیان فهم امروزی ما از قوانین طبیعت و نقض آنها را فاقد بودند. گاه نقض قوانین طبیعی ناشی از معجزه نیست بلکه ناشی از اشکالات قوانینی است که ما طبیعی می دانیم. این نقض می تواند تکرار شدنی یا ناشدنی باشد، رابطه ضرورت میان امور کلی را بردارد یا در سامان طبیعت دست

برد و طبیعت را به حال خود رها نکند. وجه دینی این نقض و مدعیات بعدی در اینجا اهمیت دارد.

پ. معجزه به معنای عمل فردی که قدرت ماورایی دارد مثل شفای بیماران لاعلاج یا شق القمر یا معراج چه عادی باشد یا نباشد و چه نقض قوانین طبیعت باد یا نباشد. این عمل فردی یا دست غیبی در چارچوب روایات همین دنیا باید نشان داده شود تا معجزه تحقق پیدا کند. صرف ادعا برای غیر باورمندان کافی نیست. باورمندان معمولاً از کارکرد معجزه یا دلیل تمسک به معجزه سخن می‌گویند و نه دلایل حقانیت معجزه.

سه سطح بحث

بحث از اعتبار معجزه و تایید و نقض آن سه سطح می‌تواند داشته باشد:
 ۱. معجزه به معنای کلی. در اینجا به طور کلی به وقوع رویدادهایی که ما نمی‌فهمیم یا نادرند و ادعای دست غیبی در آنها می‌رود می‌پردازیم. در این سطح می‌دانیم که معجزه:

۱) به معنای نقض قوانین طبیعی که امتحان خود را پس داده‌اند و به طریقی تحقیق‌پذیر یا ابطال‌پذیرند، یا:

۲) قدرت ماورایی برخی از افراد برای نقض این قوانین ممکن نیست.

۲. معجزات مقوله‌ای مثل شفای بیماران یا تبدیل اشیا به جانداران: مقوله به مقوله باید بحث شود اما همین مقوله‌ها نیز قابل قبول به نظر نمی‌رسند.

۳. معجزات ادعایی ویژه: در مورد آنها باید مورد به مورد بحث شود. در این مورد نه ادعای معجزه‌گر و نه شاهدان عینی قابل قبول به نظر می‌رسد چون معجزه‌گر و شاهدان ادعایی احتمالی همه باورمند بوده‌اند و باورمندان دلیلی برای واقع شدن طلب نمی‌کنند. آنها نیاز دارند باور کنند و می‌کنند.

غیر باورمندان به صورت تواتر آنها را تایید نکرده‌اند.

چهار نوع استدلال در دفاع از حقانیت امر معجزه

در دعوت مؤمنان به آنچه معجزه پیامبران ذکر شده است چهار نوع استدلال به چشم می‌خورد:

۱. استدلال‌های قیاسی به این معنا که مقدماتی ذکر می‌شود تا به نتیجه بیانجامند. مقدمات معمولاً از جنس گزارش تجربه‌کننده یا شهادت شهود است با این ادعا که:

۱) «ادعای معجزه‌ای که موجب مخاطرتی برای مدعی باشد قابل توجه است»،

۲) معجزات با این نوع شهود گواهی داده شده‌اند، و؛

۳) بنابر این معجزات معتبرند. در اینجا هر دو مقدمه قابل تردید هستند چون مخاطره و دشواری اعتبار نمی‌آورد، گزارش معجزات همیشه با این نوع شهود همراه نشده‌اند، ما شهود را نمی‌شناسیم، و شهود معمولاً مستقل نیستند و در شهادت خود منافی دارند (دلایل رد آنها بسیار است).

۲. معیارشناختی به این معنا که معیارهایی عرضه می‌شوند تا ادعای معجزه را تایید کنند بدین ترتیب که:

الف) حواس افراد می‌توانند گواهی دهند،

ب) معجزه در برابر جهانیان انجام می‌شود و فقط به ادعای افراد اتکا ندارد، و

پ) قابل تکرار است. این معیارها برای اثبات حقانیت معجزه یا وقوع آن کافی نیستند. اینها بیشتر ابهام آورند تا زداینده‌ی ابهام. معجزات معدودی بنا بر ادعا تکرار شده‌اند (مثل شفای بیماران) و انجام معجزه در برابر جهانیان

بدون شهادت شهود به صورت اطمینان آور صرف ادعاست.

۳. تبیینی به این صورت که یک فرضیه تبیین کننده تر از فرضیه دیگر باشد به این معنا که معجزه بودن قران تبیین کننده تر از معجزه نبودن آن باشد. آنچه به عنوان واقعیت در این گونه تبیین ها ذکر می شود باور و عقیده و رای است و نه واقعیت. در برابر اظهار واقعیات تایید کننده واقعیات نفی کننده ای وجود دارد که تبیین کننده تر هستند مثل اظهار شعر بودن بیانات پیامبر اسلام که از کلام خدا بودن آنها روشنگر و توضیح دهنده تر است.

۴. احتمالی به این معنا که مثلاً وقوع معجزه محتمل تر از عدم وقوع آن است. البته همیشه امور و روال های عادی محتمل تر از روال های غیر عادی هستند. آیا شاعر بودن پیامبر اسلام محتمل تر است یا پیامبر بودن وی؟

دلایل علیه اعتبار معجزه

دلایل تکذیب و نفی معجزات را به دو گروه برون دینی و درون دینی می توان مقوله بندی کرد. در بخش برون دینی گفته می شود که اگر خدایی نباشد معجزه هم منتفی است. در بخش درون دینی هم معجزه قابل نفی است. برخی از دینداران معتقدند که اگر خدا جهان را با نظم و قاعده خلق کرده باشد معجزه غیر ممکن است (اسپینوزا) یا خدا قوانین طبیعت را برای نقض آنها نیافریده است. (ولتر) در هر صورت باور عقلانی به معجزه غیر ممکن است.

فراتر از دینداری یا غیردینداری اگر بخواهیم بر مبنای تجربه ی فردی یا شهادت افراد (قیاسی) به اعتبار معجزه بپردازیم می توان گفت که:

- (۱) شهادت باورمندان وجود خارجی ندارد یا به احتمال زیاد راست نیست چون با باور درآمیخته است،
- (۲) بینه معجزه شهادت باورمندان است، و در نتیجه
- (۳) شاهد معجزه راست نیست.

اگر بخواهیم بر مبنای احتمالات حکم کنیم می‌توان گفت که:

(۱) معجزه بنابه تعریف غیرمحمتمل است یا احتمال معجزه نزدیک به صفر است،

(۲) مورخ نمی‌تواند بر این گونه گزاره‌ها اتکا کند، و

(۳) مورخ نمی‌تواند وقوع معجزه را گزارش کند.

دلایل دیگر

۱. هیچ معجزه‌ای در تاریخ نیست که توسط جمعی متنوع از افراد قابل اطمینان تایید شده باشد: مثل معلمان، پزشکان، و بازرگانان مورد اعتماد، تا رافع هر گونه تردید باشد. اگر تواتری وجود داشته باشد (که دیده نشده) تواتر در نقل دینداران است. در هیچ کتاب یا سندی نام افرادی که معجزه‌ای را دیده و شهادت به رویداد داده باشند فهرست نشده است. افراد گفته‌اند که به معجزه‌ای باور دارند اما تفاوت است میان باور و شهادت به وقوع؛

۲. به دلیل وجه روایی و داستانی معجزات امکان داستانسرای در این حوزه بسیار بالاست. معجزات احساسات انسان‌ها را قلقلک می‌کنند و از این جهت نقل آنها تحریک کننده است؛ همان طور که والدین داستان‌های جن و پری و غول را برای فرزندانشان از یک نسل به نسل دیگر منتقل می‌کنند داستان معجزه نیز در میان دینداران نقل شده است؛

۳. رابطه‌ی مستقیمی میان باور به معجزه و سطح فرهنگ و سواد جوامع وجود دارد. هر چه جامعه عقب مانده‌تر از حیث دانش، باور بیشتری به معجزات وجود دارد. البته در جوامع توسعه یافته هنوز کسانی هستند (حتی در میان تحصیل کردگان) که به معجزه فراتر از عقلانی بودن یا عقلانی نبودن باور دارند؛

۴. ادیانی که دروغین شمرده می‌شوند نیز با همین منطقی و با همان گونه

شواهد ادعای معجزه دارند.

۲- انتظارات

دین بدون معجزه ممکن است اما برخی از پیامبران برای رساندن پیام خود یا پیام خداوند به معجزه نیاز دارند. ادیان هر چقدر اطاعت بیشتر و پرسش کمتری از دینداران انتظار داشته باشند بیشتر به سراغ معجزه می‌روند تا پیروان را اقناع و چالش کنندگان را به زعم خود ساکت کنند. خدای شخصی و شریعت نیاز دین به معجزه را افزایش می‌دهد.

معجزات یکی از- تاکید می‌کنم یکی از- استدلال‌ها بر منشا ماورایی آموزه‌های اهل ادین یا حتی اثبات وجود خدا و پیامبری بوده است. باور به این که فردی از یک منبع ماورایی خبر دریافت می‌کند و به بقیه می‌گوید چه کند حتی در دوران گذشته دشوار بوده و به همین علت به معجزه تمسک می‌شده است. وقتی پیام یک دین قانع کننده نباشد پای عوامل دیگری برای اقناع باز می‌شود. وقتی استدلال‌های معمول و کارکردها برای اقناع مردم کافی نیست بحث علی گفتن خامنه‌ای بلافاصله بعد از زاده شدن مطرح می‌شود.

اما معجزه می‌تواند نافی وجود خداوند هم باشد اگر خدا واضع قوانین طبیعی تلقی شود. معجزه هیچ کمکی به اثبات مدعیات ادیان در باب صفات الهی، نبوت یا دیگر مدعیات کلامی نمی‌کند اما دین سازمان یافته و کیش شخصیت و بنیانگزاری نهاد دینی را ترویج و تسهیل می‌کند. معجزات مورد ادعا با احساسات آدمیان کار دارند و نه عقل آنها و از این جهت جنبه‌ی استنتاجی ندارند.

دوگانگی در نفی جادوگری و در عین حال فروختن معجزات توسط ادیان ناشی از ناسازگاری در پیام ادیان و روش تبلیغ آنهاست. این ناسازگاری را با نگاه دین شناسانه و الهیاتی نمی‌توان توضیح داد و باید به

سراغ جامعه‌شناسی ادیان رفت. این رفتار دوگانه ناشی از پدیده‌ی دین به معنای یک بازار است. گروهی می‌خواهد این بازار را به شکل انحصاری از آن خود کند اما دستهای دیگری در این بازار هست که کالاهای مشابه می‌فروشند. ادیان معمولاً منکر معجزات رقبای خود هستند. ادیان فقط کالای خود را اصیل می‌دانند، کالاهایی که مشابه یا عین کالاهای دیگر مغازه‌هاست.

۳- جامعه‌ی معجزه‌پرور، جامعه‌ی نافی معجزه

معجزه‌هایی که در تاریخ ادیان مطرح شده‌اند به دوران ماقبل علم و تکنولوژی جدید تعلق دارند. آنها در جامعه‌ای قابل طرح بوده که ظرفیت بشری برای تغییر در طبیعت یا جبر محیط محدود بوده است. امروز کمتر کسی می‌تواند شیفته‌ی ادعای معجزاتی مثل شکافتن دریا یا به دو نیم کردن ماه یا زنده کردن مردگان شود چون این ادعاها ثبت می‌شود و دروغ بودن آنها به سرعت نشان داده می‌شود. همچنین امکان واریسی سوابق ادعا کننده وجود دارد و به راحتی می‌توان اختلالات ذهنی و روحی افراد ادعا کننده را یافت. در گذشته امکان چنین چیزی بالاخص برای مردمی که با تازه واردان مدعی روبروی می‌شدند وجود نداشت.

اگر امروز یک نفر بیاید بگوید بدون برقراری رابطه جنسی باردار شده یا عصبایی دارد که دریا را می‌شکافد کمتر کسی از او می‌پذیرد چون باید در برابر صدها دوربین رسانه‌ها و دهها هزار دوربین تلفن افراد حرفش را اثبات کند که البته نمی‌تواند. کارهایی که امروز بشر انجام می‌دهد هزار سال پیش همه معجزه بوده است: دسترسی به معارف بشری با ابزاری که کف دست جا می‌شود (جام جهان نما) یا رفتن از یک قاره به قاره دیگر در عرض چند ساعت (طی الارض).

۴- فرد معجزه باور

معجزه در صدد تولید فضای ترس هم هست مثل کارکردهای دیگر. معجزات می‌توانند کارکرد اقناعی، معنوی، التیامی و امیدبخشی نیز داشته باشند. فرد معجزه باور کسی است که به راحتی تحت تأثیر شرایط و جو قرار می‌گیرد و ترس یکی از آنهاست. البته برای القای ترس در ادیان معمولاً به عذاب‌های الهی اشاره می‌شود که آنها را از جنس معجزه معرفی نمی‌کنند گرچه مشترکات بسیاری با معجزه دارند مثل طوفان نوح یا از میان رفتن دو قوم عاد و ثمود.

۴-۱- اسلام به عنوان معنویت، عدالت و رهایی

در این نوشته نمی‌خواهم در باب آنچه به عنوان ماهیت و ذات اسلام (به چنین چیزی باور ندارم) سخن بگویم بلکه موضوع بحث تاریخ اجتماعی یا انضمامی اسلام (نهادهای، شعائر و مراسم و باورهای مسلمانان به گونه‌ای که خود را در تاریخ بازنمایانده‌اند و نه تاریخ مقدس و افسانه‌ای آن) است. فرض کنیم آنچه از قول محمد و دیگر چهره‌های شناخته شده‌ی اسلام در این چهارده قرن از قول مسلمانان باورمند بیان می‌شود وثوق داشته باشد (راست و دروغ و درستی و نادرستی آنها موضوعی متفاوت است با واقعیت باور امروزین به آنها و تأثیرشان در دنیای امروز) و رویدادهای روایت شده واقع نما باشند. مهم آن است که صدها میلیون مسلمان (آنها که فقط در شناسنامه مسلمان نیستند) به این امور باور دارند و این باورها بر زندگی آنان تأثیر می‌گذارد.

به همین دلیل ضرورت دارد بینیم غیر از مسئله‌ی درستی و نادرستی و راستین و دروغین بودن اولاً چگونه و تحت چه فرایندی این امور به باور مسلمانان تبدیل شده‌اند، ثانیاً آیا آنچه را که برخی مسلمانان یا اسلام‌گرایان ادعا دارند (مثل اسلام به عنوان دین عدالت یا دین معنویت یا دین رهایی)

در تاریخ آنها تا دوران اخیر وجود داشته است، و ثالثاً حاملان واقعی و موثر و دراز مدت اسلام چه کسانی بوده و چه نقشی داشته‌اند؟

رابطه‌ی متقابل دین، قدرت و منفعت

آنچه سخنان پیامبر اسلام یا ائمه‌ی شیعه و رویدادهای روایت شده را (فارغ از درستی و نادرستی آنها) به بخشی از حقیقت برای مسلمانان تبدیل کرده (در حالی که بسیاری از سخنان و رویدادها فراموش شده‌اند) سه واقعیت بوده است:

۱) قدرت سیاسی و نظامی محمد و همراهانش و پس از وی دولت‌هایی که از مذهب برای کسب مشروعیت سیاسی خود بهره گرفتند (دین اسلام به عنوان مظاهر بیرونی‌اش - و نه ایمان افراد - ماهیتاً یک پدیده‌ی سیاسی است)، چون بدون این قدرت نظامی و منابع مالی ناشی از آن آموزه‌های محمد نیز مانند آموزه‌های صدها فردی بود که اکنون نامشان از یادها رفته یا به عنوان مقدس و شاعر و عارف و درویش و سیاستمدار و رهبر فرقه پیروانی اندک یا مقبره‌ای در اطراف و اکناف عالم دارند؛

۲) مورد اعتماد واقع شدن وی در میان اقشاری از جامعه که باورهای وی را بسط دادند و ترویج این افکار در جهت منافع آنها بوده است؛ گرفتن طرف محمد و وفاداران به وی در حجاز آن روز (غیر از چند نفری که به وی قبل از کسب قدرت پیوستند) و دیگر جوامع فتح شده در برخی اقشار و گروه‌ها (مثل تجار) مشخصاً مبتنی بر پیگیری و کسب منافع بوده است؛ و

۳) روحیه‌ی جهانگشایی و اقتدارگرایی ناشی از رهیافت تهاجمی محمد و پیروانش که این نظام باور را از یک مجموعه‌ی باور قبیله‌ای به مجموعه‌ای قدرتمند در سطح جهانی مبدل ساخت (حاکمان امروز جمهوری اسلامی تلاش می‌کند همین رهیافت را دنبال کنند)؛ بدون این روحیه و عزم، محمد

و قبيله‌اش مبشران یک دین تازه در دنیا نمی‌بودند و مثل همه‌ی قبایل دیگر در دنیای امروز به جهت سنت‌های بومی و قومی آنها مورد مطالعه واقع می‌شدند. به عنوان نمونه پایه گذاری سنت حج به عنوان ضرورتی برای همه‌ی مسلمانان در واقع سنتی برای به بار عام امپراطوری آمدن است که البته رنگ و بوی دینی بدان داده شده است.

هر سه وجه هم برای آنان که از مجرای مذهب به دنبال معنویت و التیام بخشی بوده‌اند، هم برای عدالت خواهان و کسانی که به دنبال رهایی خود بوده‌اند و هم برای کسانی که تصور می‌کرده‌اند بدون تمسک به حاملان رسمی دین می‌توانند از آن برای کسب قدرت اجتماعی و سیاسی استفاده کنند مورد غفلت واقع شده است. از این جهت کسانی که برای معنویت، عدالت و رهایی به سراغ آموزه‌های اسلامی می‌روند با یک سوء تفاهم مواجه بوده‌اند. حتی اگر مولفه‌هایی از این سه در اسلام تاریخی و اسلام در برخی مناطق جغرافیایی به چشم می‌خورد اینها عناصری هستند که از بیرون به آموزه‌های محمد و پیروانش چسبانده یا بار شده است.

علیه معنویت

هر سه وجهی که حاملان رسمی دین به عنوان آموزه‌های اسلام عرضه می‌کنند یعنی اخلاق، فقه و کلام هیچ نسبتی با معنویت ندارد. مسلمانان نواندیش و احیاگر و اسلامگرایان به درستی دریافته‌اند که دین در دنیای امروز عمدتاً متکفل پاسخ به نیاز آدمیان به معناست. از همین جهت آنها ادعا کرده‌اند که در دنیای امروز به اندازه‌ی کافی معنویت عرضه نمی‌شود (که این ادعا نادرست است). بعد بدون عیان کردن مقدمه‌ی دیگر خود یعنی این که "اسلام بهترین مکتب برای عرضه‌ی معنویت است" (نمی‌گویند چرا) به این نتیجه می‌رسند که دنیا تشنه‌ی اسلام است.

معنویتی که بر اسلام امروز (اسلامی که در گذر زمان ساخته و پرداخته

شده) - مثل کلام و اخلاق مورد ادعای آن - سوار شده هیچ نسبتی با فقه که هسته‌ی سخت آموزه‌های ائمه‌ی شیعه و روحانیت آن است ندارد. آموزه‌های کلامی مسلمانان اسلامیزه شده‌ی (با برخی آیات و روایات) فلسفه‌ی یونانی و حکمت ایرانی ماقبل اسلام‌اند. در حوزه‌ی اخلاق نیز آنجا که کار از نصایح فراتر می‌رود علم اخلاق مسلمانان همان اخلاق ارسطویی به علاوه‌ی آیات و روایاتی برای اسلامی کردن آنهاست (نگاه کنید به آثار ملا احمد و ملا مهدی نراقی).

اصولاً معنویت به عنوان یکی از کالاها یا خدمات مورد نیاز از بر ساخته‌های دنیای جدید است. ادیان ابراهیمی اصولاً خود را به عنوان مجموعه‌های معنوی عرضه نکرده‌اند (حساب حلقات درویشان از دین رسمی جداست). آنها ادعا نمی‌کنند که آمده‌اند به زندگی آدمیان معنا بدهند. معنا بخشی به زندگی از مقتضیات زندگی امروز است و در هیچ متنی از متون دینی ابراهیمی بدان اشاره نشده است. نماز و روزه و عبادت و دعا در زبان پیامبر اسلام و ائمه‌ی شیعه برای عادت به بندگی‌اند و نه معنا بخشی به زندگی.

در معنا بخشی به زندگی، این دنیاست که محور قرار می‌گیرد در حالی که برای بندگی خداوند باید از روابط و معادلات حاکم بر دنیا فاصله گرفت. از این جهت آنها که برای کسب معنویت یا معنا دادن به زندگی خود (بدون درگیر شدن در معادلات قدرت) به سراغ اسلام می‌روند دچار نوعی سوء تفاهم هستند و به همین لحاظ وقتی آنچه را می‌خواهند در آموزه‌های اسلام نمی‌یابند آنها را بر آن بار می‌کنند.

برابری خیالی

مسلمانان در طول تاریخ اسلام جامعه‌ای عادلانه و منصفانه تأسیس نکرده‌اند (به سخنان یا ادعاها کاری نداریم) حتی در جوامع کوچکی که

خود بنیان گذاشته‌اند. مهم‌ترین وجه عدالت و انصاف فرصت برابر برای همه‌ی شهروندان جهت رشد فردی و جمعی و دسترسی به منابع ثروت و منزلت و قدرت است که با برابری همه‌ی افراد در برابر قانون، دسترسی همگانی به حداقل‌های زندگی از طریق چترهای حمایتی عمومی (برای همه و نه صرفاً باورمندان) و آموزش عمومی عرفی حاصل می‌شود. هیچ یک از این سه مفهوم در آموزه‌های اسلامی (چنان که در متون آمده) دیده نمی‌شود و مسلمانان نیز به دنبال تحقق آنها نبوده‌اند.

نشستن محمد در یک دایره (البته فقط در برخی موارد، چون او همیشه چنین نمی‌کرد) یا نفی بردگی در مواردی خاص (پیامبر اسلام برده‌داری را به طور کلی نفی نکرده است)، یا توزیع برابر بیت المال (در مواردی بسیار محدود در سنت مسلمانان صدر اسلام) اصولاً با برابری فرصت‌ها یا خدمات عمومی یا آموزش عمومی نسبتی ندارد. افراد در برابر خدا و خلق با توجه به مسلمان بودن یا نبودن و میزان تقوا (که قابل اندازه‌گیری نیست) درجه بندی می‌شوند. تنها برابری‌ای که در آموزه‌های اسلامی به چشم می‌خورد تساوی در تقسیم غنائم در برخی موارد است که به آن نیز تنها در دوره‌ای بسیار کوتاه از تاریخ اسلام عمل شده و هدف آن جذب نیروی بیشتر برای فتوحات بوده است. این خصوصیت در دیگر جنگاوران در دوره‌ی ماقبل کسب قدرت نیز به چشم می‌خورد.

اصولاً چیزی به نام قانون در آموزه‌های مسلمانان باورمند وجود ندارد. آنها تلاش کرده‌اند شریعت را به عنوان قانون به آدمیان بفروشند اما شریعت مجموعه‌ای دستورالعمل برای اطاعت از خداست و نه تنظیم روابط اجتماعی، استیفای حقوق افراد و مقید سازی نهادهای قدرت که کارکرد اصلی قانون است.

بردگی و تبعیض

نهادهای دینی در اسلام همانند دیگر نهادهای دینی در گذشته طرفدار وضع موجود بوده و به تقویت روال‌های تبعیض‌آمیز و شرایط بردگی انسان‌ها برای قدرت و ثروت می‌پرداخته‌اند. وضعیت زنان بهترین نمونه برای این نوع برخورد است. زنان در چارچوب سنت‌های اکثر جوامع از جمله مسلمانان انسان درجه‌ی دو یا حتی حیوان تصور می‌شده‌اند و نهادهای دینی مسلمانان نیز بر این امر صحنه‌گذارده‌اند. حتی یک مورد از رهایی زنان از قیود در میان مسلمانان به چشم نمی‌خورد بلکه آنها قیود تازه‌ای بر دست و پای زنان (مثل تفکیک جنسیتی یا حجاب) زده‌اند. در باب بردگان نیز مسلمانان و رهبران آنها علی‌رغم نفی ظاهری برای استخدام نیرو در دوران بسیار کوتاه نهضت برای کسب قدرت، نظام بردگی را تداوم بخشیده‌اند.

به خاک کردن دختران به عنوان یک سنت پیش از اسلام نیز داستانی است که مسلمانان برای آویختن مدال بر سینه‌ی خود ساخته و پرداخته‌اند. اگر چنین سنتی حاکم بوده چگونه اعراب حجاز به تولید مثل می‌پرداخته‌اند؟ رفتار یک یا چند فرد را نمی‌توان به حساب همه گذاشت و سنت ماقبل اسلام تصور کرد. کسانی که منکر این موضوع هستند و مسلمانان را الغا کننده‌ی بردگی می‌دانند بهتر است نگاهی به دستورات فقه در این باب بیندازند، در باب‌هایی مثل جهاد یا معاملات.

رفتار امروز مسلمانان در تأسیس جامعه‌ی طبقاتی و مبتنی بر امتیاز شاهد خوبی بر این تبعیض نهادینه است. روحانیت شیعه حتی لباس خود را لباس برتر می‌شمارد: «لباس روحانیت، لباس برتر است.

(محمد رضا مهدوی کنی، الف ۱۴ آبان ۱۳۹۱) این لباس نیز به عنوان

لباس مردانه - قدرت - معرفی می‌شود:

«این برادرانی که امروز می‌خواهند معمم شوند باید تعهد کنند که مرد

باشند و لباس مردانه و روحانیت بپوشند.» (همانجا)

سواری نمی دهند

احیاگران، اصلاح طلبان، روشنفکران یا نواندیشان دینی (هر اسمی که می خواهید بر آنها بگذارید یا بر خود گذاشته اند) در پی آن بوده اند که با سوار شدن بر مرکب دین اسب خود را برانند و به همین دلیل در دوران جدید تلاش کردند معنویت، عدالت و رهایی را بر دین سوار کنند. اما این دین بدون متولی نبوده و متولیان نه تنها نهادهای خود را حفظ کرده اند بلکه با استفاده از سلاح تکفیر و تفسیق و مرتد شناسی تلاش کرده اند رقبای مدعی دین شناسی یا اسلام شناسی را از میدان به در کنند. حاملان اصلی دین هیچگاه مدعی عرضه‌ی عدالت، رهایی و معنا دادن به زندگی بشر نبوده اند.

روشنفکران و احیاگران و نواندیشان دینی تصور می کرده اند که چون توده‌ی مردم مسلمان اند با اتکا به اسلام بهتر می توانند آنها را بسیج کرده و مغازه‌ای در برابر روحانیت در بازار دین باز کنند و سهمی از قدرت سیاسی و اجتماعی را با اتکا به دین به دست آورند غافل از آن که روحانیت چندین قرن در این بازار مشغول به کسب و کار و نهاد سازی بوده و به این آسانی این کسب و کار پر سود را به دیگری تحویل نمی دهد.

۱-۵- خداترسی و آخرت هراسی

این پرسش برای بسیاری از مردم ایران در چهار دهه‌ی گذشته مطرح بوده که چگونه مقامات جمهوری اسلامی که خود را دیندار و خداترس معرفی می کنند می توانند جنایاتی مثل کشتار سال‌های ۶۰ تا ۶۱، کشتار چند هزار نفری در زندان‌ها (سال ۱۳۶۷)، کشتار دوران جنبش سبز، و ده‌ها هزار اعدامی و هزاران قطع دست و پا، شکنجه، سنگسار و مانند آنها را انجام دهند و در عین حال اثری از آثار پشیمانی در آنها مشاهده

نشود. نه تنها هیچ اثری از احساس گناه در آنها مشاهده نمی‌شود بلکه از همه‌ی مردم دنیا طلبکارند (که چرا از آنها پیروی نمی‌کنند و مورد تقدیر قرار نمی‌گیرند)، منتقدان خود را تروریست معرفی می‌کنند، از منظر خدا و مقدسان به عالم می‌نگرند و حقوق بشر و انسانگرایی را به دلیل غربی بودن رد می‌کنند.

آیا آنها اصولاً متوجه نیستند که این کارها جنایت بوده است؟ آیا توجیهات شرعی برای درست تصور کردن این اعمال کافی است؟ کدام حکم شرعی می‌تواند کشتار چند هزار نفر را که در دادگاه حکم زندان گرفته‌اند یا رد شدن اتومبیل نیروی انتظامی از روی افراد را توجیه کند؟ پرتاب افراد از بالای پل را چگونه؟ کشتار بیش از پانصد هزار نفر از مردم سوریه چگونه در ذهن باورمندان به جمهوری اسلامی با حمایت قاطع و همه جانبه از رژیم اسد تا حد اعزام نیرو و کمک مالی و تسلیحاتی هضم می‌شود؟ آیا اعمال قساوت‌انگیز برخی از مخالفان، اعمال رژیم بشار را توجیه می‌کند؟ آیا اصولاً دینداران با ارتکاب جرم و جنایت و قساوت توسط خود و همدینان خود چه مواجهه‌ای دارند؟ آیا دیندار بودن ارتکاب جرم را تشویق یا تحذیر می‌کند؟

بر خلاف شواهد

دینداران مدعی‌اند که پاک‌ترین پرونده‌ها را در حوزه‌ی جنایت و جرم دارند و اصولاً برای کاهش یا ریشه‌کنی جرم و جنایت دینداری را توصیه می‌کنند اما این ادعا با واقعیت نمی‌خواند چون

۱) تعداد قابل توجهی از افرادی که جرم و جنایشان در دادگاه‌ها حکم دریافت می‌کند مدعی‌اند که دیندارند؛

۲) در برخی جوامع که تعداد بیشتری از افراد مدعی دینداری‌اند تعداد زندانیان و موارد جرائم و جنایات ارتکابی بیشتر است؛ نمی‌توان گفت جرم

بیشتر رابطه‌ی مستقیم با دینداری افراد دارد همان طور که نمی‌توان ادعا کرد دینداری باعث ارتکاب کمتر جرم می‌شود؛
 (۳) بسیاری از رهبران دینی و افرادی که در مقام روحانی قرار می‌گیرند خود به جرم و جنایت آلوده هستند.

دینداران چگونه با این موضوعات مواجه می‌شوند؟

مومن در مقام اراده‌ی الهی

دیندار بودن به فردی که مرتکب صدور قتل یا شکنجه یا فساد و سوء استفاده از قدرت می‌شود و با اتکا به نزدیکی به حکومت مورد پیگرد قضایی قرار نمی‌گیرد یا خود او در مقام قضایی و اطلاعاتی به این کارها دست می‌زند این امکان را می‌دهد که این کار را به خواست خدا نسبت دهد. هنگامی که یک عمل به عمل الهی ارتقا یابد (مثل اجرای حدود الهی در کشتار سه تا پنج هزار زندانی) از محدوده‌ی پاسخگویی و مسئولیت فراتر می‌رود. بدین ترتیب فرد خدایی خلق کرده که واسطه‌ی او و اعمالش است.

خدا در این موقعیت نه در مقام آفرینندگی و عبودیت بلکه در مقام خدمت به فرد مؤمن است. مومنانی که می‌خواهند دین را ابزار پیشبرد اهدافشان قرار دهند خدا را از مقام الوهیت به شاعری که وظیفه‌اش وضع قوانینی است که مؤمنان می‌خواهند تنزل می‌دهند.

نقش دعا و عبادت

افراد باورمند به هنگام دعا و عبادت در شرایطی قرار می‌گیرند که توهم ارتباط مستقیم با خدا و سخن گفتن خدا با آنان و احساس تعالی و علو

مرتبه در آنها تشدید می‌شود. این احساس در افرادی که مذهبشان با حوزه‌ی عمومی نسبتی ندارد بسیار کم خطر است چون توهم ارتباط آنان با خدا صرفاً در حلقات خاصی مطرح شده و کارکردهای محدودی دارد. بسیاری از نزدیکان آنها و شاید خود آنها نیز این رابطه را جدی نمی‌گیرند. اما این احساس در دو نقطه به کمک دیندارانی می‌آید که در حوزه‌ی عمومی هم درگیر هستند.

یک نقطه نجات آنها از احساس گناه است. فردی که در کشتار ۳ تا ۵ هزار نفر نقش کلیدی داشته یا مسئول شکنجه و اعدام و قطع دست و پاست تنها با عبادت می‌تواند از احساس شدید گناه خود را برهاند. به هنگام عبادت دو عنصر یعنی وجود حفره‌ای در ذهن و حضور الهی با هم گرد آمده و خداوند آن حفره‌ی ناشی از جنایت و قساوت را پر می‌کند. نقطه‌ی دیگر گرفتن تصمیماتی است که فرد آنها را نامعقول یا مضر می‌داند. در این حال با استخاره‌ی پس از عبادت یا رجوع به متن دینی، متن مقدس به گونه‌ای تفسیر می‌شود که گویی خود خداوند با فرد سخن گفته و او را مورد تاییدات خود قرار داده است.

جنایت برای حفظ نهاد

دیندارانی که در کشتار ده‌ها هزار نفر دخیل بوده‌اند یا این کشتار را تایید کرده‌اند، برای تسکین خود به مواردی اشاره می‌کنند که بیش از آن که رفتار آنها را توجیه کند قساوت‌مندی‌شان را نشان می‌دهد. به عنوان مثال روحانیون شیعه در ایران حامی رژیم بشار در سوریه هستند، رژیمی که تا کنون بیش از ۵۰۰ هزار تن از مردم از جمله صدها کودک را به قتل رسانده است. بخش عمده‌ی این کشتارها قبل از آن که مخالفان اسلحه به دست گیرند انجام شده است.

اما روحانیون شیعه که از این رژیم جنایتکار حمایت کرده یا در برابر

کشتار آن سکوت کرده‌اند به محض آن که قبر یکی از مقدسانشان، حجر بن عدی، مورد نبش قرار می‌گیرد فریاد "علما به داد اسلام برسید" (صافی گلپایگانی، تابناک، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۲) سر می‌دهند یا حوزه‌های علمیه را تعطیل و تجمعات اعتراضی برپا می‌کنند. (مهر ۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۲) اگر چند تکه استخوان شایستگی "وا اسلاما" دارند (که البته اصل عمل مذموم است) جان هزاران انسان شایستگی همه‌ی فریادهای عالم را دارد.

اصل تکلیف

برخورد دیگر با این جنایات و قساوت‌ها آن است که می‌گویند ما داریم به تکلیف الهی خود عمل می‌کنیم و در ادای تکلیف نباید به خوشی و ناخوشی افراد کاری داشته باشیم و حتی باید بر احساسات خود غلبه کنیم. سه انتقاد بر این برخورد وارد است. اول آن که دینداران معمولاً برخوردی سازگار و غیر گزینشی با همه‌ی احکامی که بر آنها تکلیفی بار می‌کند ندارند. برخی را تقدم می‌دهند و برخی را مسکوت می‌گذارند. دوم آن که سلیقه‌ی خود را به طور خودآگاه یا ناخودآگاه در تفسیر آن احکام دخالت می‌دهند. پرهیز از تفسیر شریعت با اتکا بر فهم زمان غیر ممکن است چون همه‌ی ما زندانی زمانه‌ی خود هستیم. و سوم آن که برخی دینداران از منافع آن جنایات و قساوت‌ها برخوردار می‌شوند و نمی‌توانند خود را از بهره‌برداری از آن منافع مبرا بدانند.

دیندار نیستند

اولین برخورد باورمندان با جنایات، قساوت‌ها و فسادهای مؤمنان این است که ادعا می‌کنند کسانی که جنایت می‌کنند یا مرتکب فساد می‌شوند دیندار نیستند. اما این ما نیستیم که دینداری و غیر دینداری افراد را تعیین می‌کنیم؛ خود آنها هستند. جنایتکاران و فاسدان حاکم بر جمهوری اسلامی

مدعی اند که بهترین دینداران عالم هستند و ما دلیلی ندارد که حرف آنها را باور نکنیم. برخورد دوم این است که افراد فاسد یا مجرم سست ایمانند؛ دین دارند اما به مقتضیات آن عمل نمی کنند. اما مقامات جمهوری اسلامی مدعی اند که دارند به احکام اسلام عمل می کنند و در مواردی درست هم می گویند. بدین ترتیب بی دین یا سست ایمان خواندن این افراد مشکل دینداران را حل نمی کند. مگر ما برای اندازه گیری ایمان افراد "ایمان سنج" داریم تا بتوانیم آن را اندازه بگیریم؟

دین در شرایط زندان

بسیاری از زندانیان که به دلیل جنایت و تبه کاری محکوم شده اند در شرایط داخل زندان به دین رو می کنند. اما دین آنها جنبه‌ی التیام بخشی در برابر فشارهای داخل زندان مثل تنهایی یا پشیمانی و نیاز به بازسازی خود دارد و کمتر به استعلائی توهمی و نشستن در مقام خدایی - از آن نوعی که در رهبران دینی ادیان سازمان یافته مشاهده می شود - منتهی می گردد. این نوع دین که به تبهکاران و جنایتکاران نوعی مسیر برای بازگشت به جامعه و یافتن احساسی مثبت از خود می دهد نه تنها وجه منفی ندارد بلکه اگر با سیاست و قدرت آمیخته نشود کارکردهای مثبت و قابل توجهی نیز دارد.

۶-۱- آسیب‌های کمتر اجتماعی در میان باورمندان

کارشناسان رسمی جمهوری اسلامی (آنها که در چارچوب ایدئولوژی نظام عمل می کنند و مبلغ آن هستند) خواه جامعه شناس و جرم شناس و خواه روانشناس و روانکاو که کارشان بررسی آسیب‌های اجتماعی است یک صدا در همه‌ی مطالب و مصاحبه‌ها اعلام می کنند که آسیب‌ها (از طلاق و قتل تا خودکشی و اعتیاد و از کودک آزاری و همسر آزاری تا سرقت و تقلب) و مشکلات اجتماعی (بیکاری، فقر، بی خانمانی) در

میان افرادی که باورهای دینی دارند و به احکام دینی عمل می‌کنند کمتر است. مقامات سیاسی و اعضای دیوانسالاری مذهبی در ایران نیز آن قدر این افسانه را تکرار کرده‌اند که خودشان باورشان شده است.

این کارشناسان طراز مکتب و رهروان علوم انسانی اسلامی شده در این رفتار از سخنان غیرتجربی و تبلیغاتی رهبران مذهبی دنباله روی می‌کنند:

«دین اگر وارد زندگی انسان شود دیگر بیکاری و اختلاس سه هزار میلیارد تومانی وجود نخواهد داشت.» (عبدالله جوادی آملی، خبرگزاری مهر، ۵ مهر ۱۳۹۱)

این امر البته نوعی تبلیغات دینی برای ایدئولوژی حکومتی به شمار می‌رود و کارشناسان نیز برای حفظ شغل خود ممکن است این گونه سخنان را به زبان بیاورند چون روسایشان از آنها چنین انتظاراتی دارند.

بلایای طبیعی و دینداری

برخی از رهبران دینی از این هم فراتر رفته و بلایای طبیعی را نیز به باور و عدم باور ربط می‌دهند: "اگر مومنی خلاف کند خدا زود او را گوش مالی می‌دهد." (محسن قرائتی، ایسنا ۶ مهر ۱۳۹۱) بنا بر این زلزله و سیل و سونامی و گردباد و رانش زمین و مانند آنها هنگامی اتفاق می‌افتد که خدا تشخیص می‌دهد مؤمنان گناهشان زیاد شده است و برای پیش گیری از آنها نیز مؤمنان باید گناهشان را تقلیل دهند. نتیجه آن است که اگر بلایای طبیعی اندک و منابع طبیعی به وفور یافت می‌شود باید گناهان اندک باشند. اما رهبران دینی حاضر نیستند این نکته را بپذیرند.

برای این که این داستان در جوامع دیگری که به زعم مسلمانان گناه زیاد است اما خشکسالی نیست (مثل اروپا و امریکای شمالی) مطابق میل تفسیر شود باز به تشخیص ناسازگار و غیر منصفانه‌ی خداوند رجوع می‌شود: «ولی اگر در کانادا فساد می‌شود و باران هم می‌آید، خدا می‌خواهد آنها

را روز قیامت به سزای عملشان برساند.» (همانجا) کمتر درس خوانده‌ی دانشگاهی، حتی آنها که مبلغ رسمی ایدئولوژی نظام هستند تا این حد پیش رفته و بلایای طبیعی را به گناهان ربط می‌دهند. اما در علوم انسانی و اجتماعی تصور آن است که قواعدی وجود ندارد و هر ج و مرج حاکم است و هر کس می‌تواند هر ادعایی را مطرح کند.

آرمانشهری توهمی

رواج افسانه‌ی ارتباط دینداری و آسیب‌ها و مشکلات کمتر اجتماعی البته به سال‌های قبل از انقلاب باز می‌گردد که روحانیون و افراد مذهبی از بسیاری منابع قدرت و ثروت محروم بودند و می‌خواستند به آنها برسند. آنها برای کسب قدرت چیزی به جز ارائه‌ی آرمانشهری خالی از رنج و آسیب نداشتند و هیچ روشی نیز برای رسیدن به آن ارائه نمی‌دادند جز ایمان بیشتر، باورمند بیشتر و اجرای احکام دینی.

رفتار اқشار مذهبی و روحانیت در چهار دهه‌ی گذشته نشان داد که ارتکاب کمتر خود آنان به جرائم در سال‌های قبل از انقلاب نه ناشی از رابطه‌ی خاصی میان داشتن باورهای دینی و ارتکاب جرائم و درگیر شدن در آسیب‌های اجتماعی بلکه به واسطه‌ی دوری از منابع و مجاری قدرت بوده است. کسانی که اسلحه در اختیار ندارند طبعاً نمی‌توانند مرتکب سرقت مسلحانه شوند. از این جهت نمی‌توان آنها را با افراد دارای اسلحه در ارتکاب به این جرم مقایسه کرد. هنگامی که سلاح قدرت و ثروت به دست آنان افتاد نشان دادند که هیچ فرصتی را برای ارتکاب جرم (سوء استفاده از قدرت) نادیده نمی‌گیرند.

واقعیات رد کننده

اما آیا واقعاً رابطه‌ی مستقیمی میان داشتن باورهای دینی و عمل به

احکام با ارتکاب کمتر به جرائم و پرهیز از آسیب‌ها و مشکلات اجتماعی وجود دارد؟ هیچ تحقیق مستقلی در ایران در این باب انجام نشده است و نتایج هیچ تحقیقی چنین نکته‌ای را گواهی نمی‌دهد. در خارج از ایران نیز که تحقیق آزاد است و بسیاری از افراد مذهبی چنین مدعاهایی داشته‌اند هیچگاه چنین نکته‌ای در یک تحقیق نشان داده نشده است. هیچ رابطه‌ی معنی‌داری میان فقر یا بیکاری با دینداری یا غیر دینداری وجود ندارد. همچنین هیچ رابطه‌ی معنی‌داری میان دینداری و ارتکاب کمتر به جرم به چشم نمی‌خورد.

بر عکس، امروز اعضای طبقه‌ی حاکم در ایران همه ظاهراً دارای باورهای دینی هستند و به احکام دینی عمل می‌کنند و در عین حال بیشترین فساد مالی، تقلب، دروغ‌گویی، آدم‌کشی، اعتیاد (البته به تریاک)، زن‌بارگی و سرقت اموال عمومی در میان آنها به چشم می‌خورد. حاکمان امروز ایران تنها با فرو کردن سر خود در برف می‌توانند از رابطه‌ی دینداری خود آنان (دینداری در قدرت) و آسیب‌های اجتماعی غفلت کنند.

مدعای بی‌دلیل

نکته‌ی دیگر این که هیچ تحقیق مستقلی در باب دینداری و غیر دینداری مجرمانی که گرفتار نهادهای انتظامی و قضایی شده‌اند و دینداری و غیر دینداری غیر مجرمان انجام نشده تا مشخص شود که مثلاً دینداران کمتر به دنبال به کاری می‌روند و غیر دینداران بیشتر. به عنوان مثال ما از میزان دینداری افراد معتاد در کشور هیچ اطلاعی نداریم تا بتوانیم افراد دیندار را کمتر درگیر معضل اعتیاد تلقی کنیم یا بالعکس. در موضوع فساد مالی یا تقلب نیز تحقیقی انجام نشده است که نشان دهد دینداران کمتر از غیر دینداران دچار این امور هستند.

عدم امکان تحقیق

جمهوری اسلامی با اجباری کردن دینداری در محیط‌های تحت کنترل مثل پادگان‌ها و زندان‌ها امکان تحقیق در باب رابطه‌ی باورمندی و ارتکاب به جرم را غیرممکن کرده است. همه‌ی محکومان دادگاه‌ها در زندان‌ها باید به اجبار در مراسم نماز جماعت شرکت کنند، به اجبار از خوردن و نوشیدن در ماه رمضان در طول روز خودداری کنند و به دینداری تظاهر کنند تا از فشار زندانبانان و ماموران قضایی به خود جلوگیری نمایند. در این حال نمی‌توان بررسی کرد که آیا چند درصد از این محکومان پیش از زندان باورمند بوده‌اند و چند درصد پس از ارتکاب به جرم به احکام دینی عمل می‌کنند.

روحانیت شیعه از یک سو با اجباری کردن عمل به احکام اکثر افراد را وادار به اجرای احکام کرده است و از سوی دیگر ادعا می‌کند که هر کس باورمند باشد امکان ارتکاب وی به جرم کمتر می‌شود. نتیجه آن است که باید وقوع جرم کاهش یابد اما چنین اتفاقی در جامعه نیفتاده است. وقتی مرزی میان باورمند و غیر باورمند در جامعه باقی نمانده است و افراد بر اساس اختیار خود نمی‌توانند آشکارا غیر دیندار باشند چگونه می‌توان بر تفاوت این دو در قلمروهایی تاکید کرد؟

۷-۱- پاسخ به پرسش‌های بی پاسخ

افراد غیرمذهبی به احتمال زیاد با استدلال‌های معرفتی علیه دین و دینداری و نفی وجود خداوند آشنا هستند. این استدلال‌ها علوم جدید را در سمت خود و دینداری و خدا پرستی را در تضاد با علم تلقی می‌کنند. از نمونه‌های روشن این گونه استدلال، معرفی معجزه در تضاد با قوانین طبیعی، ایمان به امر مقدس در تضاد با درک علمی و باور به آفرینش انسان توسط خدا در تضاد با نظریه‌ی تکامل هستند.

اما مناسب است افراد غیر دیندار با آخرین استدلال‌های افراد دیندار هم در این موضوعات و خلل و فرج این استدلال‌ها آشنایی پیدا کنند. آلوین پلنجینتا، فیلسوف تحلیلی دین، که فارسی زبانان نیز با وی (طریق مجموعه مقالات کلام فلسفی) آشنایی دارند در کتاب تازه‌ی خود به نام *تضاد واقعی اینجاست: علم، دین و طبیعت‌گرایی* (انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۲۰۱۱) این مهم را با این مدعا به انجام رسانده است:

«تضادی مصنوعی و انطباقی عمیق میان علم و ادیان الهی وجود دارد، اما انطباقی مصنوعی و تضادی عمیق میان دین و طبیعت‌گرایی وجود دارد.»

منظور وی از طبیعت‌گرایی دیدگاهی است که می‌گوید دنیای توصیف شده توسط علوم طبیعی همه‌ی آن چیزی است که وجود دارد. خدای پلنتینجا عینا همان خدای ادیان ابراهیمی است که نه تنها جهان را خلق کرده و آن را اداره می‌کند بلکه در امور جهان نیز هر لحظه در کار است، با معجزه یا با قوانین جهان. پلنتینجا می‌خواهد نشان دهد که افراد می‌توانند به امور فوق‌باور داشته و آنها را با روش‌ها و نتایج علوم طبیعی نیز هماهنگ سازند. (یک فیلسوف از دین دفاع می‌کند، تامس نیجل، مجله‌ی بررسی کتاب نیویورک، سپتامبر ۲۰۱۲)

شکستن (عقل) خود

مهمترین استدلال پلنتینجا از عدم اعتماد عمیق پلنتینجا به قوه‌ی عقل بشری و سازوکار جهان بیرونی ناشی می‌شود. او به خدا و رابطه‌ی وی با طبیعت و انسان نیاز دارد تا قوای ادراکی و عقلانی بشر را قابل اتکا سازد. همچنین با اتکای به دین است که وی بدین نتیجه می‌رسد که جهان خارج برای ما توهم نیست. با اتکای به دین است که به نظر وی نظریه‌های علمی می‌توانند واقعیت را توصیف کنند. اما به اعتقاد وی تصور طبیعت‌گرایانه

از جهان و انسان به عنوان محصول تکامل هدایت ناشده‌ی داروینی باور به اتکاپذیر بودن قوای ادراکی ما را نامعقول می‌سازد. پلنتینجا اتفاقاً در این استدلال کاملاً به روش دیگر رهبران مذهبی عمل کرده است: نخست انسان را به عقل او و نظامات عقلانی در جهان خارج بدبین سازید و سپس کالای غیبی خود را بدو بفروشید.

برای آن که این اتفاق بیفتد، باورمندان چنان تربیت می‌شوند که خود را بشکنند و این خود شکنی (که فروتنانه می‌نماید و تا حدی اخلاقی معرفی می‌شود) به شکستن عقل خود و واگذاری خویشتن به رهبران دینی که لابد با آسمان تماس دارند منجر می‌شود. کارکرد این تواضع معرفتی بيمورد بنا نهادن مذهب است بر جهل اما این بار جهل معرفت شناختی که از جهل بسیط پیچیده‌تر است. البته چیزهای زیادی است که ما نمی‌دانیم اما دینداران بیشتر از ما نمی‌دانند و عصای جادویی ندارند.

شکستن پله‌های نردبام عقل

اکنون فرض کنید که دین مخلوق بشر باشد که همه‌ی تاریخ ادیان بر آن گواهی می‌دهد. در این حال بشر دین را با اتکای به عقل و خرد خود برای کارکردهایی که دارد خلق کرده است و همان دین مخلوق به بشر می‌گوید- از زبان معرفت شناسانه‌ی پلنتینجا و همه‌ی رهبران دینی- که به عقل اتکا نکنید. این موضوع جالب‌ترین موضوع برای دانشجویان تاریخ ادیان است، این که چگونه اهل ادیان از نردبام عقل بالا رفته و یکی یکی پله‌های این نردبام را می‌شکنند تا کسی از آسمانی که آنها ساخته اند پایین نیاید.

در این دیدگاه بدون وجود خدا یا امر مقدس نظم طبیعی و قوه‌ی درک انسانی فرو می‌ریزد. خدا در این دیدگاه چسب و بنیاد جهان و مدیر آن و معلم درک آن است. حتی درک ساده‌ی انسانی از منظر پلنتینجا وابسته به

شرایطی است که باور درست باید برای شکل دادن به معرفت داشته باشد. بنیاد این باورها و همه‌ی ابعاد درک انسانی مثل حافظه، ادراک، شهود، استقراء و قوای دیگر فهم انسانی وابسته به مرجع و مبدایی به نام خداوند است. در این دیدگاه چون ما نمی‌توانیم عقلاً اثبات کنیم که جهان خارج وجود دارد (تجربه‌ی خودمان را باید کنار بگذاریم) یا مبانی ریاضیات و منطق را به اثبات برسانیم (چیزهایی که از فرط وضوح اثبات نمی‌خواهند) باید به ایمان به یک مرجعی که نمی‌دانیم چیست و همه‌ی اطلاعات ما از آن نادانسته‌هایمان است اتکا کنیم. هنر پلنتینجا در این استدلال آن است که ابتدا انسان را به حقیرترین سطوح در ادراک تنزل می‌دهد تا وی را وابسته به ایمانش سازد، ایمانی که قرار است مبدا و منبع باورهای او و عقلش باشد.

هسته‌های گزینش در گاه الهی

مشکل دیگر این نحوه‌ی نگرش آن است که حتی ایمان نجات بخش از سرگردانی و تهی بودگی ناشی از عقل نیز از خود انسان سرچشمه نمی‌گیرد بلکه هدیه و لطف الهی است که بنا به خواسته‌ی وی به هر کس که اطاعت بیشتری از وی بورزد (یا نوزد، چون امر مقدس قرار نیست از منطق خاصی پیروی کند) عطا می‌شود. این نگرش دعوتی برای انسان‌هاست تا در عبودیت و خاکساری و له کردن خود در برابر رهبران دینی مسابقه دهند تا بلکه شمه‌ای یا قطره‌ای از نور ایمان بر آنها ببارد. خدای این دین انسان‌ها را بر اساس لطف خود گزینش می‌کند، و انسان‌ها باید خود را برای این گزینش آماده کنند. آنها باید همه‌ی حواسشان جمع باشد تا از فیلتر شورای نگهبان درگاه الهی رد شوند تا نوری بر آنها تابیده شود. همچنین باید مدام دست در دامن اعضای بیت الهی داشته باشند تا مگر وعده‌ی دیداری از وی بگیرند.

اهانت به غیر دینداران

غیردینداران از نگاه پلنتینجا و بسیاری دیگر از مؤمنان کوردلانی هستند که نمی‌خواهند درمان شوند. آنها اصولاً نمی‌خواهند خود را در معرض حقایق قرار دهند و پایه و بنیادی محکم برای باورهای خود و جهان پیرامون خویش بیابند. طرفه اینجاست که کسانی که به خلق جهان در چند روز، عمر شش هزار ساله‌ی دنیایی که حداقل ۱۴ میلیارد سال (تا جایی که می‌دانیم) عمر دارد، سفر انسان به آسمان بدون هیچ وسیله، دو تکه شدن ماه، ایستادن آب رودخانه، و زاده شدن انسانی بدون اسپرم باور دارند برای دیدگاه‌های تجربی و عقلانی بشر نیاز به مبادی مابعد الطبیعی می‌تراشند و تلاش می‌کنند به آنها القا کنند که بدون خدا و امر قدسی دلیلی برای ارتباط باورهایمان با حقایق نمی‌یافتیم.

یافتن پاسخ برای پرسش‌های پاسخ‌ناپذیر

هنر اهل ادیان آن است که نخست پرسش‌هایی پاسخ‌ناپذیر را خلق می‌کنند (بدون توجه به این مبنای کانتی که عقل محدودیت‌هایی دارد) - مثل آن که سرنوشت ما پس از مرگ چیست، یا چرا علم امکان‌پذیر شده است یا چرا این جهان به این صورتی که هست، هست - و بعد یک مبدا غیبی برای پاسخ به این پرسش‌ها خلق می‌کنند که هیچکدام از پاسخ‌هایش نیز قانع‌کننده نیست. آنها رمان می‌نویسند، بدون تخیل لازم، بدون جذابیت، اما ترسناک و توهم‌زا. این که خدا میان اذهان ما و نظم طبیعت تناسب ایجاد کرده (برای پرسش‌چرایی علم) واقعاً تا چه حد به درک ما از جهان خارج کمک می‌کند؟

شعبده بازی در انتهای بن بست

دیندارانی که به شگفتی علم جدید باور داشته باشند و نخواهند آن را با

شعبده بازی‌های برخی رهبران دینی معاوضه کنند لابد بدین سو می‌روند که این علم نیز هدیه‌ی الهی است (چه انسان‌ها آن را برساخته باشند یا نه، و چه از آن خبر داشته یا نداشته باشند). البته این شعبده بازی بسیار پیچیده‌تر از شعبده‌های معمول است. اکنون غیر دیندارانی که دانش و معرفت خود را از مجرای این علوم کسب می‌کنند بروند و اثبات کنند که علم هدیه‌ی الهی نیست. مشخص است که راهی برای اثبات یا نفی چنین گزاره‌هایی نیست.

۸-۱- معصومیت

جریان روشنفکری / نواندیشی / احیاء دینی که امروز تقریباً همه‌ی چهره‌های شناخته شده‌ی آن در کشورهای اروپایی و شمال امریکا زندگی می‌کنند از زمانی که آزادی بیشتری برای انجام پروژه‌ها و بیان ایده‌هایش یافته به جای استفاده از این آزادی برای انتقاد از دین و نهادهای دینی (که ادعایش را دارند) و پیگیری پروژه‌ی آشتی دین و حقوق بشر یا دین و دمکراسی به غرب ستیزی که یک بیماری جدی در میان اسلامگرایان است و خود این جریان در گذشته بدان مبتلا بوده دامن می‌زند. نمایندگان این جریان از طرح هر موضوعی که تصور می‌کند به براندازی رژیم یاری می‌رساند (مثل جنایات و ترورهای آن در خارج کشور، بسط تنفر و خشونت، برنامه‌ی اتمی و نقض حقوق اقلیت‌های مذهبی و قومی) پرهیز می‌کند و به مدافعان جدی تداوم جمهوری اسلامی مبدل شده است.

تا زمانی که اعضای این جریان تحت حملات شدید حکومت در ایران بود ضدیت با غرب به حاشیه رفته بود اما با کمتر شدن فشار حکومت (به واسطه‌ی آزادی و امنیت «امپریالیستی») اکنون این ضدیت دوباره دارد خود را بروز می‌دهد و ضدیت با غرب در آثار آنها از ضدیت با جمهوری اسلامی شدیدتر شده است. آنها به جای یافتن درمان بیماری غرب ستیزی

در میان دوستان سابق خود، بیماری آنها را تحکیم می‌کنند. متأسفانه آنها همان نگاه چهل سال قبل خود به غرب را حفظ کرده‌اند گرچه جسماً بیش از یک دهه است که در غرب زندگی می‌کنند و از مواهب این زندگی حتی بیش از خود طبقات کارگری و متوسط غربی برخوردارند.

این بازگشت به ضدیت با غرب غیر از تصور کاربرد در ایران برای بسیج اجتماعی (در صورت فراهم شدن فضا برای بازگشت به عرصه‌ی قدرت) در انزوای اعضای این جریان در جوامع میزبان ریشه دارد. آنها در جوامع غربی «زندگی» نمی‌کنند به این معنا که خود را در دریای بی‌پایان فرهنگ غربی از جمله موسیقی و برنامه‌های تلویزیونی و سینمای آن نمی‌افکنند، با اعضای جامعه درگیر نیستند و روابطشان بیشتر با ایرانیان از جنس خود است، خدماتی به این جامعه عرضه نمی‌کنند و همه‌ی امکانات و خدمات این جامعه از جمله آزادی و امنیت و بهداشت همگانی را مفروض می‌گیرند و توجه نمی‌کنند این امکانات و خدمات چگونه حاصل شده‌اند.

آنها صرفاً از منافع و امتیازات مخالف جمهوری اسلامی بودن برخوردار شده‌اند در حالی که همچنان از منافع حاصل از همراهی با نظام در دو دهه‌ی اول آن برخوردارند. آنها از سخاوت غربیان بهره می‌برند و تلاشی برای درک این سخاوت (بقیه‌اش بماند) به عمل نمی‌آورند. اگر سخاوت نباشد چرا سروش سال‌هاست از حقوق موسسات تحقیقاتی غربی برخوردار بوده بدون آن که کار تحقیقاتی چندانی انجام دهد. روشنفکران دینی بدون آن که فاصله‌ی چندانی از اسلامگرایی گرفته باشند از مزیت‌های اپوزیسیون نمایی برخوردار بوده‌اند.

نوشته‌ی سروش تحت عنوان «هله بر خیز که اندیشه دگر باید کرد» از سست‌ترین نوشته‌های وی است و علت آن نیز روشن است: او می‌خواهد با احساسات مذهبی دیگران را از حقوق خود محروم و در برابر غرب مهملات جمهوری اسلامی را تکرار کند تا موضع چپگرایانه‌ی این جریان

از کف نرود و در چشم جمهوری اسلامی طرفدار امریکا و اسرائیل خوانده نشود. او در این نوشته در کنار تکرار برخی مدعیات تبیین نشده‌ی پیشین (جواز نقد دین بدون آن که خود چنین کند) تنها از این که عده‌ای مقدسات یک گروه خاص را مقدس نمی‌انگارند با زیاده‌خواهی شکایت کرده است. ذیلاً وجوهی چند از سستی این مطلب را روشن می‌کنم:

مهابت را برای چه می‌خواهند؟

سروش مقاله‌ی طولانی‌اش در باب دفاع از محدودیت آزادی بیان یا به بیان دقیق‌تر کوتاه آمدن از آزادی بیان در برابر دینداران را با این سخن می‌گشاید که «سخره‌گران و هجوپردازان، حقّ خود دانسته‌اند که صورت وی [پیامبر اسلام] را زشت بنگارند و حرمت و مهابت او را در چشم مردم بشکنند.» (جرس، ۱۵ بهمن ۱۳۹۳) او نمی‌گوید که مسلمانان اگر حرمت پیامبرشان را می‌خواهند مهابتش به چه کار می‌آید. این مهابت مورد درخواست (۱) برای ارباب منتقدان دین است که سروش دم از جواز نقدشان می‌زند و (۲) نیز برای حفظ پیروی عوامی است که هم روحانیون و هم روشنفکران دینی به اطاعت و دست‌بوسی‌شان نیاز دارند. موضوعی که روشنفکران دینی و روحانیت در آن اشتراک نظر دارند حفظ مقدسات است چون کشیدن کاریکاتور تقدس زداست. آنها مقدسات را نیز برای حفظ منافع و امتیازاتی که رهبران و واعظان دینی دارند می‌خواهند. برخورد شدید با کسانی که به پیامبر اسلام توهین می‌کنند (با فرض این که کشیدن کاریکاتور توهین است که چنین نیست) نه از سر غیرت و عشق بلکه از سر حفظ منافع است. غیرت و عشق مستلزم بستن زبان دیگران نیست. منافع (از جمله پیروی خلق) است که چنین اقتضایی دارد.

نیت خوانی

سروش برای راحت کردن خیال خود و تحقیر مدعی علاوه بر نیت خوانی آسان‌ترین سناریو را برای علت انتشار کاریکاتور محمد در نظر گرفته تا بدون تلاش آن را رد کند: «از ناروایی اخلاقی این عمل بگذریم که به هیچ روی بخشودنی نیست که چند کس از سر تفریح و در بستر عافیت و برای رونق تجارت، نقشی منکر بیافرینند و عشق و غرور کرور کرور آدمیان عاشق و مؤمن را به سخره و استهزاء بگیرند و دلشان را پریشان کنند و از آن بدتر، دور باطل تروریسمی کور را جان بخشند که نه حق را می‌فهمد، نه اخلاق را، و نه تکلیف را.» او از کجا می‌داند که فکاهه نویسان و کارتونیست‌های شارلی ابدو از سر تفریح و تجارت چنین کرده و جان خود را به خطر انداخته‌اند؟ آیا ذره‌ای نمی‌توان تصور کرد که کسی برای باورهایش چنین کرده باشد؟ آیا تصور این موضوع تا این حد برای سروش دشوار شده است؟ چنان که می‌بینید او به دلیل فقدان درک تاریخی و اجتماعی مسئله‌ی تروریسم را به واکنش در برابر توهین به فرد یا امر مقدس تقلیل داده است.

فراموشی جنایات تاریخی مسلمانان

هنوز دشمنی با غرب آن چنان گریبان مذهبیون ایرانی را گرفته که نمی‌توانند تاریخ کشور و منطقه‌ی خود را به یاد بیاورند. سروش تاریخ سیاسی غرب را به خشونت و سلطه‌گری تقلیل می‌دهد: «مسلمانان (و شرقیان) حق دارند مباحی و مبتهج باشند که از نعمت «ناتوانی» و «دولت فقر» برخوردار بوده‌اند و لذا دستانی نیالوده دارند. بر دامن مسلمانان، نه لکه استعمار نشسته است، نه یهودسوزی، نه انکیزیسیون، نه ساختن سلاح‌های اتمی و شیمیایی، نه پروردن بلشویسم و نازیسم و فاشیسم، نه جنگ‌های جهانی، نه ویتنام، نه الجزایر، نه ...»

تنها یک مورد تاریخی اخیر از مجموعه‌ای از جنایات مسلمانان (نه همه‌ی آنان) که بسیاری از کوتاهی‌های مسلمانان در سده‌ی اخیر را در سلطه و خشونت جبران کرده جمهوری اسلامی است که هیچگاه ذکر آن در سخنان سروش نمی‌رود مگر آن که فرزند خود وی را در قبر بگذارند. از جمهوری اسلامی که بگذریم تاریخ اسلام چه در دوره‌ی پیامبر، خلفای چهارگانه، اموی و عباسی و بعد دولت‌های مختلف مسلمان مثل صفویه و عثمانی سراسر قتل و جنگ و سلطه خواهی است. سروش ظاهراً از تاریخ اسلام فقط رابطه‌ی شمس و مولانا یا خوش نشینی حافظ در باغ‌های شیراز را به یاد می‌آورد. سروش ظاهراً نمی‌خواهد پیامبر اسلام یا خلفای چهارگانه را در حالی که شمشیر به دست دارند در ذهن تصور کند. اگر چنین می‌کرد آنها را مثل همه‌ی آدمیان می‌دید و طبعاً زشت و زیبایش را در پیش چشم می‌گذاشت.

بر خلاف سخن سروش «عصمت و بکارت تاریخی» ای برای مسلمانان (مثل دیگر ملل و ادیان) وجود ندارد و این عصمت و بکارت صرفاً برساخته‌ی ذهن مؤمنان و مدافعان دین مثل سروش است. سروش برای ادعای بکارت انقلابی سال ۵۷ (که حتی پیش از ۲۲ بهمن با آتش زدن سینما رکس توسط انقلابیون برداشته شد) همه جنایات قاجاریه و افشاریه و مانند آنها را که از سر بریده کوه می‌ساختند فراموش کرده است. سروش اخبار روزانه در مورد کشتار در سوریه را که مسلمانان دارند یکدیگر را سلاخی می‌کنند (با بیش از ۵۰۰ هزار کشته) نمی‌خواند. آن وجهی از سلطه‌گری مدرن نیز که به دست مسلمانان واقع نشده ناشی از فقدان ابزار بوده است (مثل استفاده از سلاح اتمی) و گر نه مسلمانان نشان داده‌اند که مثل بقیه‌ی انواع بشر ظرفیت همه‌گونه جنایت و خشونت را دارند و چون دیندارند و خشونت را با دین توجیه می‌کنند البته بی‌پروا تر این جنایات را مرتکب می‌شوند. تنها در چند دهه‌ی اخیر انواع فاشیست و کمونیست و

نازیست مسلمانان را به چشم دیده‌ایم و اگر سروش فراموش نکرده باشد خود وی به فاشیست‌های مسلمان در ایران اشاره کرده بود. وقتی کسی دید تاریخی و اجتماعی نداشته باشد تعارض میان ملت‌ها و جوامع و نیز نیاز به اسلحه برای دفاع را به خشونت‌پروری لیبرالیسم نسبت می‌دهد:

«امروز، بازرگانی جنگ‌افزارهای آدمیخوار و مهیب که بشریت را ناام و بی‌زینهار کرده است، سودآورترین سوداگری غرب است. نمی‌دانم لیبرالیسم مدرن برای این خشونت‌پروری و خشونت‌گستری چه عذری می‌آورد، اما تمدن اسلامی را که هیچ‌گاه سلاح‌پروری نکرده است، به ننگ این سودا آلودن، ملامتی اخلاقی و عقوبتی تاریخی در پی دارد. این ماکیاولیسم مسلح، هرچه باشد الگوی خوبی برای آینده مسلمانان نیست.»

لابد باید غربیان لیبرال دمکرات در برابر کمونیسم و فاشیسم و نازیسم مثل صوفیان دوران مغول سکوت می‌کردند تا جناب سروش خشونت و لیبرالیسم را با هم خلط نکنند. بیشترین جنایات در تاریخ معاصر توسط افراد و گروه‌هایی انجام شده که خود را معصوم می‌پنداشته‌اند. متأسفانه روشنفکران مذهبی هنوز نتوانسته‌اند خود را از این تصور مهلک نجات دهند.

معرفی وارونه‌ی سکولاریسم

یک دانشجوی سال اول منطق هم می‌فهمد که هیچ رابطه‌ای میان سکولاریسم و خشونت وجود ندارد و بیان این جمله از سوی کسی که فلسفه خوانده فقط ضربه‌ای ارزان تلقی می‌شود:

«گویا سیاست غرب از دوران روشنگری به این طرف هرچه سکولارتر می‌شود، خشن‌تر و ضعیف‌تر می‌شود. باده قدرت را به اندازه

نمی‌نوشتد و پاس ضعیفان را نمی‌دارد. آیا بازگشت اخلاق دینی به صحنه، می‌تواند مهارى بر این خشونت‌پرورى و ستیزه‌گرى باشد؟»

سروش توضیح نمی‌دهد چه رابطه‌ای میان «تفکیک دین و دولت» و خشونت وجود دارد. سروش حتماً می‌داند که یک دولت ابعاد و جوه گوناگونی دارد و دست یازیدن به خشونت ضرورتاً از سکولار بودن آن نشأت نمی‌گیرد. در قسمت آخر جمله‌ی فوق سروش مرتکب دو خطای معرفتی دیگر می‌شود: خلط اخلاق و دین که دو پدیده‌ی متفاوتند و تصور نادرست تأثیر دین بر مهار خشونت در عرصه‌ی عمومی.

گریز از مسئولیت

اوج بیهوده‌گویی سروش هنگامی آشکار می‌شود که وی مسئولیت خشونت‌های مسلمانان را بر گردن دیگران می‌اندازد:

«تردید نباید کرد که سهم عظیمی از خشونت‌گرایی جهادیان بازتاب امنیت‌ستانی و خشونت‌پروری غربیان است.»

برای نسل من که وقتی چشم بر جهان پیرامون در دوران بلوغ گشود خشونت مسلمانان را دید بدون آن که غربی‌ای در کار باشد دشوار است که باور کند این خشونت‌ها بازتاب اقدامات غربیان باشد. کشتن یهودیان و بهاییان ایرانی یا اعدام چند هزار زندانی در زندان یا کتک زدن افراد برای امر به معروف و نهی از منکر که سروش (به دلیل همخوانی سبک زندگی‌اش با حاکمان) هیچگاه آنها را ندیده چه ربطی به غربیان داشته و دارد؟ سروش که حتی سال‌ها بعد از عدم شرکت در جلسات شورای عالی انقلاب فرهنگی، راننده و اتومبیل‌نخست‌وزیری و ریاست جمهوری در اختیارش بود، طبعاً نمی‌توانست این خشونت‌ها را مشاهده کرده باشد.

سروش چند جمله بعد سخن خود را نقض می‌کند:

«سودای مقدّم بر دینداری، دینداری را جهت می‌بخشد: اگر در آن

رحمت بجویی رحمت خواهی یافت و اگر خشونت بجویی خشونت خواهی یافت.»

بر طبق این گفته خشونت ورزان سودای خشونت دارند و در دین هم همان را جستجو می کنند. اگر چنین باشد اصولاً چرا به میان آوردن مسئله‌ی کشیدن کاریکاتور از پیامبر یا تاریخ خشونت در غرب برای توجیه خشونت مسلمانان؟

آنها که از روشنفکران دینی انتظار دارند با خشونت مسلمانان مبارزه کنند و راهی دیگر (همزیستی مسالمت آمیز با دیگران) در برابر آنها قرار دهند (و سالانه میلیون ها دلار صرف این پروژه می کنند) بیراهه می روند چون گام نخست قبول مسئولیت است که عامه گرایان دینی (شامل بر روشنفکران مذهبی) از آن فرار می کنند. روشنفکران دینی ادعا دارند که پادزهر داعشیان را در اختیار دارند اما درست مثل آنها تنفر از غرب را تبلیغ می کنند و جنایات مسلمانان را به زیر قالی می فرستند. ادعای در اختیار داشتن پادزهر داعش بیشتر برای گرفتن موقعیت های شغلی و کسب و کار است تا پروژه ای در حال انجام.

توصیه یا تهدید

سروش در پایان از موضع خدایان به نصیحت روشنفکران غیردینی می پردازد، توصیه ای که در واقع تهدید است:

«روشنفکران نامسلمان هم مسئولیتی سنگین دارند و بدون همیاری آنان کار روشنفکران دینی کمال نمی پذیرد. آنان هم باید با دولت های مقتدر خود درآویزند و از حق آزادی بیسان بهره نیکو جویند و به حکومت ها و هموطنان خود حالی کنند که خشونت آشکار و نهان در حق مسلمانان، خشونت های آشکار و نهان در پی می آورد.»

معنی این سخن آن است که روشنفکران غیردینی به مقامات حکومتی

خود در کشورهای غربی بفرمانند که با عده‌ای قداره بند سروکار دارند که باید از آنها ترسید و به گونه‌ای رفتار کنند که آنها تحریک نشوند. این یعنی مقامات غربی از ترس اسلامگرایان، همانند اصلاح طلبان دینی در ایران که مرعوب انصار حزب‌الله بودند رفتار کنند.

مدافعه از دین

همه‌ی مطالب سروش در خلط سکولاریسم و خشونت، خلط لیبرالیسم و سلطه و تقلیل تاریخ تحولات جوامع غربی به جنگ و خونریزی ناشی از مأموریتی است که جریان روشنفکری - نواندیشی - احیاگری دینی در ۱۵۰ سال اخیر بر عهده گرفته است. این مأموریت دفاع از دینداران و دین و نهادهای دینی به هر قیمت و به هر ترتیب است (وظیفه‌ی متکلمانی که امروزه نقش ایدئولوگ را بازی می‌کنند). آنها این دفاع را نیز عمدتاً در برابر غرب تعریف کرده‌اند و نه در برابر تاریخ خشونت و تفر و تبعیض در جوامع خود و در میان همدینان خود یا در برابر همپیمانان کمونیست و بعثیست و تزاریست جمهوری اسلامی. آنگاه که این جریان خود تحت حملات شدید نهادهای دینی قرار گرفته، برای یافتن پناهی در غرب حملات ضد غربی آنها به حاشیه رفته اما هر گاه از جانب همدینان خود احساس امنیت کرده‌اند این حملات بالا گرفته است.

۹-۱- واقعیت تاریخی و علمی روایات کتب مقدس و تحقق وعده‌ها

اول بگذارید دو چیز را از هم سوا کنیم: باور قدسی و دین تاریخی. این که افراد به یک منبع یا مرجع مقدس در عالم باور داشته باشند که با علم و عقل قابل نفی و تأیید نیست موضوعی نیست که بتوان افراد را از آن منصرف کرد. شما می‌خواهید فکر کنید جورابتان یا چشمه‌ی روستایتان قدرت ماورایی دارد یا خدایی در آسمان‌هاست که قدرت و علم ماورایی

دارد و همه‌ی عالم را خلق کرده. نمی‌توان با علم و عقل اینها را از شما گرفت. من نمی‌توانم به شما اثبات کنم که جوراب‌تان این عالم را خلق نکرده است یا چشمه‌ی روستای شما قدرت ماورایی ندارد.

اما دین تاریخی ادعاهایی دارد که می‌توان با علم و عقل نشان داد که بی‌معنی و پوچ و بیهوده‌گویی هستند. کسانی که به این دسته‌ی دوم باور دارند را می‌توان ابله و احمق نامید. بگذارید مثال‌هایی از این را مطرح سازم تا روشن کنم که چرا معتقدم دینداران (باورمندان به آموزه‌های روحانیون و نه باورمندان به امر مقدس؛ دین به معنای یک نهاد دنیوی) احمق‌اند:

۱. آنها باور دارند که فقط خودشان به بهشت می‌روند و بقیه جهنمی هستند. بجز نوعی خودمحوری احمقانه و کودکانه هیچ چیز دیگری این باور را اقتضا نمی‌کند. این باور خودخواهانه که جهت حفظ پیروان در نظر گرفته شده، عنصر تواضع و دیگر دوستی را از اهل ادیان می‌گیرد، مگر آن که بهشت خود را با دیگران قسمت کنند.

۲. آنها معتقدند که داستان نوح واقعی است و اتفاق افتاده و نوح از همه‌ی حیوانات دو جفت را به کشتی خود آورده است. هیچ عقل سلیمی نمی‌تواند چنین کوتاه نظری احمقانه‌ای را پس از تحقیقات زیست‌شناسان و کشف صدها هزار گونه‌ی جانوری باور کند بجز کسی که در طول عمرش در یک روستا زندگی کرده و تصورش از همه‌ی حیوانات ده پانزده حیوانی باشد که در عمرش دیده است و کل دنیا را نیز همان روستای خودش تصور کند که با یک باران همه‌ی آن زیر آب رفته است تا چه بشود: «همجنس‌گرایان مجازات شوند چون پیامبر داستان ساخته و پرداخته شده از آنها خوشش نمی‌آید.»

۳. از آنها بپرسید چرا اسم کانگورو و دلفین و پاندا و کوالا در انجیل و تورات و قرآن نیامده است اما نام حیوانات خاورمیانه و آفریقا مثل بز و شتر و مگس و ماهی در کتب دینی مسلمانان و دیگر ادیان ابراهیمی آمده

است. آیا این طور نیست که نویسندگان این متون فقط آنچه را که دیده‌اند در این کتاب‌ها آورده‌اند؟ باور به خدای همه چیزدان، غیر از حماقت چه چیزی می‌تواند باشد؟ باور به ارتباط چند نفر با خدای همه چیزدان غیر از سادگی و بلاهت باورمندان چه علت دیگری می‌تواند داشته باشد؟

۴. آنها نخست یک موجود خیالی و غیرممکن درست می‌کنند و بعد از این موجود خیالی درخواست‌هایی ممکن یا غیرممکن طلب می‌کنند و وقتی این درخواست‌ها اجابت نشد داستان‌هایی می‌سازند که «چرا دعای خوبان [خودشان] اجابت نمی‌شود». یک داستان این است که خدا به مصالح بندگانش وقوف دارد. اگر چنین است دیگر چرا دعا می‌کنید؟ داستان دیگر این است که گناه نمی‌گذارد دعا اجابت شود. با معیارهایی که می‌دهند همه گناهکارند و بنابراین، اصولاً دعا و خواست از خدا بی‌مورد است.

۵. مقدس دانستن سنگ و چوب بسیار کم‌خطرتر از مقدس دانستن انسان‌هاست چون انسان‌ها در صورت فقدان دانش سخنانی به زبان می‌آورند و کارهایی می‌کنند که برای خود آنها و جامعه‌ی بشری بسیار خطرناک است و ممکن است مورد پیروی دیگران قرار گیرد. ادیان ابراهیمی در مقدس‌سازی آدمیان ید طولایی دارند. خدای ادیان ابراهیمی نشان داده که احمق‌های نوع دوم را بیشتر دوست دارد.

۶. به گفته‌ی ناسا تنها در کهکشان راه شیری حدود یک میلیارد زمین شکل زمین ما وجود دارد. دینداران معتقدند که خدای جادوگر آنها در یک لحظه تصمیم گرفته این یک میلیارد «زمین» و میلیاردها میلیارد زمین دیگر را خلق کند. این که وی چگونه چنین کاری را انجام داده سوالی است که نباید پرسید و تنها احمق‌ها هستند که چنین سوالی را نمی‌پرسند.

۷. مؤمنان باور دارند که با دعای باران از آسمان باران می‌آید. این نشانه‌ی نوعی خودخواهی عظیم در میان مؤمنان است علاوه بر آن که باران و برف

را به اراده‌ی الهی نسبت می‌دهند. با وجود کشف جریان‌های آب و هوایی در کره‌ی زمین امروز دیگر باور به بارش بعد از دعای باران یک خیال توهم است و تنها احمق‌ها می‌توانند مرز میان خیال و واقعیت را به هم ززند و تخیل خود را به عنوان واقعیت بفروشدند و بر اساس آن سیاست‌گذاری کنند.

۸. مؤمنان باور دارند که پیامبرشان رود نیل را شکافته، ماه را به دو نیم کرده، با اسب به آسمان‌ها سفر کرده یا بیماران را با دست شفا می‌داده است. تنها افرادی که میان عالم خیال و واقعیت در حرکت هستند می‌توانند این داستان‌ها را باور کنند. معجزه پدیده‌ی جالبی برای اندازه‌گیری نگاه عقلانی افراد است. هرچه افراد بیشتر به معجزه باور داشته باشند بیشتر می‌توان در عقل آنها شک کرد.

۹. مؤمنان به مقدس بودن برخی مکان‌ها (قم، مکه و مدینه، بیت‌المقدس) و زمان‌ها (ماه رمضان، شب‌های قدر، دوره‌های عبادت خاص در مسیحیت و دین یهود) باور دارند. در یک نگاه عقلانی تفاوت میان مکان‌ها به اقلیم و شرایط آب و هوایی و منابع طبیعی آنها راجع است و نه راه رفتن یک انسان بر روی خاک یا یک جمله از یک انسان برای فراهم کردن کسب و کاری خاص (مثل باز شدن درهای بهشت به قم برای رونق یافتن کسب و کار مرگ). مقدس بودن زمان نیز صرفاً در خدمت تحکیم باور با مراسم و آیینی خاص و امری کاملاً ذهنی است. باور به این امور به عنوان اموری فراعقلانی می‌تواند وجهی داشته باشد اما آنها را واقعیت پنداشتن تنها از بلاهت باورمندان برمی‌خیزد.

۱۰. شیعیان به معصومیت چهارده تن باور دارند. آنها این افراد را مصون از گناه، خطا و حتی سهو می‌دانند تا اطاعت تام و تمام را برای آنها و دستوراتشان بخرند. این تاکتیک در حالی انجام شده که امام اول شیعیان خود را به صراحت در سخنانش خطاکار می‌داند و از مردم می‌خواهد

خطاهایش را به او بگویند. حتی اگر امام اول شیعیان چنین چیزی نگفته بود باور به وجود انسان‌هایی که از گناه و خطا و سهو بری باشند باور به غیر ممکن است. تنها احمق‌ها می‌توانند به غیر ممکن باور داشته باشند. خدای ادیان احمق‌ها را دوست دارد نه به دلیل آن که مثل همه‌ی انسان‌ها قابل احترام و دوست داشتنی‌اند بلکه به این دلیل که می‌توان ایده‌های احمقانه را به آنها به آسانی فروخت.

۱۰-۱- اسلام توسط تروریست‌ها دزدیده شده

در سال‌های اخیر بسیار از سیاستمداران غربی و غیر غربی شنیده‌ایم که می‌گویند: «اسلام توسط تروریست‌ها دزدیده شده است». سیاستمداران غربی در مقابل اسلام را دین صلح و سیاستمداران در جوامعی با اکثریت مسلمان این دین را دین رحمانی و کامل می‌نامند.

دو جریان فکری تمامیت‌خواه و اصلاح طلب

امروز دو جریان فکری در میان مسلمانان در مواجهه با روندهای دموکراسی خواهی و آزادی‌طلبی و فردیت‌گرایی به چشم می‌خورد: آنها که تلاش می‌کنند اسلام را به انواع ایدئولوژی‌های اقتدارگرا و تمامیت‌خواه ارتقا دهند و آنها که تلاش می‌کنند اسلام را دموکراتیزه یا لیبرالیزه کنند. از این دو گروه کدام یک امکان موفقیت بیشتری دارند؟ کدام یک در چند دهه‌ی اخیر موفق‌تر بوده‌اند؟ متون دینی، اسلام تاریخی، سازمان‌های دینی، و همه نحله‌ها و مکاتب و قرائت‌هایش بستر کدام یک را بیشتر فراهم می‌کنند؟ آیا دموکراتیک کردن و لیبرالیزه کردن اسلام تنها راهی است که در برابر سکولارها و لیبرال‌ها برای داشتن جهانی امن وجود دارد؟

تروریست‌ها دزدیده‌اند

پاسخ سیاستمداران در کشورهای غربی و با اکثریت مسلمان در برابر

سوال مطرح شده در عنوان این نوشته روشن است. آنها اسلام را دزدیده شده توسط تروریست‌هایی که می‌خواهند به قدرت برسند معرفی می‌کنند چون:

۱. سیاستمداران در کشورهای غربی به رای مسلمانان برای رسیدن به قدرت یا حفظ و تحکیم آن نیاز دارند؛
۲. در کشورهای غربی سیاستمداران برای منزوی کردن جریان خشونت طلب تلاش می‌کنند رهبری مسلمانان را به دست اصلاح طلبان بسپارند (نوعی انتخاب میان بد و بدتر)؛ و
۳. حتی در کشورهایی که خود دولت‌های مذهبی در فعالیت‌های تروریستی مشارکت دارند (مثل ایران) سیاستمداران برای انکار دخالت خود تروریسم را نفی می‌کنند و بارزتر از آن گروه‌های رقیب خود را تروریست و نه مسلمان می‌خوانند.

اصلاح طلبان دزدیده‌اند

غیر از دولت‌ها، کسانی نیز که می‌خواهند بدون تمسک به تروریسم به قدرت برسند و کسب قدرت مسئله‌ی آنهاست نیز اسلام را دزدیده شده توسط تروریست‌ها معرفی می‌کنند و تلاش می‌کنند اسلامی را که در ذهن دارند دمکراتیزه کنند تا بعداً از پلکان این اسلام دمکراتیزه بالا بروند. اما برای کشیدن دندان خشونت اسلام‌گرایان ضرورتاً نیازی به دمکراتیزه کردن اسلام نیست. اسلام سنتی قبل از قرن نوزدهم در مقام قدرت نبود و مسلمانان به آن به عنوان ابزار تروریسم هم نگاه نمی‌کردند.

پاسخ تحلیلی

اما آنها که مسئله‌ی قدرت ندارند می‌توانند به سوال فوق چنین پاسخ دهند: هر دو و هیچکدام. هر دو پروژه باری بر روی اسلام می‌گذارند که

جدید است: یکی بار تمامیت خواهی حکومتی و دیگری بار دمکراسی و حقوق بشر. بدین معنا اسلام توسط هر دو طرف دزدیده شده است. اما اسلام همانند دیگر ادیان ظرفیت خوانده شدن به صور گوناگون را دارد. کافی است بخش‌هایی از آن پررنگ‌تر شده و بخش‌هایی به زیر قالی سپرده شوند. آنگاه می‌توان فمینیسم اسلامی، مارکسیسم اسلامی، لیبرالیسم اسلامی، فاشیسم اسلامی، ناسیونالیسم اسلامی و هر چیز دیگر اسلامی داشت.

دو جریان در کفه‌ی ترازو

برای درستی و نادرستی ادعاهای هر دو جریان می‌توان استدلال کرد. هر دو جریان می‌خواهند اسلام را سیاسی کنند: یک جریان می‌خواهد با اتکای بر آن اقتدارگرایی و تمامیت خواهی تأسیس کند و جریان دیگر «حکومت دینی دمکراتیک».

آنچه از اسلام در اختیار داریم یعنی متون اولیه (قران و حدیث)، نهادهای دینی (مسجد، روحانیت)، شریعت (دستورالعمل‌های ساخته شده بر اساس قران و حدیث)، و فرهنگ عمومی (مراسم مذهبی) همه در تجربه‌ی چند دهه‌ی اخیر ظرفیت بیشتری برای سوار شدن تروریسم بر خود نشان داده‌اند چون:

۱. رهبران دینی با تروریسم امکان بسیج افراد بیشتری را در پشت سر خود دارند؛

۲. متون دینی مربوط به اسلام نفرت و تبعیض و خشونت را بیشتر و آشکارتر عرضه می‌کنند تا مدارا و برابری و گفتگو را؛ در غیر از متون صوفیه اثری از آثار برابری حقوقی یا مدارا با بی‌دینان و اهل دیگر ادیان به چشم نمی‌خورد؛

۳. عناصر و مؤلفه‌های دمکراتیک و لیبرال در فرهنگ عمومی مذهبی یا

نهادهای دینی بسیار نادرند.

جریان‌هایی مثل صوفیه که مدارا و عدم خشونت را تبلیغ می‌کرده‌اند همیشه خود قربانی اهل شریعت بوده‌اند و جریان اصلی در جوامعی با اکثریت مسلمان در خاورمیانه به شمار نمی‌رفته‌اند.

پروژه‌ی دمکراتیزه کردن اسلام در ایران که ظرفیت بیشتری برای این کار در سه دهه‌ی اخیر را داشته شکست خورده است. کسانی که خود مدعی دمکراتیزه کردن اسلام هستند از شکست خوردگان این داستان هستند و این سخنان را امروز برای غریبان می‌زنند تا آنها را به عنوان آلترناتیو قدرت‌های موجود تلقی کنند.

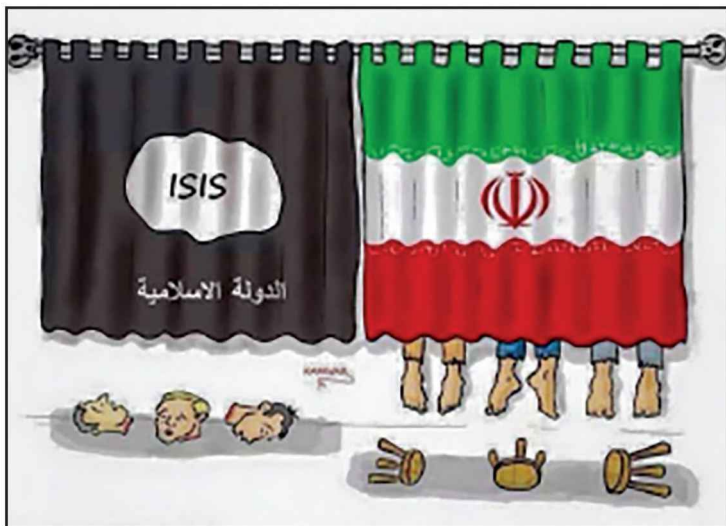
دو مغازه‌ی اسلام حداقلی و اسلام حداکثری

هر دو جریان مغازه‌ی سیاسی باز کرده‌اند. تفاوت این دو مغازه در نحوه‌ی برخورد با اسلام تاریخی و هدف از باز کردن این مغازه‌ها نیست، در مشتریان آنهاست. مشتریان مغازه‌ی ایدئولوژی‌زده کردن شریعت و معرفی اسلام به عنوان چاره‌ی همه‌ی دردها قشر سنتگرا و محافظه کار است و این مغازه البته مشتری بیشتری دارد. مغازه‌ی اسلام حداقلی مشتریان تحصیلکرده‌تر و آشنا‌تر با غرب دارد و البته مشتریانش کمتر است.

۱۱-۱- آیا «خلافت اسلامی» اسلامی است؟

سید حسن نصرالله و دیوید کمرون می‌گویند داعش اسلامی نیست. اما امروز شباهت عقیدتی و رفتاری یک عضو داعش، یک عضو حزب الله لبنان، یک عضو طالبان و یک عضو بسیج بسیار بیشتر است از شباهت میان یک روحانی شیعه و یک روحانی سنی یا حتی میان یک درویش مسلمان و یک ستیزه‌جوی مسلمان.

دیوید کمرون و حسن نصرالله می‌گویند گروه داعش معرف اسلام



نیست. اما داعش می گوید دارد از روی کتاب و سنت عمل می کند و می خواهد نسخه‌ی اصلی را بدون کم و کاست به اجرا بگذارد. کدام طرف راست می گویند؟ برای پاسخ به این سوال باید ابتدا چند اصل بنیادی را روشن ساخت:

افراد خود هویتشان را تعیین می کنند

اصل اول آن است که هر کس خودش هویتش از جمله هویت دینی اش را تعریف می کند و دیگران حق ندارند به کسی بگویند تو همانی، که ما می گوییم. تمامیت خواهان کسانی هستند که در مقام حق نشسته و به همه می گویند چه هستند و چه نیستند و به آنها برچسب هویتی می زنند. اهل پژوهش می توانند هویت را مقوله بندی کنند یا سیاستگذاران می توانند تصمیمات متفاوتی در برابر گروه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی اتخاذ کنند اما کسی نمی تواند هویت افراد را بر اساس این مقولات برای آنها تعیین کند.

هرج و مرج ناشی از تعیین هویت دینی افراد توسط دیگران بسیار

بیشتر از هرج و مرج تعیین هویت دینی توسط خود آنهاست. وقتی افراد خود هویتشان را تعیین کنند آنگاه کسانی که به یک تعریف نزدیک برسند می‌توانند در کنار هم قرار گرفته (از پایین) و یک هویت جمعی را برای خود به وجود بیاورند. این مسیر بسیار متفاوت است با تعریف هویت جمعی دینی برای افراد از بالا توسط رهبران دینی. اگر کسی می‌گوید مسلمان است یا بودایی است دیگران نمی‌توانند این هویت را از وی بستانند. اصول و فروع همیشه توسط مراکز اقتدار دینی برای تحکیم قدرت و خط کشی‌های روشن تعیین می‌شوند و در عمل کاربرد چندانی ندارند. برچسب زدن و دادن عناوینی مثل منافق و وهابی و تکفیری و رافضی و مجوس تنها تنازع قدرت میان اهل یک دین را نشان می‌دهد و نه متمایز کردن باورمندان راستین از غیر آنها را. بدین ترتیب نمی‌توان اعضای داعش را از مسلمانی محروم کرد.

هویت دینی متکثر

اصل دوم می‌گوید اگر دو یا چند نفر یا گروه می‌گویند یک دین خاص دارند و عمل و رفتار دینی یا باورها و گرایش‌های دینی آنها در موارد مشخص متفاوت است این نافی همدین بودن آنها نیست بلکه بدین معناست که آن دین ظرفیت و کشش برداشت‌ها و رفتارهای متفاوت را دارد؛ ادیانی که صدها میلیون نفر را از ملل و اقوام مختلف در برمی‌گیرند بناچار تفاوت‌های فرهنگی و اجتماعی آنها را در دل خود جای می‌دهند. دین مردم مالزی نمی‌تواند عین دین مردم تونس باشد.

اگر دو یا چند نفر یا گروه می‌گویند دین خاصی دارند و اعمال و باورهای آنها متناقض است آنگاه یا باید بدین سو رفت که در دین جمع متناقضین ممکن است (که واقعاً چنین است و بسیاری از اهل ادیان بالاخص غیر متخصصان در معارف دینی مشکلی با تناقض ندارند) یا بدین سو رفت که

با مرجعیت یک منبع خاص (کتاب، سنت، رهبری، یا مکتب) آن تناقض یا تناقض‌ها را حل کرد. تاریخ ادیان نشان می‌دهد که مرجعیت یک متن یا منبع خاص نتوانسته تعارض‌ها را رفع کند. نتیجه آن است که سبک‌های دینداری متفاوت و حتی متناقض را حتی در چارچوب یک دین بپذیریم. بدین ترتیب باید این پدیده را پذیرفت که برخی از مسلمانان مسیحیان را نجس می‌دانند و برخی از آنها چنین تصویری ندارند؛ برخی از مسلمانان حجاب دارند و برخی ندارند؛ برخی از مسلمانان می‌خواهند با اهل دیگر ادیان زندگی مسالمت‌آمیز داشته باشند و برخی می‌خواهند آنها را مغلوب خود قرار دهند (با تغییر دین یا پرداخت جزیه یا برده‌گیری)؛ برخی از مسلمانان (همانند حکم اولیه‌ی فقهای خود) به طور کلی هر نوع موسیقی را حرام می‌دانند و برخی چنین باوری ندارند.

اسلام ایده‌ال باورمندان راستین فقه

داعش، حزب‌الله، طالبان و جمهوری اسلامی احکامی را امروز به اجرا در می‌آورند که مسلمانان فقه باور برای صدها سال در کتاب‌های مذهبی‌شان می‌دیدند اما قدرت اجرای آنها را نداشتند. مسلمانان فقه باور دقیقاً به سنگسار و قطع دست و پا و کشتن غیر اهل کتاب و گرفتن جزیه از اهل کتاب و برده‌فروشی در بازار و زندانی کردن زنان در اندرونی باور دارند. اگر جمهوری اسلامی فقط به یکی از اینها (یعنی فروش برده در بازار) عمل نمی‌کند ناشی از عدم عمل به احکام صریح اسلام است و نه این که کنیز گرفتن جزء احکام اسلام نباشد.

مسلمانان فقه باور بلافاصله پس از به قدرت رسیدن بسیار شبیه به هم عمل می‌کنند: تسهیل ازدواج، ممنوعیت فروش مشروبات الکلی، حجاب اجباری، پاک کردن فضای عمومی از وسوسه‌ی زنان، تغییر کتاب‌های درسی، اعدام و شلاق زدن در ملاء عام، استفاده از کودکان در جنگ،

زندانی کردن خبرنگاران و کشتن آنها، مصادره‌ی اموال مخالفان، منفجر کردن ابنیه‌ی عمومی و نقض حقوق اقلیت‌ها. فقط به اقدامات داعش در یک سال اخیر نگاه کنید. شباهت آنها با اقدامات جمهوری اسلامی و طالبان بسیار جالب است.

اما در برابر مسلمانان فقه باور میلیون‌ها مسلمان عرفان مسلک وجود دارد که بیشتر بر باورها و معنویت دین تمرکز دارند تا احکام دینی. فقه باوران همین گروه را سست باور و درویش مسلک می‌دانند و آنها را مسلمان حقیقی تصور نمی‌کنند.

اسلام واقعی

ماهیت و ذات اسلام (اگر چنین چیزی وجود داشته باشد که وجود ندارد) در دسترس ما نیست، اما رفتار و باورهای باورمندان در دسترس ماست. باورهای باورمندان به ما می‌گویند که داعش و طالبان و جمهوری اسلامی و بوکوحرام دارند اسلامی را که در کتاب‌های فقهی هست و در دوران صدر اسلام جریان داشته عرضه می‌کنند. «اسلام واقعی» البته آن چیزی نیست که در عالم ذر و در نزد خداست بلکه آن چیزی است که «واقعاً» در ایمان و باور باورمندان متجلی شده است. غیر از این اسلام ذهنی و متصور است.

به دلیل حضور این اسلام فقهی که تحت تأثیر آموزه‌های مارکسیسم به یک ایدئولوژی نیز تبدیل شده امروز شباهت عقیدتی و رفتاری یک عضو داعش، یک عضو حزب الله لبنان، یک عضو طالبان و یک عضو بسیج بسیار بیشتر است از شباهت میان یک روحانی شیعه و یک روحانی سنی یا حتی میان یک درویش مسلمان و یک ستیزه‌جوی مسلمان. اعمال روزانه‌ی فقه باوران نظامی‌گرا تقریباً در ۹۵ درصد موارد با هم شباهت دارد. آنها از هنگام بیدار شدن تا خواب اعمال بسیار مشابهی انجام می‌دهند: شرکت در نماز

جماعت، برنامه‌های جمعی آموزش عقیدتی و فقهی، تأثیرپذیری مشابه از تبلیغات ضد غربی، آموزش و تمرین نظامی، رفتار بسیار مشابه با زنان و فرزندان خود، رابطه‌ی بسیار مشابه با آموزشگران عقیدتی و فقهی خود و حتی عروسی‌ها و عزاداری‌های مشابه.

شباهت حکومت‌های اسلامی منطقه ناشی از شباهت رفتاری و سبک زندگی کسانی است که حکومت اسلامی را بر دوش خود حمل می‌کنند. مفتیان و پیروان آنها که امروز در نقش‌های نظامی و امنیتی و تبلیغاتی حضور جدی و فراگیر دارند حاملان این حکومت‌ها هستند. اسلام واقعاً موجودی که دیگر مسلمانان فقه‌گرا نیز با آن همراهی می‌کنند همین اسلام است.

۱۲-۱- دین چاره‌ی مشکلات است

تا وقتی که در دنیا انسان‌هایی هستند که احساس می‌کنند «گم شده»، «بی چاره»، «آسیب دیده»، «پریشان»، «بی پناه»، «مأیوس»، یا «شکسته شده» اند و تصور می‌کنند:

۱) برای این مشکلات حتماً راه حلی تضمین شده و آسان (مثل خواندن دعا یا نوشیدن آب مقدس یا بسته شدن به پنجره‌ی فولادی) وجود دارد،
 ۲) راه حل نیز بیرون از خود آنها و جامعه‌ی آنها در امری فرا انسانی و مقدس است، و

۳) آن نیروی قدسی متمایل به کمک به انسان‌هاست یا خود را بدین امر موظف می‌داند

دین و ایمان کارکرد و خریدار خود را خواهند داشت.
 انسان‌ها اکثراً از طریق باور به خدا یا نیاز به اجرای احکام الهی به سراغ دین نمی‌روند. آنها اول حفره‌ای برای پر کردن دارند بعد ایمان و باور را برای پر کردن آن حفره پیدا می‌کنند و بعد از آن است که همه‌ی بسته‌ی

کلامی و فقهی و سازمانی و آیینی در چارچوب یک دین در برابر آنها گذاشته می‌شود، گویی شما می‌روید یک دکمه بخرید با چند دست لباس و پالتو و جا لباسی و خیاط و ماشین دوخت و دوز بر می‌گردید.

مایوس

یاس در لحظاتی از زندگی یا در دوره‌هایی از زندگی افرادی را فرا می‌گیرد. همه‌ی انسان‌ها خواسته‌هایی دارند که بدن‌ها دست نمی‌یابند و چشم‌اندازی نیز برای به دست آوردن آنها ندارند. همین جاست که یاس برخی از آنها را فرا می‌گیرد. غلبه بر یاس برای هر فردی ممکن است اما روش‌ها و ابزارهای آن همیشه در اختیار افراد نیست. به همین دلیل برخی به رهبران مذهبی و دین برای میان بر زدن در غلبه بر یاس رو می‌کنند. ادیان در دادن امیدهای واهی و در آینده‌ای نامعلوم استاندند.

گمشده

ادیان با گمشدگان سروکار دارند با این پیام که رهبران دینی چوپان بشریت‌اند و آنها را به مسیر مستقیم هدایت می‌کنند. بخش قابل توجهی از افراد در یک مقطع از زندگی مسیر خود را گم می‌کنند و نمی‌دانند هدفشان چیست. ادیان نسخه‌های از قبل پیچیده‌ای برای همگان دارند و مدعی‌اند که می‌توانند همه را به راه راست (راه مورد نظر خود) هدایت کنند. هیچ دینی به افراد نمی‌گوید که خودتان تلاش کنید تا راهتان را پیدا کنید چون در این صورت دیگر خودشان بلاموضوع می‌شوند.

بی‌چاره

ادیان با «بی‌چارگان» سروکار دارند با این پیام که «ما» همه‌ی چاره‌ها را در اختیار داریم و اگر شما دعا کنید بخواهید و به سراغ ما بیایید و تعالیم ما را اجرا کنید چاره را خواهید یافت. بیماران، فقرا، در راه ماندگان، بیکاران

و ورشکستگان از جمله‌ی کسانی هستند که حداقل در لحظاتی احساس می‌کنند بی‌چاره‌اند.

شکسته شده

ادیان با شکسته‌شدگان سروکار دارند با این پیام که: «ما شما را احیاء می‌کنیم و درستتان می‌سازیم». ادیان به معتادان یا جنایتکاران وعده می‌دهند که احساس نکنند کارشان تمام است چون با ایمان می‌توانند التیام یابند. روش التیام آنها نیز اطاعت است و نه آزادی و احساس مسئولیت عقلانی. آنها افراد را با قالب زدن در فرمی که می‌خواهند دوباره قالب‌ریزی می‌کنند. این کار التیام نیست مهندسی است چون آزادی را از افراد سلب می‌کند و به مجردی که افراد بخواهند آزاد باشند (از منظر تعالیم ادیان) شکسته نام خواهند گرفت.

آسیب دیده

بخش قابل توجهی از کسانی که در بازار دین خریدار کالاها و خدمات دینی هستند آسیب دیدگانند. ترمیم افراد آسیب دیده از لحاظ جسمانی و روانی کاری است بسیار دشوار. رهبران و نهادهای دینی این کار بسیار دشوار را در نظر مردم بسیار ساده جلوه می‌دهند تا کالا و خدمات خود را بفروشند. همچنین برخی از آسیب‌ها قابل ترمیم نیستند اما دینداران کسی را از درگاه خود نمی‌رانند و با امید دروغین آنها را مشتری خود نگاه می‌دارند

پیشان

انسان‌ها حتی آنها که از لحاظ مادی مشکلی ندارند و احساس امنیت دارند گاه در برابر نیازهای احساسی خود که برآورده نمی‌شوند احساس پریشانی می‌کنند. ادیان مدعی‌اند که می‌توانند این پریشانی را رفع کنند.

آنها در این زمینه نیز نیاز را با محدودیت مهار می‌کنند. ادیان انسان‌ها را با احساس گناه از خواستن می‌انبانند و بدین طریق کنترل آنها را در اختیار می‌گیرند. با القای محدودیت افراد تصور می‌کنند که از پریشانی خلاصی یافته‌اند.

بی‌پناه

افراد برای زندگی موفق به نظام پشتیبانی نیاز دارند. اگر افرادی از این نظام پشتیبانی و حمایت محروم باشند طبعاً به منابعی دیگر پناه می‌آورند. نهاد دین یکی از اینهاست. نهادها و رهبران دینی در چهره‌ی پناهگاه ظاهر می‌شوند تا افراد را در خدمت اهداف خود قرار دهند. اگر چنین نبود نباید آزادی افراد را از آنها سلب می‌کردند. حکم ارتداد در اسلام به این معنی است که حتی اگر پدر و مادر شما مسلمان بودند شما حق ندارید در زمینه‌ی دین انتخابی داشته باشید.

افراد در شرایط بی‌پناهی حتی ممکن است به دشمن خود نیز پناه بیاورند. دینداران این را به خوبی می‌دانند. همچنین ادیان در جایی که قدرت داشته باشند از شکل‌گیری نهادهای کمک‌کننده به افراد بی‌پناه جلوگیری می‌کنند تا تنها خود در این زمینه حضور داشته باشند و یکه تاز میدان باشند.

وقتی مشتريان شما از جنس افراد فوق باشند شما به راحتی می‌توانند نخست خود را نماینده و بعد خود مقدسان جا بزنید و بعد همه‌ی رویدادهای را این طور روایت کنید که «جنگ میان امام حسین و یزید یا علی و معاویه است و باید بر یزید و معاویه شورید» و البته شما حسین هستید

ادیان چون نمی‌توانند تعداد زیادی از این گونه افراد پیدا کنند تلاش می‌کنند این گونه افراد را خلق کنند. تلقین و القای گناهکار و پلید و متمرّد بودن به انسان‌ها (به یک یا چند عنوان و بهانه که اکثراً ساخته‌ی خود ادیان

است و نه ضرورتاً نقض اصول اخلاقی). برای ایجاد احساس آسیب‌دیدگی موهوم، شکسته‌شدگی و پریشانی است. افراد که چنین احساسی دارند یا پیدا می‌کنند بهترین شکارهای ادیان هستند.

۱۳-۱- دینداران دنیا را نمی‌خواهند

به سخنان مقامات جمهوری اسلامی و اسلام‌گرایان ایرانی و بخش قابل توجهی از مسلمانان نگاه کنید. در آنها علی‌رغم نمایش و ادعای دوری از دنیا و بی‌نیازی، طلبکاری از دنیا موج می‌زند. آنها غیر از نشان دادن حرص و طمع بلعیدن همه‌ی دنیا، از مردم دنیا می‌خواهند که هر روز آنها را بالای سرشان بگذارند و از آنها قدردانی کنند، چون تنها آنها هستند که می‌توانند موجب رستگاری همگان شوند. انگار چیزهایی به دنیا داده‌اند که نمی‌توانند پس بگیرند یا خدماتی به دنیا انجام داده و مورد تشویق و قدردانی واقع نشده‌اند. آنها از مردم دنیا نمی‌خواهند به همان گونه با آنها رفتار کنند که خود با دیگران رفتار می‌کنند بلکه خود را حق و بقیه را باطل می‌دانند و دو نظام رفتاری متفاوت را تبلیغ می‌کنند.

آنها بر اساس همین طلبکاری مدام به مردم ایران و دنیا نصیحت می‌کنند، در مورد همه‌ی امور و رفتارها و آدمیان داوری ارزشمندان دارند و دیگران را تأیید یا رد می‌کنند، خود را از همه جهت الگو می‌دانند و تصور می‌کنند همه‌ی ارزش‌های عالم در آنها جمع است. به همین علت نظام جمهوری اسلامی را سفید کامل و نظام‌های دیگر را سیاه کامل می‌بینند.

این حس طلبکاری ناشی است از سه ویژگی آنها: دینداری تاجر‌آبانه و مستکبرانه، سیاستمداری آرمان‌گرایانه، و کنش اجتماعی خود حق‌پندارانه به علاوه‌ی سه ویژگی جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند یعنی ضعف علمگرایی و عقل‌باوری در جامعه، ناپرسشگری جامعه و فقدان یا ضعف نگاه انتقادی، و غرق شدن افراد در داوری ارزشی در مورد دیگران. این دو

مجموعه از سه ویژگی را یک به یک بررسی می‌کنم.

دینداری مستکبرانه

دینداری اگر به برانگیختن معنویت، التیام بخشی به رنج‌های بشر و القای حس تعلق به یک گروه با محوریت یک مجموعه رمز و راز (کارکردهای اصلی ادیان) محدود نشود به جای به ارمغان آوردن تواضع و خضوع (ناشی از بندگی خداوند یا تعلق به یک گروه خاص) برتری طلبی و امتیازخواهی به ارمغان می‌آورد. این نوع دینداری به اسلام‌گرایان و بخشی از مسلمانان ایرانی تکبر و خودمحوری و انحصارگرایی اعطا کرده است. آنها همه‌ی منابع و منزلت‌ها و قدرت‌های عالم را مختص خود می‌دانند و معتقدند چون دیندارند همه‌ی اینها خود به خود به آنها اختصاص یافته است. آنها همه‌ی منابع را متعلق به خدا و پیشوایان دینی می‌دانند و چون خود را نایب و جانشین آن پیشوایان می‌دانند نتیجه می‌گیرند که همه‌ی منابع از آن آنهاست. آنها تک تک آحاد بشریت را در خدمت خود می‌خواهند بدون آن که حقی داشته باشند.

آرمانگرایی

دنیای آرمانی اسلام‌گرایان دنیایی بسیار کودکانه و ساده است. همه یک شکل و یک لباس هستند و یک شبکه‌ی تلویزیونی و یک روزنامه دارند و همه مثل گوسفند از پیشوای مذهبی اطاعت می‌کنند. اسلام‌گرایان برای دادن طرح ساختن این دنیای گوسفندی انتظار دارند که هر روز هم آنها را حلوا حلوا کنند و همه در برابر آنها قد خم کنند. در دنیای آرمانی اسلام‌گرایان هیچ ارزشی غیر از اطاعت از رهبر و شریعتی که وی معرفی می‌کند وجود ندارد. افراد بدون هیچ دلیل شاهدهی باید باور کنند که بردگی و تبعیض همانا بهشت است.

خود حق پنداری

از دیگر ریشه‌های طلبکاری اسلامگرایان خود حق پنداری آنهاست. آنها تصور می‌کنند که در جایگاه خدا و نمایندگانش بر روی زمین نشسته‌اند. آنها همه‌ی اعمال تأیید شده از سوی پیشوایان دینی را به خود و همه‌ی گناهان را به غیر خود نسبت می‌دهند. گنهکاران از نگاه آنان باید همیشه خود را مدیون دینداران بدانند چون بدون آنها خداوند آن قدر بلائی طبیعی بر زمین نازل می‌کرد که دیگر جایی برای زندگی بشر باقی نمی‌ماند. وقتی باور داشته باشید که همه‌ی عالم به واسطه‌ی لطف خداوند به مقدسان شیعه پا بر جاست طبعاً همه باید زندگی خود را مدیون مسلمانان شیعه بدانند و هر روز کار خود را با تعظیم و تشکر از آنها آغاز کنند.

جادوگرایی

اسلامگرایان شیعه چنین جلوه می‌دهند که با جادو مخالف‌اند اما آنان فقط با جادوگری دیگران و رقبای خود مخالف‌اند و نه اصل جادوگری. روحانیون شیعه خود را در مقام جادوگران عصر جدید عرضه می‌کنند. پیامبران پیشینی که آنها معرفی می‌کنند همه هنری غیر از جادوگری (معجزه) ندارند. اما به دلیل اعلام پایان عصر معجزات پیامبرانه آنها معجزات تازه‌ای برای خود اختراع کرده‌اند، معجزاتی مثل ریشه کن کردن جرم و جنایت با خشونت، فراهم کردن رفاه عمومی با نادیده گرفتن علم بشری و اعطای غرور و افتخار با دشمنی با تمدن غربی.

ناپرسنگری

وقتی در فرودگاه تهران با بودجه‌ی عمومی جایی مخصوص درست می‌شود که صفحات قرآن در آن قرار گرفته تا مسافران باخواندن این صفحه‌ها قرآن را ختم کنند صدای کسی در نمی‌آید چون افراد فکر می‌کنند

باید به دین احترام بگذارند. این احترام بی مورد که سواری مجانی دینداران بر روی گردهای عموم است به مقامات اجازه می‌دهد که هر کاری را به نام دین انجام دهند. سالانه دهها هزار میلیارد تومان از بودجه‌ی عمومی خرج نهادهای دینی می‌شود اما صدای اعتراضی به این کارها شنیده نمی‌شود. کسانی که معتقد به اصلاح مذهبی در ایران هستند نیز به این بودجه‌ها اعتراض نمی‌کنند.

داوری

اگر مردم ایران به داوری ارزشی کسانی که در حول و حوش آنها هستند اشتغال دارند حاکمان آنها در باب ۷ میلیارد انسانی که بر روی کره زمین زندگی می‌کنند چنین می‌کنند. جالب اینجاست که برای این کار نفرت انگیز و مداخله در امور خصوصی دیگران و راه اندازی گشت ارشاد و تحقیر مردم خواهان تقدیر هم هستند و انتظار دارند مردم قدرت را دو دستی به آنها بسپارند.

۱۴-۱- سعی صدر و تساهل

در مقایسه با دستوراتی مثل اجرای موبه موی احکام شریعت، ارزش‌هایی مثل بخشش، مدارا، عدم تمسک به خشونت و چالش اقتدار دینی با طنز در میان مسلمانان بسیار کمرنگ هستند. حتی بسیاری از گروه‌های صوفی و عرفانی دنیای بسته‌ای دارند و نمی‌توانند دیگران را پذیرا باشند. بالاخص در دستورات دینی و در سخنان روحانیون نفرت و دشمنی با غیر مسلمانان بسیار مورد تاکید قرار می‌گیرند. این داوری هم بر رهبران دینی و هم جوامعی با اکثریت مسلمان صادق است.

مسلمانان ادعا می‌کنند که اهل کتاب را به رسمیت می‌شناسند اما غیر از حق زنده بودن و مسیحی و یهودی ماندن (به شرط دادن جزیه که نوعی

باجگیری از غیرمسلمانان است) حقوق دیگری را برای آنها به رسمیت نمی‌شناسند. غیردینداران و کسانی که دین آنها به بعد از ظهور اسلام بازمی‌گردد اصولاً باید حذف شوند: حتی قبرستان آنها تحمل نمی‌شود.

طنز و شوخی با مفاهیم و چهره‌های دینی

در مسیحیت با فرزند خدا هم می‌توان شوخی کرد. در آثار ادبی و سینمایی حتی افراد در زمانی که عصبانی هستند به خدا و مسیح هم توهین می‌کنند. دست‌انداختن کشیشان و خاخام‌ها تا اسقف‌ها و پاپ یک روند جاری در میان طنزپردازان غربی است. در این جوامع هیچ خط قرمزى در این محدوده وجود ندارد. اما در میان مسلمانان حتی با یک طلبه‌ی جوان نیز نمی‌توان شوخی کرد چون به محض گذاشته شدن عمامه بر سر آن طلبه وی به موجودی مقدس تبدیل می‌شود. نقد روحانیون (توسط آغاچری) یا نقد حجاب (توسط اشکوری) در میان شیعیان به صدور حکم اعدام برای آنها منجر شده است. اهل سنت نیز در صدور حکم اعدام افرادی که مثل آنها نمی‌اندیشند یا رفتار نمی‌کنند یا ترور آنها دست کمی از همدینان شیعه‌ی خود نداشته‌اند.

روایت تاریخ

نه تنها نمی‌توان چهره‌ی پیامبر و ائمه را در فیلم‌های تاریخی نشان داد بلکه اخیراً برادران و خواهران ائمه نیز مقدس شده‌اند و کسی نباید چهره‌ی آنها را نمایش دهد (مثل توقیف فیلم رستاخیز به علت در بر داشتن شخصیت عباس و نشان دادن چهره‌ی وی). انتقاد از هریک از دستورات دینی به منزله‌ی انکار تلقی شده و برای آن حکم اعدام و ارتداد صادر می‌شود.

بخشش

این که بخشش پیش از آن که برای بخشیده شده خوب باشد برای بخشنده خوب است در تعالیم مسلمانان به چشم نمی خورد. بخشش فرد را از خشم و عصبانیت رهایی می بخشد. تعالیم اسلامی جاری همه اش انتقام گیری و اعمال خشونت است. شریعت اصولاً جایی برای بخشش نگذاشته است. احکام قضایی شریعت تنبیه و مجازات محور است. در احادیث شیعیان آمده است که امام ششم شیعیان پس از هر نماز واجب ام حکم دختر ابوسفیان را لعن می کرد. چه نوع شخصیتی می تواند یک عمر به لعن دیگران پردازد، فردی که از دنیا رفته است؟ مبلغان اسلام رحمانی در این مورد چه می گویند؟

عدم قضاوت

داوری نکردن در مورد دیگران در تقابل صد درصد با امر به معروف و نهی از منکر قرار می گیرد. در زبان و بیان هیچ یک از روحانیون شیعه این آموزه دیده نمی شود که مردم را داوری نکنید چون همه بالاخره گناه کارند یا همه معصوم نیستند و بهتر است هر کسی سرش به کار خودش باشد. روحانیون شیعه از صبح تا شام همانند مجلات زرد به داوری در مورد دیگران می پردازند. این خصوصیت در فرهنگ عمومی مسلمانان نیز به شدت پر رنگ است.

مدارا

مدارا در متن و ادبیات دینی با غیر است و نه با خودی. تولی و تبری به مسلمانان می آموزد که با خودی ها مدارا کنند و با غیر خودی ها از در دشمنی برآیند. به همین دلیل حتی مسلمانان در جوامعی که دارای اقلیت هستند چنین آموزه هایی را ترویج نمی کنند بلکه از سر دشمنی با آن بر

می‌آیند. برای نمونه به دستخط خمینی و فتوای بروجردی در مورد بهاییان نگاه کنید:



عدم خشونت

زبان قران و حدیث زبانی مملو از خشونت علیه همجنسگرایان، بیدینان، زنان، کودکان، مجرمان، گناهکاران و بردگان است. این زبان بدون هیچ تغییر یا قرائت جدیدی به ادبیات احیاگران، روشنفکران و نواندیشان دینی راه یافته است. اسلامگرایان نیز که به دنبال کسب قدرت بوده و هستند از این زبان استقبال می‌کرده‌اند. به همین دلیل است که جنبش‌های اسلامگرا به سرعت در مناطقی که نهادهای اجتماعی عرفی ضعیف هستند بسط و گسترش می‌یابند.

پذیرش مسئولیت شکست و خطا

مسئول شکست مسلمانان باورمند همیشه نیروهای شیطانی‌اند. آنها هیچ مسئولیتی برای شکست‌هایشان نمی‌پذیرند. بالاخص شیعیان با نظریه‌ی

معصومیتی که دارند کمتر خطا و اشتباهی را به خود نسبت می‌دهند. تا به حال چند مورد دیده شده که روحانیون شیعه برای اشتباهات خود از افراد دیگر یا مردم عذرخواهی کنند؟ تقریباً هیچ.

خیرخواهی

غیر از مسیحیان ادیان دیگر از جمله اسلام در خیرخواهی به شدت کوتاهی دارند. کدام مسجد در ایران در وقت نهار و شام به گرسنگان غذا می‌دهد؟ کدام مسجد یا حسینیه محل توزیع لباس و داروی مجانی یا ارزان قیمت به فقرا و درماندگان است؟ کدام نهاد دینی مسلمانان کمکی به سالمندان می‌کند؟ روحانیت شیعه و سنی در تنها موضوعی که اصولاً همتی نمی‌گذارند کمک به دیگر انسان‌ها در زندگی جاری آنهاست. علت اصلی هم این است که نمی‌خواهند به افرادی کمک کنند که باورمند نمی‌شمارند. اگر مسجدی غذای مجانی بدهد نمی‌تواند فقط آن را به شیعیان باورمند محدود کند و چون چنین چیزی ممکن نیست اصل قضیه را تعطیل می‌کنند.

آنچه در تعالیم مسلمانان غائب یا کم‌رنگ است

در تعالیم همه‌ی ادیان امور غائب (اما واقعی) وجود دارد مثل واقعگرایی. نمونه‌ی آن این که موجودات خیالی مثل خدا و امام زمان و فرشتگان را خلق می‌کنند بعد توضیح می‌دهند که آنها کجا هستند: خدای بر فراز ابرها، فرشتگانی که می‌توان آنها را در سر سوزن جای داد و امام زمانی که در بشقاب پرنده در حال پرواز دائمی بر فراز جوامع انسانی است: «اشاره [امام پنجم] به وسیله فوق‌العاده سریع‌السیری است که در آسمان به صورت توده‌ای فشرده از ابر به نظر می‌رسد، غرشی همانند رعد، و قدرت و شدتی همچون صاعقه و برق دارد و به هنگام حرکت، دل آسمان را با

نیروی فوق‌العاده خود می‌شکافد و همچنان به پیش می‌رود و می‌تواند به هر نقطه‌ای از آسمان حرکت کند... یک وسیله مافوق مدرن است که شبیه آن را در وسایل کنونی نداریم؛ تنها در میان بشقاب‌های پرنده و وسایل سریع و سراسم‌آور فضایی که امروز داستان‌هایی از آن بر سر زبان‌ها است و نمی‌دانیم تا چه حد جنبه واقعی و عملی دارد، شاید شباهت داشته باشد؛ ولی به هر صورت بشقاب پرنده هم نیست.» (مکارم شیرازی، فارس ۹ مرداد ۱۳۹۵) در تعالیم روزمره‌ی مسلمانان که توسط روحانیون به آنها عرضه می‌شود بیش از همه جای عقلانیت و علم و اخلاق خالی است.

۱۵-۱- عزاداری‌ها و روضه‌خوانی برای تصفیه‌ی روح

مداحی و روضه‌خوانی و عزاداری برای امام سوم شیعیان و اعضای خانواده‌ی او یک کسب و کار مانند آوازه‌خوانی، بازیگری و صحنه‌گردانی و دیگر کسب و کارهای سرگرم‌کننده و پرکننده‌ی اوقات فراغت مردم است. در یک بازار آزاد اگر افراد (و نه دولت و شهرداری‌ها) هزینه‌ی این کارها را بپردازند و مزاحمتی نیز برای مردم ایجاد نکنند فعالیت آنها مشروع و قانونی است. اما آیا حد و چارچوبی برای این فعالیت‌ها در یک جامعه‌ی آزاد و مسئول وجود دارد یا خیر؟ چارچوبی که فعلاً در جمهوری اسلامی وجود دارد بقای حکومت و منافع قشر حاکم است اما آیا می‌توان چارچوب‌هایی مدنی و عقلانی برای این فعالیت‌ها (بدون ایجاد محدودیت برای آزادی‌های مذهبی که برگزاری مراسم را نیز شامل می‌شود) در نظر گرفت؟

پیشینه

پیش از تشکیل حکومت دینی در ایران، برخی از اصلاح‌گرایان مذهبی تلاش داشتند حساب تاریخ را از داستان‌سازی (تحت عنوان تحریف‌های

عاشورا یا بدعت در دین) جدا کنند تا فاصله‌ی تحصیلکردگان را از دین و نهادهای دینی کاهش دهند. مرتضی مطهری و صالحی نجف‌آبادی دو تن از چهره‌های بارز این جریان بودند. اما به دلیل نیاز حکومت به بسیج باورمندان بعد از شکل‌گیری حکومت دینی و بسط ظواهر دینی به عنوان فرهنگ و آرسی‌های محتوایی کنار گذاشته شد. در این حال روحانیون همچنان تلاش داشته‌اند مداحی و روضه‌خوانی را از نظر صورت و قالب از دیگر اشکال خوانندگی و بازیگری جدا کنند (مثل تذکرات مربوط به عدم تقلید آهنگ‌های لس‌آنجلسی یا عدم استفاده از سازهای موسیقی در نوحه‌خوانی‌ها).

با تشکیل حکومت دینی توسط روحانیت شیعه نگاه انتقادی به باورها و مراسم و احکام دینی شیعه اصولاً نفی و مشکلات و تضادهای نهادها و مراسم و باورهای دینی با علم و عقل و اخلاق به زیر قالی فرستاده شد. گروهی از منتقدان دین در چهار دهه‌ی گذشته وجود ندارد که به نحوی مورد آزار و سرکوب حکومت جمهوری اسلامی واقع نشده باشد.

آسیب‌رسانی به بدن

تنها مورد مربوط به عزاداری عاشورا که رهبر جمهوری اسلامی به نفی اعمال بخشی از دینداران در شرایط امروز پرداخته مسئله‌ی قمه‌زنی بوده است: «کار غلطی است که عده‌ای قمه به دست بگیرند و به سر خودشان بزنند و خون بریزند.» (۱۷ خرداد ۱۳۷۳). در این موضوع نیز خامنه‌ای بیشتر در پی جدا کردن حساب خود از آن چیزی است که حکومت آن را «تشیع لندن» یا «اسلام امریکایی» می‌نامد. روحانیون سنتگرایی که با مرجعیت خامنه‌ای مشکل دارند در این زمینه از خامنه‌ای تبعیت نمی‌کنند. در ایام محرم نه تنها کسانی مثل شیرازی‌ها بلکه وحید خراسانی حساب خود را از خامنه‌ای در این موضوع جدا کرده‌اند: «در عزاداری حسین [

خون هم جاری بشه بشه.» وی بعداً تأیید قمه زنی را از سوی خود تکذیب کرد. بسیاری از مراجع شیعه با میلیون‌ها مقلد (وحید، خمینی، سیستانی، شبیری و صافی) آسیب رساندن به بدن تا حد خون ریزی و کبود شدن بدن را در عزاداری‌ها جایز می‌دانند. قمه زنی تنها یکی از اشکال این آسیب‌رسانی است.

صنعت گریه و تداوم نهادهای دینی

وقتی محدودیتی از حیث محتوا بر کار مداحان و روضه‌خوانان (غیر از انتقاد به حکومت موجود یا اشاره به ظلم و جنایات آنها) نباشد طبعاً دامنه‌ی تخیل برای گریاندن مخاطبان و تشویق دینداران به هزینه کردن برای مراسم و نهادهای دینی بسیار گسترده می‌شود. در یکی از داستان‌هایی که (به نقل از متون قدیمی‌تر) در محرم سال ۹۴ در سایت‌های اینترنتی شبه دولتی منتشر شده حتی برده‌داری و برده‌فروشی برای برگزاری مراسم روضه و گریاندن مردم مشروع لحاظ شده است:

«پسر جوانشان در آستانه‌ی در بود. نگاه مادر که به قامت رعنا‌ی جوانش افتاد، فکری به سرعت به ذهنش رسید؛ دوباره قد و بالای جوان را نگاه کرد. لبخند روی لبانش نشست. تصمیمش را گرفت. جلو رفت، آغوشش را باز کرد و جوانش را در بغل گرفت. مرد و جوان، با تعجب به زن نگاه می‌کردند. مرد سرش را پایین انداخته بود و لرزش دستانش، حکایت از آن می‌کرد که باور گفته‌های زنش چقدر برایش سخت است.

- آخر زن! چطور عزیزم را، تنها ثمره‌ی زندگی‌م را، تمام جوانی‌ام را ببرم در بازار برده‌فروش‌ها و او را به عنوان غلام و برده بفروشم؟! تو که مادری و دلت از حریر نرم‌تر است و از مو نازک‌تر، چطور این پیشنهاد را به من می‌کنی!؟

زن با یک سخن، مرد را آرام کرد: «بین مرد! اگر ادعای عاشقی می کنی، جوان که چیزی نیست؛ باید از جان خود نیز بگذری! اگر حسین فرزند رسول خدا همان است که ما می شناسیم، عمل ما را بی جواب نخواهد گذاشت! اگر به کارت عقیده و ایمان داری، بلند شو و بسم الله را بگو و گرنه سرجایت بنشین و مجلس آقا را فراموش کن.»

(سایت الف به نقل از کتاب داستان های شگفت عبدالحسین دستغیب،

۲۷ مهر ۱۳۹۴)

بعد از این زن، شوهر و بعد پسر خود را برای برده فروشی قانع می سازد و حتی به صورت پسر ذغال می مالند تا وی به عنوان برده ی سیاه فروخته شود (بخش نژادپرستانه ی داستان). البته برای بیرون آوردن گریه ی کافی از مخاطب و شبیه سازی با داستان ابراهیم وقتی مرد بعد از فروش فرزند خود به عنوان غلام در بازار برده فروشان به خانه برمی گردد او را در خانه می بیند تا مخاطبان به معجزات ائمه نیز باور کنند یا اگر باور دارند باورشان تحکیم یابد.

در این داستان (و داستان هایی از این قبیل که در منابع نقل می شوند) برده داری و برده فروشی و حتی فروش فرزند و برده داری سیاهان برای برگزاری مجلس عزا برای امام سوم شیعیان با حرارت و شوق مذهبی توجیه می شود. اگر منطق اولویت عشق به ائمه در برابر همه ی ارزش های دیگر باشد زدن بانک یا فحشا یا اختلاس و قتل برای کسب درآمد جهت برگزاری مراسم مذهبی نیز مجاز خواهد بود. مداحان و روضه خوانان برای گریاندن مردم یا جمع کردن پول تا کجا می توانند پیش بروند؟

تحقیر انسان ها

بخش دیگری از محتوای روضه خوانی ها و مداحی ها کوچک کردن

مخاطبان و شیعیان در برابر خانواده‌ی امام سوم شیعیان تا حد "سگ" نامیدن شیفتگان آنها (که در فرهنگ ایرانی بر خلاف فرهنگ غربی توهین آمیز است) یا تقاضا از آنها برای عوعو کردن و عربده کشی و رفتارهای ناشایست به عنوان ماتم گیری و سوگواری است. کسانی که این مجالس را "گرم" می‌کنند از هر وسیله‌ای حتی توهین به دیگران برای تهییج و تحریک احساسات افراد استفاده می‌کنند. این تحریکات و تهییجات معمولاً در جهت تبلیغات حکومتی است و سخنان و جهت گیری‌های خامنه‌ای را تقویت می‌کنند. از همین جهت مداحان اکثراً مورد عنایت ویژه‌ی خامنه‌ای هستند.



منصور ارضی در آغوش علی خامنه‌ای (محرّم ۱۳۹۴)



میثم مطیعی در آغوش علی خامنه‌ای (محررم ۱۳۹۴)



محمود کریمی در آغوش علی خامنه‌ای (محررم ۱۳۹۴)

مزاحمت برای عموم با مصونیت قضایی

هیئت‌های عزاداری و تکیه‌ها برای حدود دو هفته فضای خیابان‌ها را اشغال و برای رفت و آمد مردم دشواری ایجاد می‌کنند، با سروصدای شبانه در استراحت مردم اختلال می‌کنند، با حرکت در خیابان‌ها نظم عمومی را به هم می‌ریزند و اگر کسی اعتراض کند به او و خانواده‌اش تعرض می‌کنند و همه‌ی این کارها با حمایت پلیس و نیروهای امنیتی و نظامی انجام می‌شود. ممنوعیت‌هایی در مورد مراسم عاشورا وجود دارد اما هیئت‌ها را در بر نمی‌گیرد. این ممنوعیت‌ها به مردم عادی مربوط می‌شود مثل گل مالی اتومبیل‌ها یا نوشتن روی گل‌ها. در رفت و آمد نیز مقررات وارونه شده و حق به کسانی داده می‌شود که در وسط خیابان راه می‌روند. بنا به گفته‌ی رییس پلیس راهور نیروی انتظامی «برابر مقررات، رانندگان خودرو و موتورسیکلت سواران حق ندارند به دسته جات عزاداری ورود و آن‌ها را متفرق کنند که در غیر این صورت با آنان برخورد قانونی خواهد شد.» (تابناک، ۳۰ مهر ۱۳۹۴)

این هیئت‌ها در برابر اعمال خود به هیچ فرد و نهادی پاسخگو نیستند. این مصونیت ناشی از نیاز حکومت به این هیئت‌ها برای سرکوب در شرایط بحران (مثل سال ۸۸ و جنبش سبز) و قدرت اعضای این گروه‌ها در نهادهای امنیتی و نظامی و انتظامی است. این شرایط برای عموم هنگامی جانکاه تر می‌شود که هزینه‌ی آن را نیز از جیب مردم بر می‌دارند. کمک مالی و تدارکاتی به هیئت‌های مذهبی از دوران شهرداری احمدی نژاد به یک سنت در شهرداری‌ها تبدیل شد.

همچنین در نوحه‌ها و روضه خوانی‌ها به هر کسی که بخواهند توهین می‌کنند و هیچ شکایتی از آنها در دادگاه‌ها مسموع نیست. این وضعیت را در برابر شرایطی قرار دهید که چند مسیحی برای گردهمایی در خانه‌ی خود بدون هیچ مزاحمتی برای دیگران بازداشت می‌شوند یا چند شیعه‌ی

منتقد برای برگزاری دعای کمیل در خانه‌ی خود مورد سرکوب قرار می‌گیرند. آزادی مذهبی در ایران فقط برای مذهب حکومتی است آن هم بدون قید و شرط.

۱۶-۱- شریعت برای آسایش شهروندان

فقها و باورمندان شیعه همیشه این گونه سخن می‌گویند که از اجرای احکام شریعت فقط مجرمان و گناهکاران و متخلفان شکایت دارند. اما موارد بسیاری هست که اجرای این احکام شهروندان عادی را هر روز بدون آن که جرمی یا گناهی (در همان چارچوب احکام دینی) مرتکب شده باشند شکنجه می‌کند یا آسایش را از آنها سلب می‌نماید. از همین جهت باید نقاطی را که شریعت آسایش شهروندان را مورد مخاطره قرار می‌دهد کشف و مجراهای آن را بست.

مزاحمت در خانه

بر اساس فتاوی متعدد آزار دائمی شهروندان با صدای بلندگوی مساجد مباح و بلکه نشانه‌ی هویت بخشی (شعائر) به شهرهای مسلمانان است. برخی از فقهای شیعه آزار شهروندان با ادعیه و روضه و مانند آنها را مجاز نمی‌دانند اما پخش اذان حتی در سپیده دم که اکثر مردم خواب هستند از نظر آنان مجاز است: "اینجانب به برگزار کنندگان مراسم در مساجد، حسینیه‌ها و دیگر اماکن مذهبی توصیه می‌کنم مواردی که مانند اذان جنبه شعاریت دارد، از بلندگو پخش شود و در غیر آن، مراقب باشند که مردم آزاری نباشد و بهانه‌ای به دست بهانه‌جو ندهند که همه برنامه‌ها را زیر سؤال ببرد، و مخصوصاً رعایت حال بیماران و اشخاص سالمند را بنمایند." (لطف الله صافی، سایت شخصی وی، ۱۸ دی ۱۳۹۲) فرض در اینجا این است که همه‌ی شهروندان باید به هنگام خواب با هم شکنجه

شوند تا نوعی هویت جمعی برای جامعه دست و پا شود.

نکته‌ی جالب در برخورد فقهای شیعه به انتقادات این است که منتقدان را به خوشگذرانی و داشتن اولویت متهم می‌کنند گویی منتقدان می‌خواهند اذان را به موسیقی و ساز و آواز در ساعت چهار یا پنج صبح تغییر دهند: «و نیز توصیه و نصیحت می‌کنم به کسانی که از بلندگوهای مساجد و برنامه‌های دینی گله و شکایت دارند؛ از کسانی نباشند که خداوند متعال در حق آنها می‌فرماید: «وَ إِذَا ذَكَرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ إِذَا ذَكَرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ»؛ که اگر با بلندگو، اذان، قرآن و موعظه و عزاداری اهل بیت علیهم السلام را پخش می‌نماید اشمئزاز و ناراحتی پیدا می‌کنند، ولی اگر موسیقی و ساز و آواز باشد، حرف و اعتراضی ندارند. سعی کنند از آن گروهی باشند که مثل حضرت ابراهیم خلیل علی نبینا و آله و علیه السلام، وقتی بنابر بعضی روایات ذکر شریف «سُبُوحٌ قُدُوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ» را شنید، از گوینده خواست یک بار دیگر آن را بگوید تا بخشی از گوسفندانش را به او بدهد و گوینده آن قدر تکرار کرد تا همه گوسفندانش را به او بخشید و در آخر کار از او خواست که خودش را در ملکیت او قرار دهد که یک بار دیگر این ذکر را بگوید.» (همانجا) این نحوه‌ی استدلال عمق بی توجهی به حقوق ابتدایی مردم را نشان می‌دهد. فقهای شیعه هر وقت بخواهند حقوق مردم را نقض کنند به خواست‌های دیگری که البته فقط خود آنها به افراد نسبت می‌دهند متمسک می‌شوند. منتقدان به پخش اذان یا دیگر برنامه‌ها از بلندگوهای مساجد هیچگاه خواستار پخش موسیقی با صدای بلند در خیابان‌ها و میدان‌های شهرها نشده‌اند. وقتی یکی از مراجع شیعه به منتقدان پخش اذان به هنگام خواب نسبت دروغ می‌دهد از دیگر روحانیون چه انتظاری می‌توان داشت؟

مزاحمت در اتومبیل

شریعت از دستاویزهای حکومت دینی برای ایجاد مزاحمت دائمی برای افراد در اتومبیل است. جالب است که فقهای شیعه خودرو را حریم شخصی افراد می‌دانند اما به حکومت اجازه می‌دهند که برای حفظ رعایت شرع به آن تجاوز کند: «داخل خودرو جزو حریم شخصی است و دیگری حق ندارد به آن تجاوز کند ولی جهات شرعی مانند حجاب و امثال آن باید در داخل اتومبیل رعایت شود.» (مکارم شیرازی، الف ۲۱ دی ۱۳۹۲)؛ «در فرض سوال بلی خصوصی است و باید بر اساس مقررات حکومت اسلامی عمل شود» (نوری همدانی، همانجا)؛ «خودرو شخصی نیز احکام ملک را دارد، بنابراین هرگونه تصرف و تفتیش آن بدون اجازه مالک آن فی حد نفسه جایز نیست. البته اگر مصلحت اهمی مانند جلوگیری از حمل و نقل اسلحه متوقف بر تفتیش باشد، تفتیش آن طبق نظر حاکم شرع بلامانع است.» (شبیری زنجانی، همانجا) چنان که می‌بینید اعمال شرع از مصالح مهم شناخته شده و همه تجاوز به حریم خصوصی را برای این موضوع جایز می‌دانند. این یعنی حریم خصوصی شهروندان تا وقتی قابل احترام است که همه مثل روحانیون زندگی کنند و اگر متفاوت بودند دیگر حریم خصوصی آنها محترم نیست و باید مدام متعرض آنها شد.

مزاحمت در محل کار

مزاحمت در محل کار از چهار طریق صورت می‌گیرد:

- ۱) مداخله در انتخاب نوع پوشش و آرایش. این امر بالاخص زنان را در محیط‌های کاری مورد هدف قرار می‌دهد تا آنها را از کار در بیرون از خانه منصرف سازد؛
- ۲) دخالت حراست در امور شخصی کارکنان، از روابط شخصی آنان تا ارتباطات سیاسی آنان؛

۳) پرونده سازی برای افراد توسط هسته‌های گزینش که در مقاطعی به مصاحبه‌های آزار دهنده و تهاجمی در باب زندگی شخصی افراد منجر می‌شود؛

۴) وارد آوردن فشار بر کارکنان در مواقع حضور روحانیون برای حضور در نماز جماعت و برنامه‌های تبلیغاتی دیگر که به برخی پاداش‌ها و تنبیهات منجر می‌شود.

در هر چهار مورد فوق مزاحمت‌ها با توجیه تحکیم امور شرعی مثل حجاب، جداسازی زنان و مردان، و روابط شرعی میان زنان و مردان انجام می‌شود اما موضوع عمدتاً وفاداری به نظام و ولی فقیه موجود و حفاظت از منافع گروهی و فردی است.

مزاحمت در فضاهاى عمومی

نهادهای جمهوری اسلامی به طور شبانه روزی محل آسایش شهروندان در فضاهاى عمومی هستند. به گفته‌ی سردار منتظر المهدی «در سال ۱۳۹۲، ۲۰۷ هزار و ۵۳ مورد تعهد کتبی از هنجارشکنان اخذ، ۱۸ هزار و ۸۱ مورد به مراجع قضایی ارجاع داده شده و دو میلیون و ۹۱۷ هزار تذکر و ارشاد به افرادی که هنجارشکن بودند، داده شده است.» (واحد مرکزی خبر، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۳) هنجارشکنی از نظر مقامات حکومت دینی عدم رعایت شریعت و سبک زندگی روحانیت است.

سالانه میلیون‌ها نفر مورد آزار و مزاحمت پلیس شریعت قرار می‌گیرند: «تلاش نیروی انتظامی تذکر در محل است و معرفی به مراجع قضایی درصد کمی را به خود اختصاص داده است و صرفاً مختص افراد هنجارشکنی است که مکرر مورد تذکر قرار گرفته‌اند... تنها چهار الی پنج درصد از افراد به دلیل بی‌حجابی به مراجع انتظامی معرفی می‌شوند... کمتر از نیم درصد

به مراجع قضایی معرفی و کمتر از نیم درصد نیز اقدام به تکرار این عمل خود می‌کنند.» (احمدی مقدم، ایسنا ۳ خرداد ۱۳۹۳) بنا به این گفته تعداد زنانی که برای عدم رعایت حجاب توسط نیروی انتظامی تذکر گرفته‌اند سه میلیون و ششصد هزار نفر است (با در نظر گرفتن این که نیم درصد از زنان تذکر گرفته شده ۱۸ هزار نفر بوده‌اند) این که زنان ایرانی را به اذیت و آزار و مزاحمت عادت داده‌اند چیزی از زشتی این عمل نمی‌کاهد.

۱۷-۱- ادعای وجود امام زمان

بحث مهدویت یک بحث تاریخی، کلامی و اجتماعی است. در این قسمت هر سه بُعد را بررسی کرده و نشان می‌دهم که وجود امام زمان نه یک واقعیت بلکه یک باور و اعتقاد صرف (بدون مابه‌ازای خارجی) است که در برخی از جوامع یا برخی از اقشار ریشه دارد و در گذر زمان توسط گروه‌هایی مختلف با نیازهایی خاص ساخته و پرداخته شده است. بحث از امام زمان بحث علمی نیست که ما دنبال شواهد مربوط به آن بگردیم؛ بحث اعتقادی و دینی است.

به طور خلاصه امام زمان یک موجود خیالی و داستانی است مثل پانگنده، مرد خُفاشی، مرد عنکبوتی، مرد شش میلیون دلاری، سوپرمن، فرشته و جن، غول و رستم. اینها زاده‌ی تخیل بشری‌اند. بحث از وجود اینها بی‌فایده است؛ باید بحث کنیم که چرا برخی اینها را خلق کرده‌اند. هیچ شاهدهی غیر از خواب و خیال برای آنها وجود ندارد.

تاریخی: شکل‌گیری این ایده و استحکام یافتن آن در طول تاریخ

مهدویت یک باور دینی است و نه یک واقعیت تاریخی. باورهای دینی ساخته و پرداخته می‌شوند. این باورها ساخته‌ی انسان هستند و در طول زمان تحول پیدا می‌کنند. باورهای دینی به صورتی که امروز با آنها مواجه

هستیم یک باره از آسمان به زمین نازل نشده و سیر تکوین داشته‌اند. اصولاً دین و همه‌ی ابعاد و اجزای آن پدیده‌های دنیوی و زمینی‌اند. دین هم به معنای یک نهاد اجتماعی، هم به معنای یک مجموعه باورهای کلامی و هم به معنای یک مجموعه دستورات امری زمینی است. مهدویت در این میان استثنا نیست.

تعبیر مهدی در ادبیات شیعه قبل از امام یازدهم شیعیان غائب بوده و در تفاسیر قرآن عباراتی دیگر توسط باورمندان به امام غائب چنین معنا می‌شده‌اند. این تعبیر بعدها از متون مسیحی - یهودی اخذ شده است. باور به منجی در میان شیعه تحت عنوان قائم مطرح می‌شده است. در دوران بنی‌امیه هزاران ایرانی مسلمان شده (موالی) پیش از اسلام آوردن به آخر الزمان باور داشتند و این باور را به میان مسلمانان آوردند. این باور در میان پیروان کیسان ابو عمره جاری بود. (دینوری) در ایران برخی از کیسانی‌ها که کشته می‌شدند پیروان آنها به غیبتشان باور داشتند. (در پایان قرن اول هجری) یکی از کیسانی‌ها، اسماعیل بن محمد بن یزید پیرو امام ششم شده و این ایده‌ها را به امامیه منتقل می‌کند. این امر در آثارشان هم ذکر شده است.

مهدی نه در زمان ائمه‌ی شیعه و نه بعد از آن صرفاً به پسر مفروض حسن عسگری اطلاق نمی‌شده است. گروه واقفیه باور داشتند که امام هفتم نمرده و او مهدی است. این باور در دوران بنی‌عباس قوت و پیروان بیشتری پیدا می‌کند.

بدین ترتیب «مهدی» یک باور (و نه واقعیت) بوده است که در برخی احادیث از ائمه‌ی شیعه (کسانی که قرن‌ها و دهه‌ها قبل از زمان تولد مفروض امام زمان زندگی می‌کرده‌اند) شنیده شده است. تنها برخی از شیعیان گفته‌اند که حسن عسگری چنین فرزندی داشته اما نه کسی تولد وی را دیده و نه کسی رشد وی را شاهد بوده است. بدین ترتیب دلیلی

گواهی دهنده بر مشاهده‌ی وی وجود ندارد. پس از مرگ حسن عسگری نیز از چهارده گروه پیروی وی، تنها دو گروه به ایده واقفیه یعنی فرزند امام یازدهم به عنوان مهدی می‌پیوندند. یکی از این دو گروه باور داشت که نمی‌شود امام حسن (و نه فرزند وی) بدون فرزند بمیرد و جهان را از حجت خدا خالی بگذارد (استناد به قاعده‌ی لطف و نه وجود عینی). برخی از شیعیان حتی باور داشتند که امام حسن غائب شده و نه فرزند وی.

عثمان بن سعد عمری و پسرش که محمد بن عثمان نواب امام‌های دهم و یازدهم بودند ادعا کردند که نماینده فرزند حسن عسگری هستند. پس از آنها ابن روح و علی بن محمد سامری (به عنوان سفیر) خود را نواب امام دوازدهم معرفی می‌کردند. ابوسهل نوبختی همکار عثمان بن سعد بود. آنچه از این افراد در هر دوره (یک نفر) از امام زمان شیعه نقل می‌شود خبر واحد است و غیر قابل اتکا.

در دوره‌ای که دوره‌ی غیبت صغری نامیده می‌شود نواب تلاش کردند قدرت خویش را تحکیم و مدعیان مهدویت و پسر امام یازدهم بودن را کنار بزنند. آنها توانستند انحصار نیابت را در میان شیعیان جا بیندازند. اولین حکم امام غائب به ابن روح پس از جانشینی عثمان این بود که امام نیابت وی را تأیید کرده است (خبر واحد برای تأیید خود، که دلیل رد آن هم می‌تواند باشد). اما در همین دوره عده‌ای ادعای رابطه‌ی مستقیم با امام غائب داشتند. وقتی بازاری ایجاد شد دشوار است آن را انحصاری نگاه داشت. علی بن محمد سامری در حال مرگ حکمی از امام غائب ارائه کرد که دیگر نائبی در کار نخواهد بود. این امر قرار بود از وجود رقبای دیگر در بازار مهدویت و قائمیت جلوگیری کند. اما در تاریخ شیعه چنین اتفاقی نیفتاده است. برای زیدیه هر علوی‌ای قائم است. محمد بن اسماعیل برای اسماعیلیه قائم است و عبدالله برای فاطمیون. در دوره تیموری و مغول نیز برخی از صوفیه ادعای قائم بودن داشته‌اند.

ایده‌ی غیبت از آغاز جزء ایده‌های بنیادی شیعه‌ی امامیه نبود بلکه بعدها چنین شأنی پیدا کرد. شیخ مفید، شریف مرتضی، و شیخ طوسی در قرن چهارم هجری این ایده را که در عصر غیبت قوانین الهی باید موقتاً تعلیق شده و کنار گذارده شوند رد کردند. شیخ طوسی در کتاب الغیبه الهیات این موضوع را بر اساس ایده‌های سنت آخر الزمانی به صورت نقلی عرضه کرد.

ترکیب پنج ایده برای شکل‌گیری مهدویت در شیعه

ایده‌ی مهدویتی که امروز شیعیان بدان باور دارند یک ایده‌ی ترکیبی است که اجزای آن به مرور زمان در کنار هم قرار گرفته‌اند. این اجزا عبارت هستند از:

۱. ایده مهدی عباسیون یا همان امام انقلابی. اسماعیلیه هم به دنبال امامی بودند که به رنج علویان پایان دهد (رهبر انقلاب)؛
۲. باورهای آخر الزمانی دوران بنی‌امیه؛
۳. باور به نامیرا (پشوتان) در میان زرتشتیان و موالی؛
۴. غیبت و بازگشت بعد از مرگ: کیسانیه از علویان اولیه که محمد بن حنفیه پسر علی را مهدی می‌دانستند و بعد از مرگ منتظر بازگشت وی بودند و بعد از شکست مختار در کوفه شکل گرفتند به غیبت باور داشتند. نزاریه آن را به بازگشت از غیبت تحول دادند؛ و
۵. سلطه‌ی جهانی: این ایده در میان غلات شیعه جاری بود.

کلامی: فقدان مبانی عقلی و نقلی

دو نوع استدلال ظاهراً عقلانی برای وجود امام دوازدهم مطرح شده است که هر دو بی‌اساس هستند:

الف. رسیدن از نیاز به وجود: این استدلال به نیاز به فیض معنوی یا

حجت خدا، منجی و هادی بر روی زمین باور دارد و از این نیاز به ضرورت و وجود آن می‌رسد. این دلیل برای کسانی است که به خدا و فیض معنوی‌اش در قالب یک فرد باور دارند. دلیل عقلی ادعایی ضرورت هدایت انسان ناقص است در حالی که می‌توان پرسید چرا باید به این ایده باور داشت و عدم کمال انسان را (به فرض) مفروض نگرفت یا انسان را موجودی برای خود و واگذاشته به خود فرض نکرد. هدایت الهی یا حجت الهی می‌تواند از طریق آموزه‌ها تعیین پیدا کند و نیازی به وجود فرد مبعوث شده یا از سلاله‌ی یک خانواده نیست. به همین دلیل مهدویت جزئی اساسی از دین و دینداری و مسلمانی نیست اما جزئی از باورهای شیعه ۱۲ امامی هست.

ب. رسیدن از امکان به ضرورت: برخی معتقدند چون وجود فردی غائب از نظر ما ممکن است، پس وجود دارد. بسیاری از امور در این عالم ممکن هستند (مثل موجودات فرازمینی) اما ما بر وجود آنها دلیلی نداریم. وجود امام زمان هم به فرض امکان با دلیل و مدرک اثبات‌پذیر نیست. دلایل نقلی عرضه شده حتی سست‌تر از دلایل عقلی هستند. احادیثی که از ائمه‌ی شیعه برای وجود امام زمان می‌آورند اصولاً بی‌پایه‌اند چون امام اول یا پنجم نمی‌توانسته بر وجود فردی که دو‌یست سال بعد زاده می‌شده شهادت داده باشند. اگر سخنی هم ائمه‌ی شیعه زده باشند در مورد این «ایده» است و از ایده نمی‌توان به واقعیت رسید. نکته‌ی دوم این است که در زمان غیبت صغری هر چه در باب امام زمان گفته شده خبر واحد است و غیرقابل اتکاء چون در هر دوره‌ای فقط ادعا شده که یکی از نواب با وی ارتباط داشته است. اسمی از مهدی در قرآن نیز نیامده است و نمی‌توان باور به ایده‌ی مهدویت را به صدر اسلام و قرآن نسبت داد. دلایل قرآنی‌ای که مفسران شیعه عرضه کرده‌اند تفسیر به رأی آنان از عبارات و آیاتی است که دهها نوع دیگر هم قابل تفسیر هستند.

اجتماعی: داستان سرایی های رمانتیک

آخرالزمان و بازگشت ناجی از جنس وعده‌های بهشت بر روی زمین و نابودی شر هستند که حتی به ادیان هم اختصاص ندارند. کمونیسم همین ایده را در قالب جامعه‌ی کمونیستی در پایان تاریخ مطرح می‌سازد. جنبش‌های اجتماعی به وعده کردن ناجی و رهبر فرهمند و جامعه آرمانی‌ای که او تأسیس می‌کند برای بسیج اجتماعی نیاز دارند. موعودگرایی مخصوص شیعیان نبوده نه به این معنا که همه‌ی اهل دین به این معنا باور دارند بلکه به این معنا که ادیان در مرحله جنبش و نهضت بودن بدان نیاز داشته‌اند. جنبش عبدالله ابن زبیر علیه بنی امیه در سال ۶۸۱ از جمله‌ی همین نهضت‌هاست. در دوران اخیر هم جنبش‌های مهدوی در شمال آفریقا شکل گرفته‌اند.

ناجی پنهان در ادبیات یهودی- مسیحی و زرتشتی وجود دارد، نه بدین معنا که همه آن را قبول دارند بلکه به این معنا که این ایده در ادیان ابراهیمی در مرحله‌ی جذب نیرو و بسط مطرح بوده است. این ایده البته مثل نماز باران یا وجود فرشتگان یا شیاطین در بخش‌هایی از جمعیت خاورمیانه‌ای زمینه‌ی پذیرش داشته است.

زمینه باور اجتماعی

در کدام نوع جامعه این نوع اندیشه رشد می‌کند؟

۱. جامعه‌ای که به دنبال تحولات تدریجی برای بهتر شدن اوضاع خود نیست و تغییر یک باره آن هم پر از خشونت می‌خواهد؛
۲. در جامعه‌ای که انسان با علم و عقل و دستاوردهای آن آشنا نیست یا آنها را برای رسیدن به اهدافش کافی نمی‌داند؛
۳. در جامعه‌ای که داستان‌سرایان جای سیاستگذاران و مدیران را می‌گیرند؛

۴. در جامعه‌ای که مدیریت علمی وجود نداشته و مردم با آن آشنا نیستند؛ و

۵. در جامعه‌ای که انسان محدودیت‌های خود و جامعه‌اش را نمی‌شناسد.

۲- افسانه‌ها

۲-۱- نقد افسانه‌ها و بازنمایی حقیقت: واسازی و شکستن ساختار الهیاتی جمهوری اسلامی

از ویژگی‌های جوامع بسته ساختن و ترویج افسانه‌ها و اسطوره‌ها و دفن و به حاشیه راندن حقایق و واقعیات است. در مقابل، در جوامع آزاد حتی اگر اسطوره‌ها و افسانه‌هایی ساخته و پرداخته و در دوره‌هایی به مردم فروخته شوند در چهار فرایند این اسطوره‌ها بازبینی شده و به حاشیه رفته یا در حوزه‌ی عمومی به دست فراموشی سپرده می‌شوند. این چهار فرایند عبارتند از:

۱) تحقیق و پژوهش در محیط‌های آزاد دانشگاهی که نتایج آنها در رسانه‌های مستقل عرضه می‌شوند (هم دانشگاه مستقل است و هم رسانه‌ها آزاد)،

۲) روزنامه‌نگاری جستجوگرانه که در عمق به واکاوی موضوعات می‌پردازد و با گردآوری حقایق و واقعیات در یک دوره‌ی طولانی باورهای معمول را به چالش می‌کشد (روزنامه‌نگاران به خاطر انجام کار خود تعقیب و زندانی نمی‌شوند)،

۳) افکار سنجی در دوره‌های مختلف و موضوعات متفاوت که تحولات باورها و نگرش‌های عمومی را منعکس می‌کند (نظر سنجی خدمت به مردم است و نه فروش اطلاعات به دشمنان) و مقامات مسئول را از سخنگویی و وکالت تام و تمام مردم ساقط می‌کند، و

۴) امکان اظهار نظر عموم در مجامع و رسانه‌ها و فرهنگ گفتگو در مقابل متکلم وحده بودن مقامات و سخنرانان (آزادی بیان و اجتماعات و تشکل‌ها).

در جمهوری اسلامی در چهار دهه‌ی گذشته افسانه‌های متعددی به خاطر فضای بسته و نیز اصرار حکومت بر انکار یا دستکاری در واقعیات و حقایق ساخته و پرداخته شده است. هیچ‌یک از فرایندهای چهارگانه‌ی فوق امکان جریان یافتن در جامعه‌ی ایران را ندارند و حکومت آنها را به شدت کنترل می‌کند تا مبادا فضای نقد و پژوهش بنیان افسانه‌های حکومتی را بر باد دهد. هسته‌ی اولیه‌ی این افسانه‌ها پیش از تأسیس جمهوری اسلامی در ایدئولوژی‌ها و نظام کلامی شیعه وجود داشت و حاکمان جمهوری اسلامی به پرورش آنها در جهت اهداف خود پرداخته‌اند. افسانه‌های جمهوری اسلامی از مبانی اعتقادی در فرهنگ عمومی اخذ شده و در عالم سیاست وجه کاربردی یافته‌اند. این افسانه‌ها را می‌توان همانا الهیات حکومت دینی به حساب آورد. مهم‌ترین این افسانه‌ها و اسطوره‌ها که ساختار فکری و بنیادهای جمهوری اسلامی را شکل می‌دهند بدین قرارند:

حکومت نجات‌بخش

مهمترین افسانه‌ای که اسلامگرایان ساخته‌اند نجات‌بخش بودن حکومت دینی است. به شیعیان قرن‌ها گفته شده بود که حکومت علی حکومت ایده‌آل بود و حکومت امام زمان نجات‌دهنده‌ی آنها خواهد بود. اسلامگرایان با معرفی خود به عنوان نواب ائمه می‌گویند: «از ما اطاعت کنید تا رستگار شوید.» حاکمان جمهوری اسلامی حکومت خود را کشتی نجات بخش و خود را نوح معرفی می‌کنند. (خامنه‌ای، تابناک، ۶ اسفند ۱۳۸۸) با همین دیدگاه است که شکنجه و تجاوز و زندان و آدمکشی وجه نجات‌بخش پیدا می‌کنند.

اسلامگرایی یا اجرای احکام دینی با زور قوای قهریه نه آخرت مردمان را آباد می‌کند (نظائر به انجام دستورات الهی به واسطه‌ی زور حکومت

در پیشگاه خدای ادیان ارزشی ندارد) و نه در دنیا به کار مردم آمده است. جمهوری اسلامی به هیچ یک از وعده‌های خود وفا نکرده است، از عدالت اجتماعی تا آزادی، از استقلال اقتصادی تا حاکمیت مردم. آن که از این نظام سیاسی منتفع شده و می‌شود تنها هیئت حاکمه است.

وجود گروهی به نام هادیان

این که گروهی می‌توانند گروهی دیگر را به سوی سعادت دنیوی و اخروی هدایت کنند یکی دیگر از افسانه‌های رایج میان شیعیان ایرانی است. اسلامگرایان این باور را دستکاری کرده و هادیان را در حاکمان خلاصه کرده‌اند. این هادیان با فرض علم و تقوای بیشتر صاحب امتیازات ویژه‌ای مثل قدرت مطلقه‌ی سیاسی و دسترسی نظارت ناپذیر به منابع کشور می‌شوند. همچنین به خاطر هدایت‌گری قرار نیست پاسخگوی مردم باشند یا مورد انتقاد قرار گیرند. به دلیل همین افسانه است که رهبران جمهوری اسلامی خود را رهبران مسلمین جهان می‌خوانند.

انسان‌ها از یکدیگر تأثیر می‌پذیرند و با یکدیگر به کنش و واکنش می‌پردازند اما هیچ گروهی وجود ندارد که بتواند و قادر باشد به نحو یک طرفه و حتی به زور گروه‌های دیگر را به سمت سعادت دنیوی و اخروی هدایت کند. روحانیت یک نهاد دنیوی مثل همه‌ی نهادهای دنیوی دیگر است و با همه‌ی مشکلات نهادهای دنیوی دیگر درگیر. فساد، دروغ‌گویی، حرص و آز، طمع قدرت، امتیازخواهی، و تقلب و ریاکاری به همان اندازه در میان روحانیون جریان دارد که در میان اقشار دیگر. زشتی اعمال خلاف روحانیون از آن جهت بیشتر به چشم می‌آید که اینان مدعی نیابت ائمه و جانشینی پیامبرانند و خود را از مشکلات همه‌گیر انسان‌ها مبرا می‌دانند یا مبرا معرفی می‌کنند.

قوم برگزیده

افسانه‌ی دیگری که در دوره‌ی جمهوری اسلامی به مردم ایران عرضه شده و جزء مبانی ایدئولوژیک جمهوری اسلامی است آن است که شیعیان وفادار به ولایت فقیه قوم برگزیده، کشور آنها کشور برگزیده و پایتخت آنها شهر مادر (ام القری) است. بر همین اساس است که حاکمان جمهوری اسلامی معتقدند کشور آنها از لحاظ آزادی، اخلاق، عدالت و دموکراسی بهترین کشور دنیاست و همه‌ی فضایل از آنجا باید به سراسر عالم صادر شود. ادعای مدیریت جهان از همین دیدگاه ناشی می‌شود.

همه‌ی شواهد بر خلاف این دیدگاه هستند. در رده‌بندی‌های جهانی در امور دل‌ناچسب مثل آلودگی و فساد و دیکتاتوری و نقض حقوق بشر، ایران در رده‌های بالای فهرست و در امور دل‌چسب مثل کارایی، انباشت سرمایه، بهره‌وری، تولید، توسعه، رشد و آزادی، ایران در رده‌های پایین فهرست‌ها جای دارد.

پیروزی با پیروان دین حق است

اسلامگرایان تحت تأثیر تاریخگرایی مارکسیسم بر این باورند که در هر صورت و با هر نوع عملکرد، پیروزی از آن آنان است، حتی اگر شکست را متحمل شوند. اسلامگرایان شکست خود را نیز پیروزی تعریف می‌کنند تا با خلط این مفاهیم همواره در سمت پیروز تاریخ بایستند. این نوع نگاه همانا بی‌معنی کردن کلمات شکست و پیروزی و ابطال ناپذیر کردن این نظریه است. اسلامگرایان هر روز اعلام می‌کنند که مخالفان آنها در حال مرگ یا مرده‌اند و روز بعد و روزهای بعد و سال‌های بعد همین حرف‌ها را تکرار می‌کنند.

این باور تنها میل باطنی اسلامگرایان و اصولاً میل باطنی همه‌ی کسانی است که در تقابل با گروهی دیگر قرار می‌گیرند. صحنه‌ی تاریخ مملو

است از شکست‌ها و موفقیت‌های گروه‌های متفاوت اجتماعی و ادیان و در آینده نیز پیروزی در جنگ‌ها و تقابل‌ها با آن است که روحیه، امکانات، استراتژی و تاکتیک‌های کارا تری دارد. تاریخ (اگر به آن هویتی ببخشیم که فاقد آن است) با هیچ کس عهد و پیمانی نبسته است. زندگی شرکت بیمه نیست.

حکومت دینی با تصفیه ناب تر و لذا قدرتمندتر می‌شود

هیئت حاکمه در ایران به علت خود حق‌پنداری بر این باور است که با حذف رقبای سیاسی بر انسجام درونی آن افزوده شده و قدرتمند تر می‌شود. این دیدگاه نیز با جنگ‌ها و تنازعات صدر اسلام توجیه می‌شود. همچنین این افسانه در میان نیروهای وفادار به ولایت فقیه وجود دارد که با حذف منتقدان و مخالفان حتی آنها که تا دیروز با حکومت بوده‌اند یا حتی هنوز اصل نظام را رد نمی‌کنند می‌توان به خلوص و ناب بودن نظام افزود و بدین طریق عمر آن را افزایش داد. اما در جمهوری اسلامی با حذف هر گروه از جامعه‌ی سیاسی بر میزان مخالفان حکومت افزوده شده، از مشروعیت و کارایی آن کاسته و بر مشکلات و بحران‌ها و شکنندگی آن افزوده شده است.

نجات بخش بودن حکومت دینی از نجات بخش بودن دین، حاکمان به منزله‌ی هادیان از هادی بودن ائمه‌ی شیعه، قوم برگزیده بودن حاکمان از نگاه آرمانی به مدینه‌ی النبی پیامبر، پیروزی حاکمیت به هر قیمت (حتی با نقض احکام اسلام) از بشارت‌های قرآنی پیروزی مومنان، و ناب تر شدن حکومت با تصفیه از نظریه‌ی امامت شیعه در برابر خلافت سنی اخذ شده است. چنان که دیده می‌شود اصول الهیات شیعه در ساختار جمهوری اسلامی تصعید یافته و به الهیات حکومت دینی تبدیل شده‌اند. این اصول به دلیل توهمی و ساختگی بودن، ابتدا بر تخیلات و بنا کردن حکومت

دنیوی بر اصول کلامی، و انفکاک از واقعیت به افسانه شباهت بیشتری دارند تا باورهای ایدئولوژیک صرف.

مشکل حاکمیت در ایران آن است که از فرط تکرار، خود این افسانه‌ها را باور کرده است یا چنین می‌نماید که بدان‌ها باور دارد. پیش از براندازی حاکمیت جمهوری اسلامی در دنیای واقع باید به براندازی این افسانه‌ها پرداخت. مهم‌ترین فعالیت براندازی جمهوری اسلامی و جدی‌ترین ساختار شکنی روشن کردن این اسطوره‌ها و از هم گسستن آنها با نمایش سست بودن آنهاست. بزرگ‌ترین و عمیق‌ترین ترس حکومت دینی در ایران از آزادی بیان و رسانه‌ها زیر چاقوی نقد گرفته شدن این افسانه‌هاست.

۲-۲- تبیین مذهبی پدیده‌های اجتماعی و طبیعی: توصیه در لباس تبیین

بیمار معرفی کردن کسانی که دستورات شرع را رعایت نمی‌کنند پدیده‌ی تازه‌ای در چهار دهه‌ی اخیر در ایران نیست. اسلامگرایان شیعه ۴۰ سال است به کسانی که مثل آنها نیستند توهین می‌کنند و غیر از خود همه را اهل جهنم و حرام لقمه و بی غیرت و بی بند و بار و بیمار (و هر صفت بد دیگری که تصور کنید) می‌خوانند. این گونه توهین‌ها فقط به انصار حزب الله و بسیجیان و فرماندهان نظامی محدود نمی‌شود بلکه فیلسوف رسمی نظام می‌گوید: "فرد بی حجاب بیمار است." (جوادی آملی، رجانیوز، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۱) بنابراین بیان این نکته از سوی حسن روحانی و همکارانش نباید کسی را شگفت زده کند.

البته کسانی که به امید حذف گشت ارشاد (از وعده‌های کارزار انتخاباتی روحانی) به رئیس دولت رای داده‌اند یا از وی می‌شنوند که نباید افراد را به زور به بهشت برد انتظار نداشتند که وی بی حجابان را مریض معرفی کند. البته او در دوران انتخابات از تفاوت میان عفت و حجاب سخن می‌گفت تا رای زنان را به خود جذب کند اما امروز آن سخنان را فراموش کرده

است. کسانی که از سخن روحانی و نوبخت شگفت زده شدند البته باید به تاریخ ۳۶ ساله‌ی جمهوری اسلامی و تاریخ هزار ساله‌ی روحانیت شیعه و سبک زندگی و احکام شریعت مراجعه کنند تا دیگر شگفت زده نشوند. فراتر از این موضوع آیا می‌توان کسانی را که احکام یک شریعت خاص یا دستورات العمل‌های خاص دینی را رعایت نمی‌کنند بیمار خواند؟ آیا یهودیان حق دارند مسلمانانی را که احکام آنها را رعایت نمی‌کنند بیمار بخوانند یا این فقط حق مسلمانان شیعه‌ی اسلامگرا در ایران است؟ این برچسب از چه نوع معرفت‌شناسی و دیدگاهی به دین ناشی می‌شود؟

تمایز یابی‌های معرفت‌شناسانه

جامعه‌ی علمی و فلسفی بیش از ۲۵۰۰ سال است (تا حدی که می‌دانیم) که تلاش کرده مرز میان علم و دین و فلسفه را روشن سازد. با در نظر گرفته نظریه‌های متفاوت (تمایز یا مکمل بودن اینها) مخرج مشترک همه‌ی مباحث این است که کار جامعه‌ی علمی فهم و درک فرایندها و رویدادهای طبیعی و بشری است با اتکا بر مشاهده و تجربه. کار فیلسوفان همین درک است با اتکا به عقل و تحلیل منطقی و عقلانی (البته با تصورات گوناگونی که در مورد عقل وجود دارد). کار پیشوایان دینی هم نه توصیف علمی و عقلانی جهان بلکه ارائه‌ی روش‌هایی برای آرامش یابی بر اساس ارتباط با امر مقدس مفروض یا مورد باور است. نه فیلسوف به گردآوری آمار و اطلاعات اقدام می‌کند، نه دانشمند علم تجربی خود را معرض ریاضت و دعا برای کشف علمی قرار می‌دهد و نه پیشوای دینی خدا را در کتب منطق و فلسفه جستجو می‌کند.

اما بخش قابل توجهی از دینداران بر خلاف دانشمندان علوم تجربی و فیلسوفان دوران جدید حیطه‌ی خود را رعایت نکرده و خواسته‌اند هم فلسفه و هم علم را تسخیر و رام کرده و آنها را در خدمت تبلیغات

خود قرار دهند. همچنین پیشوایان دینی تلاش کرده‌اند نقش دانشمندان و فلاسفه را نیز بازی کنند و با احادیث و وحی نکات علمی و فلسفه عرضه کنند. تنازع میان علم و فلسفه از یک سو و دین (نهادهای دینی) از سوی دیگر تاریخی به اندازه‌ی تاریخ علم و فلسفه و دین دارد.

در همین موضوع مورد بحث، اظهار این که یک فرد با مشخصات خاصی مریض است (توصیف عالم واقع) کار دینداران نیست. دینداران اگر در باب هست و نیست هم سخن بگویند محدوده‌ی آنها هستی اموری مثل خدا و رستاخیز و فرشتگان و بهشت و دوزخ است و نه هستی و نیستی اموری که قابل تجربه‌ی حسی و مشاهده‌اند. نسبت دادن مشخصاتی به خدا یا فرشتگان هم کار دینداران است اما نسبت دادن ویژگی‌هایی به امور قابل مشاهده کار علم است. تشخیص این که یک فرد بیماری جسمانی یا روانی دارد کار دینداران نیست و در دوره‌ای که این کار دینداران به شمار می‌رفت افراد را با نسبت دادن برخی ویژگی‌ها به آتش می‌کشیدند.

چیزی می‌خواهید، تقاضا کنید

رخدادی در عالم واقع نیست که دینداران ادیان ابراهیمی آن را به رعایت و عدم رعایت دستورات خداوند مرتبط سازند چون خدای آنها همین طور بیکار ننشسته و به مرخصی نرفته است. خدای آنها هر لحظه در کار است: به تماشای عالم نشسته و در آن دخالت می‌کند. اگر باران کم است و خشکسالی دمار از سر آدمیان در می‌آورد باید رو به درگاه الهی آورده و دعا و نماز باران بخوانند؛ اگر بیماری دارند باید دعا کنند؛ اگر فقیرند باید از خدا بخواهند در کار آنها گشایشی ایجاد کند. این دینداران اگر می‌گویند خدا عالم و قادر مطلق است در واقع دارند به مؤمنان توصیه می‌کنند که در همه‌ی امور به موجودی که چنین قدرت و دانشی دارد روی بیاورند. بر اساس این نوع نگاه، خدایی که مردم به سراغش نروند کارکرد خدایی نداشته و بر اساس آن نمی‌توان نهاد دینی تأسیس کرد و مردم را به دنبال

خود کشید و آنها را مسخر کرد.

این گونه مداخله‌ی خدا در کار عالم مبتنی است بر همان تصور که امور و رخدادهای این عالم را می‌توان یا باید با دین تبیین کرد. اگر باران و سیل و زلزله اموری این دنیایی هستند که برای آنها باید علل این دنیایی پیدا کرد دیگر لازم نیست از خدا بخواهیم اتفاق بیفتند یا نیفتند یا با گناه کردن یا نکردن موجب وقوع آنان شویم یا از وقوع آنها جلوگیری کنیم. اما اگر رشته‌ی همه‌ی این امور به دست خداست طبعاً می‌توان به جای فهم آنها به خدا متوسل شد تا آنها را خواست یا نخواست.

خدا چیست؟

خدا مخلوق دینداران است و نه بالعکس. اصولاً با مشاهده و تجربه و استدلال عقلانی نمی‌توان وجود چنین موجودی (متجسم یا نامتجسم، همه چیز دان و همه توان، خالق و ناظم همه‌ی امور) را اثبات یا نفی کرد. آنچه برخی از مؤمنان به عنوان تجربه‌ی خدا ذکر می‌کنند غیر از توهمات و رویاهای خود آنها نیست که آن هم مخلوق خود آنهاست. تنها استدلال کسانی که ادعای رویت خداوند را می‌کنند آن است که «به سخن یا روایت ما اعتماد کنید».

خدا تجسم نادانسته‌های بشر است. بشری که همه توان نیست و همه دان نمی‌تواند باشد با مطلق کردن قدرت و دانش موجودی خیالی آفریده است تا بدان اتکا کند. خدا تجسم قدرتها و توانایی‌هایی است که نداریم. او عامل و مدیر اموری است که از دست ما خارج است اما می‌خواهیم تحت کنترل ما قرار گیرد (مثل باران و زلزله و بیماری‌ها). صفات خدا در واقع صفاتی است که انسان نمی‌تواند داشته باشد. انسان خدا را از روی ناتوانی‌هایش خلق کرده است.

خدا یک مفهوم سلبی است. کسانی که نمی‌توانند وضعیت موجود خود



کدام دین بیشتر غمخواری بی خانمانان است؟

را- که تصور می کنند منجلاّب است- تحمل کنند یک وضعیت "نه- منجلاّب" ایده آل می خواهند و نام این را می گذارند خدا یا جامعه‌ی دینی و نام طریق رسیدن به آن را نیز می گذارند ایمان یا باور.

خدا منبعی است در اختیار دینداران تا به اعمال و اتفاقات روزمره‌ی خود وجهی متعالی ببخشند. این مفهوم به باورمندان این امکان را می دهد که به آنچه نمی دانند معنایی بی معنا ببخشند و از رنج تلاش علمی و عقلانی برای فهم رویدادها بپرهیزند.

در کنه مفهوم خدا بر خلاف آن چه که متکلمان تصور می کنند- یعنی هست آن- عدم وجود آن نهفته است. خدا یعنی موجودی که فقط برای تصور توسط انسان آفریده شده است.

نافرمانی کنید بد می بینید

با اتکا به تبیین دینی تمامیت خواهانه (در حوزه‌ی معرفت) همه‌ی معضلات و رخدادهای بد زندگی نیز به عدم اطاعت دستورات الهی مربوط می شود: گناه زیاد می کنید زلزله و سونامی و سیل می آید یا سدها

و رودخانه‌ها خشک می‌شود؛ حجاب را رعایت نمی‌کنید طلاق در میانتان زیاد می‌شود: «یکی از عوامل مهم طلاق در کشور ما بی‌مبالاتی خانم‌ها در اجتماع است... اگر دختران و مادران سبک زندگی اسلامی را شناخته و به کار گیرند، مشکلات به حداقل خواهد رسید» (علی احمد پناهی، فارس ۲۳ بهمن ۱۳۹۲)؛ به فرزندانان لقمه‌ی حرام می‌دهید معتاد می‌شوند؛ نماز نمی‌خوانید روزی‌تان کم می‌شود؛ به روحانیت پول نمی‌دهید خداوند بر شما خشم می‌گیرد و تصادف می‌کنید؛ همه‌ی این عذاب‌ها و عقاب‌ها برای این ذکر می‌شوند تا افراد یاد بگیرند از روحانیون اطاعت کنند.

توصیه‌هایی در لباس می‌ش

نکاتی که گفته شد واقعاً تبیین نیستند بلکه توصیه‌اند که در لباس توضیح و تبیین ظاهر می‌شوند. وقتی می‌گویند: «زنان بی‌حجاب یا کم‌حجاب بیمار هستند» آنها چیزی را توصیف نمی‌کنند بلکه دارند توصیه می‌کنند که «حجاب خود را رعایت کنید تا ما به شما توهین نکنیم.» وقتی می‌گویند «عامل طلاق بی‌مبالاتی خانم‌هاست» (آقایان البته در این میان نقشی ندارند و همه چیز زیر سر خانم‌هاست!) چیزی را توصیف نمی‌کنند بلکه می‌گویند: «خانم‌ها بی‌مبالاتی نکنید و گرنه طلاق‌ها را به شما نسبت می‌دهیم.» وقتی می‌گویند «وقوع زلزله ناشی از گناه کردن است» در واقع وقوع زلزله را با گناه توضیح نمی‌دهند بلکه می‌گویند: «گناه نکنید تا ما همه‌ی بدبختی‌های عالم را به شما نسبت ندهیم.»

۲-۳- دنیای وارونه‌ی اسلامگرایان شیعه و سنی

امروز جوامع با اکثریت مسلمان از عربستان سعودی و یمن تا ایران، از پاکستان و افغانستان تا سوریه و عراق، و از لیبی و تونس تا سودان و مصر با چالش‌های جدی که بنیان‌های آنها را هدف قرار داده‌اند مواجه هستند.

بخشی از این چالش‌ها عقیدتی و فکری، بخشی اجتماعی و حقوقی، و بخشی اقتصادی و سیاسی هستند. این چالش‌ها بر خلاف تصویری که توطئه باوران ارائه می‌دهند درونزاست و همه‌ی اجزای جامعه را درگیر کرده‌اند.

مهم‌ترین چالش‌های فکری و عقیدتی به مفروضاتی راجع‌اند که امروز مبنای تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری‌های فرهنگی و اجتماعی قرار می‌گیرند و دارند مثل خوره ساخت‌ها و بنیان‌های این جوامع را می‌خورند. اسلام‌گرایان شیعه و سنی تصور می‌کنند با این سیاست‌ها و تصمیمات دارند جوامع خود را در برابر هویت غربی (کفر آلود و فاسد از نظر اخلاقی) محفوظ می‌دارند یا قدرت خویش را تحکیم می‌کنند اما متوجه نیستند که برای حفظ جامعه یا قدرت خود دارند آن را نابود می‌کنند. در این نوشته به چهار فرض از این نوع که ناشی از وارونه دیدن جامعه است می‌پردازم.

همه مهاجم جنسی‌اند

اعمال حجاب اجباری، فرستادن زنان به اندرونی، تفکیک جنسیتی و همه‌ی اعمال محدود‌کننده‌ی زنان بر این مبناست که همه‌ی مردان مهاجم جنسی هستند و برای محافظت زنان از این مهاجمان باید آنها را پوشاند و در جایی زندانی کرد. اگر شما نرخ سرقت و حمله در یک محله را حدود ۹۰ درصد ارزیابی کنید بعید است بگذارید همسر و فرزندان و خویشاوندانتان به آن محله پا بگذارند. چه دلیلی به جز مهاجم جنسی فرض کردن همه‌ی آدمیان یا اکثریت آنها برای فرستادن زنان به اندرونی یا تفکیک جنسیتی یا حجاب اجباری و ممنوعیت آرایش به جز مهاجم جنسی فرض کردن اکثریت قریب به اتفاق مردان وجود دارد؟

همه بت پرستند

سیاست بی تاریخ کردن جوامع مسلمان با تخریب بناهای تاریخی توسط وهابیون در عربستان و داعش در سوریه و عراق بر این مبنا گذاشته شده که انسان‌ها همه بت پرستند (مگر آن که خلافتش ثابت شود) و برای ریشه‌کنی بت پرستی باید هر گونه شی یا بنایی را که احتمال می‌رود مورد پرستش و تقدیس قرار گیرد نابود کرد. با همین دیدگاه بوده که تعداد بیشماری از بناهای تاریخی مکه مثل خانه‌ی بلال حبشی، و خانه‌های قدیمی دوران عثمانی (با درهای کنده کاری شده و مشربیه یا پنجره‌های چوبی شبکه‌بندی شده) تخریب شده‌اند. برای ساختن برج ساعت سلطنتی مکه چهارصد بنای فرهنگی و تاریخی از جمله قلعه‌ی اجید تخریب شده‌اند. پس از تخریب خانه‌ی خدیجه به جای آن توالی عمومی ساخته‌اند. خانه‌ی ابوبکر به هتل هیلتون تبدیل شده است.

اگر چنین تصویری در باب انسان مذهبی درست باشد همه‌ی طبیعت و انسان‌ها را نیز باید نابود ساخت چون انسان‌ها می‌توانند سنگ و آتش و آب و درخت و حیوان را نیز مقدس ساخته و پرستش کنند.

هدف دیگر از تخریب میراث تاریخی بی‌تاریخ کردن و از این طریق جاودانی‌سازی و آسمانی‌سازی یک دین و مولفه‌های آن است. اگر مسلمان‌ها بدانند که حجاب چه سیر تحولی در جوامع مسلمان داشته ممکن است به ابدی بودن این حکم و صور امروزی آن تردید کنند. اگر مسلمان‌ها بدانند سیر شکل‌گیری مراسم عاشورا در ایران چه بوده ممکن است به هویت مذهبی آنها شک کنند. به همین دلیل شعائر و مراسم دینی به صورت ابدی و بی‌زمان به جامعه عرضه می‌شوند گویی از ابتدای زمان به همین شکل بوده‌اند. اگر بنابر همسان‌سازی انسان‌ها در چارچوب یک مکتب باشد دیگر نیازی به تاریخ هم نیست چون در تاریخ می‌توان هم تنوعات مسلمانان و هم تنوعات دینی و سیر تغییر مراسم و شعائر دینی

را مشاهده کرد.

همه صغیرند

ولایت فقیه اصولاً بر این فرض بنا شده که همه نمی‌توانند مصالح خویش را تشخیص دهند و باید اختیار خود را به دست امام معصوم یا نائب آن بسپارند. جامعه‌ای که شهروندانش بالغ و عاقل باشند اختیار همه‌ی امور خود را به یک نفر و چند ده نفر از دستیارانش بدون انتظار پاسخگویی، عمل بر طبق قانون، برابری در برابر قانون، دوره‌ای بودن حکومت، و نظارت‌پذیری نمی‌دهد. قدرت نامحدود و مطلقه‌ی ولی فقیه با هیچ منطق و چارچوب عقلانی همخوانی ندارد. آن بخش از روحانیت شیعه در ایران که به ولایت فقیه باور دارد خود را پیشوا و مردم را مقلد تصور می‌کند. از دل این حکومت غیر از فساد و تقلب و دروغ‌گویی و دین‌فروشی بیرون نیامده است.

همه گناهکارند

جمع آوری مشروبات الکلی از مغازه‌ها و ممنوع سازی فروش آن حتی به افراد بالغ، بستن در مراکز تن‌فروشی، خرد کردن و سوزاندن کاست و سی‌دی‌های موسیقی و ویدیو کاست و دی‌وی‌دی‌های فیلم، تعطیل کردن پرستشگاه‌های دیگر ادیان (بهاییان یا مسیحیان تبشیری)، سانسور و فیلترینگ و پارازیت، گشتن داشبورد اتومبیل‌ها برای یافتن سی‌دی و کاست، بستن در قمارخانه‌ها و مانند آنها همه بر این مبنا هستند که همه‌ی انسان‌ها به دنبال گناه و ارتداد هستند و باید همه‌ی راه‌ها را بر گناهکاری و ارتداد افراد بست. نتیجه آن است که افراد همان کارها را بدون نظارت عمومی و پرداخت مالیات و آموزش عمومی در این محدوده‌ها انجام داده و خواهند داد.

چگونه با یکدست سازی، نامدارا، توده‌وار خواهی و تمامیت خواهی، جوامع بیمار بسازیم؟

امروز بعد از چهار دهه جمهوری اسلامی و اجرای احکام شریعت و قراردادن همه‌ی دانش آموزان و دانشجویان تحت آموزش مذهبی و اخلاقی می‌توان به خوبی نتایج این مفروضات و سیاست‌ها و تصمیمات مبتنی بر آنها را در جامعه‌ی ایران مشاهده کرد. تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری بر مبنای چهار فرض نادرست فوق به شکل دهی جوامعی بیمار منجر شده است.

القای صغیر بودن به افراد بالغ آن هم با اتکا به زور در حالی که راه فراری ندارند و القای گناهکاری (که در ادبیات اسلام‌گرایان مجرمیت هم معنا می‌دهد) به افراد در حالی که خطایی مرتکب نشده‌اند آنها را به سوی اختلال روانی و بزهکاری سوق می‌دهد. بنا به گفته‌ی رئیس انجمن روانپزشکی ایران «۳۴ درصد تهرانی‌ها دارای افسردگی هستند» و «دست کم ۳۰ درصد مراجعان به پزشکان عمومی به دلیل انواع مختلفی از بیماری‌های روانی مراجعه کرده‌اند». (خبر آنلاین، ۲۹ خرداد ۱۳۹۳) بنا به گفته‌ی فرمانده نیروی انتظامی «تهران پناهگاه خوبی برای سارقان و مجرمان شده است.» (فارس، ۶ مهر ۱۳۹۳) در برابر این شرایط دشوار افراد به گریز روانی روی می‌کنند. میزان معتادان به مواد مخدر و الکل در ایران به همین جهت همواره رو به افزایش بوده است.

القای مهاجم جنسی بودن به مردان حداقل بخشی از آنها را به گرگ‌های جنسی مبدل می‌کند. یکی از اعضای انجمن حقوق کودکان می‌گوید: «۳۲ درصد دختران راهنمایی و دبیرستان تجربه کودک آزار جنسی داشته‌اند و به طور کل نیمی از جمعیت دختران تجربه آزار جنسی داشته‌اند.» (ایسنا، ۱۳ مرداد ۱۳۹۳) این اقدامات در حالی انجام شده که حکومت با شدت و حدت مشغول جداسازی و اعمال حجاب اجباری بوده است. به اینها

اضافه کنید فساد همه گیر و نهادینه‌ی حکومتی را که ریشه در حکومت ولایت فقیه دارد.

روحانیون شیعه در برابر اهل سنت مدارای بیشتری با تمسک به درخت و فلز و خاک برای درمان و بهشتی شدن داشته اند. آنها به مردم القانمی کنند که همه‌ی شما بت پرستید تا مبدا بساط امامزاده سازی و بازار پر رونق دینی ناشی از شفاعت جمع شود. از این جهت راه را بر هر گونه اصلاح مذهبی در این حوزه‌ها بسته‌اند. این امر بخش قابل توجهی از شهروندان را به سوی رفتارهای غیر عقلانی سوق داده است. اما اسلامگرایان سنی با تخریب میراث تاریخی امکان هویت یابی و احساس دلبستگی به جامعه و فرهنگ را از مردم گرفته و آنها را در خلا رها می‌کنند.

این وضعیت جامعه‌ای است که رهبران سیاسی و مذهبی آن مدعای ام‌القرایی یا جامعه‌ی نمونه‌ی الهی و خلافت و ولایت اسلامی را دارند و دیگر جوامع را وحشی و فاسد و جهنمی می‌نامند. وقتی حکومت دینی با سخن یا عمل و سیاست‌گذاری خود به مردم بگوید همه‌ی شما گناهکارید، همه‌ی شما مهاجم جنسی‌اید، همه‌ی شما صغیرید و همه‌ی شما بت پرست هستید حداقل بخش قابل توجهی از آنها به تدریج چنین می‌شوند. در مقابل اگر کار حکومت بازپروری اقلیتی باشد که به آزار جنسی دیگران می‌پردازند و خود را کوچک و صغیر می‌پندارند، به گناه مردم کاری نداشته باشد، میراث فرهنگی مردم را حفاظت کند، و در دین و دینداری مردم هم دخالتی نکند به تدریج افراد عادت می‌کنند که زنان همان طور که می‌خواهند در خیابان ظاهر شوند و آنها به زنان احترام بگذارند، رهبران را مورد انتقاد قرار دهند و آنها را برکنار کنند، به میراث فرهنگی به چشم برساخته‌های انسانی و نه مقدس نگاه کنند و گناه و خدا را به افراد و پرستشگاه‌های آنها وابگذارند.

۴-۲- خانواده‌های مذهبی با شک جوانان و نوجوانان چه می‌کنند؟

خانواده‌های مذهبی تلاش می‌کنند باورهایی را با تعلیمات، مراسم و انجام دستورات مذهبی، بردن به معابد و امکتهی دینی و در معرض تبلیغات مذهبی روحانیون قرار دادن به فرزندان خود منتقل کنند. آنها این باورها و دستورات را فراتر از پرسش قرار می‌دهند در عین حال که اگر پرسشی صورت گیرد وانمود می‌کنند که دین (روحانیون) پاسخ همه‌ی آنها را آماده در جیب خود دارد. خانواده‌های مذهبی با استفاده از اقتدار والدین، عواطف خانوادگی و فضاسازی یک سویه به نفع دین مورد نظر و بستن راه‌های آشنایی با ادیان و باورهای دیگر تلاش می‌کنند مذهبی خاص را به عنوان یک میراث خانوادگی به نسل بعد از خود انتقال دهند. آنها گاه به پاداش (جایزه دادن برای خواندن نماز یا از حفظ کردن یک روایت، آیه یا سوره از کتب مذهبی) و گاه تنبیه (برای کهولت در نماز یا نقض دستورات شریعت) متوسل می‌شوند.

اولین جرقه‌ها

افراد تا سنین ۱۰ تا ۱۲ سالگی به باورهای مذهبی به شکل داستان‌های جن و پری نگاه می‌کنند و مشکلی با آنها ندارند، بلکه از آنها لذت می‌برند چون در سنین پایین هرچه داستان تخیلی تر و موهوم تر باشد جذاب تر می‌نماید. والدین ممکن است آنها را به عنوان واقعیت برایشان تعریف کنند اما بچه‌ها برداشت خودشان را دارند. داستان‌های جن و پری و اموری که به مابعدالطبیعه ربط دارد و نیز داستان‌های اغراق‌آمیز مذهبی برای کودکان و نوجوانان بسیار جذاب هستند. شمشیر ذوالفقار علی، کندن در خیبر، کشتی نوح، گوساله‌ی سامری، جنگ‌های پیامبر اسلام، شام آخر، بزرگ شدن موسی در دستگاه فرعون، شکافته شدن دریا برای گذر بنی‌اسرائیل، داستان یوسف و زلیخا، قحطی مصر و مانند آنها برای همه‌ی کودکان در

سراسر عالم می‌تواند جذاب باشد.

اما مذهب به اینجا ختم نمی‌شود. پس از این داستان‌ها موضوعات کلامی و فقهی به میان می‌آیند تا باور به جزئیات مذهب را در فرد عمیق‌تر و عمیق‌تر سازند. در این میان ذهن نوجوانان بیکار نمی‌نشیند. اولین پرسش‌هایی که در ذهن جوانان از سن ۱۲ تا شانزده سالگی پس از اطلاع یافتن از ادیان دیگر و آشنایی با علم و جامعه شکل می‌گیرد عبارتند از این که:

اگر ما در خانواده‌ای دیگر و با پدران و مادرانی با عقاید دیگر متولد می‌شدیم آیا همین باورها را می‌داشتیم؟ آیا دوست داشتن دیگران از جمله دیگر باورمندان با باور به مذهب موجود تعارضی دارد؟ وقتی یک باور یا رفتار مذهبی با علم و عقل نمی‌خواند (مثل دعای باران یا ربط زلزله با گناه) کدام را باید باور کرد؟ روح چیست و کجاست؟ خدا کجا زندگی می‌کند و چه شکلی است؟ نماز خواندن بهتر است یا اختراعات ادیسون؟ کدام دین بیشتر غمخوار بی‌خانمانان، بیماران و فقراست؟ اگر خدا می‌تواند با انسان‌ها صحبت کند چرا با همه یا حداقل با آدم‌های خوب صحبت نمی‌کند؟ اگر این جهان مخلوق است از کجا می‌دانیم که موجوداتی از کرات دیگر نیامده‌اند تا این دنیا را بسازند؟ چرا خدا پاسخ راز و نیازهای ما را نمی‌دهد؟

تاکتیک‌هایی برای فرار از پاسخگویی

پدرها و مادرهای مذهبی در برابر این پرسش‌ها بسته به موقعیت و شرایط و سن فرزندان از هفت تاکتیک استفاده می‌کنند:

۱. ما کوچکیم: آنها به فرزندان خود می‌گویند که دین و خدا بزرگ‌تر از پرسش‌های ماست و نباید با تکبر عقل خود را فراتر از همه چیز قرار دهیم؛
۲. دین ما کامل است: دین همه‌ی پرسش‌ها را پاسخ داده و کار ما فقط

جستجو در متون برای یافتن آنهاست؛ اگر پاسخ‌ها را نیافته‌ایم شاید علت این باشد که خوب نگشته‌ایم یا به سراغ عالم واقعی نرفته‌ایم یا پاسخ‌های رهبران دینی و مقدسان در طول تاریخ مفقود شده‌اند؛

۳. هنوز کوچک هستید؛ وقتی بزرگ‌تر شدید به دنبال سوالاتی که پاسخ آنها در دین هست اما دشوار است بروید؛

۴. علم و عقل هم آفریده‌ی خداست: همه‌ی باورها و احکام را نمی‌توان با عقل و علم فهمید یا سازگار کرد چون خدا فراتر از عقل ماست. خدا عقل ما را ناقص آفریده است؛

۵. علم و عقل ظنی و دین یقینی است: آنچه علم و عقل ارائه می‌کنند نظریه است (یک دیدگاه است که فردا ممکن است تغییر یابد) اما آنچه دین می‌گوید یقینی و تغییر ناپذیر است؛

۶. دین ما بهترین است:

«دین ما بهترین دین است و اگر امروز هم بخواهیم تصمیم بگیریم همان را انتخاب می‌کنیم (در واقع می‌گویند چون دین ماست بهترین است چون ما بهترین هستیم)»

۷. دین را نباید با امور دیگر مقایسه کرد:

«نماز که پیوند خلق و خالق و ستون دین است با هیچ چیز قابل مقایسه نیست. اختراعات و عبادات از دو سنخ جداگانه‌اند که نمی‌شود آنها را با هم سنجید.»

(جوادی آملی ایسنا، ۸ اردیبهشت ۱۳۹۲)

نقش خانواده

در این مقطع سه عامل به کمک والدین آمده و فرزندان را در برابر این پاسخ‌ها علی‌رغم عدم قانع‌سازی آنها ساکت می‌کند:

(۱) عواطف خانوادگی، به این معنا که فرزندان نمی‌خواهند پدر و مادر

خود را ناراحت کنند و در نتیجه به بحث و کند و کاو ادامه نمی دهند. فرزندان نمی خواهند از خانواده طرد شده و از عواطف پدر و مادر محروم شوند؛ بچه‌ها از معلم نیز کمتر این گونه سوالات را می پرسند چون می دانند با آنها برخورد مناسبی صورت نمی گیرد یا ممکن است از نمره‌ی آنها کسر شود؛

(۲) نیاز فرزندان به زندگی در خانواده و حمایت مالی والدین و در نتیجه عدم اقدام برای ناراضی کردن آنها از خود؛ و

(۳) ارجاع آنها به مطالعه‌ی بیشتر بالاخص با توجه به جوان بودن آنها و نیاز آنها به دانستن هر چه بیشتر. عموم کتاب‌های مذهبی جنبه‌ی هزارتویی دارند و پاسخی مستقیم به پرسش‌های افراد نمی دهند. این هزار تویی معمولاً جوانان و نوجوانان را که می خواهند تواضع علمی داشته باشند بدانجا می رساند که "این ما هستیم که این عظمت و پیچیدگی را نمی فهمیم." بسیاری از جوانانی که پس زمینه‌ی مذهبی دارند با گفتن این که باورهای مذهبی عجیب و غریب و گیج کننده است اما هر چیز عجیب و غریبی را نباید رد و نفی کرد تا مدت‌ها با این باورها زندگی می کنند. ادیان در اینجا از تواضع علمی و عقلی انسان‌ها سوء استفاده کرده و آنها را در وضعیت تعلیق نگاه می دارند تا به واسطه‌ی تعلیق به نهادهای دیرپا مثل نهادهای دینی روی کنند.

عوامل محدود کننده‌ی تأثیر پرسش‌ها

علاوه بر سازوکارهای درون خانواده، عوامل دیگری هم به کمک والدین می آیند تا پرسش‌های خانمان برافکن را به حاشیه برند. یکی از آنها نظام آموزشی در جوامعی با اکثریت دیندار است. این نظام اطلاعات اندکی را از ادیان دیگر حتی دین مورد باور اکثریت در اختیار افراد می گذارد. جوانان با توجه به علم و اطلاع اندک از تاریخ مذهب و معارف دینی اصولاً به

مرحله‌ی پرسش از ناهمخوانی‌ها و تناقضات درونی کتاب مقدس یا سوء عملکردهای اهل ادیان در طول تاریخ خود نمی‌رسند.

عامل کمک‌کننده‌ی دیگر به والدین رسانه‌ها هستند که در جوامعی با اکثریتی از یک دین خاص اصولاً به سراغ پرسش‌های ساختار شکن نمی‌روند. به عنوان مثال، پرسش‌های فوق را نه کسی در حوزه‌ی عمومی مذهب در ایران مطرح می‌کند و نه پاسخ می‌دهند. فرد با اینها زندگی می‌کند تا روزی که خودش حسابش را با آنها صاف کند. افراد معمولاً این پرسش‌ها را در جعبه‌ی کوچکی در انباری ذهن می‌گذارند تا روزی به سراغ آنها بروند، روزی که کمتر فرا می‌رسد.

تشکیلات پاسخ به پرسش‌ها

دیوانسالاری عظیم مذهبی برای پاسخ به این پرسش‌ها هم نهادسازی کرده و هم افرادی را برای سر و کله زدن با آنها تربیت کرده است. یکی از کارهای مهم این دیوانسالاری پاسخ به این سوالات («شُبّه» در منظر روحانیون، به معنی این که «چیز کوچکی است رفع می‌شود») است که البته در مقایسه با فشارهای خانواده و نزدیکان تقریباً کارکرد چندانی ندارد. اما حداقل والدین می‌توانند پز بدهند که نهادی برای پاسخ به پرسش‌ها هست و اگر جوانان به سراغ آنها نرفته‌اند مشکل خود آنهاست.

نهادهای دینی از سنگر خانواده برای دفاع از باورهای خود شروع می‌کنند و بعد سنگرهای دیگری مثل رسانه‌های عمومی، نهادهای خیریه، و حتی دولت را سپر بلا‌ی خود می‌سازند. با این حال مهم‌ترین سنگر یا خاکریز، خانواده است چون پدر و مادر هم روی فرزندان اقتدار دارند و هم می‌توانند از احساسات برای انتقال ایده‌های خود استفاده کنند.

۵-۲- آزادی مذهب و مشکل بخشی از باورمندان بادرک امتناع تناقض

در یک نظرسنجی که در سال ۲۰۱۳ توسط موسسه‌ی پیو در میان مسلمانان برخی کشورهای با اکثریت مسلمان و یک کشور با اقلیت مسلمان انجام شده باور به اجرای احکام شریعت و باور به آزادی دینی مورد سنجش قرار گرفته است. در کشورهای اروپایی با اکثریت مسلمان (بوسنی، ترکیه، کوزوو) و نیز آسیای میانه درصد افرادی که به یکی از این دو باور دارند تا حد زیادی با هم تناسب دارد. در قزاقستان و ترکیه حدود ۱۰ درصد به اجرای شریعت و حدود ۹۰ درصد به آزادی مذهبی باور دارند. این نشان می‌دهد که آنها که به شریعت باور دارند می‌دانند که نمی‌توانند به آزادی مذهبی باور داشته باشند. در بوسنی حدود ۱۵ درصد به اجرای شریعت و ۹۵ درصد به آزادی مذهبی باور دارند (حدود ده درصد در این میان تکلیف خود را با آزادی دینی یا شریعت روشن نکرده‌اند). در کوزوو ۲۰ درصد به اجرای شریعت و ۹۵ درصد به آزادی مذهب باور دارند (۱۵ درصد بلا تکلیف). در لبنان که از تنوع قومی و مذهبی برخوردار است ۳۰ درصد به اجرای شریعت و بیش از ۸۰ درصد به آزادی مذهب باور داشته‌اند (۱۰ درصد بلا تکلیف).

اما همین طور که به کشورهای مسلمان آسیایی با تنوع مذهبی کمتر یا اقلیت‌های مذهبی کوچک‌تر پنا می‌گذاریم این ارقام به هم نزدیک‌تر می‌شوند و میزان بلا تکلیف‌ها بالا می‌رود. در فلسطین ۸۵ درصد به آزادی مذهب و ۹۰ درصد به اجرای شریعت باور داشته‌اند. در پاکستان بیش از ۸۵ درصد به آزادی مذهب و بیش از ۸۰ درصد به اجرای شریعت باور داشته‌اند. در مصر این رقم برای هر دو حدود ۷۵ درصد است.

اگر تناقض قطعی شریعت با آزادی مذهب را بالاخص با حکم مرگ برای فرد مرتد یا سزاوار مجازات دانستن انتقاد از پیامبر، خلفا و ائمه و نفی ضروریات دین مثل قصاص را در نظر بگیریم باید دید چرا در برخی از

کشورهای مسلمان، مسلمانان تعارضی میان این دو نمی‌بینند. مردم مسلمان پاکستان که اکثریت آنها به اجرای شریعت باور دارند نمی‌توانند در عین حال به آزادی مذهب (که تغییر مذهب نیز یکی از مؤلفه‌های آن است) باور داشته باشند. یا با عقل نمی‌توان این موضوع را فهمید که بیش از ۷۵ درصد مردم مسلمان در تایلند به اجرای شریعت باور دارند و در عین حال بیش از ۹۵ درصد آنها به آزادی مذهب نیز قائل‌اند.

سه توضیح یا تبیین برای این تناقض‌ها به نظر می‌آید:

باور به ظنی بودن علم و قطعی بودن باورهای دینی

بشر ظرفیت بی‌نهایتی برای باور به امور متناقض مثل باور به علم تجربی در عین حال باور به جن و پری یا باور به خدا و شیطان به عنوان دو نیروی متقابل (اما یکی آفریده و مسخر دیگری) دارد. حتی در کشورهای توسعه یافته که همه به مدرسه می‌روند هنوز تعداد کسانی که به خرافات (اموری که با عقل و علم تجربی قابل فهم نیست و افراد معتقدند که در زندگی بشر تأثیر گذارند مثل تقه زدن به چوب) باور دارند اندک نیست.

بسیاری از افراد اصولاً قائل به امتناع تناقض نیستند. آنها حتی بسیاری از تناقض‌ها را با تمسک به حقه‌هایی برای خود حل می‌کنند. به عنوان مثال اگر کسی به علم تجربی که اساس کار آن بر مشاهده مبتنی است باور داشته باشد دیگر نمی‌تواند به جن و پری که در کار عالم مادیات دخالت می‌کنند اما با مشاهده قابل کشف نیستند اعتقاد داشته باشد. اما برای توجیه باور به جن و پری به ایده‌هایی مثل «نظریه بودن دیدگاه‌های علمی» (به معنای ظنی بودن آنها) در عین قطعیت داشتن وجود اجنه و پریان یا محدود بودن دایره‌ی درک علمی یا عدم امکان نفی علمی مابعدالطبیعه‌ای که در کار جهان دخالت می‌کند رو می‌کنند. گروهی دیگر برای حل مشکل محدوده‌ی مشاهدات را با ایده‌آلیسم اما محدوده‌ی مابعدالطبیعه را با رئالیسم تبیین می‌کنند.

جهل به شریعت و آزادی دین‌ها

بی‌اطلاعی از شریعت و عدم آگاهی از مفهوم آزادی مذهب در میان برخی جوامع مسلمان بسیار شایع است. بسیاری از مسلمانان دقیقاً نه می‌دانند شریعت چیست و نه می‌دانند مقتضیات آزادی مذهب چیست. در سال ۵۷ که بسیاری از ایرانیان حکومت اسلامی را فریاد می‌زدند تنها تصویری که از حکومت اسلامی داشتند تقسیم غنائم به طور مساوی توسط علی بود و نه چیزی بیشتر. سواد مذهبی بسیاری از افراد معمولی و نیز تحصیل کرده در جوامع مسلمان بسیار پایین است. کتب مذهبی معمولاً به گونه‌ای نوشته نمی‌شوند که به افراد آگاهی مذهبی بدهند بلکه عموماً هدف تبلیغاتی یا مدافعه‌آمیز و پاسخ به مخالفان دارند. تازه مردم ایران بعد از روی کار آمدن روحانیون متوجه شدند که زنان زناکار را سنگسار می‌کنند یا برای برخی از جرائم حکم قطع دست و پا وجود دارد یا در خیابان مزاحم افراد می‌شوند تا محرمیت آنها را چک کنند.

همچنین برخی از دینداران و حتی غیردینداران تصور می‌کردند که با بریدن دست دزد سرقت کاهش می‌یابد یا با سنگسار زن زناکار شوهردار، زنا از جامعه رخت برمی‌بندد. برخی نیز تصور می‌کردند با آمدن حکومت دینی فقر از جامعه رخت برمی‌بندد. هیچ یک از اینها محقق نشد.

معضل مربوط به آزادی مذهب نیز همین است. بسیاری از مسلمانان تصور می‌کنند آزادی مذهب یعنی این که همه آزاد باشند مذهب آنها (شیعه یا سنی) را انتخاب کرده و به فرامین شریعت عمل کنند. تصویری که روحانیون از آزادی دارند و جمهوری اسلامی را به عنوان آزادترین کشور دنیا معرفی می‌کنند دقیقاً بر همین تصور متکی است که همین قدر که خود آنها آزاد باشند کافی است. آنها نمی‌دانند که آزادی مذهب یعنی آزاد بودن افراد برای شیعه نبودن، دیندار نبودن، تغییر دین یا انتقاد از دین به همان شکل که در دنیای سیاست آزادی یعنی آزادی مخالف. بسیاری فکر

می‌کنند که هم آزادی خوب است و هم دین (شریعت)؛ بنابراین ترکیب آنها نیز نباید چیز بدی باشد.

البته با دشواری‌هایی که جمهوری اسلامی برای مردم ایران به بار آورده هم دانش مذهبی آنها افزوده شده و هم بهتر از مردم دیگر کشورهای مسلمان منطقه می‌دانند آزادی مذهب یعنی چه. اگر یک نظرسنجی توسط موسسه‌ای مستقل با موضوع مطرح در این نوشته صورت می‌گرفت، به احتمال زیاد مردم ایران به اندازه‌ی مردم مسلمان پاکستان یا فلسطین در توهم جمع شریعت و آزادی دین نبودند.

جمع مقتضیات زمانه با باورهای دینی

برخی نیز می‌خواهند با درک عمومی و مقتضیات زمانه در عین باور به سنت‌ها کنار بیایند و تصور می‌کنند مصالحه در این میان ممکن است. آزادی مذهب در جهان امروز امری مقبول و پذیرفته شده است و برای افراد دشوار است با چیزی که مقتضی عقل بشری است مخالفت کنند. اما افراد در عین حال باورهای مذهبی نیز دارند و تلاش می‌کنند این باورها را نیز حفظ کنند. در محدوده‌ی مذهب بسیاری از افراد عادت کرده‌اند با تناقضات کنار بیایند چون اگر چنین نکنند به سرعت دین خود را از دست می‌دهند. بسیاری از افراد حاضر نیستند هزینه‌ی از دست دادن دین را که در جوامع مسلمان بالاست - از کشته شدن تا طرد شدن توسط خانواده و جامعه و از احساس از دست دادن هویت تا احساس تهی شدن از معنا - بپذیرند.

پروژه‌ی روشنفکری دینی یا نواندیشی دینی همواره این پرسش را به زیر قالی فرستاده است که آیا دین و بالاخص بخش فقهی و شریعت آن با حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین سر سازگاری دارد یا خیر. قائلان به این پروژه که می‌دانستند جمع این دو ممکن نیست پاسخی صریح به

این پرسش نمی‌داده‌اند و برای نگاه داشتن اهل شریعت در میان مخاطبان خود جمع این دو را به عنوان پروژه‌ی خود اعلام می‌کرده‌اند. آنها سر این داشته‌اند که با دستکاری یا باز تفسیر دین و شریعت و دستکاری و باز-تفسیر آزادی و بالاخص آزادی دین این دو را با هم سازگار کنند. این پروژه‌ای هنوز نتیجه‌ای مثمر ثمر نداشته است.

در نهایت مسلمانانی که آزادی دینی را ترجیح می‌داده‌اند و می‌خواسته‌اند دیندار بمانند به دینی عرفانی و شخصی (غیر فقهی و غیر کلامی و احتمالاً بدون سازمان) رو کرده‌اند و مسلمانانی که شریعت را ترجیح می‌داده‌اند حتی به درویشان نیز رحم نکرده‌اند، چه برسد به غیردینداران، منتقدان دین یا تغییر دهندگان دین خو

۶-۲- رو به سوی مامن یا قبله؟ آلمان یا عربستان سعودی؟

بنا به گزارش بی بی سی یکی از مشترکان فیس بوک در مورد بحران مهاجران در اروپا در سال‌های ۲۰۱۵ و ۲۰۱۶ نوشت: «ما به فرزندان خود خواهیم گفت که مهاجران سوری از کشور خود گریختند تا به اروپا بیایند در حالی که مکه و سرزمین‌های مسلمانان به آنها نزدیک‌تر بودند.» علاوه بر آن مهاجرت به عربستان سعودی از طریق اردن متضمن هیچ خطری برای مهاجران نیست در حالی که هزاران مهاجر در آب‌های دریای مدیترانه غرق شده‌اند. آن جمله و این عمل حاوی انبوهی از دلالات آشکار و ضمنی است که پنجره‌های مختلفی را در برابر ناظران دنیای اسلام می‌گشاید. این دلالات را می‌توان در چهار دوگانه‌ی زیارتگاه/پناهگاه، دینی/عرفی، دنیا/آخرت، و اخلاق/شریعت دسته بندی کرد.

قبله و پناهگاه

مکه به عنوان مکانی مقدس علاوه بر قبله و زیارتگاه بودن پناهگاه

نیز هست. دستورات مربوط به حج مثل پرهیز از کشتن حشرات در مسجدالحرام این تصور را تقویت می‌کند. اما چرا مسلمانانی که در خطر هستند به جای اروپا و امریکای شمالی رو به سرزمین مقدس خود و جایی که روزانه به سوی آن نماز می‌خوانند و در آموزه‌های دینی پناهگاه نیز هست حرکت نمی‌کنند؟ چرا ثروت عربستان سعودی و امارات و قطر آوارگان مسلمان سوری و عراقی و افغانی را به سوی خود جلب نمی‌کند؟ آیا تناقضی در رفتار مسلمانان از این جهت به چشم نمی‌خورد؟

غیر از مکه، شیعیان باورمند ایرانی نیز سرزمین خود را ام القرای جهان اسلام معرفی می‌کنند. اما سوریان و لیبیایی‌ها به سمت ایران حرکت نمی‌کنند و هزاران کیلومتر راه را نمی‌پیمایند تا از مسیر ترکیه وارد ایران و از مسیر اردن وارد عربستان شوند. مهاجران سوری به راحتی می‌توانند از طریق ترکیه به سوی ایران روانه شوند و خطر کمتری را متحمل شوند بر عکس آن که امروز از طریق یونان با همهی خطراتش روانه‌ی آلمان هستند. آمارها نشان می‌دهند که میلیون‌ها سوری در پنج سال گذشته به ترکیه و اردن و لبنان پناه آورده‌اند اما سیل این پناهندگان به سوی اروپا معرف این نکته است که سرزمین‌های مسلمانان را به عنوان اقامتگاه دائم خود برنگزیده‌اند.

غیر از حیات دنیوی، مسلمانان از حیث حیات دینی نیز در بحران جدی به سر می‌برند. حتی مکانی که قرار است برای آنها پناهگاه باشد در کنار ثروتی که خادمان حرمین در اختیار دارند نمی‌تواند کارکردی را که باید به عنوان قطب جهان اسلام داشته باشد محقق سازد چون مذهب و سیاست و قدرت، و فساد و سرکوب و دین‌فروشی آن چنان در خاورمیانه به هم آمیخته‌اند که جدا کردن آنها حتی برای خود مسلمانان دشوار است، چه برسد به غیر مسلمانان. برای گریزندگان از جنگ، امنیت در اولویت اول است، اما کشورهای با اکثریت مسلمان یا در وضعیت ناامنی قرار دارند

یا به سرعت می‌توانند بدان سمت فروغلتند (غیر از ترکیه که وضعیت باثبات‌تری دارد) چون بدون دمکراسی و آزادی و حقوق بشر امنیت درازمدت غیرممکن است. مسلمانانی که رو به سوی اروپا دارند این را می‌دانند. اکثر آنها به سوی آلمان روانند، نه فقط به این دلیل که آلمان ثروتمند است بلکه بدین دلیل که می‌خواهند زندگی با آرامش داشته باشند. محدودیت صدور ویزا برای شهروندان سوری هم در کشورهای حاشیه‌ی خلیج فارس وجود دارد و هم در اتحادیه‌ی اروپا اما شهروندان سوری برای ورود به کشورهای ثروتمند حاشیه‌ی خلیج فارس خود را به آب و جاده و سیم خاردار نمی‌زنند. آن دسته از مسلمانانی که به کشورهای حاشیه‌ی خلیج رفته‌اند خود را محروم از حقوق پناهندگی و در معرض اخراج می‌یابند. از همین جهت این کشورها را برای اقامت دائم انتخاب نمی‌کنند.

مسلمانان امروز علی‌رغم نگاه قدسی به سرزمین وحی برای آرامش خود و فرزندانشان به سوی جوامع دمکراتیک و توسعه یافته‌ی غربی روانند. البته بخشی از آنها که نگاه سکولار ندارند خود و فرزندانشان همیشه در تناقض میان قبله‌ی معنوی/جامعه‌ی آرمانی دینی از یک سو و پناهگاه دنیوی از سوی دیگر سرگردان باقی می‌مانند. گاهی بر پناهگاه دنیوی برای برساختن جامعه‌ی آرمانی می‌شورند و گاه به قبله‌ی معنوی بی‌توجهی یا کم‌توجهی می‌کنند تا از این تناقض بکاهند. به همین دلیل اسلامگرایان رادیکال برای جذب نیرو دست از سر مهاجران برنمی‌دارند.

آرزو و واقعیت

مسلمانان باورمند اکثراً آرزوی زندگی تحت حکومت پیامبر اسلام و خلفای راشدین/ائمه‌ی شیعه را دارند. دول امروز عربستان و جمهوری اسلامی، داعش، طالبان و دیگر گروه‌های اسلامگرا نه تنها در زبان ادعای

پیروی از حکومت بنیانگذاران اسلام را دارند بلکه از حیث ساختارها و نهادها در مقایسه با دول اروپایی امروز شباهت بیشتری به حکومت‌های دوران صدر اسلام دارند. اما هنگامی که مسلمانان ایرانی، عراقی، سوری، یمنی و لیبیایی تحت شرایط جنگی و سرکوب حکومت خود قرار می‌گیرند اروپا را به سرزمین‌هایی با اکثریت مسلمان و دولت‌هایی که دستورات شریعت را به اجرا می‌گذارند، ترجیح می‌دهند (در عین این که دیگر کشورهای با اکثریت مسلمان را به عنوان گذرگاه یا پناهگاه موقت انتخاب می‌کنند) گرچه با مردم اروپا و امریکا سنخیت فرهنگی کمتری دارند. متفکران و روشنفکران مسلمان و روحانیون شیعه و سنی هنوز نتوانسته‌اند این تناقض رفتاری را حل کنند. حل این تناقض از تنش میان بخش‌هایی از مسلمانان و غرب خواهد کاست اما روحانیون مسلمان معمولاً به این تناقض و نفرت یا عدم تعامل با غرب دامن می‌زنند به جای آن که راه حلی پیدا کنند.

از سوی دیگر جوامع اروپایی و امریکایی علی‌رغم مقاومت برخی دولت‌ها و گروه‌ها، قوانین و فرهنگ پذیراتری نسبت به جوامع مسلمان در پذیرش مهاجران دارند. آلمان برای پذیرش مهاجران سوری پیمان اتحادیه‌ی اروپا برای پذیرش مهاجر مبنی بر تقاضای پناهندگی در اولین کشور ورودی را به تعلیق درآورد. برخی از دانشگاه‌ها در آلمان به مهاجران آموزش علمی و آموزش زبان مجانی و کمک مالی ارائه کرده‌اند. علی‌رغم مخالفت و موانع دولت، مردم مجارستان در مسیر راهپیمایی مهاجران به سوی اتریش با غذا و پوشاک و دیگر وسایل ضروری از آنها حمایت کرده‌اند. برخی اعتراضات در آلمان نسبت به پذیرش مهاجران صورت گرفته است اما دولت این کشور و اکثریت مردم رفتار مهمان نوازانه‌ای از خود بروز داده‌اند. دول ایالات متحده، بریتانیا و فرانسه نیز اعلام کرده‌اند که دهها هزار تن از این پناهندگان را خواهند پذیرفت اما دو دولت سردمدار

اسلام سنی و شیعه یعنی جمهوری اسلامی و عربستان سعودی در این باب سکوت کرده‌اند.

شکاف میان دنیا و آخرت

مسلمانان سنتگرا بهترین زندگی در دنیا را می‌خواهند (مثل بقیه‌ی آدمیان) اما هرچه آموزه‌های دینی در آنها عمیق‌تر می‌شود نسبت به رفاه خود احساس غبن و گناه بیشتری می‌کنند. جنبشی همانند پروتستانیزم که میان دنیا و آخرت جمع کند و توسعه و رفاه دنیوی را خواست خداوند معرفی کند تنها در میان اندکی از مسلمانان بسط یافته و همه گیر نشده است. بخشی از مسلمانان از احساس غبن نیز فراتر رفته رفاه را امری نامقبول می‌دانند و برای بر هم زدن روال‌هایی که به این رفاه منجر می‌شود دست به اقدامات خشونت آمیز می‌زنند. از همین جهت بخشی از آنها به نیروهای اسلامگرا که علیه غرب می‌جنگند می‌پیوندند.

بخشی از مسلمانان ساکن غرب نیز می‌خواهند در دنیاگرایی با غربیان مسابقه دهند. جوان مسلمانانی که در امریکا و اروپا زندگی می‌کند حتی در فقیرترین طبقات این جوامع زندگی بهتری از جوانان هم‌تراز خود در کشورهای با اکثریت مسلمان دارد اما این امر آنها را به سپاسگزاری یا دوری از دنیا رهنمون نمی‌شود. از این جهت، مهاجرت مسلمانان به اروپا نه تنها به تنش میان مردمان اروپایی از جهت پذیرش یا عدم پذیرش مهاجران می‌انجامد بلکه به تنش میان خود مسلمانان از حیث دنیوی‌تر شدن یا گاه فاصله‌ی بیشتر از امور دنیوی می‌انجامد.

دو نوع مسلمانی

مسلمانان به امید دنیای بهتر و نه آخرت آبادتر به اروپا و امریکای شمالی مهاجرت می‌کنند اما حتی آنها که باورمند می‌مانند یا باورمند هستند بعد

از مدتی در می‌یابند که مسلمان بودن آنها (و نه اسلامگرا بودنشان) در کشورهای غربی آسان‌تر است. مسلمانانی که خواهان اجرای شریعت در عرصه‌ی عمومی هستند و دینداری خود را در گروهی مداخله‌ی دولت در محدود کردن آزادی‌ها می‌بینند، در جوامع غربی روزگار سختی پیدا می‌کنند اما آنها که نگاهی اخلاقی و عرفانی به دین دارند در این جوامع آسان‌تر می‌توانند مسلمان باشند. بنابه یک تحقیق انجام گرفته در دانشگاه جرج واشینگتن فرهنگ ملی ایرلند بیش از جوامعی با اکثریت مسلمان ارزش‌های اسلامی منعکس شده در کتب دینی مسلمانان را در بر دارد. این تحقیق در واقع ارزش‌های اخلاقی و معنوی منعکس شده در کتب دینی مسلمانان را هدف قرار داده است. اگر اجرای شریعت به عنوان مبنای ارزش اسلامی ملاک قرار می‌گرفت هیچکدام از جوامع غربی منعکس‌کننده‌ی ارزش‌های اسلامی نمی‌بودند.

مسلمانان از مذاهب و فرق مختلف در جوامع غربی با محدودیت کمتری از سوی دولت‌ها در انجام وظایف دینی فردی و مراسم و شعائر خود مواجه هستند. آزادی‌های فردی دینی در جوامع غربی بسیار فراتر از آزادی‌های دینی در جوامعی با اکثریت مسلمان است (البته نه تا حد امر به معروف و نهی از منکر که مداخله در زندگی دیگران است). همچنین در جوامع غربی مسلمانان احساس نیاز کمتری به ارتکاب گناهان بزرگی مثل دروغ و نقض امانت می‌کنند. مسلمانانی که اخلاق (و نه شریعت) ملاک دینداری آنها باشد در جوامع غربی احساس راحتی بیشتری می‌کنند. به همین دلیل مسلمانان عراقی و سوری که از شریعتمداری داعش به تنگ آمده‌اند به سوی اروپا روانند و مسلمانان ساکن کشورهای غربی که جامعه‌ی شریعتمدار می‌خواهند به عضویت داعش درمی‌آیند. ظاهراً نقطه‌ی التیامی میان عشق و نفرت از غرب در میان مسلمانان به چشم نمی‌آید.

۷-۲- پولشویی کلیسای کاتولیک برای جمهوری اسلامی

فساد در جمهوری اسلامی به دلیل امتیازات ویژه‌ی قشر حاکم، مادام‌العمر بودن مرکز قدرت، غیرشفاف بودن دستگاه رهبری، بسته بودن کاست حکومتی و فقدان آزادی‌های چهارگانه و بالاخص آزادی رسانه‌ها عمیق، گسترده و نهادینه است. بر اساس معیارهای سازمان‌های بین‌المللی (از جمله سازمان شفافیت) تنها عدم شفافیت به تنهایی برای نهادینه فرض کردن فساد کافی است.

فساد در جمهوری اسلامی علاوه بر سطح ملی در حوزه‌ی بین‌المللی نیز بسط یافته است. مافیاهای مالی بیت رهبر، سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات فعالیت خود را به اروپا، امریکای شمالی و منطقه‌ی خاورمیانه بسط داده و به همین دلیل اثرات و نشانه‌های پولشویی آنها نیز در اکثر کشورهای دنیا به چشم می‌خورد. فساد مالی جمهوری اسلامی هنگامی که به نقل و انتقال پول و طلا به ترکیه انجامید باعث رسوایی بسیاری از مقامات دولت ترکیه شد. نقل و انتقال منابع مالی مقامات با اروپا و امریکای شمالی (ایالات متحده و کانادا) و عملیات پولشویی آنها همیشه خبرساز می‌شده است.

برنامه‌ی فرانت لاین شبکه‌ی پی بی اس در هفته‌ی آخر فوریه ۲۰۱۴ برنامه‌ای مستند در باب فسادها و سوءاستفاده‌های از قدرت در کلیسای کاتولیک پخش کرد که در بخش فسادهای بانکی آن نامی هم از ایران برده می‌شود. این برنامه تحت عنوان «رازهای واتیکان» به فسادها و دروغ‌های جنسی (کودک آزاری جنسی و همجنسگرایی اصحاب کلیسای کاتولیک)، فسادهای مالی و اداری آن، علل این فسادها، فرهنگ کلیسای کاتولیک و نقش آن در گسترش این فسادها، و تلاش کلیسا در جهت مخفی کردن و فرستادن آنها به زیر قالی اختصاص دارد.

موسسه‌ی فعالیت‌های دین یا بانک واتیکان

بخش از این برنامه گزارشی است از نظارت‌ناپذیری و عدم شفافیت «موسسه‌ی فعالیت‌های دین» یا بانک واتیکان. بانک واتیکان بانک اختصاصی واتیکان است. این بانک حتی از سوی بانک ملی ایتالیا به عنوان یک بانک خارجی در خاک این کشور تلقی می‌شده است. این بانک از جهت عدم شفافیت مالی و نقل و انتقالات مربوط به مافیا و دیگر گروه‌های تبه‌کار شهره بوده است. سیاستمداران و صاحبان کسب و کار از این بانک برای مخفی کردن اموال خود، پولشویی و فرار از مالیات استفاده می‌کرده‌اند. فقط در یک مورد پس از انتقال حدود ۲۰ میلیون یورو پول از سوئیس یکی از مدیران این بانک بازداشت شد.

بنابه گزارش برنامه‌ی فرانت لاین، پس از بروز بحران مالی در سال ۲۰۰۸ اروپا قوانین سخت‌تری را برای کنترل بانک‌ها وضع و اعمال کرد. تنها بانک واتیکان در برابر این مقررات ایستاد. پس از این پلیس مالی ایتالیا این بانک را تحت نظارت بیشتر خود قرار داد. هدف از این نظارت این بود که ورودی‌ها و خروجی‌های بانک کنترل شود. در تابستان سال ۲۰۱۰ پلیس مالی با مورد قابل توجهی برخورد کرد. آن مورد این بود که یک بانک ایتالیایی درخواستی از سوی بانک واتیکان برای انتقال ۲۳ میلیون یورو دریافت کرد. بانک ایتالیا درخواستی برای ارائه‌ی اطلاعات دریافت کننده و فرستنده‌ی پول و دلیل انتقال پول از بانک واتیکان درخواست می‌کند. بانک واتیکان از ارائه‌ی اطلاعات خودداری می‌کند. به همین دلیل بانک ایتالیا این پول را توقیف می‌کند. وقتی معلوم می‌شود که منبع این پول‌ها کشورهایی با سابقه‌ی پولشویی بوده‌اند بانک‌های اروپایی معامله با بانک واتیکان را متوقف می‌کنند.

در سال ۲۰۱۳ بانک واتیکان اعلام کرده بود که ۲۳ میلیون یورو انتقال یافته انتقال منابع بانک میان حساب‌های مختلف در دیگر کشورها بوده

است. مقامات بانک واتیکان گفته بودند که قرار بوده است که این پول برای خرید اوراق بهادار آلمانی استفاده شود که در آن زمان ایمن تر از خرید اوراق بهادار ایتالیایی بوده است. بعد این پول‌ها از توقیف درآمدند اما تحقیق در باب آنها ادامه یافت.

صاحبان این منابع بخش خصوصی و اشخاص حقیقی غیروابسته به دولت‌ها نبوده‌اند چون در سپتامبر سال ۲۰۱۳ بنابه گزارش رویترز بانک واتیکان اعلام کرد که حساب‌های سفارتخانه‌های ایران، عراق و اندونزی را خواهد بست. معاملات این سفارتخانه‌ها هر بار در حد ۵۰۰ هزار دلار بوده تا حساسیت کمتری به خود جلب کند. منبع این پول‌ها و مورد هزینه‌های آنها نیز چندان روشن نبوده است.

شیفتگی برای عدم شفافیت

در جریان رسوایی مقامات ترک و پسران آنها روشن شد که جمهوری اسلامی از طریق بانک‌های ترکیه نیز به پولشویی دست زده است. این پولشویی‌ها بعضاً از طریق انتقال پول از روسیه و کشورهای عربی نیز انجام می‌شده است. جمهوری اسلامی چه برای انتقال درآمدهای نفتی ناشی از فروش نفت تحریم شده و خواه انتقال درآمدهای ترانزیت مواد مخدر (توسط سپاه قدس) و بعد انتقال پول به سازمان‌هایی مثل حزب‌الله و حماس از بانک‌هایی که کمتر تحت نظارت قرار می‌گیرند استفاده می‌کرده است. از همین جهت از بانک واتیکان که تحت نظارت هیچ دولتی نبوده و انگیزه‌ی لازم برای کسب منابع و حق‌العمل هم داشته استفاده می‌شده است.

پولشویی در کشورهای غربی

بنابه گزارش آسوشیتد پرس ناظران مالی ایالت نیویورک معتقدند که

بانک بریتانیایی استاندارد چارتر در سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۷، ۲۵۰ میلیارد دلار برای جمهوری اسلامی پولشویی کرده است. این پولشویی از طریق ۶۰ هزار پرداخت وجه برای مشتریان ایرانی در شعبه‌ی نیویورک این بانک انجام شده است. تنها بخش کوچکی از این پرداخت‌ها می‌تواند به نقل و انتقال حواله‌ای پول برای ایرانیان مقیم امریکا یا دانشجویان ایرانی اختصاص داشته باشد (تعداد دانشجویان ایرانی با خانواده‌ی مقیم در ایران تنها چند هزار نفر است).

البته این بانک این اتهام را رد کرد اما بعداً در دسامبر ۲۰۱۲ مبلغ ۳۲۷ میلیون دلار جریمه برای پولشویی پرداخت کرد که نشانه‌ی قبول اتهامات است. همین اتهام در باب بانک‌های دیگر مثل اچ اس بی سی آن چنان استحکام داشته است که آنها به خاطر پولشویی برای جمهوری اسلامی به پرداخت جریمه محکوم شده و جریمه پرداخت کرده‌اند.

پولشویی در منطقه

پولشویی نهادهای جمهوری اسلامی بالاخص سپاه پاسداران به بانک‌های اروپایی و امریکایی محدود نمی‌شود. بخش دیگر این پولشویی‌ها در کشورهای عربی مثل عراق و بحرین و کویت انجام می‌شده است. منصور رجب، وزیر کشور بحرین در فروردین ۱۳۸۹ به اتهام پولشویی برای سپاه از مقام خود برکنار شد. یک زن تاجر از کویت و شمار زیادی از دستیاران آنها در کشورهای چوون کویت، مصر و سودان نیز در این عملیات پولشویی دخیل بوده‌اند. (صدای آلمان، ۳ فروردین ۱۳۸۹)

۳- مقدسات

۱-۳- مغالطات، خلط‌ها و انتظارات در بحث از توهین به مقدسات

استرداد نویسنده و بلاگر سعودی، حمزه کشگری، به عربستان سعودی برای محاکمه به اتهام توهین به پیامبر اسلام و کفرگویی نه تنها رفتار دولت عربستان سعودی و دولت مالزی (بازداشت وی در حال سفر به نیوزیلند از طریق مالزی) بلکه موضوع توهین به مقدسات را بار دیگر به بحث در عرصه‌ی عمومی آورده است. حد و حدود توهین به مقدسات چیست؟ آیا نقد باورهای منسوب به پیامبر اسلام توهین به وی است؟ آیا شکایت از پیامبر اسلام در یک پیام در دنیای مجازی یا حتی به سخره گرفتن وی می‌تواند ملاک محکومیت یک فرد به اعدام قرار گیرد؟ آیا حساب اخلاق و حقوق را می‌توان در اینجا از هم سوا کرد به این معنا که توهین یا مسخره کردن مقدسان (و نه مقدسات) یک دین را اخلاقاً نادرست بدانیم اما آن را جرم تلقی نکنیم؟

بستر اجتماعی مفاهیم

رسیدن به وفاق در مورد تعریف توهین و مقدس و باور و عقیده کاری است غیرممکن. این امور در بستر و بافت اجتماعی شکل می‌گیرند و به شکل اجتماعی دوباره‌سازی می‌شوند. قدرت و اهرم‌های آن مثل ثروت، اقتدار اجتماعی و منزلت نقش اصلی را در شکل دادن و بازسازی این مفاهیم دارند. حتی قوانین مربوط به آزادی بیان در جوامع دمکراتیک و آزاد مرتباً بر اساس قدرت نیروهای اجتماعی و رخدادها و ساختار نهادهای قضایی و قانونی و ارتباط میان قوا تغییر می‌کنند. اما در بحث از حد و حدود آزادی بیان فراتر از پویایی درونی جوامع و تنازع و رقابت بر سر

منابع کمیاب در فضای اجتماعی، مغالطات، خلطها و انتظارات بی جایی وجود دارند که باید از آنها پرهیز کرد. این مغالطات، خلطها و انتظارات در جهت محدود کردن آزادی بیان خارج از روالهای طبیعی اجتماعی عمل می‌کنند.

توهین به شخص و توهین به ایدئولوژی و مذهب

مسخره کردن و توهین به ایده‌های دیگر ادیان متفاوت است با توهین به فرد عینی انضمامی (حسن یا آرش معتقد به آن دین). تفاوت است میان توهین به فرد مسلمان و توهین به اسلام. از این جهت مسخره کردن و نوشتن و گفتن طنز در باب باور به امام زمان یا شیوهی غسل برای پاک شدن مساوی نیست با توهین به فرد مسلمانان. اگر دست انداختن باورها و توهین به افراد مساوی انگاشته شوند دیگر در جامعه هیچ سخنی نمی‌توان گفت چون هر ابراز عقیده‌ای (حتی بیان واقع) می‌تواند با باور یک فرد متضاد بوده و توهین به شخص وی تلقی شود.

توهین به قومیت و نژاد و توهین به مذهب

برخی ممنوعیت توهین (به هر معنایی که گرفته شود) به سیاهان و یهودیان (استفاده از کلماتی مثل کاکا سیاه یا معرفی کردن همه‌ی یهودیان به عنوان قاتلان مسیح) و آزادی انتقاد یا تمسخر مقدسات مسلمانان در برخی کشورهای غربی را نشانی از معیارهای دوگانه می‌گیرند. این قول به دو دلیل نادرست است. نخست آن که توهین به افراد براساس تفاوت‌های نژادی (یهودیان خود را یک قوم تلقی می‌کنند و نه صرفاً باورمندان به یک دین) ماهیتاً متفاوت است با مسخره کردن باورهای مذهبی. در ایالات متحده نه تنها باورهای مسلمانان بلکه باورهای مسیحیان و یهودیان و دیگر ادیان به سخره (از منظر دینداران، اما طنز از منظر غیردینداران) گرفته

می‌شود و قانون از آزادی بیان همگان دفاع می‌کند.

و نکته‌ی دوم آن که توهین و مسخره کردن سیاهان امریکا یا یهودیان از جهت آن که توهین به یک قومیت و قشری از جامعه است ممنوع است نه از جهت توهین به اعتقادات آنها. اعتقادات در جامعه‌ای آزاد دارای تقدس نیستند اما افراد دارای حقوق بوده و قابل احترام هستند. هیچ کس نمی‌تواند خود را وکیل باورهای دینی خاصی معرفی کند و در صورت احساس توهین به آنها در پی اقدام برآید. تفاوت است میان توهین به یهودیان به عنوان یک قوم و توهین به حضرت موسی به عنوان پیامبر یک دین یا به مسخره گرفتن آموزه‌های تلمود. از این جهت در یک جامعه‌ی آزاد توهین به فرد مسلمان (به عنوان یک شخص و نه به عنوان مسلمان) جرم و غیراخلاقی تلقی می‌شود اما توهین به پیامبر مسلمانان که قرن‌ها پیش از دنیا رفته یا مسخره کردن باور آنها که به هیچ فرد خاصی تعلق ندارد جرم تلقی نمی‌شود - گرچه بسیاری این کار را اخلاقاً نادرست می‌دانند (با فرض روشن بودن مرز میان توهین و انتقاد و طنز).

خواست توهین کردن و توهین نشنیدن

مسلمانان باورمند نمی‌خواهند به مقدسات آنها توهین شود اما بسیاری از آنها در صورت داشتن اکثریت یا در اختیار داشتن قدرت سیاسی دمار از روزگار باورمندان به دیگر ادیان و برگشتگان از دین خود یا سست باوران و غیردینداران درمی‌آورند. باورمندان تمامیت خواه‌خواهان حقوق یک طرفه‌اند. آنها به دلیل باطل انگاشتن ادیان و مذاهب دیگر، از هیچ توهینی به اهل دیگر ادیان در جوامع و رسانه‌های خود فروگذار نمی‌کنند. مسلمانان، مسیحیان، یهودیان و بوداییان بنیادگرا و اهل دیگر ادیان و مذاهبی که تنها خود را حق و دیگران را جملگی باطل تلقی کنند این دوگانگی و معیار دوگانه را به بخشی از باورهای بنیادین خود مبدل می‌سازند که آنها حق

دارند دیگر ادیان را هر گونه که بخواهند معرفی کنند اما دیگران حق ندارند به جز با احترام از آنها یاد کنند. آنها معتقدند که همه‌ی حقیقت در نزد آنهاست و دیگران به جز باطل نمی‌باشند.

تمسک به ایجاد رنج و درد برای محدود کردن آزادی بیان

استدلالی که معمولاً علیه «توهین» (هر معنایی که از آن مراد شود) به مقدسات می‌شود آن است که این امر رنج و دردی را بر باورمندان به آن امر مقدس تحمیل می‌کند. از این که توهین چیست بگذریم (مفهومی که کاملاً ظرفیت ذهنی شدن را دارد مگر آن که دقیقاً تعریف شود) در اینجا خلطی وجود دارد میان یک پدیده و یکی از لوازم ناخواسته اما طبیعی آن. هر سخنی که فردی بگوید ممکن است کس دیگری را بیازارد. این امر مانع از آن نمی‌شود که افراد را از ابراز نظرشان باز داریم. در ابراز نظر نیز ماهیتاً تفاوتی میان آزار یک فرد مذهبی و غیرمذهبی و احساس رنج و درد ناشی از توهین به باور مذهبی و غیرمذهبی او وجود ندارد.

قاضی جان رابرتز، یکی از قضات و رئیس دیوان عالی ایالات متحده، در مورد شکایت خانواده‌ی یکی از جان باختگان جنگ با عراق از اعضای یکی از کلیساها که با حضور در خیابان نزدیک به محل برگزاری مراسم ختم به اظهار نظر منفی در مورد مقتول می‌پردازند می‌نویسد:

«این ابراز نظر می‌تواند افراد را به عمل وادارد، بر چهره‌ی آنها اشک شوق یا رنج سرازیر کند، و رنج بسیاری را بر آنها تحمیل کند. ... ما نمی‌توانیم با تشبیه سخنگو به این رنج عکس‌العمل نشان دهیم.» بنابه عقیده‌ی وی لازمه‌ی تعهد به آزادی بیان حتی محافظت از «سخنران آزاردهنده در موضوعات عمومی است تا اطمینان حاصل کنیم که بحث عمومی را محدود نمی‌کنیم.» (نیویورک تایمز، ۲ مارس ۲۰۱۱)

تحریک نیروهای رادیکال

استدلال دیگر علیه آزادی به سخره گرفتن باورها و احکام مذهبی، امکان تحریک نیروهایی است که ممکن است دست به خشونت زنند. جوهره‌ی این استدلال آستانه‌ی پایین تحریک‌پذیری متعصبان مذهبی است. آنها که آستانه‌ی تحریک‌پذیری پایینی دارند ممکن است اصولاً قائل به حذف کامل ادیان و باورهای دیگر باشند. دنیا را نمی‌توان بر اساس ترس از دیوانگان و کسانی که زود تحریک می‌شوند تنظیم کرد. برخی از این افراد آستانه‌ی تحریک جنسی پایینی دارند و بر اساس ملاک عدم تحریک‌پذیری، همه‌ی زنان را باید به خانه فرستاد یا در گونی قرار داد. برخی ممکن است حتی با دیدن زن چادری نیز تحریک شوند و این را نمی‌توان مبنای ممنوعیت حضور زنان در جامعه قرار داد.

گفتگوی نظری تنها روش تعامل نیست

گروهی بر این عقیده‌اند که سخن گفتن در مورد دیگر ادیان و باورها و احکام آنها باید به نقادی کارشناسانه و جمع‌های کوچک علمی و دانشگاهی محدود بماند تا گفتگو میان ادیان و باورها جریان یابد و دشمنی و کینه‌ی ناشی از به تمسخر گرفتن و توهین جای گفتگو را نگیرد. قائلان به این نکته و کسانی که چنین انتظاراتی دارند از دو نکته غافلند: اول آن که همگان در باره‌ی باورها و احکام دیگر ادیان در چارچوب گفتگوی انتقادی آکادمیک باقی نمی‌مانند و دوم آن که اصولاً گفتگو تنها روش تعامل میان اهل ادیان و غیر باورمندان نیست. افراد می‌توانند با تخطئه، طنز، عیب‌جویی و رد و انکار با باورهای دیگران روبرو شوند. گرچه گفتگوی سازمان یافته و نظری یکی از بهترین روش‌های تعامل و مواجهه است نمی‌توان در عالم واقع دیوار جدایی میان اهل ادیان انداخت و تنها روش مواجهه را گفتگو دانست.

۲-۳- مقدس انگاری و پیامدهای عملی اش

در سه گزاره می توان نگرش دینداران را در باب مقدسات و توهین به آنها گزارش کرد:

(۱) گروهی از آدمیان به اموری باور داشته و آنها را مقدس می انگارند. جوهره‌ی دینداری برای آنان برقراری نوعی رابطه با امر قدسی مورد باور آنهاست؛

(۲) آنها معتقدند مقدساتشان نه تنها توسط خودشان بلکه توسط غیر آنها نباید مورد اهانت قرار گیرند؛ و

(۳) در صورت اهانت به آنها افراد اهانت کننده باید مجازات شوند. البته در مورد آن که دقیقاً چه چیز یا چیزهایی مقدس است، اهانت چیست و مجازات چه باید باشد نه تنها میان باورمندان و غیرباورمندان بلکه میان خود باورمندان یک دین خاص اختلاف وجود دارد. گزاره‌ی اول بیان یک واقعیت غیرقابل انکار در عالم خارج است (به وجود واقعی یا غیرواقعی آن امر یا امور قدسی یا قدسی بودن یا نبودن آنها کاری نداریم). در این نوشته هم به امکان نظری و هم به امکان عملی گزاره‌های دوم و سوم (به هر معنایی که از آنها مراد شود) می پردازم.

آیا محافظت از مقدسات عملاً ممکن است؟

از حیث نظری هیچ محدوده‌ای برای مقدس فرض کردن امور وجود ندارد. این محدوده را می توان به تخیل افراد وا گذاشت. تنوع موجود مقدسات (متجسد و غیرمتجسد، شخصی و غیرشخصی، غیب و حاضر، تعیین یافتگی در گذشته و حال و آینده، جماد و نبات و حیوان تا انسان) اصولاً مانع از تصور امور مقدس دیگر در ادیانی که در آینده خواهند آمد نخواهد شد. بنابر این موضوع مهم امکان عملی مقدس فرض شدن در عالم واقع است. با چند مثال دشواری‌های این امر را توضیح می دهیم.

گروهی ممکن است بر این باور باشند که کره‌ی زمین مقدس است و انسان‌ها نباید بر روی یک امر مقدس خود را تخلیه کنند. این تقدسی با لوازم غیر ممکن در عالم واقع است. کسی که چنین مقدسی را خلق می‌کند (همه‌ی مقدسات خلق شده‌اند) آن را برای نقض شدن و اعلام بی‌احترامی به مقدسات خلق کرده است.

گروه دیگری ممکن است بر این باور باشند که یک محل یا حوزه‌ی عمومی دیگر مقدس است و کسی نباید بدون وضو بر روی آن گام بگذارد. رعایت این تقدس در عالم واقع برای برخی اقشار ممکن است اما نقض آن قابلیت سنجش ندارد. اگر دولت یا مرکزی با قوای قهریه بخواهد این را اعمال کند در نهایت گروهی را به دورویی مجبور می‌کند و گروهی دیگر (با شماره‌ی اندک) با نقض آن با قدرت درگیر می‌شوند. نمونه‌ی این گونه اعمال‌ها با اتکا به قدرت، نماز اجباری در مدارس و ادارات دولتی و پادگان‌ها در ایران است که برخی از افراد را به دورویی و برخی را به پرداخت هزینه وادار کرده است.

گروهی دیگر ممکن است بر این باور باشند که معبد یا پرستشگاه آنان مقدس است و نباید آلوده یا تخریب شود. رعایت این تقدس در عالم واقع ممکن است و اعمال آن نیز قابلیت سنجش دارد. علت آن نیز این است که هم محیط تقدس محدود است و هم دایره‌ی اعمال آن تنگ و قابل تشخیص برای عموم است.

و جماعتی دیگر ممکن است به تقدس دسته‌ای از انسان‌های مرده یا زنده باور داشته و بر این باور باشند که کسی نباید در مورد آنها سخن انتقادی یا تمسخرآمیز بگویند. این گونه تقدس نیز عملاً نقض شدنی است و تهدیدات و ارباب‌ها نمی‌تواند کاملاً از نقض آن جلوگیری کند. بازی یک بازیگر در نقش چهره‌های دینی، انتقاد از روحانیون و مراجع، و شکایت از خدا و پیامبر نمونه‌هایی از توهین به مقدسات برای بخشی از

دینداران هستند که مرتباً رخ می‌نمایند.

حیطه‌ی اصلی مورد چالش میان دینداران و غیردینداران و نیز میان خود دینداران حتی در یک دین خاص مثل اسلام آن است که چهره‌ها و شخصیت‌های مقدس مورد انتقاد یا تمسخر یا طنازی یا توهین (به هر معنایی که مراد شود) قرار گیرند. همین جاست که نزاع‌ها و جنگ‌ها و دشمنی‌ها و آدم کشی‌ها آغاز می‌شود چون دعوا بر سر اقتدار و منابع ناشی از آن است.

آزادی بیان قید نمی‌خورد

دینداران می‌گویند که آزادی بیان را باید با ارزش‌های دیگر محدود کرد اما تنها ارزشی که مد نظر دارند اقتدار چهره‌های مذهبی و قدرت قاهره‌ی نهادهای دینی است. اما حد آزادی بیان افراد و گروه‌ها فقط آزادی بیان دیگر افراد و گروه‌هاست نه ارزش‌های مذهبی (که در چهره‌ها خلاصه می‌کنند، چهره‌هایی که مثل من و تو گوشت و پوست و خون داشته یا دارند و همه‌ی کمالات و نقائص من و تو را یدک می‌کشند)، امنیت، یا رنجش افراد. با تفکیک بحث از آزادی‌ها به سه قلمرو سیاسی، حقوقی و اخلاقی می‌توان نشان داد که این حد منطقاً سازگار است و عملاً ممکن. در قلمرو حقوقی می‌توان با شش نکته قید ناپذیر بودن آزادی‌ها را با مقدسات توضیح داد:

۱) مقدسات وصی و وکیل ندارند و هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که نماینده‌ی خدا یا پیامبر و ائمه است و از حقوق آنها دفاع می‌کند. بنابراین این اگر کسی به آنها توهین کرد کسی نمی‌تواند از جانب آنها علیه کسی شکایت کند؛

۲) رنجش باورمندان از توهین به مقدسات در دادگاه قابل شنیدن نیست. کسی نمی‌تواند به علت رنجش خاطر به دادگاه شکایت برد؛

۳) با موازی سازی نفرت مذهبی با نفرت نژادی و نفرت قومی نمی توان سخن گفتن در باب مذهب را محدود کرد چون نژاد و قومیت اموری هستند که افراد با آنها زاده می شوند و قابلیت تغییر ندارند (اکتسابی نیستند) اما مذهب امری اختیاری است و افراد می توانند آن را انتخاب کنند، تغییر دهند یا قرائت های متفاوتی از آن داشته باشند. بنابر این قیاس ممنوعیت انکار هولوکاست در برخی کشورهای اروپایی با تمسخر باورها و چهره های مذهبی قیاسی مع الفارق است؛

نکته ی دیگر آن که نفرت نژادی و قومی و مذهبی و جنسیتی بدون ارتکاب جرمی دیگر در بسیاری از کشورها از جمله ایالات متحده نمی تواند منشا پیگیری حقوقی باشد. نفرت مذهبی و نژادی و قومی و جنسیتی (مثل مورد آمیضه هایی که همکیشان خود را مورد تعرض قرار داده و ریش و موی آنها را کوتاه کردند، کشتن فردی آفریقایی تبار توسط نژادپرستان سفید یا کشتن فردی همنجسگرا توسط ناهمنجسگرایان که این دو مورد آخر به تصویب قانونی در سال ۲۰۰۹ در کنگره ی امریکا منجر شد) به عنوان انگیزه ی ارتکاب جرم موجب تشدید مجازات می شود. صرف توهین به مذهب یا باور افراد نمی تواند در مقوله ی حقوقی نفرت مذهبی قرار گیرد.

۴) توهین به مقدسات قابلیت سنجش حقوقی با رعایت حقوق افراد ندارد. حتی واگذاری آن به عرف و هیئت منصفه (نه از نوع جمهوری اسلامی آن که اعضای آن منصوبان حکومت اند) به دیکتاتوری اکثریت دینداران بر اقلیت های دینی یا اقلیت های غیر دیندار منجر می شود؛

۵) پیشگیری از توهین به مقدسات در یک نظام آزاد و دموکراتیک غیر ممکن است؛ لازمه ی پیشگیری، سانسور و فیلترینگ و روش های دیگری مثل اینهاست که مولفه های تمامیت طلبی هستند؛

۶) تمایزی وجود دارد میان توهین به فرد و توهین به باور وی. توهین به

باور را نمی‌توان با دلالت التزامی توهین به خود فرد تلقی کرد چون باورها اختصاصی نیستند و به هیچ فرد خاصی تعلق ندارند. اگر کسی به مادر یا پدر یا همسر کسی توهین کند به آن فرد توهین کرده چون نوعی رابطه‌ی تعلق در اینجا وجود دارد اما کسی نمی‌تواند باور به موعود یا رسالت یا معجزه را از آن خود بداند تا اگر کسی آنها را مسخره کرد این امر را به خود ارجاع دهد.

در قلمرو اخلاقی می‌توان با دو نکته قید ناپذیر بودن آزادی‌ها را با مقدسات و لذا عدم دست بالای دینداران در بحث توهین به مقدسات را تبیین کرد:

۱) بسیاری از دینداران تنها محدود شدن آزادی‌ها با مقدسات خاص خود را می‌خواهند و مقدسات دیگران را به سخره می‌گیرند یا در برابر سخره‌ی آنها سکوت می‌کنند. منع توهین به مقدسات در میان جوامع مذهبی عملاً غیر ممکن است چون مقدس یکی مزخرف یا یاهوی دیگری است؛

۲) هر توهینی محرک و خشونت‌زا نیست و عکس‌العمل‌های دینداران در بسیاری از موارد متناسب با توهین مفروض نیست. به عنوان مثال مسلمانان مجازات توهین به پیامبر خود را مرگ می‌دانند. این مجازات با بیان چند کلمه تناسب ندارد و منصفانه نیست.

در حوزه‌ی سیاسی نیز به سه سوء استفاده از مقدسات می‌توان اشاره کرد:

۱) استفاده‌ی ابزاری از هیجانات افراد برای بسیج سیاسی به نفع دولت‌ها و احزاب و برنامه‌ها و اهداف خاصی را که دنبال می‌کنند؛

۲) استفاده از احساسات افراد برای سرکوب مخالفان؛

۳) قرار دادن توهین به مقدسات به عنوان پیش زمینه‌ای برای اعمال سیاست ترس و متعاقب آن سانسور و فیلترینگ مواد رسانه‌ای که حکومت از آنها واهمه دارد.

امکان همزیستی دینداران با هم و با بیدینان؟

به دلایل گفته شده، دینداران لیبرال که آزادی در حوزه‌ی عمومی را بر همه‌ی احکام و باورهای دینی از جمله باورها و احکام مورد باور خود تقدم می‌بخشند در عین باور به امر یا امور مقدس و عمل به آن دسته از احکام فردی دینی که ناقض حقوق دیگران نیست روش همزیستی و مدارا با دیگر دینداران و بی‌دینان را پیشه می‌کنند و آزادی دین و عقیده را ضرورت معناداری دینداری خود در دنیای امروز می‌دانند. از نگاه آنان تنها نباید دینداری دیگران را "تحمل" کرد یا بدان "احترام" گذارد بلکه باید از برج بلند خود حق پنداری پایین آمد و خود را رنگی در میان میلیون‌ها رنگ دیگر که هیچ تقدم ارزشی بر یکدیگر ندارند تلقی کرد.

۳-۳- روشنفکران دینی و مقدسات مردم

مشکلی که جریان چپ مذهبی و روشنفکران و نواندیشان دینی دارند و موجب شده در جامعه‌ی ایران هم پایگاهی مستحکم پیدا نکنند بی‌توجهی تام و تمام آنان به رنج‌هایی است که آدمیان عادی می‌کشند. هر وقت به آنها می‌گفتند: «مردم کوچه و خیابان از بسیج و انصار به خاطر یک تار مو یا یک کاست موسیقی یا یک بطری شراب کتک و شلاق می‌خورند یا گزینش‌ها مردم را تحقیر می‌کنند». پاسخ این بود که: «اینها مسائل اصلی نیست» و البته هیچ وقت حقوق شهروندان عادی مسئله‌ی آنها نبود. فساد و سوءاستفاده از قدرت هم هیچگاه اولویت آنها نبود. نظامی‌گرایان از بی‌توجهی آنها به رنج‌های اقتصادی مردم بهره گرفتند و وعده دادند که پول نفت را سر سفره‌ی آنها می‌آورند که نیاوردند. آنها نیز شبیه به همپیمانان کارگزارشان به توزیع رانت و امتیاز می‌پرداختند و از منابع کشور در دوره‌ای که در قدرت بودند بهره می‌گرفتند.

حتی زمانی که بسیج و انصار در حکومت خامنه‌ای به سراغ آنها آمدند

باز تلاش کردند با مذاکرات پشت پرده و احترام بیشتر به «مقدسات مذهبی» (بخوانید کاری نداشتن به حوزه‌ی اقتدار روحانیت و باورها و منافع آن) مشکلاتشان را حل کنند. حتی امروز که بسیاری از آنان به خاطر حفظ جانشان از ایران خارج شده‌اند باز توصیه‌هایی در باب عدم توهین به مقدسات می‌کنند.

نمایندگی مقدسات یا تحقیر شدگان

این جریان رانده از یک سو (اسلامگرایی حاکم) و مانده در حرکت به سوی دیگر (لیبرال دمکراسی) چهار دهه است متوجه نشده بهترین نمایندگان دفاع از مقدسات و بهره‌برداری از آنها همان روحانیت و طرفدارانشان هستند و باید بگذارند این حیطة برای آنها بماند. اگر سمت و سوی نماینده نیاز داشته باشد کتک خوردگان و له شدگانند. اما میلیون‌ها کتک خورده و له شده و تحقیر شده نیز نمایندگانی که دغدغه‌ی اول آنها عدم توهین به مقدسات باشد نمی‌خواهند.

عقل در کنار احساسات

برخی روشنفکران دینی ظاهراً نمی‌دانند انسان‌ها از گوشت و پوست و خون ساخته شده‌اند. فرض کنیم که امروز تمسخر یا بازی با متعلق باور مسلمانان ایرانی به چشم آید (که دقیقاً نمی‌دانیم چیست و من اسم این تمسخرها را توهین نمی‌گذارم؛ توهین در عرف یعنی فحش و ناسزا که در رسانه‌های فارسی زبان بالاخص رادیوها و تلویزیون‌ها شنیده نمی‌شود) مگر مردم عادی آسیب دیده از روحانیت و طرفداران روحانیت در ایران قرار است فقط با عقل خود واکنش دهند؟ آنها احساس هم دارند و احساساتشان را نیز بیان می‌کنند.

می‌گویند نباید به دین کار داشت تا در سیاست ورزی مشکلی ایجاد

نشود. اولاً اگر آنها با دین و مقدسات کاری نداشته باشند دین و مقدسات با آنها کار دارد. و ثانیاً مردمی که له شده‌اند در پی سیاست‌ورزی و بازگشت به کشور برای کسب قدرت نیستند تا به زبان دیپلماتیک انتقادات خود را بیان کنند. اگر چند بار به خان‌های روشنفکران دینی صرفاً به خاطر یک مهمانی ریخته بودند یا به آنها برای گوش دادن یک آهنگ تذکر داده بودند یا به خاطر راه رفتن در خیابان با پسر یا دختری بازداشتشان کرده بودند یا فرزندانشان را در خاوران خاک کرده بودند یا از مشاغل عادی دولتی بیرونشان کرده بودند دیگر سیاست‌ورزی را کنار می‌گذاشتند و به زمین و زمان ناسزا می‌گفتند.

مردم عادی که سال‌ها اتومبیل دولتی با راننده در اختیارشان نبوده که هنوز خود را وامدار حکومت دینی بدانند یا عضوی از شوراهای دولتی فرهنگی و اجتماعی نبوده‌اند که سالانه چند بار با ارز دولتی سفر خارج بروند و هنوز تصور کنند روزی به آن دنیای پر از امتیازات باز می‌گردند تا دهان بسته نگاه دارند و احساساتشان را کنترل کنند. ایران چهار دهه‌ی اخیر برای آنها همیشه جهنم بوده است، جایی که دستورات شرع انور و ابواب جمعی‌اش زندگی‌شان و جوانی‌شان را نابود کرده است.

فقط یک بار زندگی می‌کنند

ابراز ناخشنودی و تمسخر کمترین کاری است که ایرانیان آسیب دیده از جمهوری اسلامی نسبت به مقدساتی که اسب سرکوب بر آن سوار است می‌توانند انجام دهند. اگر شما شغل کسی را از وی بگیرید یا به خاطر موضوعی کسی را از گرفتن یک شغل محروم کنید انتظار دارید که وی با شما چگونه برخورد کند؟ گزینش ایدئولوژیک که مبتنی بوده است بر اسلام (به هر قرائتی که می‌فرمایند) چند صد هزار نفر را در ایران از کار برکنار کرده یا از دست یابی به شغل محروم کرده است؟ این چند صد

هزار نفر در هر جامعه‌ای دمار از روزگار متولیان آن ایدئولوژی و مذهب در می‌آورند اما مردم صبور ایران هنوز به مقدسات (که عرض عریضی دارند) در عرصه‌ی عمومی توهین نمی‌کنند. گیریم که به خدا و پیامبرش توهین هم کردند مگر خدا و پیامبر اسلام برای خود و کیل تعیین کرده‌اند که گروهی آنها را نمایندگی می‌کنند؟ هر چه این مردم به مقدساتی که آنها را از زندگی محروم کرده است بگویند کم است.

این که روحانیت نسبتی با اسلام ندارد یک شوخی بزرگ است. بدون روحانیت و دیگر نهادهای دینی تنها مراسم و شعائر و باورها می‌مانند که آنها نیز با هزار چیز دیگر آمیخته‌اند و نمی‌توان آنها را دین به معنی مصطلحش نامید. مردم عادی این قدر صبر ندارند تا هفتاد سال طول بکشد و این حکومت با سر به زمین بخورد. آنها فقط یک بار زندگی می‌کنند.

دانشگاهیان و محققان و تحلیلگران به اسلام و روحانیت و مقامات ناسزا نمی‌گویند و تمسخر هم نمی‌کنند- نه این که نوع غیردینی آنها احساس ندارند یا در ایران تحقیر نشده‌اند- بلکه بنابه تحلیل معتقدند که دینداران قدرتمند روی شاخه نشسته و بن می‌برند اما همه نگاه تحلیلی و تاریخی ندارند و نمی‌توان از آنها انتظار داشت چنین باشند.

ریشه‌ی هزار ساله

برخی روشنفکران دینی می‌گویند اسلام و سنت دینی هزار سال در ایران ریشه دوانده است و بنابر این نباید آن را دست انداخت. مگر هر چیزی قدمت داشته باشد یا به سرزمین شما آمد و هزار سال هم ماند و با گوشت و پوست تان آمیخته شد محترم می‌شود؟ استبداد و خونریزی که عمری طولانی‌تر از شریعت در سرزمین ایران دارد. چطور است مردم با آن هم کنار بیایند؟ البته در دوران خمینی روشنفکران دینی از مردم می‌خواستند با استبداد دینی کنار بیایند چون خود در بازی شرکت داشتند. اما همین

که خامنه‌ای آنها را از زمین بازی بیرون کرد نام حکومت ولایت فقیه شد استبداد دینی. همچنین از سنتی سخن می‌گویند که مردم بر اساس آن زندگی می‌کنند. سنتی که مردم بر اساس آن زندگی می‌کنند همان فقه است که اجرای اجباری آن اکثریت را بیزار و متفر کرده است. همچنین در سخنان آنها از کل نامتعینی به نام «مردم» سخن گفته می‌شود که معلوم نیست چگونه هیولایی است.

حساسیت‌ها

برخی از روشنفکران دینی از دیدن برخی بیان احساسات به اسلام رنجیده خاطر می‌شوند اما هیچگاه از کتک زدن مردم عادی توسط بسیجیان یا اعدام‌ها رنجیده خاطر نشدند (اگر می‌شدند می‌گفتند). بسیاری از روشنفکران مذهبی حتی برای یکبار امر به معروف و نهی از منکر را که دخالت در حوزه‌ی خصوصی مردم است رد نکرده‌اند. آنها سوء استفاده از آزادی و حمله به اندیشه‌ی اسلامی (معلوم نیست یعنی چه؛ همین عبارات است که مبنای سرکوب باورها و عقاید دیگر شده است) را در خارج از کشور می‌بینند اما چهار دهه شلاق زدن به گرده‌ی مردمان عادی در داخل را ندیدند.

روشنفکران دینی و جریان چپ مذهبی دلخوری چندانی از نهادهای سرکوب در حوزه‌ی اجتماعی نداشته‌اند. آنان از لحاظ سبک زندگی با مقامات جمهوری اسلامی هم‌رنگ بودند و از این لحاظ زجر و زحمتی نمی‌کشیدند و احساس بدی هم از زندگی در داخل تحت حکومت ولایت نداشتند اگر حکومت کاری به آنها نداشت. مهمترین مسئله‌ی آنها فقدان آزادی بیان و آزادی تجمع برای بیان دیدگاه‌های خودشان بوده است و آزادی‌های دیگر برایشان اهمیتی نداشته است (نگاه کنید به شکایاتی که از رژیم داشته‌اند).

حجم توهین‌ها

این روشنفکران می‌گویند در دو دهه اخیر بیش از همه‌ی ادیان به اسلام توهین شده است (عبدالکریم سرروش، جرس، ۲۶ بهمن ۱۳۹۰). اولاً چنین نیست بلکه در دو دهه‌ی اخیر مسلمانان وطنی بیش از همیشه به غیردینداران و غیرمسلمانان توهین روا کرده و آنها را حتی کشته‌اند. و ثانیاً اگر هم چنین باشد، چرا چنین است؟ ایرانیان خارج کشور که جنون توهین ندارند؛ قدرتی هم در خارج کشور ندارند تا با توهین و حذف، درآمد نفت یا منابع ملی را تاراج کنند. فرض کنیم کینه‌ای وجود داشته باشد. تخم این کینه را چه کسی کاشته است؟ لابد می‌گویند تحقیر شدگان ببخشند. چه اتفاقی افتاده که باید ببخشند؟ روزی که جمهوری اسلامی و حکومت دینی سقوط کند می‌توان از آنها خواست که ببخشند.

برخی از روشنفکران دینی فرض می‌گیرند که مردم در داخل کشور عاشق مقدسات هستند (و به همین دلیل است که پنج دهه است به عوام‌گرایی مذهبی رو کرده‌اند تا بر موج باورهای دینی مردم سوار شده و قدرت و منزلت پیدا کنند) و ایرانیان مقیم خارج توهین می‌کنند و لذا نمی‌توانند به روی مردم ایران در صورت بازگشت نگاه کنند. توجه ندارند که وضعیت در داخل بدتر است چون ایرانیان خارج هر روز و در زندگی روزمره با اسلام قهرآمیز و سرکوبگر (مردم عادی میان اسلام و حاملانش تفکیک نمی‌کنند و تا حدی هم حق دارند) سر و کاری ندارند اما در ایران هر روز یقه‌شان را دین و مقدسات و گزینش و رساله و نماز و حجاب جماعت اجباری و مانند آنها می‌گیرد.

این روشنفکران از مردمی سخن می‌گویند که وقتی اسم پیامبر می‌آید اشک از چشمانشان جاری می‌شود. اگر منظورشان مردم عادی است احتمالاً دارند از سال ۱۳۵۵ و در جمع کوچک دوستان خودشان در آن زمان گزارش می‌دهند یا به چند مسجدی اشاره می‌کنند که برای نماز در

میان پیرمردهای محله بدان‌ها سری می‌زده‌اند.

برخی روشنفکران دینی از عواطف مسلمانان و پرهیز از جریحه دار کردن آنها سخن می‌گویند اما چهار دهه است مسلمانان به غیر مسلمانان توهین می‌کنند و احساسات و عواطف آنان را جریحه دار می‌کنند و روشنفکران دینی زبان از کام بر نیاوردند. همین یک طرفه بودن احترام‌هاست که روحانیت را برگردانده مردم سوار کرده است. مردم باید به روحانیت و دینداران در هر شرایط و به هر قیمت احترام بگذارند و آنها هیچگاه به غیردینداران احترام نگذاشته‌اند. در بسیاری از خانواده‌ها وقتی یک فرد مذهبی به خانه‌ی یک فرد غیرمذهبی می‌رود زنان خانواده باید حجاب داشته باشند تا ایشان احساس محترم بودن پیدا کنند اما وقتی یک فرد غیرمذهبی به خانه‌ی فرد مذهبی می‌رود زنان فشاری برای بی‌حجاب شدن احساس نمی‌کنند.

یکی از روشنفکران دینی می‌گوید یک شبکه‌ی تلویزیونی در خارج کشور درست نشده که به سکولارها فحش بدهد (همانجا). علت آن این است که به وفور شبکه‌های تلویزیونی دولتی جمهوری اسلامی این کار را می‌کنند. کالایی که دیگران به وفور تولید می‌کنند دیگر بازاری ندارد. در ضمن ایرانیانی که از جور اسلامگرایان به خارج آمده‌اند چرا باید به سکولارها که هر روز کتک می‌خورده و له می‌شده‌اند ناسزا بگویند؟

باورها نماینده ندارند

نکته‌ی دیگر این که باورهای دینی نماینده و صاحب و سخنگو ندارند. خدا، امامان شیعه و پیامبر اسلام برای خود سخنگو تعیین نکرده‌اند تا هزاران سال بعد مدعی توهین به آنها شوند. سخن گفتن در باب باورها، نقد آنها و حتی تمسخر و دست انداختن آنها (به هر معنایی که از توهین اراده کنیم) حق مردم است. آنچه ناشایست است توهین به باورمندان یا

جمع باورمندان (افراد دارای نام و نشان یعنی حسن و حسین و مهیار و کامی و جامعه‌ی دینداران) است.

تمسخر باورها نیز اگر کاری ناشایست باشد (که همیشه نیست) با توصیه از میان نمی‌رود. وقتی اسلام و نمایندگانش دست از سر مردم برداشتند آن گاه می‌توان از آنها خواست که دیگر کاری با اسلام (به هر قرائت) نداشته باشند. چرا در جامعه‌ای مثل امریکا مردم به باورهای مذهبی یکدیگر کمتر کاری دارند؟ چون باورهای دیگران مثل سیخ به تن آنها فرو نمی‌رود. در میان این سیخ فرو کردن‌ها نمی‌توان از سیخ خورده‌ها خواست که سکوت پیشه کنند و دم بر نیاورند. تخم کینه را در ایران غیردینداران نکاشتند. همیشه دینداران بوده‌اند که با قتل و ترور به قلع و قمع غیردینداران و نا هم مسلکان خود پرداخته‌اند. اتفاقاً پیش از پیروزی انقلاب ۵۷ عموم مردم نگاهی خوش‌بینانه به اسلام و روحانیت پیدا کرده بودند اما دینداران خود این شرایط را مورد سوء استفاده قرار دادند و امروز خود مسبب این شرایط هستند.

کانال را عوض کنند

و نکته آخر این که روشنفکران دینی و دیگر دینداران در جوامع امروز که هزاران کانال تلویزیونی و رادیویی و صدها هزار سایت اینترنتی وجود دارد باید یاد بگیرند که اگر مواد رسانه‌ای را به باور خود توهین‌آمیز می‌بینند (معمولاً آستانه‌ی تحمل این دوستان پایین است، چون عادت کرده‌اند که کسی چیزی به آنها نگوید و البته بدن همه را کیسه می‌کشند) به سراغ آن نروند. آن رسانه که برای آنها کارت دعوت نفرستاده و به در خانه‌شان هم نیامده‌اند. اگر خوششان نمی‌آید با یک کلیک سایت مربوطه را ببندند و به سراغ آن نروند یا کانال را عوض کنند. در خیابان با اسلحه جلوی مردم را می‌گرفتند و چیزی نمی‌گفتند حالا از چند سیگنال که می‌توانید

نادیده بگیرند شکایت می‌کنید؟ این گونه سخنان که شکلی و ظاهری مصلحت‌جویانه دارند صرفاً در پی محدود کردن آزادی بیان است. آزادی بیان از جمله شامل است بر آزادی نقد و حتی دست انداختن و تمسخر باورهای دینی (به هر معنایی که از دین اراده شود) و غیردینی.

۴-۳- روزه‌خوانی برای مقدسات، بدون قطره‌ی اشکی برای انسان‌ها

در یکی دو هفته‌ی بعد از انتشار آهنگ شاهین نجفی و پس از صدور فتاوی‌ای ارتداد، گروهی که قبلاً اصلاح طلب مذهبی معرفی می‌شدند (و امروز در مذهبی بودن فقهی/ایدئولوژیک تک تک آنها تردید است) با فرض اعلام ناشده‌ی توهین‌آمیز بودن آن آهنگ به مخالفت با توهین به مقدسات پرداختند (البته توهین‌های زشت جامعه‌ی روحانیت مبارز به همجنسگرایان را نادیده گرفتند). جالب توجه‌تر آن که مارکسیست‌های اصلاح طلب نیز که دین را روبنا می‌دانند با فرض توهین‌آمیز بودن این آهنگ، ستیز با دین را نیز (بدون درک اهمیت نهادها در ساختار اجتماعی) روبنا و غیر ضروری خواندند.

این گروه درس اخلاق و همبستگی سیاسی دادند، آزادی بیان را برای مخالفان دین (که چیزی غیر از نهاد دین و کسب و کار مربوط به آن نیست) و روحانیت مضر معرفی کردند، رنجش اسلامگرایان را غیر اخلاقی دانستند، و پرداختن به باورهای مذهبی خارج از چارچوب معمول را گزک دادن به حکومت معرفی کردند، درس‌هایی که چهار دهه است از حکومت و اسلامگرایان دریغ کرده‌اند.

توهین‌هایی که از فرط تکرار فراموش شده‌اند

با فرض درست بودن همه‌ی توصیه‌ها (که معلوم نیست فرض درستی باشد و انگیزه‌های سیاسی نقشی در صادر شدن آنها نداشته باشد) جالب این جاست که این گروه چهل سال است در برابر توهین هر روزه به

شهروندان ایرانی سکوت کرده‌اند. این جماعت چون سبک زندگی شان عمدتاً همانند کاست حکومتی بوده کمتر در داخل کشور احساس توهین به خود و دیگر شهروندان را درک یا بیان کرده‌اند.

سالانه میلیون‌ها نفر در ایران به طرق مختلف مورد توهین واقع می‌شوند و صدایی از این افراد حساس به توهین به مقدسات و شکاف مذهبی و غیر مذهبی در نمی‌آید؛ شکاف مذهبی و غیر مذهبی را شاهین نجفی یا منتقدان دین دامن زده‌اند، اسلامگرایی دامن زده و گسترش بخشیده است. این گروه توجه ندارند که:

- هر سوالی که در گزینش‌های ایدئولوژیک برای کسب شغل از افراد می‌پرسند توهین به شخصیت آنهاست

- هر بار که به خانم یا دختر خانمی تذکر حجاب می‌دهند توهین به آنهاست

- هر بار که برای جمع‌آوری بشقاب‌های ماهواره‌ای به خانه‌ی افراد می‌ریزند به آنها توهین می‌کنند

- هر بار که اتومبیل افراد را متوقف می‌کنند و داشبورد خودرو را می‌گردند به سرنشینان اتومبیل توهین می‌کنند

- هر بار که خانم و آقای را در خیابان و پارک متوقف کرده و از آنها در مورد رابطه شان می‌پرسند به آنها توهین می‌کنند

- هر بار که بسیجی‌ها جوانی را برای بازرسی بدنی نگاه می‌دارند به او توهین کرده‌اند

- هر کتابی که برای مرور به اداره‌ی سانسور داده می‌شود توهین به نویسندگی کتاب و ناشر است

- دادن متن فیلمنامه به ارشاد و بعد ارائه‌ی فیلم برای تأیید، توهین به کادر فیلمسازی است (ایضاً نمایشنامه‌ی تئاتر، آثار تجسمی و ...). هنرمندان و نویسندگان و روزنامه‌نگاران هر روز مورد توهین قرار می‌گیرند، بدون

لستناً

- دانش آموزانی که به زور برای نماز به صف کشیده می شوند مورد توهین قرار می گیرند
 - سربازانی که در پادگان‌ها بر اساس دستور به نمازخانه برده می شوند مورد توهین واقع می شوند
 - هر بار که پیچ رادیو و تلویزیون دولتی باز می شود با تبلیغات سیاسی به بینندگان و شنوندگان توهین می شود
 - هر بار که در کنار دریا نمی گذارند زن و شوهری یا دوست پسر و دختری باهم تن به آب زنند به آنها توهین می شود
 - هر بار که دانشجویی به کلاس تفکیک شده می رود به وی توهین می شود
 - هر بار که برای آرایش به زنان و دختران تذکر می دهند به آنها توهین می شود
 - هر بار که زن یا دختری برای گرفتن پاسپورت رضایت شوهر یا پدرش را می گیرد به وی توهین می شود
 - به هر دختری که نصف ارث پسر می رسد توهین می شود
 - امر به معروف و نهی از منکر چیزی غیر از توهین به افراد نیست
 - به طور کلی تمام احکام فقهی که در حوزه‌ی اجتماع اجرا می شوند توهین به انسان‌ها هستند
- همین‌ها را اگر بشمارید روزانه به میلیون‌ها مورد سر می کشد. فهرست‌هایی که در باب نقض حقوق بشر، نقض کرامت انسانی یا توهین به شهروندان ایرانی در ایران یا خارج از کشور تهیه می شوند فقط قطره‌ی کوچکی از دریاست. نقض حقوق انسان‌ها آن قدر گسترده و هر روزه است که تنها موارد بسیار اندکی از آنها قابل گزارش است یا گزارش می شود.
- این توهین‌ها به بخشی از زندگی شهروندان ایرانی بدون تبعیض تبدیل

شده و افراد آن قدر در این موارد توهین دیده و شنیده‌اند که به بی حسی دچار شده‌اند (به علت غریزه‌ی بقا). اما اگر کسی سخنی در باب باورهای قدرتمندان در کشور به موجودات خیالی و توهمی و از دنیا رفتگان به علاوه‌ی صاحبان عبا و عمامه (بخوانید مقدسات) بگوید غیرعادی است. از کی افرادی که از دنیا رفته‌اند دارای وکیل و وصی هستند و این وکلا مدعی دیگرانی که از جانب آنها سخن می‌گویند می‌شوند؟ چگونه افراد با پوشیدن چند متر پارچه مقدس می‌شوند؟

توهین به تک تک شهروندان از چه جنسی است؟

اگر معیار سخن گفتن یا سرودن و آواز خواندن، وحدت بخشی باشد، آیا این توهین‌های میلیونی وحدت بخش بوده‌اند یا تفرقه آور؟ آیا دین ایدئولوژیکی که بر اساس این توهین‌ها شکل گرفته روینا بوده یا زیر بنا؟ آیا ذکر این توهین‌ها به جریان دمکراسی خواهی ضرر می‌زند یا مفید است؟ آیا ذکر این‌ها موجب فراموش شدن شکاف دمکراسی و دیکتاتوری می‌شود یا آن شکاف را تشدید می‌کند؟ این توهین‌ها به حکومت امکان سرکوب بیشتر را می‌دهد یا به خارجی‌ها امکان دخالت بشر دوستانه؟ این توهین‌ها آیا مایه‌ی رنج تنها افراد غیرمذهبی‌اند یا هر کس که احترامی برای خود قائل باشد؟

بلندتر بودن صدای اسلامگرایان

به همان اندازه که صدای اسلامگرایان در داخل کشور بلندتر از صدای بقیه است (با در اختیار داشتن درآمد نفت و دستگاه‌های تبلیغاتی دولتی) در رسانه‌های مستقر در خارج کشور نیز شکایت نسبت به انتقاد از دین یا توهین توهمی به آن بیشتر شنیده می‌شود تا توهین به تک تک شهروندان ایرانی به طور روزمره. نویسنده هیچ کجا ندیده است که برای سیل عظیم

توهین‌های فوق صدای یکی از اصلاح طلبان مذهبی سابق و چپ‌های ضد امپریالیست در بیاید.

اصلاح طلبان مذهبی در داخل که بودند برای نادیده گرفتن این موضوعات همانند مارکسیست‌ها به اصلی و فرعی کردن می‌پرداختند: کسب قدرت سیاسی برای آنها اصلی بود و حقوق شهروندان عادی فرعی. به خارج نیز که آمده‌اند ظاهراً دموکراسی به مسئله‌ی اصلی و حقوق مردم و توهین‌های هر روزه به مسئله‌ی فرعی تبدیل شده است. چگونه می‌توان برای دموکراسی سر و صدا کرد اما حقوق تک تک شهروندان را نادیده گرفت؟ تنها حقوقی که برای این گروه اهمیت داشته حقوق سیاسی در رقابت‌های سیاسی است. اگر بسیاری از شهروندان به این گروه و چپ‌های مارکسیست همانند آن اعتماد زیادی ندارند و پشت سر آنها راه نمی‌افتند برای آن است که مطالبات و شکایت از تحقیرهای خود را از زبان آنها نمی‌شنوند.

ندیدن تحقیر، بزرگترین مشکل مخالفان

اکثر مخالفان سیاسی جمهوری اسلامی چهار دهه است که تحقیر تک تک شهروندان توسط حکومت را نمی‌بینند. با همین کورچشمی است که پرهیز از توهین به مقدساتی را که وجود خارجی ندارند مایه‌ی وحدت مخالفان معرفی می‌کنند. این گروه‌ها و افراد توجه ندارند که احترام و حرمت انسان‌ها از نان شب یا معنویت نیز برای آنها مهم تر است. مارکسیست‌ها با موضوع نان و مسکن، چشم بر تحقیر میلیونی مردم می‌بندند و اسلامگرایان سابق و لاحق و دوستان اصلاح طلبشان با موضع معنویت و احترام به مقدسات و نیازردن مذهبی‌ها (البته برای بالا رفتن از پله‌ی مذهب به قدرت). به همین دلیل باید با تمسک به موضوعات قلابی و خیالی مثل حمله‌ی خارجی یا امپریالیسم جهانی و مخالفت با آن تلاش کنند کالای خود را به مخاطب بفروشند.

۵-۳- توهیم توهین به مقدسات

دادگاهی در ایالت کالیفرنیا در ۱۸ می ۲۰۱۵ توقیف فیلم "معصومیت مسلمانان" را رفع کرد و این فیلم در یوتیوب قابل مشاهده است. بر خلاف زمانی که این فیلم منتشر شد و در پی اعتراضات بدان دهها نفر در کشورهای با اکثریت مسلمان کشته شدند این بار هیچ صدایی از آن کشورها به گوش نرسید. آیا اگر این فیلم توهین به اسلام یا پیامبر اسلام یا مسلمانان بود نشر دوباره‌ی آن توهین به حساب نمی‌آید؟ ظاهراً احساس مورد توهین واقع شدن صرفاً بستگی به نشر یک اثر انتقادی نسبت به اسلام ندارد.

نگاهی به موارد ذکر شده تحت عنوان توهین به اسلام در رسانه‌های دولتی و شبه دولتی جمهوری اسلامی در سال‌های دهه‌ی هشتاد و نود مخاطب را با مواردی از این قبیل مواجه می‌سازد: نفس وجود آیه‌ای از قرآن در آهنگ یک گروه کره‌ای بدون آن که محتوای آن نفی یا به تمسخر گرفته شده باشد، چاپ آیه‌ای از قرآن بر روی لباس، درخواست ممنوعیت ساختن مساجد در یکی از شهرهای استرالیا توسط یک خانم، قرائت شیارهای کف پوش اتومبیل کمبری ساخته‌ی شرکت توپوتا به عنوان کلمه‌ی الله، مخالفت یکی از نمایندگان سابق مجلس یونان با حجاب اجباری و تلقی کردن مسلمانان به عنوان مخالفان آزادی. بخشی از مسلمانان این موارد را سوءاستفاده از مقدسات یا بی‌احترامی به آنها و لذا توهین تلقی می‌کنند.

در بسیاری از موارد این رسانه‌ها توهین‌ها را ذکر هم نمی‌کنند با این توجیه که توهین بسیار زشت بوده و نباید آن را تکرار کرد. وقتی توهین ذکر نمی‌شود مخاطب از کجا بداند که اصولاً توهینی صورت گرفته یا خیر؟

تصور توهین

به غیر از موارد بسیار نادر مثل به آتش کشیدن قران با تبلیغات و قصد قبلی (و نه سوختن آن در آتش سوزی یا حمله‌ی نظامی) بقیه‌ی مواردی که به عنوان توهین معرفی می‌شود عدم احترام‌گذاری یا ممانعت از تبلیغ یا خوانش غیرعادی و کاملاً ذهنی و غیرمقدس تلقی شدن توسط دیگران است و نه توهین. تفاوت عمیقی میان عدم احترام‌گذاری یا مقدس دانستن و توهین وجود دارد. از نظر یک چینی یا کره‌ای یک جمله از قران مثل یک جمله از همه‌ی کتاب‌هاست و می‌توان آن را روی لباس چاپ کرد اما این از نظر یک مسلمانی که قران را مقدس می‌داند توهین تلقی می‌شود. همه‌ی موارد ذکر شده در ابتدای این مطلب کاملاً با توهین متفاوت هستند. به عنوان مثالی فردی غربی که آیه‌ای از قران را روی لباس چاپ می‌کند صرفاً به دنبال ارزش زیبایی شناختی خط نستعلیق یا کوفی و محتوا و پیام آن آیه است بدون باور به این که این آیه مقدس است و نباید دست غیرمسلمان و مسلمان بدون وضو به آن بخورد.

فحاشی به پیامبر اسلام یا ائمه شیعه در ایران و دیگر کشورها تقریباً نزدیک به صفر بوده است. مواردی که در نگاه روحانیون شیعه و مقامات جمهوری اسلامی توهین به پیامبر و ائمه شیعه تلقی شده انتقاد از آنها بوده است.

مواردی مثل انتقاد از خشونت نهفته و آشکار در احکام شریعت و قوانین تبعیض آمیز یا احکام قساوت آمیزی مثل قصاص یا بریدن انگشتان و شلاق زدن برای بسیاری از مسلمانان توهین به دین آنها تلقی می‌شود اما اینها نقد دین است و نه توهین. متأسفانه در نگاه بسیاری از مسلمانان نقد دین پذیرفته نیست و فقها آن را حرام اعلام کرده‌اند.

جواز توهین در خارج از کشور

چندی پیش روزنامه‌ی آسمان به دلیل غیرانسانی یاد شدن قصاص از سوی یکی از مصاحبه‌شوندگانش تعطیل و مدیر مسئول آن بازداشت شد. اتهام روزنامه «انتشار مطالب خلاف موازین اسلامی و توهین به مقدسات» یاد شد. لحظه‌ای در این اتهام و پیامدش دقت کنید. مدیر مسئولی که به مقدسات توهین کند رسانه‌اش توقیف و خودش بازداشت می‌شود. نمونه‌های افرادی که خود به این اتهام بازداشت شده‌اند بسیارند. اما غیر از ساکنان ایران ایرانیان بسیاری در خارج از کشور هر روز احکام دینی را غیرانسانی و قساوت‌آمیز می‌نامند. آیا اینها توهین نیست؟ چرا مقامات به سخنان آنها عکس‌العمل نشان نمی‌دهند در حالی که توهین‌های آنها (به زعم اسلامگرایان) در رسانه‌های فارسی زبان دیده و شنیده می‌شود؟ احتمالاً به دلیل این که قابل بازداشت نیستند.

در نتیجه منطق اتهام زنی توهین در قاموس مقامات جمهوری اسلامی این است که اگر سخنی از سوی کسانی ابراز شود که قابل بازداشت باشند می‌توان آن را به عنوان توهین تلقی کرد. اما اگر آنها تابع جمهوری اسلامی نباشند توهینی صورت نگرفته است. اگر مقامات جمهوری اسلامی واقعاً دغدغه‌ی توهین به مقدسات‌شان را دارند، می‌توانند به توهین افراد غیر ساکن در ایران نیز عکس‌العمل نشان دهند.

اگر انکار حکم قصاص موجب ارتداد است (سخنگوی کمیسیون قضایی مجلس، تسنیم ۲ اسفند ۱۳۹۲) و حکم ارتداد قتل است چرا حکم ارتداد برای ایرانیانی که در خارج کشور این حکم را انکار کرده یا غیرانسانی یا وحشیانه و سبانه می‌خوانند صادر نشده است؟ عدم صدور حکم ارتداد برای ایرانیان خارج کشور که دین خود را تغییر داده و آنها که به عنوان مسلمان این احکام را انکار می‌کنند نشان می‌دهد که فقهای شیعه در محدوده‌ی قدرت و حوزه‌ی عمل خویش فتوا می‌دهند. بنابراین اگر

روزی احساس کنند که در ایران نیز دستورات آنها خریداری ندارد دیگر از این فتواها نمی دهند.

اجرای احکام الهی به شرط چاقو

منطق زیرین این نوع رفتار آن است که تا زمانی که قدرت قاهره و شمشیر و چاقو به دست روحانیون و عوامل اجرایی آنها (سپاه پاسداران) است آنها وظیفه‌ی اجرای احکام الهی را بر عهده دارند. نتیجه‌ی این گزاره آن است که مردم برای خلاصی از این احساس وظیفه باید این چاقو و شمشیر را از دست آنها بگیرند تا دیگر احساس وظیفه‌ای نکنند. همچنین نظریه‌هایی مثل ولایت فقیه که اجرای احکام الهی در زمان غیبت را واجب می داند بلاموضوع می شود چون وظیفه در صورت در دست داشتن قوای قهریه نمودار می شود و کسی وظیفه‌ی کسب قوای قهریه را بر دوش مسلمانان و روحانیون نگذاشته است. غیر از این، احساس مورد توهین واقع شدن باید به کار تبلیغاتی اسلامگرایان بیاید و اگر چنین فایده‌ای نداشته باشد آن را مسکوت می گذارند.

بسط تعریف توهین به مقدسات به «عدم احترام» ناشی از کسب قدرت توسط قوای قهریه بوده است. قوای قهریه هر گونه چالش برای قدرت خود را توهین به مقدسات معرفی می کنند. در سال‌های قبل از انقلاب ۵۷ و هنگامی که روحانیون و عوامل آنها قدرت را در دست نداشتند آنها هر روز احساس نمی کردند به دین آنها توهین شده است.

عرف، مرجع تشخیص توهین

در جامعه‌ای سکولار که دینداران قدرت سیاسی را به دلیل دینداری در اختیار ندارند و ثروت و قدرت و منزلت در انحصار دیوانسالاری دینی / دولتی نیست کسی حق ندارد به باورهای مسلمانان و غیرمسلمانان و

بی‌دینان توهین کند اما نقد یا شوخی با همه‌ی اینها جایز است. اما مرجع تشخیص توهین به باورهای دینی و غیردینی صاحبان این باورها نیستند، چون هر گروهی با تمسک به این اتهامات تلاش می‌کند از امتیازات خاصی برخوردار شود یا با منتقدان خود تصفیه حساب کند. مرجع تشخیص توهین عرف است که در دادگاه‌های یک قوه‌ی قضایی مستقل در قالب هیئت منصفه که به طور تصادفی از میان شهروندان (نه معتمدان ولی فقیه) انتخاب می‌شود تجسم می‌یابد به شرط آن که به آزادی‌های بنیادین افراد خدشه‌ای وارد نیاید.

۶-۳- توهین به مقدسات، اسم رمز سرکوب و حذف

«توهین به مقدسات» در ادبیات اسلام سیاسی اسم رمز دو هدف، مأموریت یا برنامه بوده است: سرکوب یا حذف رقیب در حوزه‌ی عمومی و در اختیار گرفتن انحصاری آن در حالی که قوای قهریه در اختیار بر چسب زنده است (در ایران)، و محدود کردن آزادی بیان غیرباورمندان در شرایطی که قوای قهریه بعضاً یا کلاً در اختیار بر چسب زنده نیست (در داخل یا خارج کشور). این تعبیر در دنیای امروز که با قدرت تخریب خود پیامدهایی مثل قتل و محرومیت از حقوق اجتماعی و سیاسی را برای برچسب خورنده به دنبال دارد به گنجینه‌ی لغات اسلامگرایان تعلق دارد. مهم نیست یک سکولار بی‌دین یا یک روشنفکر دینی آن را به کار ببرد یا یک اسلامگرای دو آتشه: این تعبیر از آن دنیای ذهنی اسلامگرایان است. هر مسلمان منصفی می‌داند که در عالم واقع غیر از او افراد غیردینداری وجود دارند و نمی‌توان دهان همه را با کشتار بست. تنها اسلامگرایی (اسلام+ قدرت) است که می‌خواهد این واقعیت را نادیده بگیرد.

کتابچه‌ی قدیمی

هر وقت خمینی می‌خواست وفادارانش را علیه گروهی یا کسی بسیج کند یا گروهی را به سکوت مجبور کند به اسم رمز «توهین به مقدسات» متوسل می‌شد. او برای بسیج پیروان علیه لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی (حق رای زنان) به همین موضوع تمسک می‌جوید:

«اینها با تمام مقدسات ملی و مذهبی بازی می‌کنند. جراید را مجبور می‌کنند که بر علیه دین و منافع عمومی مردم مقاله بنویسند.» (صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۰۴).

او هنگامی که می‌خواست علیه مصالحه با رژیم پهلوی سخن بگوید نیز به همین اسم رمز متوسل می‌شد:

«این همه به ما توهین کردند، باز هم آشتی؟! آشتی چیست؟ ما آشتی نداریم.» (صحیفه‌ی نور، ج ۳، ص ۴۱۴)

خمینی هر نشریه‌ای را که می‌بست بلافاصله از سوء استفاده از آزادی و توهین به مقدسات سخن می‌گفت (همانجا، ج ۷، ۵۳۶؛ ج ۱۴، ص ۳۴۱)؛ هر گروهی را که سرکوب می‌کرد به همین اسم رمز متوسل می‌شد (همانجا، ج ۹ ص ۳۳۷؛ ج ۱۴، ص ۴۷۵) حتی در تکذیب سخنان یک دولت مطلبی را که نمی‌پسندید توهین به مقدسات معرفی می‌کرد (همانجا، ج ۱۲، ص ۱۱۳) حکم اعدامی که برای زنی که اوشین را الگوی خود معرفی کرده بود یا حکم ارتداد سلمان رشدی با همین عنوان توهین به مقدسات صادر شد.

هنگامی که رژیم خامنه‌ای حداکثر تلاش خود را برای سرکوب جنبش سبز به خرج می‌داد یکباره معترضان تظاهر کننده در روز عاشورای سال ۸۸ به توهین به قرآن متهم شدند (بدون هیچ شاهد و بینه‌ای). در ۱۶ آذر نیز با مقدس‌سازی خمینی پاره شدن عکس وی را توهین به مقدسات معرفی کردند تا با فراغ بال بیشتر به سرکوب دانشجویان اقدام کنند.

آقای سروش بعید است از این پیشینه و کتابچه‌ی قدیمی غیبی‌ای که در آن روش‌های سرکوب و محدودیت‌های آزادی‌های دیگران توسط روحانیت شیعه آمده اطلاع نداشته باشد. «توهین به مقدسات» تنها پرچمی نیست که او به اهتزاز درآورده باشد. او نیز خودآگاه یا ناخودآگاه این نوع پرچم برافراختن را از آموزگاران دینی خود که دغدغه‌ی تسخیر فضای عمومی را با سرکوب و نفی آزادی‌های دیگران داشته‌اند آموخته است.

جرزنی در شرایط باخت

چرا آقای سروش و دوستان و همفکرانشان یک باره در سال ۱۳۹۱ که اصولاً حرکتی در داخل کشور به چشم نمی‌خورد (تا سخنان برخی برای مخالفان حکومت تفرقه‌آور باشد) به یاد توهین به مقدسات افتادند (وی دغدغه‌ی توهین به مقدسات را یک بار قبل از ترانه‌ی شاهین نجفی در یک سخنرانی نیز اعلام کرده بود)؟

اول آن که در دوران مابعد جنبش سبز با جنایات حکومت دینی جریان مذهبی افول بیشتری را متحمل شده است. دیگر بدون تزریق پول نفت و دادن نذری در داخل و خارج و خاصه خرجی نمی‌توان تحت مراسم مذهبی افراد را با خلوص نیت جمع کرد. بسیاری از اصلاح‌طلبان مذهبی که دین و ایمان خود را تا قبل از سال ۸۸ از کف نداده بودند یا از کف دادن آن را اعلام نمی‌کردند در دوران مابعد جنبش سبز از دینداری گذشته‌اند و اگر هنوز برخی از آنها ابراز به دینداری می‌کنند صرفاً حرکتی سیاسی برای بازگشت به قدرت است. وقتی دین در داخل کشور قدرت را در دست دارد نمی‌توان از مخالفان حکومت انتظار داشت که سرمایه‌ی خود (حتی در صورت تظاهر) را به حراج بگذارند. آنها تصور می‌کنند که چون مردم ایران مذهبی هستند سیاستمداران‌شان نیز باید مذهبی باشند یا تظاهر به مذهبی بودن کنند. هیچ دلیل نداریم که سخنان عبدالکریم سروش از

اراده‌ی معطوف به قدرت تهی است یا باید باشد.

اصلاح‌طلبان مذهبی در دو دهه‌ی اخیر در حال از دست دادن مخاطب بوده‌اند و بحث توهین به مقدسات ابزار خوبی برای اولاً حفظ بخشی از مریدان و ثانیاً جر زنی در شرایط باخت است. آنها می‌خواهند وانمود کنند که در یک بازی منصفانه نباخته‌اند بلکه با توهین به مقدسات در یک شرایط گل آلود صحنه را واگذاشته‌اند.

جریان رو به افول روشنفکری دینی

امروز در دانشگاه‌های امریکا جریانی به نام دانشجویان ایرانی اسلامگرا یا باورمند به جریان روشنفکری دینی در انجمن‌های دانشجویان مسلمان فعال نیست (در دوازده سالی که در دانشگاه‌های مختلف امریکا بوده‌ام، از دانشگاه‌های ایالتی در نیویورک تا استنفورد و پرینستون، حتی یک مورد ندیده‌ام و در رسانه‌ها نیز به یک مورد فعالیت آنها برنخورده‌ام) و این انجمن‌ها را پاکستانی‌ها، فلسطینی‌ها، عراقی‌ها و دیگر ملل شمال آفریقا پر می‌کنند. مخاطبان ایرانی سخنرانی‌های سروش و کدیور و اشکوری نیز در دانشگاه‌ها نه باورمندان به روشنفکری دینی بلکه اکثراً مخالفان حکومت دینی یا حتی مخالفان خود روشنفکری دینی‌اند. حتی دانشجویان بورسیه‌ی حکومت (خودی‌ها) انگیزه‌ی لازم برای فعالیت سیاسی را ندارند چون می‌دانند پس از بازگشت آینده‌ی شغلی شان تامین است و نیازی به دردسر ندارند. اصولاً انگیزه‌ای برای فعالیت در چارچوب مذهب در میان دانشجویان ایرانی وجود ندارد. حکومت در داخل شعارها را سر می‌دهد. این خودی‌ها نیز نمی‌دانند با که باید مبارزه کنند.

روشنفکران و نواندیشان دینی به سه دلیل در دهه‌های پنجاه تا هفتاد خورشیدی مورد توجه بودند. یک دلیل آن رونق مباحث معرفتی در حوزه‌ی دین بود. آنها می‌گفتند که روشنفکران و اهل هنر، ادبیات و علوم

انسانی و اجتماعی باید با ادیان جامعه‌ی خود آشنا باشند تا بتوانند تحول ایجاد کنند؛ این موضوع البته به مذهب شیعه محدود نمی‌شود. اما اگر خود روشنفکران با شریعت آشنا بودند در مورد حکومت دینی و ولایت فقیه به مردم آگاهی داده بودند. دلیل دوم رجوع آنها به بحث تاریخی در مورد انحطاط بود. گرچه روشنفکران دینی در نقد درونی دین از جهت نقش آن در تحول یا انحطاط خدماتی داشتند زمینه را برای حکومت اسلامگرایان نیز فراهم کردند. و دلیل سوم توجه به مباحث سیاسی بود. آنها به سرعت در جمع اسلامگرایان قرار گرفتند اما توجه نداشتند که اسلامگرایان شیعه تنها یک قطب سیاسی هستند و نه تنها قطب آن. روشنفکران دینی در قدرت آنها اغراق می‌کردند.

در دهه‌های هشتاد و نود خورشیدی جریان روشنفکری یا نواندیشی دینی چه در داخل و چه در خارج کشور جریانی رو به افول بوده است: نه دیگر تولید فکری دارد، نه حرکتی سیاسی بر اساس آن در جریان است، نه در سیاست‌گذاری بدیل در گیر است، و نه ایده‌های آن در حلقات دانشجویی و فکری دنبال می‌شود. این جریان به دهه‌ی هفتاد تعلق داشت و پس از آن در دهه‌ی هشتاد دوران میانسالی و کهنسالی خود را طی کرد. دوره‌ی جنبش سبز نیز آخرین تلاش‌هایش را در حوزه‌ی سیاسی به خرج داد و به حاشیه رفت. از این جهت بحث سروش در باب توهین به مقدسات نه صرفاً بیان واقعیت یا بیان دغدغه‌های دینی بلکه عمدتاً نوعی تلاش برای طرح مجدد یک برنامه‌ی مطالعاتی به حاشیه رفته و در حال احتضار آن هم از موضع اخلاقی و با نهیب زدن به غیردینداران بیش از دینداران اسلامگراست. این موضوع بیشتر یادآور حکم ارتداد سلمان رشدی در حقیض قدرت خمینی است. زمانی که آثار سروش در ایران در دهها هزار جلد منتشر می‌شد و خواهندگان بسیار داشت ایشان از توهین به مقدسات شکایت نمی‌کردند (تمسخر یا طعنه به پیامبر اسلام و امامان شیعه پدیده‌ی تازه‌ای نیست).

فشار برای خود سانسوری

برنامه‌ی شکایت از «توهین به مقدسات» در جوامع باز وسیله‌ای است برای وارد کردن فشار به افراد غیرمذهبی که در این جوامع خود سانسوری کنند و بدون دلیل برای احترام به مذهبی‌ها یا به دست آوردن دل آنها دیدگاه‌های انتقادی خود را بیان نکنند. این درست مثل شرایط ذهنی ایجاد شده در جامعه‌ی ایران است که برخی زنان غیرمذهبی در مواجهه با افراد مذهبی حتی در خانه‌ی خود حجاب بر سر می‌کنند تا احترام طرف مقابل حفظ شود بدون توجه به این که این بی‌احترامی به خود فردی است که به حجاب اعتقاد ندارد و تحت فشار بیرونی و احساس نادرست احترام به خاطر دیگری رفتار خود را تغییر می‌دهد.

سروش و همفکران به دنبال آنند که افراد غیرمذهبی برای حفظ احترام آنان و همدینانشان خود را سانسور کنند و ایده‌های خود را در قالب‌های متفاوت ابراز نکنند. مگر اسلامگرایان از فیلم و موسیقی و نمایش و گرافیک برای بیان خویش استفاده نمی‌کنند که غیرباورمندان باید خود را از این امور محروم سازند؟ مگر دینداران فقط به نقد آکادمیک یا گفتگوی نقادی مشغول بوده‌اند که غیر دینداران خود را به این کار محدود کنند؟

جوسازی و درست کردن فضای شانتاز بخشی از فرایند سرکوب است. اسلامگرایان خارج کشور چماق و بسیجی و لباس شخصی ندارند اما جوسازی که می‌توانند بکنند و از هر دیدگاه یا بیانی که خوششان نیاید یک برچسب «توهین به مقدسات» به آن می‌زنند تا افراد تحت شانتاز ایجاد شده از آزادی‌های خود بهره نبرند.

۴- دین و اخلاق: تقلیدگرایی دینداران و مسامحه‌ی عقلگرایان اخلاقی

همواره میان دین و اخلاق اصطکاک و همکاری وجود داشته است. ادیان و نظام‌های اخلاقی به یکدیگر بصیرت و دیدگاه‌های تازه عرضه و در مواردی سعی کرده‌اند جای یکدیگر را اشغال کنند. ادیان به دلیل سازماندهی و قدرت اجتماعی در اشغال فضای دیدگاه‌های اخلاقی پرخاشگرتر عمل کرده‌اند تا آنجا که تلاش کرده‌اند همه‌ی کشور اخلاق را اشغال کرده و به نام خود به ثبت رسانند. پس از اشغال سرزمین اخلاق، ادیان تلاش کرده‌اند نظام‌های اخلاقی را در یک نظام خلاصه کرده و درک اخلاقی آدمیان را نظام داده، قانونمند ساخته و تحت قیمومت خویش قرار دهند. در مقابل این اشغالگری متأسفانه عقلگرایان یا عرفان‌گرایان اخلاقی به وضوح از قلمرو مستقل اخلاق عرفی دفاع نکرده و در موضعی به اشغالگری دینداران تن در داده یا با آن با مسامحه برخورد کرده‌اند.

به نحو تاریخی اخلاق و اخلاقی بودن با دین گره خورده‌اند، اما این پرسش به نحو جدی وجود دارد که آیا به نحو منطقی نیز این ارتباط تنگاتنگ وجود دارد یا خیر؟ برخی از ادیان مثل دین بودایی یا کنفوسیوسی اصولاً مجموعه‌ای از دستورالعمل‌های اخلاقی‌اند و به عنوان دین به جامعه‌ی بشری معرفی شده‌اند. مسلمانان اخلاق را در کنار فقه و کلام بخشی از تعالیم مذهبی می‌دانند. رهبران دینی یهود و مسیحیت بر تعالیم خود جامعه‌های اخلاقی پوشانده‌اند. حتی تعارضات درون دینی از مدعیات اخلاقی برای غلبه بر رقیب خویش بهره گرفته‌اند.

عموم دینداران بر این باورند که:

(۱) اخلاق بدون دین ممکن نیست و اخلاقی بودن منوط به دینداری

است (ترتولیان)؛

(۲) ادیان بنیانگذار نظام‌های اخلاقی بوده‌اند؛

(۳) تنها دین حق می‌تواند یک نظام اخلاقی جهان شمول را بنیانگذاری

کند؛

- ۴) دینداران در هر جامعه‌ای حافظ اخلاق بوده‌اند؛
- ۵) این غیر دیندارانند که بیشترین خلاف و جرم را در دنیا مرتکب می‌شوند؛ و
- ۶) تنها دین است که می‌تواند سعادت بشر را تضمین کند.
- در این نوشته با طرح انتقادات وارد بر این باورها نشان خواهم داد که:
- ۱) نه تنها اخلاق بدون دین ممکن است بلکه برای آنکه اخلاق ممکن شود باید از آن دین زدایی شود؛
- ۲) اخلاق جهان شمول بالضروره اخلاق عرفی است؛
- ۳) ادیان اصولاً برای تأسیس نظام‌های اخلاقی نیامده‌اند و اهدافی دیگر را دنبال می‌کنند در عین آنکه اخلاق را نیز همانند سیاست و فرهنگ هدف قرار داده‌اند؛
- ۴) دینداران نه تنها حافظ اخلاق نبوده‌اند بلکه هر جا قدرت را در دست داشته‌اند بزرگترین و جدی‌ترین ناقضان اصول اخلاقی به هر تعریفی که از آن داشته باشیم بوده‌اند؛
- ۵) هیچ دلیلی وجود ندارد که غیردینداران بیش از دینداران مرتکب خلاف و جرم می‌شوند بلکه خلاف و جرم در جوامع عرفی کمتر از جوامع دینی است که می‌خواهند با تنبیهات بسیار وحشیانه و دلخراش مبتنی بر شریعت از وقوع جرم پیشگیری کنند؛ و
- ۶) واقعیات جوامع انسانی امروز گواهی بر این نکته‌اند که جوامعی با اکثریت دینداران و اعمال دستورها و غلبه‌ی باورهای دینی توسعه نیافته‌تر از جوامعی با اکثریت غیردینداران و به کنار نهادن دستورات و باورهای دینی هستند. ادیان از حیث تأمین سعادت بشری موفقیتی هم ارز با تکنولوژی و علم و هنر نداشته‌اند و به جای بهشت آسمانی در بسیاری از مناطق کره‌ی خاکی جهنم‌های زمینی خلق کرده‌اند.

۱-۴- اخلاق بدون دین

ادیان متکفل فراهم آوردن رابطه‌ای میان فرد و امر مقدس‌اند و در این جهت مجموعه‌ای از اوراد و اذکار و نیز دستورات مشخص جهت تقرب به امر قدسی عرضه می‌کنند. در این میان اگر دستوری اخلاقی در ادیان وجود دارد نه به نحو ذاتی و در جهت برآوردن یکی از نیازهای دینی بلکه به نحو عَرَضی در جهت تقرب به خداوند است. دینداران و رهبران دینی بسیاری از دستورات اخلاقی را به منزله‌ی لوازم عقلانیت پذیرفته‌اند و نه صرفاً برآمده از وحی. هدف اولیه و عمده‌ی ادیان سعادت اخروی و سرفرازی در مقابل امر قدسی مورد باور در روز رستاخیز است. در مقابل، نظام‌های اخلاقی خود را متکفل عرضه‌ی بایدها و نبایدهایی در جهت سعادت دنیوی و تنظیم روابط فردی و اجتماعی و کاهش درد و رنج آدمیان می‌دانند. پرسش‌های بنیادی در نظام‌های اخلاقی و علم و فلسفه‌ی اخلاق پرسش از سعادت و رنجند و نه امر قدسی و نسبت آن با آدمیان. حتی اگر در برخی ادیان دستورات پراکنده یا نظامی اخلاقی نیز عرضه شده باشد این امر بدین معنی نیست که ادیان در این زمینه دارای انحصار و حق ثبت هستند.

بخشی از معضل دینی دیدن و دینی انگاشتن اخلاق از نوع تعریف دین ناشی می‌شود. آنها که مثل متیو آرنولد، دین را «اخلاقیات مصبوغ به احساس» تعریف می‌کنند (جاسترو، ۲۰۰۵: ۲۲۵) زمینه را برای خلط اخلاق و دین و سوء استفاده از دین جهت نفی اخلاق عرفی فراهم می‌آورند. تعریف آرنولد نخست دین را یکی از انواع نظام‌های اخلاقی فرض گرفته و بعد «مصبوغ بودن به احساس» را برای جدا کردن حساب این نظام اخلاقی از دیگر نظام‌ها به کار گرفته است.

با استفاده از این مقدمه که «اخلاق بدون دین ممکن نیست» و «دین هم بدون خدا ممکن نیست» گروهی از متکلمان تلاش کرده‌اند، برهانی

اخلاقی برای اثبات وجود خداوند سرهم کنند. سخن آنها اینست که اگر اخلاق می‌خواهید آن را در دین می‌توانید بیابید و دین هم بدون امر قدسی ممکن نیست، بنابر این به ضرورت وجود خدا ایمان بیاورید تا از شر فرد و جامعه‌ی بدون اخلاق رهایی یابید. اما چنانکه گفته شد فرد و جامعه‌ی بدون دین مساوق با جامعه‌ی بدون اخلاق نیست. مشکل برهان اخلاقی عمدتاً در مقدمه‌ی این استدلال است چون عقلاً «اخلاق بدون دین ممکن است.»

آن گفته‌ی داستایوسکی که «اگر خدایی نباشد، همه چیز مجاز می‌شود» یا آن گفته‌ی ولتر که «اگر خدایی وجود نداشت لازم بود که آن را اختراع کنند» - احتمالاً برای تأسیس یک یا چند نظام اخلاقی - صرفاً از منظر یک انسان مؤمن که اخلاق را به دین تقلیل می‌دهد و هیچ مجرای برای اعمال دستوران اخلاقی عقل انسانی باز نمی‌گذارد بیان شده است. اگر عقل نمی‌تواند تضمین‌کننده‌ی صد درصدی رعایت اخلاق باشد دین نیز به طریق اولی متضمن چنین تضمینی نمی‌تواند باشد. مشخص نیست که ندای از بیرون (وحی) قدرتمندتر از ندای درون (وجدان یا عقل) در بازداشتن انسان‌ها از ممنوعیات اخلاقی عمل کنند. این نکته هم در مورد تحصیلکردگان و نخبگان صادق است و هم در مورد عوام. کسی که فرمان عقلش را نادیده می‌گیرد به طریق اولی فرمان پیامبر مفروضش را نیز به کناری می‌نهد. در مقابل گفته‌های داستایوسکی و ولتر می‌توان دیدگاه پاسکال را قرار داد که «انسان‌ها هرگز به تمامه و با شور و نشاط مرتکب شر نمی‌شوند مگر هنگامی که با اعتقادات مذهبی به آن اقدام کنند.» گفته‌های داستایوسکی و ولتر تاریخ جنایات دینداران بر اساس باورها و اعتقادات دینی را مغفول می‌گذارند.

از زمان کانت این امر به طور کلی در میان فیلسوفان تحلیلی اخلاق و فیلسوفان تحلیلی مذهب پذیرفته شده است که اخلاق همواره بر سر پای

خود ایستاده است و نیازی به دین برای ادامه‌ی حیات ندارد. اما ادیان به نحو تاریخی این نظریه را تبلیغ می‌کرده‌اند که آگاهی اخلاقی تحت تأثیر باورهای دینی بوده است. در اینجا ترس دینداران از اینست که وجدان در مواردی بر فراز ایمان قرار گیرد و مقتضیات ایمان غیرعقلانی و خلاف شأن انسان تلقی شوند. این ترس مبنای به حاشیه راندن وجدان اخلاقی فرد قرار می‌گیرد.

اگر چنانکه کانت می‌گفت خدا هم باید به مقتضیات عقل گردن بگذارد، دینداران باید نظام اخلاقی عرفی و جهان شمول را که عقل انسانی عرضه می‌کند بپذیرند و تلاش نکنند اخلاق را نیز مانند علم و سیاست و فرهنگ مصادره کنند. در دیدگاه اسپینوزا که خدا نه مانند صور ایده‌آل افلاطونی لامکان و لازمان بیرون از جهان است و نه نیرویی در حرکت در جهان است، بلکه همان جهان است دستورات اخلاقی صادر نمی‌کند بلکه انسان‌ها که به جهان و خود از منظری ابدی می‌نگرند مسائل اخلاقی خود را در چشم‌اندازی کلی‌تر و با توجه به وحدت با جهان خارج حل و فصل می‌کنند.

این ادعای پیشینی آکویناس که اخلاق مبتنی بر عقل و دین مبتنی بر وحی در نهایت یک مجموعه دستورات عمل را صادر می‌کنند، هیچ مبنایی ندارد و ادیان واقعاً موجود مملووند از دستوراتی که با عقل انسانی در تقابل‌اند. این گفته‌ی انطباق‌گرایانی مثل هگل و ملاصدرا که دین و عقل در نهایت یک چیز را به زبان‌های متفاوت می‌گویند با واقعیات آنچه در ادیان واقعاً موجود، آمده سازگار نیست و تنها گفته‌ای بر اساس باور است. دین و اخلاق نه تنها در حوزه‌ی رفتارها بلکه در قلمرو باورها نیز به راه جداگانه رفته‌اند گرچه دینداران همواره تلاش کرده‌اند مسیر اخلاق را آن‌چنان کش دهند تا با دین منطبق شود، همان کاری را که با فلسفه و علم و فرهنگ کرده‌اند.

سپردن زمام امور اخلاق به دست ادیان نظام‌های اخلاقی را در وضعیت تعلیق قرار می‌دهد. آدمیان به جای گردن نهادن به مقتضیات اخلاق باید همواره منتظر فتاوی‌ای اخلاقی رهبران دینی باشند تا از اخلاقی بودن یا نبودن یک عمل اطمینان حاصل کنند. رهبران دینی و خدای آنان از هیچ اصل عقلانی تبعیت نمی‌کنند؛ در این حال چگونه می‌توان از آنها انتظار داشت که از اصول اخلاقی تبعیت کنند یا آدمیان را به اصول اخلاقی فراخوانند. خدایی که خود فراتر از اصول اخلاقی است و اصول اخلاقی را تعیین می‌کند هیچگاه در تار و پود اصول اخلاقی قرار نمی‌گیرد. از همین جهت رهبران دینی وخیم‌ترین پرونده را در رعایت اصول اخلاقی داشته‌اند.

برخی از دینداران تا آنجا پیش رفته‌اند که اخلاق را نه تنها بخشی از دین بلکه محفوف در شریعت می‌دانند به این معنا که با اجرای دستورالعمل‌های شریعت اخلاق هم حاصل است و شریعتمداران نباید دغدغه‌ی اخلاق داشته باشند. مهم‌ترین دلیل برای آن که دینداران زمام اخلاق را به دست دین و دینداران می‌دهند آنست که به عقل اعتماد ندارند. آنها عقل را وسوسه‌گر و حداقل ناتوان در برابر وسوسه‌های نفس می‌دانند. در برابر، باور دینی را که خود مفسر آن هستند به کرسی زمامداری اخلاق می‌نشانند و از همین جا بنیاد اخلاق را از جا می‌کنند. قرار دادن اخلاق در جوف شریعت همان و راحت کردن خیال دینداران از رعایت (و در واقع عدم رعایت) دستورات اخلاقی همان. به همین دلیل در جوامعی که شریعت و دستورات آن تنها معیار درستی و نادرستی اعمال قرار می‌گیرند، اخلاق به حاشیه رانده یا نابود می‌شود.

با همین دیدگاه نرگسمندان و خودشیفته است که مسلمانان به صرف مسلمان بودن انسان و غیرمسلمانان حیوان تلقی می‌شوند:

«امروز بدترین ابتذال‌ها در غرب برای زنان وجود دارد و مهم‌ترین بهانه آنها آزادی زنان است ولی بدانید که حیوانیت در آنجا حکم فرما

است.» (لطف‌الله صافی گلپایگانی، تابناک، ۶ اردیبهشت ۱۳۸۹)

این دیدگاه که توسط یکی از مراجع شیعه مطرح می‌شود تنها دیدگاه این فرد نیست بلکه در میان روحانیت شیعه غلبه دارد.

اخلاقی بودن مخلوق اراده و وجدان انسان است و با اتکا به همین اراده و وجدان انسانی است که تداوم می‌یابد. اخلاق نه تنها بخشی از دین و برساخته‌ی آن نیست بلکه مخلوق خداوند نیز نیست. دینداران فیلسوف با این باور که اخلاق منعکس‌کننده‌ی قانون طبیعی است و قانون طبیعی از سوی خداوند در انسان‌ها به ودیعه گذاشته شده است تلاش کرده‌اند به واسطه اخلاق را تابع خدا و دین قرار دهند. (آکوییناس، ۱۹۴۷) اگر اخلاق ناشی از طبیعت انسانی است انسان‌ها طبایع گوناگونی از خود بروز داده‌اند و معلوم نیست طبیعی یا طبایعی که دینداران از آن سخن می‌گویند و به انسان‌ها نسبت می‌دهند تنها طبیعت یا طبایع انسانی باشند.

ایمان و وجدان که جوهره‌ی دینداری و اخلاقی بودن‌اند دو پدیده‌ی متفاوتند. اگر قرار باشد ایمان برفراز وجدان قرار گیرد و احکام و دستورالعمل‌های آن را تأیید یا تو کند استقلال فرد و توانایی وی برای عمل بر اساس تصمیمات فردی‌اش مخدوش می‌شود. دستورالعمل‌ها و کتب اخلاقی غیردینی هم بر اخلاقیات دینی مقدم هستند، هم سازگاری بیشتری دارند و هم نظامیافته‌ترند. نظام‌های اخلاقی غیردینی - نه ضرورتاً ضددینی - تنوع و قدمتی به اندازه‌ی ادیان دارند و افراد غیردیندار بر اساس همان‌ها - در کنار مقررات و قوانین - است که زندگی فردی و اجتماعی خود را تنظیم می‌کنند.

دینداران در برابر اخلاق نیز همانند در مواجهه با علم و فلسفه و هنر گزینشی عمل می‌کنند؛ آنچه به مذاق آنها خوش بیاید دستچین می‌شوند و آنچه نیاید به دور افکنده می‌شوند. اخلاق و علم و فلسفه و هنر اگر در خدمت دین و دینداران باشند محترم و پسندیده‌اند و اگر نباشند طرد و

نفی می‌شوند.

۲-۴- اخلاق عرفی عام و جهان شمول در برابر اخلاق دینی خاص و غیرجهان شمول

عقل انسانی ظرفیت و قدرت تشخیص اصول بنیادی اخلاقی دارد، عقلی که محدوده و مرز برنمی‌دارد. اما ادیان منطقی‌ای و مربوط به گروه‌های خاص اجتماعی هستند. امکان اجماع عقلای عالم و جامعه‌ی جهانی بر یک دسته اصول اخلاقی جهان شمول قابل تصور است اما تصور اجماع دینداران بر سر اصول دینی عملاً غیرممکن است چه برسد به اصول اخلاقی. آنچه به نام اخلاق دینی معروف شده آن چنان با شریعت و الهیات گره خورده است که تفکیک اخلاق دینی از شریعت و کلام را غیرممکن می‌سازد. در حالی که ادیان با شریعت و کلام خود هویت و تمایز می‌یابند امکان رسیدن آنها به اجماع اخلاقی منطقیاً غیرممکن است.

ادیان اخلاقی بودن را از موضوع رنج و درد انسان‌ها تفکیک می‌کنند و اموری را به عنوان اخلاقی عرضه می‌کنند که هیچ نسبتی با کاهش درد و رنج انسان‌ها ندارند بلکه درد و رنج آنها را افزایش می‌دهند. ادیان ابزارهای خوبی برای انحراف توجه از موضوعات بنیادی و کلیدی اخلاقی در جهان امروز به موضوعات حاشیه‌ای و غیرمهم بوده‌اند. یک مسلمان بیشتر به نگاه به محارم حساس است تا کشتار جمعی، بیشتر به رابطه‌ی جنسی بر اساس رضایت طرفین اما بدون عقد شرعی حساس است تا شکنجه، به نمایش موی خانم‌ها حساس است تا فروش دختران جوان در شبکه‌های قاچاق انسان. یک مسیحی تبشیری بیشتر به سقط جنین حساس است تا کشتار صدها هزار نفر در جنگ، بیشتر به آمیزش جنسی میان هم جنس‌ها حساس است تا مرگ میلیون‌ها نفر از فقر و عدم بهداشت. مسیحیان کاتولیک و تبشیری بیشتر به گناه رابطه‌ی جنسی غیرمبتنی بر ازدواج حساس‌اند تا

جلوگیری از ایدز با وسایل پیشگیری.

تمرکز بر مسائل جنسی به عنوان مهمترین عامل انحراف بشر و تمرکز بر تنبیهات و حشیانهای بدنی به عنوان مؤثرترین روش های اجرای عدالت و پیشگیری از جرم واضح ترین عامل انحراف ادیان از اخلاق است. به همین دلیل است که وحشیانه ترین تنبیهات برای خطاهای انسانی در ادیان تعبیه و تأیید و اجرا شده اند.

۳-۴- دین، نه اخلاق

به دلیل تنوع ادیان، اگر تأسیس اخلاق را به دین وابگذاریم دهها و بلکه صدها نظام اخلاقی خواهیم داشت که یکی شدن آنان با توجه به ادعای حقیقت توسط هر یک از ادیان غیرممکن به نظر می رسد. ادیان هریک مجموعه های متفاوتی از دستورات اخلاقی صادر کرده اند که گاه با یکدیگر در تقابل و تضاد هستند. در یک دین سخن گفتن زن و مرد نامحرم دارای اشکال و لذا غیر اخلاقی است و در دین دیگر چنین ارتباطی بدون اشکال است. در یک دین موی زن را نباید نگریست و در دین دیگر اشکالی در این نگاه نیست.

دستورات اخلاقی که از سوی رهبران دینی عرضه شده اند با دستورات اخلاقی عام و عرفی قابل سنجش هستند اما اصول اخلاقی عام با سخنان رهبران دینی محک نمی خورند. حتی امامگراترین فرقه های شیعه که حقیقت را با امامانشان اندازه می گیرند، ادعا نکرده اند که دزدی بد است، چون امام ششم شیعیان چنین می گوید یا دروغ بد است چون امام اول شیعیان آن را نهی کرده است. این نکته نمایانگر این امر است که اخلاق مبتنی بر عقل انسانی بر دستورات دینی حاکم است و نه محکوم دستورات دینی. سپردن زمام اخلاق به ادیان آن را از محتوای عقلانی آنها محروم می کند.

راهنمای اخلاق معرفی کردن ادیان از ادعاهایی است که نه تنها هیچ پشتوانه‌ای ندارد بلکه به سادگی قابل نقض است. دین مبتنی بر وحی است و اخلاق مبتنی بر عقل انسانی. با اتکای صرف بر دین یا تجربه‌ی دینی نمی‌توان نظامی اخلاقی تأسیس کرد و آن دسته از متدینان نیز که به اسم دین نظام‌های اخلاقی عرضه کرده‌اند، در واقع بسیاری از مطالب خود را از آثار اخلاقی غیردینی اقتباس کرده‌اند. نگاهی به آثار اخلاقی شیعه مثل معراج‌السعادة^۱ احمد نراقی و جامع‌السعادات^۲ ملا مهدی نراقی به عنوان مهم‌ترین آثار نظامیافته‌ی اخلاقی این مذهب به خوبی گواه بر این موضوع است. مباحث نفس‌شناسی مثل قوای چهارگانه (معراج‌السعادة، باب دوم، فصل اول)، نظریه‌ی اعتدال (معراج‌السعادة، باب سوم)، و فهرست ردائل و فضائل انسانی بر اساس تعریف قوای چهارگانه (معراج‌السعادة، باب چهارم؛ جامع‌السعادات، مقام سوم و چهارم) در کتب اخلاقی مسلمانان مستقیماً از کتب اخلاقی فیلسوفان یونانی بالاخص ارسطو اخذ شده‌اند. در این دسته از کتب اخلاقی این علم اخلاق است که راهنمای دینداران قرار می‌گیرد و نه بالعکس.

دیگر کتب اخلاقی مسلمانان مثل *ارشاد القلوب* حسن ابن محمد دیلمی^۳ مجموعه‌ای از احادیث هستند که دستورات اخلاقی را از زبان پیامبر اسلام و ائمه‌ی شیعه بیان می‌کنند. صرف بیان این دستورات از زبان رهبران دینی دلیلی بر اتکای آنها به وحی نیست و این رهبران نیز می‌توانسته‌اند همانند دیگر افراد بر اساس حکم عقل این دستورات را بیان کرده باشند. دینداران همواره فراموش کرده‌اند که رهبران و پیامبران آنها همانند دیگر انسان‌ها آب می‌نوشیده‌اند یا غذا می‌خورده‌اند یا آمیزش جنسی داشته‌اند و حجت

1. hawzah.net/Per/K/Merajalsaadah/Index.htm

2. hawzah.net/Per/K/elmakhlaq/Index.htm

3. aqaed.com/shialib/index.html

خوردن و نوشیدن و آمیزش جنسی را نمی‌توان از اعمال پیامبران نتیجه گرفت.

کتاب آسمانی ادیان مملو است از دستوراتی که در هر آیین و مسلکی و از نگاه عموم افراد جامعه‌ی بشری ضد اخلاقی تلقی می‌شوند. زدن و حتی کشتن فرزندان در صورتی که به روی والدینشان برگردند از سوی انجیل توصیه شده است.^۱ سنگسار تا حد مرگ برای زنا، لواط، جادو، کفر، پرستش بت؛ حتی به کشتار جمعی نیز برای مجازات ساکنان شهری که با هم به دین دیگری گرویده‌اند حکم شده است.^۲ ادیان افراد را صرفاً به جرم ادعاهای بی‌پایه مثل ادعای امامت به قتل می‌رسانند.^۳ در کتاب تثنیه آشکارا دستور قتل اهل دیگر ادیان صادر می‌شود:

«اگر در میان شما پیشگو یا تعبیر کننده خواب وجود دارد که آینده را پیشگویی می‌کند و پیش‌گویی‌هایش نیز درست از آب در می‌آید ولی می‌گوید: «بیایید تا خدایان دیگر را پرستیم» به حرف او گوش نکنید. ... آن پیشگو یا تعبیر کننده‌ی خواب را که سعی می‌کند شما را گمراه سازد بکشید» (تثنیه، ۱۳) در کتاب لاویان برای انواع گناهان از جمله نفرین پدر و مادر مجازات مرگ در نظر گرفته شده است. حتی برای فاحشگی مجازات قساوت‌مندانه‌ای مثل زنده سوزانده شدن توصیه شده است (لاویان، ۲۰ و ۲۱) برده‌داری در متون دینی به عنوان یک واقعیت پذیرفته شده است. نمونه‌های دستورات غیر انسانی و غیر اخلاقی در متون دینی بیشمارند.

۱. خروج ۲۱

۲. تثنیه، ۱۳، ۱۶-۱۲

۳. یک مدعی امامت در شهر قم اعدام شد. دادستان عمومی و انقلاب قم اتهام این اعدامی ۴۱ ساله را خرافه‌پرستی عنوان کرد. او مولف یک کتاب ۶۰۰ صفحه‌ای و متهم به گردآورن ۲۱ مرد و ۲۹ زن در حال ترویج خرافه‌پرستی در پایتخت مذهبی جمهوری اسلامی بود. در شهریور ۱۳۸۶ فردی به نام محمد حسین زاده نیز به اتهام ادعای امام زمان اعدام شد. (سایت فردا، ۱ دی ۱۳۸۷)

ادیان تنها عشق به همدینان را تبلیغ می‌کنند اما نسبت به غیر همدینان تنفر می‌انگیزانند. تنفر ابتدای خروج از عدم انصاف و نقض عدالت است. خدای ادیان که به سادگی عصبانی می‌شود و خشم خود را با خشکسالی، سونامی، زلزله و توفان آشکار می‌کند چگونه دست بالای اخلاقی را داراست؟ بحث عدل الهی معرکه‌ای از تناقضات برای اخلاقی معرفی کردن ادیان است: خدایی با علم مطلق، خیر خواهی مطلق و رحمانیت و رحیم بودن چشم بر رنج‌های انسانی می‌بندد تا آنها آزمایش شوند. این چشم پوشی که اصولاً عملی غیر اخلاقی است قرار است زمینه‌ی اخلاقی بودن آدمیان را فراهم آورد. ادیان با غیر اخلاقی معرفی کردن گناه و اخلاقی معرفی کردن پرهیز از آن، اخلاق را از اخلاق بودن ساقط کرده و آن را به تعالیم دینی تقلیل می‌دهند. خلط گناه و عمل غیر اخلاقی از خلط‌های رایج دینداران است.

نظریه‌ی ابتلا که در همه‌ی ادیان وجود دارد اصولاً مبشر رنج است. آنها دوستدار فقراوند و نه فقرا چون فقر نوعی ابتلاست و آدمیان را به یاد خدا می‌اندازد. خداوند ادیان ابراهیمی با رنج‌های بسیار بزرگ ناشی از بلاهای طبیعی و جنایات انسانی رمز و رازها را برای بشر آشکار می‌کند. برخی از دینداران (عمدتاً مسیحیان) علی‌رغم این‌گونه رهیافت به رنج‌های بشری به بشریت خدمت کرده‌اند اما مضار آنها کمتر از خدماتشان نبوده است. آنها ممکن است به فقرا غذا رسانده باشند اما ناآگاهی و بی‌اطلاعی را نیز ترویج کرده‌اند.

از نگاه دینداران انسان‌ها نباید معیارهای انسانی خود از اخلاق را بر خداوند اطلاق کنند. اما مگر غیر از این معیارهای انسانی معیار دیگری نیز وجود دارد؟ خدایی که قابل سنجش و اندازه‌گیری نباشد و اعمالش هیچ ضابطه و قانونی نداشته باشد چگونه قابلیت باور و اعتماد را از سوی انسان‌ها پیدا می‌کند. فراتر نشانیدن خدا بر اصول اخلاقی در واقع بی‌معنی

کردن این اصول یا مستثنی کردن گروهی خاص از این اصول و خلق جامعه‌ای با طبقات مختلف با اصول اخلاقی متفاوت است.

۴-۴- دینداران علیه اخلاق

اصول اخلاقی بسیاری توسط دینداران در طول تاریخ نقض شده است. بخشی از این اصول اخلاقی بدین قرارند:

صداقت: دینداران کسی را که یک فرد معمولی مانند همه‌ی انسان‌هاست و کتابی را که یک اثر معمولی مثل همه‌ی آثار مخلوق است با قاطعیت و بدون شک به عنوان یک فرد و یک کتاب غیرعادی و آسمانی معرفی کرده‌اند. اینها بزرگترین عمل غیراخلاقی دینداران هستند. قران و انجیل توسط هر انسان یا گروه انسان‌های باسوادی در دوره‌های شکل‌گیری قابل خلق بوده و نویسندگان قران و کتب انجیل نمونه‌هایی از آنها بوده‌اند. هر اثر انسانی همانند قران و انجیل منحصر به فرد است چون نویسندگان آنها دوره و دنیای آنها منحصر به فرد بوده‌اند. معرفی قران و انجیل به عنوان آثار آسمانی و نویسندگان آنها به عنوان افرادی که با امر قدسی ارتباط داشته‌اند برای نهادهای دینی و دینداران قدرت سیاسی، منزلت اجتماعی و ثروت بیشماری را به بار آورده است و اگر روزی تبعیض‌های دینی همانند تبعیض‌های نژادی و جنسی مورد پرسش و انکار قرار گیرد این قدرت‌ها، ثروت‌ها و منزلت‌های باد آورده باید به صاحبان اصلی آنها باز گردد و با دینداران باید همانند غیردینداران در جامعه رفتار شود. دینداران توهمات خود را به عنوان واقعیت به جامعه‌ی بشری فروخته و آنجا که قدرت یافته‌اند این توهمات را با داغ و درفش به دیگران اعم از باورمندان به دیگر ادیان یا غیرباورمندان تحمیل کرده‌اند.

برابری: ادیان بنیانگذار امتیازات ویژه برای دینداران و رهبران دینی بوده‌اند و این امتیازات منشأ بی‌عدالتی و تبعیض بوده و هستند. شکل

دادن به گروهی از انسان‌ها با عنوان ملا، آخوند، کشیش، خاخام، و مانند آنها و برتر نشانیدن آنها نسبت به دیگران به شکل گیری طبقاتی ثروتمند و قدرتمند در جوامع بشری انجامیده است که اصل برابری حقوقی انسان‌ها را به شکل نهادینه نقض کرده‌اند.

تواضع: دینداران با تکبر ویژه معتقدند که تنها آنانند که به بهشت می‌روند و بقیه که مانند آنها نیستند، حتی دینداران باورمند به دیگر ادیان، به جهنم رفته و در آتش می‌سوزند نه به دلیل اعمالی که انجام می‌دهند بلکه صرفاً به دلیل عدم باور به اعتقادات یک دین خاص. این باور به تکبر فکری و اعتقادی در میان دینداران منجر شده است تا آن حد که اهل دیگر ادیان را تا حد حیوان یا شهروند درجه‌ی دوم تنزل می‌دهند و با همین توجیه ابتدایی‌ترین حقوق آنها را نقض و ابتدایی‌ترین اصول اخلاقی را در برابر آنها زیر پا می‌گذارند.

روراستی: خود فریبی بخش بسیار مهمی از فرهنگ دینی است. هنگامی که هزاران نفر در بلاای طبیعی یا فجایع انسان ساخته تلف می‌شوند دیندارانی که از این فجایع جان سالم به در برده‌اند بدین سو می‌گرایند که خدا آنها را حفظ کرده است، همان خدایی که دیگران را به کام مرگ و نیستی سوق داده است. در این قضاوت نه تنها بویی از اخلاق به مشام نمی‌رسد بلکه انسان دیندار خود را بدون هیچ دلیلی بالاتر از دیگران حتی دینداران همکیش خود قرار می‌دهد.

دوستی هممنوع: ادیان از ابتدا مبلغ نفرت از بی‌دینان و باورمندان به دیگر ادیان بوده‌اند. این نفرت همواره از دوران کودکی در کلیساها، مساجد و کنیسه‌ها به کودکان انتقال می‌یابد. اهل ادیان گاه در نفرت خویش تا آنجا پیش می‌روند که اهل دیگر ادیان را نجس و حتی در حد حیوان معرفی می‌کنند. نفرت از زنان جزئی تفکیک ناپذیر از تعالیم دینی‌اند؛ تلاش زیادی شده تا این نفرت با برخی تعارفات و لفاظی‌ها تعدیل شود اما عمق آن را

باید در مواجهه‌ی اهل ادیان با حقوق زنان مشاهده کرد.

ایثار: دینداران - البته گروه کوچکی از آنها - اغلب برای همکیشان خود ایثار می‌کنند. مفهوم انسانیت و انسان دوستی فارغ از تفکیک‌های دینی برای آنها معنی ندارد. حتی اگر به غیر همکیشان خود کمک کنند در نهایت برای آن است که آنها را به دین و مسلک خود علاقه مند سازند.

آزاداندیشی و قائل شدن حق برای دیگران: اهل ادیان به نسبت‌های متفاوت با گفتگو، مدارا، تفکر انتقادی، جریان آزاد اطلاعات، دموکراسی، جامعه‌ی مدنی، آزادی بیان و دموکراسی تقابل جدی داشته‌اند. دینداران ظاهراً دموکرات و لیبرال نیز تنها تا اندازه‌ای به این ایده‌ها باور دارند و نوع مفید شده‌ی آنها به ارزش‌ها و دستورات دینی را می‌پذیرند.

۵-۴- اخلاق عرفی، موثرتر و کم هزینه تر

گرچه غیردینداران در فضای عمومی بیشتر مورد حمله قرار می‌گیرند این دینداران مدعی اخلاق‌اند که در عین مظلوم‌نمایی بیشترین رنج را بر دیگران تحمیل می‌کنند. این گونه دیندارانند که مرتباً با تهدید دیگران از آزادی بیان و رسانه‌ها جلوگیری می‌کنند. این گونه دیندارانند که اگر کسی مانند آنها نیندیشد و زندگی نکند وی را تهدید به مرگ می‌کنند. این در حالی است که اکثر غیردینداران با تساهل و تسامح بیشتری با باورها و سبک زندگی دینداران کنار می‌آیند. جزم‌اندیشی، غرور و تعصب اجزای بنیادی باورهای دینی‌اند و دیندارانی که آزاد اندیش بوده‌اند این آزاداندیشی را مدیون شرایط در اقلیت قرار گرفتن هستند. هرگاه دینداران در اکثریت بوده و قدرت را به دست گرفته‌اند باورها و سبک زندگی خود را تحمیل کرده‌اند. موردی در تاریخ جامعه‌ی بشری مشاهده نمی‌شود که در جامعه‌ای با اکثریت دیندار (با مذهبی خاص) و قرار داشتن قدرت سیاسی در دست این اکثریت، اقلیت‌های دینی و غیردینی آزاد (فراتر از

نفس کشیدن و پرداخت جزیه) گذاشته شده باشند.

معمولاً دینداران مدعی اخلاق در مقام دفاع از اخلاق دینی در برابر اخلاق عرفی به این استدلال دست می‌یازند که دستورات اخلاق عرفی به دلیل عدم اتکا بر تنبیه و پاداش اخروی از ضمانت اجرا برخوردار نیستند در حالی که اخلاق دینی با اتکا به پاداش و مجازات اخروی فرد دیندار را در مقام رعایت جدی دستورات اخلاقی قرار می‌دهد. این ادعا با آنچه در جوامع دینی از حیث رعایت اخلاق می‌گذرد همخوانی ندارد. تنبیهات و پاداش‌های اخروی هیچ تاثیری بر اخلاقی‌تر بودن دینداران نداشته‌اند و بسیاری از جوامع با اکثریت مردم دیندار بیشتر از جوامع با اکثریت غیردیندار با رذائل اخلاقی مواجه بوده‌اند. دینداران به جای اتکا بر پاداش و مجازات اخروی به همین پاداش‌ها و مجازات دنیوی رو کرده‌اند تا سلیقه‌های خود را بر دیگران اعمال کنند. همچنین این گونه استدلال به جای آنکه رعایت دستورات اخلاقی را بر درست و نادرست بودن ذاتی اعمالی خاص بنا کند اخلاق را بر ترس و احتیاط بنیان می‌نهد.

۶-۴- دین متضمن سعادت دنیوی نیست

دینداری هیچ نسبت و رابطه‌ای ضروری با سعادت دنیوی، سرخوشی انسان‌ها و کاهش رنج آنها ندارد. هیچ یک از پیامبران و رهبران دینی با این ادعا به صحنه نیامده‌اند که می‌خواهند رنج انسان‌ها را به حداقل برسانند یا زمینه‌ی لذت آنها را از زندگی خود فراهم کنند. شریعت اسلامی و یهود و دستورات کلیسا عمدتاً متوجه به تقویت نهادهای دینی و نهادینه کردن رابطه‌ی فرد با دستگاه مذهبی هستند و نه سعادت‌مند کردن انسان‌ها در این دنیا.

جوامع بشری آنگاه به سوی توسعه گام گذاشتند که میان کلیسا و دولت، میان دین و علم، میان دین و اخلاق، و میان دین و قانون فاصله انداختند.

رسانس، رفرم دینی، روشنگری و انقلاب صنعتی جنبش‌ها و تحولاتی در جهت لگام کشیدن بر قدرت مذهب در حوزه‌ی عمومی بودند و با کاسته شدن از قدرت مذهب علم و تکنولوژی و هنر مستقل از مذهب رشد و توسعه یافتند. تمدن امروز غربی نتیجه‌ی نفی مذهب نیست بلکه محصول از خدایی انداختن دستگاه کلیسا، راندن دین به حوزه‌ی مخصوص به آن و محدود کردن آن به رابطه‌ی خدا و انسان بوده است.

نگاهی به گزارش‌های توسعه‌ی انسانی سازمان ملل و مقایسه‌ی سطح توسعه یافتگی جوامعی با اکثریت سکولار و اکثریت دیندار به خوبی ما را به این نتیجه‌گیری هدایت می‌کند که جوامع غالباً دیندار توسعه نیافته‌تر از جوامع کمتر دیندارند. حتی در جوامع غربی، بخش‌هایی که دینداری و کلیسا در آنها قدرتمندترند توسعه نیافته‌ترند. در اینجا نمی‌خواهم رابطه‌ی علی میان دینداری و غیرتوسعه نیافتگی برقرار کنم اما حداقل می‌توان در این آمارها به نتایج یا گمان‌هایی حداقلی رسید یا حداقل به نقض ادعای دینداران مبنی بر نقش محوری ادیان در سعادت دنیوی پرداخت. حتی در یک کشور می‌توان به چنین گمانه زنی‌هایی دست یافت. در ایالات متحده‌ی امریکا شمال شرقی و ساحل غربی سکولار وضعیت اجتماعی و اقتصادی بهتری از جنوب کشور که دیندارترند دارند. همین نکته در مورد شمال و جنوب اروپا صادق است. حتی اگر ادیان در گذشته نقش مثبتی در سعادت دنیوی انسان‌ها از طریق تحکیم روابط اجتماعی و به راه انداختن فرایند اجتماعی شدن داشته‌اند دیگر چنین نقشی را ایفا نمی‌کنند یا حداقل نظام‌های عرفی این نقش را به همان شکل یا بهتر ایفا می‌کنند.

حداقل آن دسته از دینداران که حوزه‌ی دین را به سعادت اخروی محدود کرده‌اند از توجه بیشتری به اصول معنوی و اخلاق ظاهراً دینی برخوردار بوده‌اند. به همین دلیل دینداران سکولار یعنی آنها که میان حوزه‌ی دین و دیگر حوزه‌های زندگی بشری تفکیک می‌کرده‌اند به اخلاق بیش از

شریعت و کلام توجه می کرده‌اند.

۷-۴- دولت و اخلاق

دیندارانی که اخلاق را در دین مضمحل کرده‌اند عموماً از ادغام مسئولیت اخلاقی در دولت نیز واهمه نداشته‌اند. از نگاه آنان دولت متکفل بردن انسان‌ها به سوی سعادت است و از هر ابزاری برای این هدف می‌تواند بهره‌گیری کند. دولت از منظر لیبرال دمکرات‌ها هیچ مأموریت اخلاقی‌ای در جهت تحمیل ایده‌ها یا منع کردن آنها یا پیشبرد یک ایدئولوژی یا متوقف کردن دیگری ندارد بلکه کارکرد دولت یاری کردن مردم در جهت انتخاب‌های عقلانی‌تر از طریق جریان آزاد اطلاعات، منع انحصارات، استیفای حقوق آنها و افزایش خدمات عمومی است. از نگاه لیبرال دمکرات‌ها دولتی که چنین نمی‌کند بلکه بر خلاف آن عمل می‌کند دولتی ضد اخلاقی است و در صورت ارائه‌ی مدعیات اخلاقی تنها بر میزان ریاکاری و فریبکاری‌اش می‌افزاید. دولت اخلاقی لیبرال دمکرات در پیشبرد اهداف عمومی‌اش تلاش می‌کند، کمترین افراد را مورد تعرض قرار دهد و آزادیها و حقوق افراد را تا حد ممکن محدود نسازد.

دولت لیبرال دمکرات دولتی حداقلی است که تنها در محدوده‌هایی که خدمات عمومی دچار اختلال می‌شوند به دخالت می‌پردازد (حد اقل گراییی) در حالی که دولت مورد نظر دینگرایان محدوده‌ای برای عدم دخالت نمی‌شناسد (حداکثر گراییی). دولت لیبرال دمکرات رویی گشاده به هر انتخابی و سیاستی دارد، شهروندانی مطلع، درگیر، فعال و آگاه می‌خواهد، و منابع انسانی، طبیعی و سازمانی را در انحصار هیچ گروه و دسته‌ای نمی‌خواهد. در این شرایط پیش شرط‌های تصمیم‌گیری اخلاقی فراهم می‌آید. در مقابل دولت دینگرا که اخلاق را تنها بخشی از دین می‌داند با سلب پیش شرط‌های تصمیم‌گیری اخلاقی انسان‌ها را وادار به

عمل بر طبق دستورات صادر شده از مراکز قدرت و اقتدار می‌کند و اصل آزادی افراد در تصمیم‌گیری را که بنیاد اخلاق است نقض می‌کند.

Bibliography

Aquinas, Thomas

1947 *Summa Theologica*, 3 volumes, New York: Bensinger

Jastrow, Morris

2005 *The Study of Religion*, Kessinger Publishing



بخش دوم
اسلامگرایی،
کالای داغ بازار دین



۵- اسلامگرایی و مخاطراتش

۵-۱ - هندسه‌ی پنج نوع اسلام و نتایج آن

سخن گفتن از اسلام و مسلمانان یا موضع‌گیری کردن در مورد آنها امروز شنا کردن در آب‌های گل‌آلود است و اکثر کسانی که چنین می‌کنند حتی شنا هم نمی‌دانند. اسلام و مسلمان بودن یک پدیده‌ی چند وجهی است که بی‌توجهی به این مشخصه موجب گمراهی یا خلط می‌شود. برای روشن کردن وضعیت اسلام و مسلمانان در دنیای امروز نخست باید پنج نوع نگاه به اسلام یا پنج نوع اسلام را از هم تفکیک کرد (از هر یک از این اسلام‌ها قرائات متنوعی وجود دارد) و بعد بر مبنای این تفکیک به مسائل و موضوعات مربوط به اسلام در دنیای معاصر پرداخت.

“اسلام”ها

پنج وجه از اسلام یا پنج دریچه برای نگاه به اسلام یا رفتار اسلامی را می‌توان با توجه به تاریخ، جغرافیا و نحوه‌ی کنش گروه‌های مختلف مسلمان به خوبی از یکدیگر تفکیک کرد. اینها را می‌توان به عنوان قرائت، گفتمان یا رهیافت به اسلام نیز تحت نظر و بررسی قرار داد:

اسلام عبادت. نماز و روزه و دعا و ذکر و غسل و وضو و صدها امر فردی دیگر که به قصد تقرب به خدا انجام می‌گیرد و جوه عبادی اسلام

را تشکیل می‌دهند. پیش‌نیاز این عبادات اصول کلامی اسلام یعنی توحید و نبوت و معاد هستند. این امور بخش قابل توجهی از رساله‌های عملیه و شریعت را شکل می‌دهند.

اسلام جماعت. این همان اسلام آیینی یا مراسم است. نمازهای جمعه و جماعت و عید قربان و فطر، حج، زیارت، مراسم سینه‌زنی و عزاداری برای مقدسان و نذری نمودهای این اسلام هستند. در صورت فقدان حکومت دینی و عامل اجبار اسلام جماعت همانند اسلام عبادت می‌تواند کاملاً ارادی و اختیاری باشد.

اسلام شریعت. شریعت برساخته‌ی فقها، مدارس و مکاتب فقهی است. دین فقهی در عین در بر گرفتن چارچوب‌ها و دستوراتی برای عبادت و جماعت در پی شکل دادن به امت اسلامی و مدیریت جامعه است. اسلام عبادت و جماعت بدون شریعت ممکن است اما اسلام شریعت بدون دستورات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی ممکن نمی‌شود. اسلام شریعت بیشترین تناقضات را با حاکمیت قانون، حقوق بشر، حقوق زنان و آزادی‌های بشر دارد. با اسلام شریعت است که اعدام مرتد، شلاق زدن به روزه‌خوار، سنگسار زناکار، قطع دست و پا و انگشتان و شلاق زدن به مشروب‌خوار سر و کله‌شان پیدا می‌شود. مدارس معروف در جهان اسلام (قم و نجف در اسلام شیعه، و الازهر مصر، زیتونه تونس، حضرموت یمن، قرویین مراکش) عمدتاً حاملان اسلام فقهی هستند.

اسلام قدرت. اسلام قدرت اسبی است زین شده برای کسب قدرت سیاسی با تمسک به دین به عنوان ابزاری برای بسیج سیاسی و به راه انداختن جنبش‌های سیاسی و اجتماعی. باورمندان به اسلام قدرت کسب قدرت را مقدمه‌ی مسلمان واقعی بودن با اجرای احکام اسلام می‌دانند. بدون اسلام قدرت شریعت در حوزه‌های قضایی و اجتماعی بر روی کاغذ باقی می‌ماند و از خطر آن کاسته می‌شود.

اسلام هویت. این اسلام برای تعیین بخشیدن به هویت فردی و اجتماعی بر ساخته شده است. این هویت در برابر هویت ملی و قومی و حرفه‌ای و جنسی و جنسیتی قرار می‌گیرد. یک زن مسلمان باورمند قبل از این که زن باشد مسلمان است و به همین دلیل همه‌ی احکامی را که به تحقیر زنان منجر می‌شود می‌پذیرد. مسلمانان اروپایی که به داعش می‌پیوندند خود را فرانسوی یا آلمانی و انگلیسی نمی‌دانند و اولین هویت آنها مسلمان بودن است. روش کشف حمل اسلام هویت این است که از فرد پرسیده شود «تو کی هستی» و او بلافاصله بعد از اسمش بگوید من مسلمانم (نه پدر یا مادر هستم، نه امریکایی‌ام، نه کُردم، نه زنم، نه همجنس‌گرایم، نه وکیل یا معلم یا پزشک هستم). اسلام هویت بر ساخته‌ی احیاگرانی است که می‌خواهند از جنبش‌ها و دولت‌های ملی‌گرا، دمکراسی خواه، سوسیالیست، لیبرال، سکولار و مانند آنها فرارفته و هویت سیاسی افراد مسلمان را به مسلمان بودن تقلیل دهند. اسلام هویت فردگرایی و انسانگرایی را از فرد مسلمان می‌ستاند. اسلام هویت حتی بیش از اسلام قدرت و اسلام شریعت غرب ستیز است.

ترکیب‌های هندسی

اسلام حتی در بعد عبادی آن مخاطره‌انگیز ظاهر شده است چون اکثر مسلمانانی که حتی مسلمانی خود را به اسلام عبادت محدود می‌کنند دیگران را دوزخی تصور کرده و نمی‌توانند با دیگران همزیستی داشته باشند. کتاب‌ها و دستورات دینی آنها تعالیمی از این قبیل را انتقال می‌دهد. مبنای عدم تساهل و مدارای اکثر مسلمانان در همین خود حق - و بهشتی - پنداری و دیگران را باطل - و دوزخی پنداشتن است. با این حال اسلام عبادت مخاطره‌اش از انواع دیگر بسیار کمتر است. این دین وجه اجتماعی ندارد و در قالب فردگرایی قابل جمع با دمکراسی و حقوق بشر و لیبرالیسم

است. قائلان به این نوع اسلام به زندگی دیگران کاری ندارند و خود را مسئول به بهشت بردن دیگران حتی به زور نمی‌بینند. آنها تنها به تنظیم رابطه‌ی خود با خدا و هستی می‌اندیشند.

کم‌خطرترین قرائت از اسلام به عنوان یک دین جهانی جمع اسلام عبادت و جماعت است که در عین در برداشتن کارکردهای اصلی دین یعنی برانگیختن معنویت، التیام‌بخشی و پاسخ‌گویی به حس تعلق از وجوه خشونت‌آمیز و تنفر برانگیز آن تا حد زیادی خالی است. این همان دین مادر بزرگ‌هاست و در عین حال می‌تواند دین زنان فمینیستی باشد که امام جماعت می‌شوند و در غیر از نماز حجاب را نیز رعایت نمی‌کنند. از آنجا که دین و نهادهای دینی قابل حذف از جامعه نیستند جمع اسلام عبادت و جماعت برای سیاست‌گذاران اجتماعی و سیاسی گزینه‌ی نسبتاً قابل قبولی به نظر می‌آید چون به نحوی خطر این دین را به حداقل می‌رساند.

خطرناک‌ترین وجه اسلام هنگامی تعیین می‌یابد که سه اسلام شریعت، قدرت و هویت در کنار هم جمع می‌آیند (از این پدیده با عنوان اسلام‌گرایی یاد می‌شود) و حکومت‌هایی مثل داعش، طالبان و جمهوری اسلامی را تولید می‌کنند. ترکیب این سه عنصر است که زمینه را برای هراس از اسلام فراهم آورده است. اسلام هراسی محصول در هم گره خوردن این سه به صورت ایدئولوژیک است. هنگامی که زور دولت در پشت سر شریعت قرار گیرد برای همگان از جمله دینداران جهنم می‌سازد. تروریسم اسلامی جمع پنج نوع اسلام فوق است به علاوه‌ی این آموزه که برای رسیدن به هدف از هر وسیله‌ای می‌توان استفاده کرد.

اسلام جماعت، شریعت و هویت هریک به تنهایی ممکن است خطری برای جامعه ایجاد نکنند اما هنگامی که در کنار هم قرار گیرند زمینه‌ساز اسلام قدرت می‌شوند. اسلام هویت معمولاً اولین نشانه‌های اسلام قدرت را آشکار می‌سازد. بورکینی ممکن است در درون خود متناقض به نظر آید

(بودن زنان با حجاب در ساحل در عین نگاه کردن به بدن مردان نامحرم و پدیدار شدن برجستگی‌های بدن زن پس از بیرون آمدن از آب) اما وقتی قدرت در پشت سر آن قرار گرفت می‌شود ساحل تفکیک شده برای زنان و مردان. بورکینی محصول اسلام شریعت نیست بلکه اسلام هویت را باز می‌نماید.

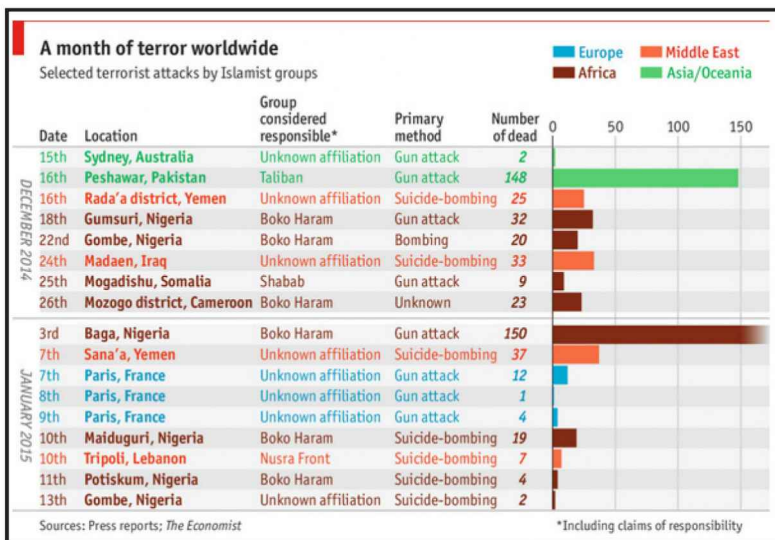
آنچه از آن تحت عنوان اسلام سنتی یاد می‌شود ترکیبی است از اسلام عبادت، جماعت و شریعت. رفرم یا اصلاح اسلام سنتی متضمن بیرون کشیدن اسلام شریعت از آن است اما اکثر رفرمیست‌های مسلمان به جای انجام این کار بدان اسلام هویت و قدرت را افزوده و سمی خطرناک‌تر آفریده‌اند. غربی‌ها اگر می‌خواهند اسلام را در جامعه‌ی خود بپذیرند عنصر شریعت آن را باید به صراحت نفی کنند اما در نظام آموزشی و اجتماعی خود باید نتایج و دستاوردهای اسلام قدرت و هویت را به خوب آموزش دهند. اسلام مدنی به این معنا که با تمدن امروز کنار آمدنی شود مستلزم نفی قاطعانه اسلام قدرت و هویت و شریعت است.

اسلام روشنفکران دینی، احیاگران دینی یا نواندیشان دینی نیز از مشکلات دیگر شعب اسلامگرایی برخوردار است چون گرچه اسلام شریعت را کم‌رنگ می‌سازد (کاملاً حذف نمی‌کند چون عامه‌گراست و نمی‌خواهد در مقابل عامه موضع‌گیری کند) اما اسلام هویت و اسلام قدرت در آن بسیار پررنگ است. علت اصلی شکست جریان اصلاح‌طلبی در ایران همین قربات جریان روشنفکری یا نواندیشی دینی با دیگر جریان‌های اسلامگراست. انتقاد از فقه نمی‌تواند وجه ممیزه‌ای باشد که نسل جوان گریزان از اسلامگرایی در ایران را قانع سازد.

۲-۵- اسلامگرایی، بزرگترین چالش امنیتی قرن بیست و یکم

عملیات تروریستی اسلامگرایان در کشورهای غربی با حملات ۱۱

سپتامبر ۲۰۰۱ در ایالات متحده، ۱۱ دسامبر در متروی لندن و در خط آهن اسپانیا متوقف نشد. از آن به بعد دهها مورد موفق و ناموفق از عملیات بمبگذاری و قتل در عرصه‌ی عمومی کشورهای غربی و هزاران عملیات در کشورهای خاورمیانه رخ داده است. تنها در یک ماه (جدول زیر) صدها نفر در سراسر عالم توسط اسلامگرایان کشته شدند.



منبع: اکونومیست

شوق به کشتار

در هفتم ژانویه‌ی ۲۰۱۵ سه اسلامگرای فرانسوی به دفتر نشریه‌ی فکاهی چارلی ابدو حمله کرده و ده عضو تحریریه‌ی این نشریه و دو پلیس را کشتند و گریختند. آنها به هنگام کشتار قربانیان خود ندای الله اکبر سر می‌دادند و در حال فرار هم گفتند که دارند انتقام توهین به پیامبر اسلام را می‌گیرند. در ۲۲ اکتبر ۲۰۱۴ یک اسلامگرای جهادی به ساختمان پارلمان کانادا حمله کرد و اسلامگرای دیگر یکی از نگهبانان بنای یادبود این کشور

بخش دوم: اسلامگرایی کلای داغ بازار دین ۲۰۹

را کشت. در ۱۵ دسامبر ۲۰۱۴ یک اسلامگرا دهها نفر را در یک کافه در سیدنی استرالیا گروگان گرفت که به کشته شدن دو گروگان و مجروح شدن شماری از آنها و پلیس منجر شد. در ۱۲ اکتبر ۲۰۱۲ ۲۵ شهروند ۲۵ ساله کانادایی که به گروه‌های اسلامی گرویده بود، دو سرباز کانادایی را در محوطه پارکینگی در «کبک» زیر گرفت و یکی از آنها را کشت. در ۱۵ اکتبر ۲۰۱۳ دو برادر اسلامگرا در خط پایان ماراتن بوستون بمبگذاری کرده و ۵ نفر را کشته و حدود ۲۰۰ نفر را زخمی کردند. حملات تروریستی اسلامگرایان در کشورهای غربی بدون وقفه در چند دهه‌ی گذشته جریان داشته است: در دهه‌های هشتاد و نود اسلامگرایان شیعه دست بالاتر را داشتند و در دهه‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۱۰ اسلامگرایان سنی.

کشتار مسلمانان

گروه‌های اسلامگرا فقط غیرمسلمانان را نمی‌کشند. آنها در کشتن مسلمانان نیز دستی گشاده دارند. نتایج یک تحقیق توسط مرکز بین‌المللی مطالعات افراط‌گرایی و بی‌بی‌سی نشان می‌دهد که گروه‌های جهادی اسلامگرا تنها در ماه نوامبر ۲۰۱۴، ۵۰۴۲ نفر را در سراسر دنیا کشته‌اند. اکثر این قربانیان غیرنظامی و مسلمان بوده‌اند: ۱۷۷۰ نفر از آنها در عراق، ۷۸۶ نفر در نیجریه، ۷۸۲ نفر در افغانستان و ۶۹۳ نفر در سوریه. براساس این تحقیق، در ماه نوامبر روزانه بطور متوسط ۱۶۸ نفر قربانی جنایات گروه‌های جهادی شده‌اند. بر اساس این تحقیق، حدود ۶۰ درصد این قتل‌ها توسط داعش و بوکو حرام انجام شده و ۸۰ درصد جنایت‌ها در کشورهای عراق، نیجریه، افغانستان و سوریه رخ داده‌است. داعش با بیش از ۲۲۰۶ قتل، بوکو حرام با ۸۰۱ و طالبان با ۷۲۰ مورد آدم‌کشی، سه گروه پیشرو هستند. القاعده شبه جزیره عربستان، الشباب، جبهه النصره، تحریک طالبان پاکستان و جماعت الاحرار، به ترتیب در رده‌های بعدی این آمار

قرار دارند. ۲۰۹۳ قربانی گروه‌های جهادی اسلامگرا در ماه نوامبر ۲۰۱۴، غیر نظامی و ۱۷۲۳ نفر هم نظامی بودند. ۱۴۷ مأمور پلیس و ۸۴ مقام رسمی نیز در بین آمار ۵۰۴۲ نفره بوده‌اند.

بسط تنفر مذهبی

موتور حرکت جریان اسلامگرایی تنفر و دشمنی است که هر روز در رسانه‌ها و تبلیغات اسلامگرایان تولید و توزیع می‌شود. جوادی آملی با انتقاد از برخوردهای دوگانه غرب در موضوعاتی مانند حقوق بشر و مبارزه با تروریسم می‌گوید: «غرب یک باغ وحش منظم است و گرنه غربی‌ها با این همه پیشرفت علمی اگر مریخ را هم فتح کنند در آنجا جنگ جهانی به راه خواهند انداخت.» (تابناک ۹ دی ۱۳۹۳) جنگ طلب و وحشی معرفی کردن غربیان با هدف انسانیت‌زدایی از شهروندان غربی و مهدورالدم قرار دادن آنها انجام می‌شود. کسی که پای سخن روحانیونی مثل جوادی آملی بنشیند و به حرف آنها باور داشته باشد آمادگی لازم را برای کشتن شهروندان غربی پیدا می‌کند. علی خامنه‌ای نزدیک به همین مضمون را بارها گفته و پیروان وی ابایی از کشتن شهروندان غربی و ایرانیان مقیم غرب نداشته‌اند.

مغزشویی

اسلامگرایان می‌دانند که به نیروی تازه نفس نیاز دارند و به همین دلیل در حوزه‌ی آموزش و پرورش سرمایه‌گذاری کرده‌اند. معاون پرورشی وزارت آموزش و پرورش می‌گوید: «وجود ۲۰ هزار روحانی در سطح مدارس از جمله کارهای خوبی به شمار می‌رود که در راستای اقامه نماز برای دانش آموزان انجام شده است.» (مهر ۹ دی ۱۳۹۳) همه‌ی اعضای دیوانسالاری مذهبی در این برنامه‌ها مدام تنفر و دشمنی و خشونت را به

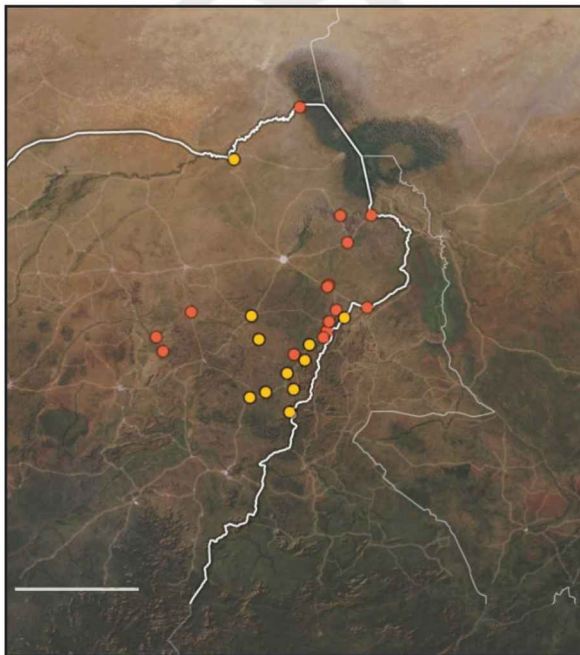
نسل تازه می‌آموزند. برخی از کسانی که در برابر این القانات قرار می‌گیرند از خواب بیدار می‌شوند اما این فرایند بیداری گاه بسیار طولانی است

پایگاه اجتماعی

بر خلاف سخنان و مواضع مقامات غربی که اسلامگرایان را مسلمان نمی‌دانند آنها در میان بخشی از جمعیت جوامع خود دارای پایگاه اجتماعی هستند. درست به همین دلیل است که هرگاه فرصت یافته‌اند به سرعت توانسته‌اند قدرت کسب کنند. سرعت به قدرت رسیدن اسلامگرایان شیعه در ایران و اسلامگرایان سنی در افغانستان و خلافت اسلامی (شام و عراق) و سرعت و گستره‌ی گسترش بوکو حرام که در سه نقشه‌ی زیر نشان داده شده حاکی از همین موضوع است. حتی اگر بعد از یک دوره بخشی از هواداران اینها متوجه اشتباه خود شوند این امر تأثیری در گسترش جنبش‌های آنان و خساراتی که وارد می‌کنند ندارد. همین سرعت گسترش است که اسلامگرایان را به نیرویی بسیار خطرناک تبدیل کرده است. آنها سیاست زمین سوخته را دنبال می‌کنند و وقتی قدرت را به دست می‌گیرند تا می‌توانند تنوعات مذهبی و فرهنگی و اجتماعی و نهادهای مدرن را نابود می‌کنند. ساختن این نهادها و شکل‌گیری این تنوعات قرن‌ها وقت لازم دارد.



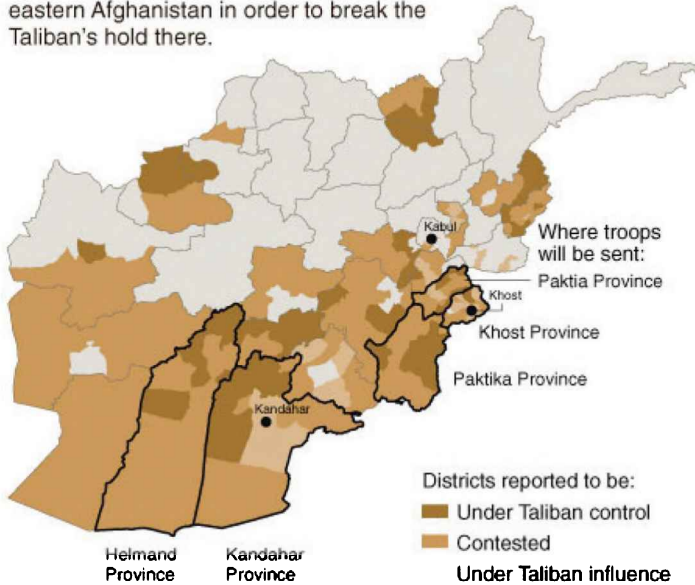
رنگ قرمز مناطق تحت اشغال یا تحت نفوذ داعش را نشان می دهد
منبع: سی ان ان ژوئن ۲۰۱۴



قرمز: مراکز تحت اشغال بوکو حرام در نیجریه
زرد: مناطق بازپس گرفته شده
منبع: نیویورک تایمز، ۱۱ دسامبر ۲۰۱۴

In the Taliban's Grip

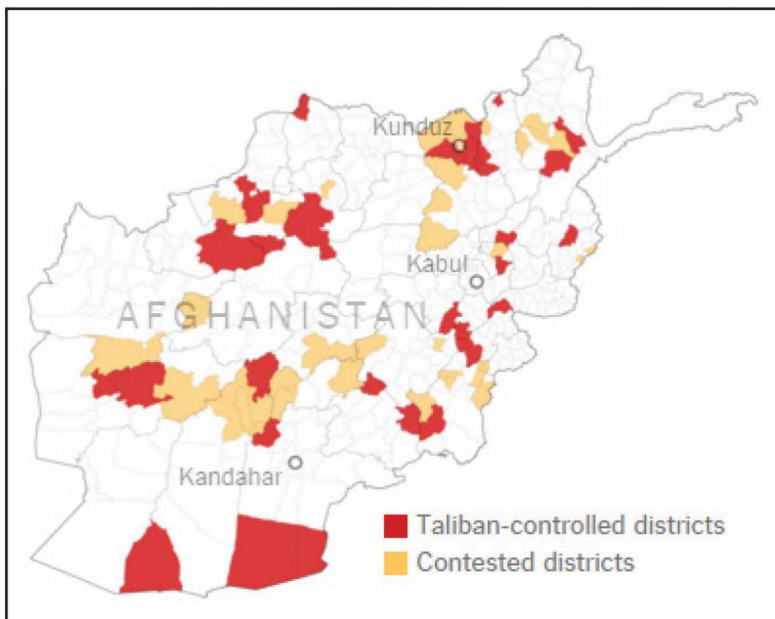
Many of the additional 30,000 troops will be sent to provinces in southern and eastern Afghanistan in order to break the Taliban's hold there.



Source: *The Long War Journal (Taliban map)*

THE NEW YORK TIMES

مناطق قهوه‌ای پر رنگ تحت کنترل، مناطق قهوه‌ای کم رنگ مورد هجوم و مناطق کرم رنگ تحت نفوذ طالبان است
منبع: نیویورک تایمز



■ مناطق قرمز: تحت کنترل طالبان

■ مناطق زرد: مناطق مورد جدال

منبع: نیویورک تایمز، ۱۵ اکتبر ۲۰۱۵

۳-۵- بحث را از رنج‌ها آغاز کنیم

اهل علوم اجتماعی برخلاف فیلسوفان و دین‌شناسان بحث دین و دمکراسی یا دین و دولت را به جای آغاز از کلیات و مفاهیم و اسامی و تعاریف انتزاعی از رویدادها و مشاهدات و تجربیات آغاز می‌کنند. آنها همچنین به منزله‌ی محقق همانند سیاستمداران یا فعالان سیاسی در پی برآوردن یا پایین آوردن یک برنامه‌ی سیاسی یا یک جناح سیاسی نیستند تا بدون ملاحظه‌ی تحولات تاریخی یا تحولات فکری افراد به دفاع از یا حمله به یک برنامه‌ی سیاسی یا فرد خاص پردازند. اهل علوم اجتماعی البته می‌توانند به نحو تحلیلی نشان دهند که دمکراسی به معنای روش حکومت یا هر روش دیگری قید دینی و غیر دینی نمی‌پذیرد یا تداخل

دین و دولت در جامعه‌ی بشری چه عوارض دهشتناکی دارد اما میان خود و مشاهده و بحث از پایین فاصله نمی‌اندازند. آنها بحث خود را در این موضوع به جای جستجوی آرای نواندیشان دینی یا جستجو در متون دینی از چند مورد خاص و ملموس از این روابط که شهروندان ایرانی آنها را با گوشت و پوست و خون احساس می‌کنند آغاز می‌کنند، جایی که رنج‌های آدمیان در آنها به خوبی منعکس می‌شود:

هفت حوزه‌ی تداخل دین و دولت

بودجه‌ی دولتی دیوانسالاری مذهبی: حکومت جمهوری اسلامی (دستگاه رهبری و دولت) سالانه ده‌ها هزار میلیارد تومان بودجه‌ی عمومی و ملی را خرج مساجد، زیارتگاه‌ها، برنامه‌های قران و نماز و اعتکاف و زیارت، هیئت‌های مذهبی، حوزه‌های علمیه، اعزام مبلغ در داخل و خارج کشور و دیگر برنامه‌ها و نهادهای مذهبی می‌کند در حالی که بخش‌های مربوط به حمل و نقل، ارتباطات، محیط زیست، آموزش، تغذیه و بهداشت کشور نیازمند سرمایه‌گذاری‌های سنگین هستند؛

دگرباشی: هرگونه دگرباشی از جمله همجنسگرایی در جمهوری اسلامی جرم است و همجنس‌گرایان هر لحظه به دلایل دینی در معرض اعدام توسط قوه‌ی قضاییه قرار دارند. دگرباشان از بسیاری از حقوق شهروندی محروم هستند و حکومت با آنها حداکثر به گونه‌ای رفتار می‌کند که گویی وجود خارجی ندارند؛

حجاب اجباری و تفکیک و تبعیض جنسیتی: تحت حکومت دینی زنان باید لباسی را که حکومت می‌خواهد بر تن کنند و در بسیاری از حوزه‌ها (از دریا تا واگن مترو، و از کتابخانه تا اتوبوس) از مردان جدا باشند؛ تنها زنان و مردان محرم می‌توانند با یکدیگر رابطه داشته باشند و غیر از آن جرم و قابل پیگیری قضایی است؛ زنان از بسیاری از مقامات و موقعیت‌ها

محروم هستند؛ زنان ایرانی تنها ۲ درصد ثروت کشور را در اختیار دارند (مشاور وزیر صنعت، معدن و تجارت، ایسنا، ۱۸ دی ۱۳۹۳):

سرکوب بهاییان، یهودیان و مسیحیان تبشیری: چهار دهه است که صدها هزار بهایی ایرانی از ابتدایی ترین حقوق خود محروم شده‌اند چون حکومت بهایی بودن را به رسمیت نمی‌شناسد. بهاییان حتی در دفن مردگان خویش نیز مشکل دارند چه برسد به تحصیل و شغل دولتی و پیشرفت بر اساس کار و تلاش. برخی از مسیحیان تبشیری توسط عوامل حکومت سلاخی شده و برخی امروز در زندان هستند. بسیاری از یهودیان ایرانی به دلایل واهی کشته و زندانی شده‌اند؛

احکام قساوتمندانه‌ی شریعت: سنگسار، قطع اعضای بدن، و اعدام به دلیل تغییر دین از احکام غیرقابل انکار شریعت هستند که هم در قانون مجازات اسلامی آمده و هم اجرا شده و می‌شوند؛

پروژه‌ی اسلامی کردن: اسلامگرایان شیعه در ایران چهار دهه است تلاش کرده‌اند از هنر و علم تا سیاست و جامعه و فرهنگ را اسلامی کنند و با همین عنوان حوزه‌ی عمومی را یکدست و یکرنگ ساخته و ده‌ها هزار نفر را از شغل و حرفه‌ی خویش محروم کرده‌اند؛

نظارت استصوابی و گزینش ایدئولوژیک: تنها افراد شریعتمدار و وفادار به رهبر حکومت و سبک زندگی مورد تأیید آن می‌توانند نامزد انتخابات شده و در مقامات اجرایی و کادر دولتی قرار گیرند.

هسته‌ی اصلی مسائل فوق تداخل «دین ایدئولوژیک شده» و دولت است. اهمیت نگاه به موضوعات فوق آن است که مرزهای میان عرفی‌گرایان (دیندار و غیردیندار) و اسلامگرایان و نیز میان اسلامگرایان سنتگرا و عملگرا و جامعه‌گرا و نظامیگرا را روشن می‌کند. پرسش‌هایی که اهل علوم اجتماعی در برابر قائلان به مردمسالاری دینی (خواه ادعای محقق شدن آن و خواه امکان آن) عرضه می‌کنند از این قرارند:

آیا در مردمسالاری دینی فردی که به صراحت خدا و رستاخیز و پیامبر اسلام را انکار می‌کند می‌تواند نامزد انتخابات در مردمسالاری مذهبی باشد؟ آیا تبعیض علیه زنان رفع خواهد شد؟ آیا برنامه‌های مضر و مخرب «اسلامی کردن» بایگانی خواهند شد؟ آیا یک یهودی یا زرتشتی ایرانی می‌تواند وزیر آموزش و پرورش شود؟ آیا اگر بیش از ۵۰ درصد مردم مخالف مجازات‌های خشن مثل قطع اعضای بدن باشند این حکم از قوانین دموکراسی دینی حذف می‌شود؟ آیا یک زن کارگر جنسی می‌توان خود را برای انتخابات نامزد کند؟ آیا همجنسگرایان می‌توانند با هم ازدواج کنند اگر توانستند بیش از ۵۰ درصد مردم را به حقوق خویش آگاه و ایجاب کنند؟ آیا بهاییان می‌توانند در معبد خود به پرستش خدایشان پردازند؟ آیا یهودیان می‌توانند به اسرائیل سفر کنند؟ آیا زنان ایرانی می‌توانند با بیکینی به شنا در دریا پردازند یا بدون اجازه‌ی قیم مذکر خود سفر کنند؟ آیا حکومت کسانی را که به آزار جنسی زنان می‌پردازند تحت تعقیب قرار می‌دهد؟ قائلان به دموکراسی یا مردمسالاری دینی به این سوالات چگونه پاسخ داده یا می‌دهند؟

اسلامگرایان شرمنده

بخشی از دینداران در موضوع رابطه‌ی دین و دموکراسی صراحت دارند: یا به طور کلی هر گونه خط‌کشی و فاصله میان این دو را رد می‌کنند و برخی اصولاً دین را مربوط به حیطة‌ی شخصی دانسته و اداره‌ی دولت را امری عرفی تلقی می‌کنند (از صوفیان تا سکولارهای مذهبی که به صراحت مخالف هر نوع حکومت دینی هستند). دسته‌ی اول حیطة‌ی خصوصی افراد یا آزادی مذهب یا به رسمیت نمی‌شناسند و دین ابزار راهوار آنهاست برای حکومت بدون هیچ قید و بند، و دسته‌ی دوم دستورات مشهور به احکام اجتماعی و عمومی شریعت را نادیده می‌گیرند و اسلام را به نماز و

روزه و دیگر عبادات و امور فردی تقلیل می‌دهند.

در این میان البته گروه‌هایی هستند تحت عنوان نواندیشان، روشنفکران، احیاگران و اصلاح‌گرایان دینی که نمی‌خواهند خود را از نیروی قدرتمند دین در حوزه‌ی عمومی محروم کنند و حتی با باور به دمکراسی و آزادی نقشی اجتماعی هم برای دین قائل می‌شوند. البته این نقش صرفاً توسط روحانیت ایفا نمی‌شود اما طبعاً وقتی غیرروحانیون در این صحنه بازی کنند روحانیون نیز وارد خواهند شد. این گروه‌ها به دلیل قائل شدن نقش اجتماعی و سیاسی برای نهاد دین (تحت نظر روحانیون یا غیرروحانیون) در نهایت اسلامگرا هستند اما با زدن ده‌ها وصله به تن اسلامگرایی، شرمندگی خود از اعمال دسته‌ای دیگر از اسلامگرایان را بروز می‌دهند. آنها به عنوان فعال سیاسی با مشوش کردن مرزهای دین و غیردین می‌خواهند در صورت پیدا کردن فرصت از دینداری گروه‌هایی از مردم برای رسیدن به قدرت بهره‌گیری کنند. هدف از «دینی کردن» امور حفظ دین نیست چون تجربه نشان داده این کار به ضرر دینداری و نهادهای دینی تمام می‌شده و می‌شود.

حیطه‌های تداخل

این گروه سوم حداکثر تلاش خود را به کار می‌گیرد تا بگوید علی‌رغم باور به نقش اجتماعی و سیاسی دینداران (نه به عنوان شهروند بلکه به عنوان شهروند دیندار) از جنس داعش و طالبان و سپاه پاسداران و بسیج و بوکوحرام نیست. چون بازار دین سیاسی و اجتماعی امروز در اکثر جوامع مسلمان در اختیار جناح و گروه دیگر است این گروه روزگار دشواری در فروش کالای خود دارد. در میان گروه نواندیشان/ احیاگران/ روشنفکران دینی کسانی که در حوزه‌های فوق با دیگر اسلامگرایان فاصله گرفته باشند به عدد انگشتان دست نمی‌رسند. آنها در حوزه‌های مورد چالش فوق یا

سکوت کرده یا همان مواضع طرف دیگر را دارد.

موضوع یا حیطه‌ی تداخل دین و دولت به «الهی بودن زمامدار» یا «تبعیت دولت از رهبران مذهبی» یا «عدم دخالت دولت در نهادهای دینی» محدود نمی‌شود تا اگر فردی منتقد این سه بود به یک سکولار یا مخالف حکومت دینی تبدیل شود. حکومت دینی ابعاد مختلفی دارد مثل قائل شدن امتیاز ویژه برای باورمندان به یک دین، رسمی اعلام کردن یک دین برای یک ملت در قانون اساسی، سیاستگذاری بر اساس آموزه‌های دینی، نمایش نمادهای دینی در ساختمان‌های دولتی و عمومی، سپردن حق و توی قوانین و مقررات به گروهی از اهل دین، و اصولاً نقض برابری فرصت و برابری در قانون بر اساس دینداری و تعهد به یک دین خاص.

آیا مشکل رابطه‌ی دین و دمکراسی تنها در دخالت در دین و ایمان مردم است یا موضوع بزرگ‌تر اینهاست؟ دخالت در حوزه‌ی خصوصی مردم و تعیین تکلیف برای غذا و پوشاک و رختخواب و آرایش و تفریح مردم دخالت در همه‌ی وجوه زندگی افراد است یا فقط در دین و ایمان آنها؟ اگر مؤمنین حاکم در مردمسالاری دینی (غیرولایت فقیه) نمی‌خواهند در دین و ایمان و اخلاق مردم دخالت کنند چرا اصولاً تحت پرچم دین و ایمان در حوزه‌ی عمومی و رقابت‌های سیاسی وارد می‌شوند؟ کلیدی که قرار نیست استفاده شود چرا باید به گردن آویخته شود؟

معیارهای ملموس

به دلیل وجود حوزه‌های چالش فوق و حیطه‌های تداخل دین و دولت، قائلان به حکومت دینی دمکراتیک یا مردمسالاران دینی باید به جای مدعاهای کلی در باب امکان همنشینی دین و دمکراسی یا دین و آزادی باید به مخاطبان خود بگویند حکومت دینی آنها با مسئله‌ی فیلترینگ، سانسور و پارازیت چه می‌کند؟ آیا دختران و پسران می‌توانند در خیابان

همدیگر را ببوسند؟ آیا زنان و مردان می‌توانند در خیابان برقصند همانطور که می‌توانند در خیابان نماز بخوانند؟ آیا حکومت حق دارد از بودجه‌ی عمومی برای عزاداری یا جشن مذهبی استفاده کند؟

اگر پاسخ به سئوالات فوق همه در جهت تفکیک دین و دولت و واگذاری قدرت به مردم در چارچوب‌های عرفی است و «حکومت اسلامی» یا «حکومت دینی» حکومتی به انتخاب مردم و عرفی است و قوانین آن نیز بر اساس خواست مردم تنظیم و اجرا می‌شود دیگر آن قید دینی یا اسلامی به چه کاری می‌آید؟

مردمسالاران دینی می‌دانند که نظام ولایت فقیه تنها نوع استبداد دینی یا دخالت دین در زندگی خصوصی و حوزه‌ی عمومی نیست و اگر ولایت فقیه را از قانون اساسی جمهوری اسلامی بیرون بیاوریم این نظام به یک دمکراسی تبدیل نمی‌شود. آنها می‌دانند که تبعیض و تنفر مقدس و مداخله‌ی دین ایدئولوژیک شده و شریعت سوار شده بر قوای قهریه در حوزه عمومی و خصوصی شهروندان صرفاً محصول نظام ولایت فقیه نیست.

«دمکراسی دینی» تحقق یافته است

کسانی هستند که دمکراسی دینی را ممکن می‌دانند. گروهی از این فراتر رفته و می‌گویند یکی از نمونه‌ی محقق شده‌ی آن جمهوری اسلامی ایران است. جمهوری اسلامی از منظر اسلامگرایان شیعه‌ی باورمند به ولایت فقیه هم دمکراسی است و هم اسلامی. ممکن است کسانی آن را نپسندند اما یکی از نمونه‌ی محقق شده‌ی این ایده است. این که اسلامگرایی با دمکراسی چه می‌کند را در این حکومت می‌توان دید. به دلیل عمر کافی این نظام عملکرد و دیدگاه‌های انواع گرایش‌های اسلامگرا از دولت بازرگان (اسلامگرایی ملی‌گرا) تا دولت موسوی (اسلامگرایی جامعه‌گرا

یا سوسیالیستی) و از دولت خاتمی و رفسنجانی و روحانی (اسلامگرایی عمل‌گرا) تا دولت احمدی‌نژاد (اسلامگرایی نظامی‌گرا) در آن محقق شده است.

قائلان به مردمسالاری دینی و منتقد ولایت فقیه می‌گویند جمهوری اسلامی بدون ولایت فقیه می‌توانست دمکراتیک باشد و مؤمنان اگر در این نظام حکومت را به دست می‌گرفتند در دین و ایمان مردم دخالت نمی‌کردند. مشکل آنجاست که انواع باورمندان به مردمسالاری دینی در دوره‌هایی سهمی در قدرت جمهوری اسلامی داشته‌اند و کمابیش در دین و ایمان مردم دخالت کرده‌اند و بسیاری از معیارهای تفکیک دین و دولت یا معیارهای دمکراسی را زیر پا نهاده‌اند. البته همه‌ی آنها معتقدند که «نگذاشتند» آنها ایده‌هایشان را محقق کنند و بدین ترتیب از زیر بار مسئولیت و پاسخگویی می‌گریزند.

۴-۵- تمامیت‌خواهی اسلامگرایی نقطه‌ی توقف ندارد

در چهار دهه‌ی گذشته طرح‌های متعدد و متوالی اجتماعی و فرهنگی برای تحمیل سبک زندگی روحانیت بر جامعه‌ی ایران به اجرا درآمده‌اند، طرح‌هایی مثل حجاب اجباری، تعیین رنگ لباس خانم‌ها، کنترل تصاویر روی لباس‌ها، تذکر به و بازداشت زنان به واسطه‌ی داشتن آرایش، ممنوعیت حضور افراد در جامعه با سگ، ممنوعیت پوشیدن پیراهن آستین کوتاه و کراوات توسط مردان در ادارات دولتی، بازداشت زنان و مردان همراه یکدیگری که مدارک لازم برای اثبات محرمیت خود را ندارند، طرح محرم‌سازی مدارس دخترانه، جداسازی‌ها (مدارس، سالن‌های عروسی، دریا، بیمارستان‌ها، اتوبوس‌ها، تاکسی‌ها و اخیراً بانک‌ها)، طرح سالم‌سازی نشریات خارجی (سیاه کردن بسیاری از صفحات نشریات خارجی در ادارات پست)، سانسور فیلم‌های خارجی در تلویزیون و سینما، منع

آموزش موسیقی در مدارس و ده‌ها طرح محدود کننده‌ی دیگر. آخرین این گونه طرح‌ها عبارت بوده‌اند از صدور گواهینامه‌ی ازدواج، ازدواج دختران دانش‌آموز، منع آشپزخانه‌ی باز و طراحی نقشه‌ی ساختمان بر اساس اندرونی / بیرونی و تعیین نوع آرایش موی سر. آیا این طرح‌ها تمامی دارند؟

مهندسی فرهنگی و تمامیت طلبی دینی

یکی از مهم‌ترین برنامه‌های جشنواره‌ی عفاف و حجاب سال ۱۳۸۹ رونمایی از مدل‌های موی ایرانی برای جوانان بود که به گفته‌ی مدیران این طرح به تأیید وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی رسیده است (وزارت ارشاد بعداً این تأیید را رد کرد: تابناک، ۲۳ تیر ۱۳۸۹). حکومت با این مدل‌ها می‌خواهد تعریف خود از زیبایی را بر همگان تحمیل کند. البته این گونه طرح‌های تمامیت‌طلبانه ابتدائاً با توجه دادن به اهمیت نقش یک حرفه یا صنف (مثل آرایشگران) در اجرای عفاف و حجاب در جامعه یا مقابله با فرهنگ استعماری توجیه می‌شده است.

این گونه طرح‌ها با هدف مهندسی فرهنگی به اجرا در می‌آیند که غایت آن دستکاری در الگوهای فرهنگی ظاهراً برای مقابله با فرهنگ غربی اما در واقع برای یکسان‌سازی است. خامنه‌ای همواره بر مهندسی فرهنگی جامعه تأکید داشته است: «الان باید نقشه مهندسی فرهنگی کشور روی میز آماده باشد و باید روی آن بحث شده باشد. کار شده باشد، تصمیم‌گیری شده باشد و نقشه کلان با راهکارها — نه فقط چیزهایی که صرفاً آرزو و آمال است — کاملاً کشیده شده و مشخص شده باشد. این حرف اصلی ماست به شما دوستان.» (در دیدار با اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳ دی ۱۳۸۴) طرح‌های مربوط به نقش حکومت در فرهنگ‌سازی مثل مَدسازي کاملاً بنا به توصیه‌ی ولی فقیه به اجرا در می‌آیند: «بنده با مد خیلی

موافقم، جزو آدمهایی هستم که به مد گرایش دارم، اما مدی که از داخل جوشیده باشد - چون مد یعنی ابتکار و نوآوری - نه چیزی که از بیرون بیاید. مد آرایش مو و لباس و حرف زدن ما همه‌اش دارد از بیرون می‌آید.» (خامنه‌ای در یک سخنرانی در سال ۱۳۸۱، نکته‌های ناب، تدوین و تنظیم: حسن قدوسی‌زاده، معارف، تهران، ۱۳۸۴، ص ۹۶)

بر اساس همین دیدگاه، مؤسسه فرهنگی متین رویان با همکاری مدیریت دانشگاه تهران و مراکز فرهنگی و آموزشی دولتی طرحی را برای «تغییر نگرش فرهنگ زیبایی با الگوهای اسلامگرایانه و ترویج آن میان خانواده‌ها به ویژه جوانان و عمدتاً جلوگیری از اشاعه مدل‌های غربی» به عنوان نقشه‌ی راهی برای آرایشگران سراسر ایران ارائه کردند. (اطلاعیه ستاد برگزاری جشنواره روز عفاف و حجاب، ایلنا، ۱۳ تیر ۱۳۸۹) ورود به عرصه‌ی آرایش موی مردان که شرعاً هیچ دستوری برای آن وجود ندارد و حتی در نظامی فقه گرا دخلی به حاکمیت ندارد بیانگر این نکته است که اسلامگرایی در نقطه و حدی مثل اعمال اجباری فقه متوقف نمی‌شود.

همشکل‌سازی

انسان طراز مکتب در ایدئولوژی اسلامگرایی یک شکل و رفتار بیشتر ندارد. دولت باید همه‌ی آدم‌ها را از روی این شکل ایده‌ال بسازد. شکل ایده‌ال نیز قبلاً در وجود مقام ولایت محقق شده است یا از سیره‌ی وی و طرفدارانش نشأت می‌گیرد. این فرایند همشکل‌سازی در جامعه‌ای که شهروندان پیش از حکومت دینی همشکل نبوده، مدام آدم‌های غیرهمشکل را در جوامع و رسانه‌های غربی و غیرغربی می‌بینند، و مدام افراد بیشتری به جماعت غیرهمشکل می‌پیوندند پایان‌ناپذیر است. زندگی آن چنان متنوع و متکثر است و آدم‌ها آن قدر متفاوت و همه رنگ که یک حکومت تمامیت‌طلب صدها سال وقت و هزاران طرح لازم دارد تا همه‌ی

آنها را به یک شکل در آورد و تازه پس از این، وقتی افراد چشم حکومت را دور ببیند با یک تکه پارچه یا ابزار آرایشی یا شانه زدن مو تفاوت را ایجاد خواهند کرد.

حکومت دینی دشمن هویت فردی است. رنگ، مدل، دوخت، طرح، اندازه یا هر معیار واحد دیگری برای لباس یا معیارهای دیگر برای آرایش مشخصاً در جهت نفی هویت فردی انسان‌ها عمل می‌کند. حکومت دینی برای نفی هویت فردی آدم‌ها و اتمی و ذره وار کردن آنها و سپس مطیع کردن همگان به یک هویت جعلی و خیالی یعنی هویت ایرانی-اسلامی تمسک می‌کند تا تخریب هویت فردی انسان‌ها را توجیه کند. همچنین یک هویت خیالی و توهمی به نام هویت غربی ساخته و پرداخته می‌شود تا با تمسک به آن و تهاجمی معرفی کردن آن هویت قلابی دست ساخته‌ی مکتبی‌ها به شهروندان ایرانی فروخته شود. در کشورهای دمکراتیک اصولاً هویت واحدی وجود ندارد؛ هرکس خود به شکل دادن به هویت خود می‌پردازد و مرجعی از بالا به این کار اشتغال ندارد.

خطر اسلامگرایی

پیگیری تمامیت طلبانه‌ی طرح‌های اجتماعی و فرهنگی امکان همزیستی اسلامگرایی با دیگر ایدئولوژی‌ها و باورها را غیرممکن می‌سازد. همین نکته است که اسلامگرایی را خطرناک و غیرقابل تحمل ساخته است. اسلامگرایان پیش از رسیدن به قدرت صرفاً ایده‌های خود را مطرح می‌کنند، مدعی نمی‌شوند که همه باید مثال آنها باشند و مدعی نقد وضعیت موجودند. اما بلافاصله پس از رسیدن به قدرت هیچ جایی برای دیگر باورها و دیگر سلیقه‌ها نمی‌گذارند.

ولی فقیه در نظام اسلامگرا تعیین می‌کند که کدام عشق غلط است و کدام درست؛ کدام انتقاد درست و سازنده است و کدام انتقاد، نق زدن و

سیاه نمایی و یاس پراکنی است. (خامنه‌ای، ۱۳ تیر ۱۳۸۹) دولت در این نظام مشخص می‌کند که رانندگان تاکسی به چه چیزی می‌توانند گوش بدهند و استفاده از تصاویر، سی دی و نوارهای کاست در تاکسی‌ها ممنوع است. (ایلنا، ۱۶ تیر ۱۳۸۹) حکومت حتی در نوع حرف زدن زنان و مردان دخالت می‌کند. از طرف یکی از دستگاه‌های دولتی از رهبری سوال می‌شود که «شوخی کردن بین زن و مرد نامحرم در محل کار بدون صدای خنده چه حکمی دارد؟» و پاسخ این است که «به طور کلی ارتباط با نامحرم که مستلزم مفسده یا خوف ارتکاب گناه در آن می‌باشد، جایز نیست.» (تابناک، ۲۱ تیر ۱۳۸۹) این فتوا متکی به حکم حاکمی است که فرمانده کل قواست و با زور این فتاوا را اعمال می‌کند.

دین جامع و کامل

اما تمامیت‌گرایی دینی صرفاً به دوران حاکمیت اسلامگرایان محدود نمی‌شود. آنها بر این دیدگاه همه‌ی مسلمانان تکیه می‌کنند که رطب و یابسی (تر و خشکی) نیست که در قران و مکتب نیامده باشد و دین رسم و شیوه‌ی زندگی است. چنین دینی باید برای همه‌ی امور زندگی بشر برنامه و دستورالعمل داشته باشد. این دستورالعمل‌ها به عبادات محدود نمی‌شود و همه‌ی وجوه زندگی بشر در دوران جدید را نیز در بر می‌گیرد. ادعای اقتصاد اسلامی، روانشناسی اسلامی، جامعه‌شناسی اسلامی، دانشگاه اسلامی، هنر اسلامی تا حد فیزیک و شیمی و الکترونیک اسلامی بر همین دیدگاه متکی است.

اما طرح‌های همشکل‌سازی اسلامگرایان نه تنها با عقل و تجربه‌ی تاریخی در میان مسلمانان بلکه با شریعت و فقه سنتی نیز هماهنگی ندارد. شریعت واقعاً موجود در کتب فقهی اموری را نفی کرده اما طرحی برای همشکل‌سازی ارائه نکرده است. شریعت می‌گوید چه نخورید و چه

نپوشید ولی نمی گوید چه بخورید و چه بپوشید یا موهایتان را چگونه آرایش کنید.

فروپاشی و زوال محتوم

همین تمامیت طلبی است که موجب فروپاشی ایدئولوژی اسلامگرایی مثل ایدئولوژی کمونیسم می شود. ایدئولوژی ای که امکان تنفس و زندگی معمول را از بخش عمده ی جمعیت یک کشور باز می ستاند و تا حد آرایش مو و ناخن و آستین پیراهن و مدل موی آقایان دخالت می کند در نهایت راهی به جز سرنگونی برای مردم باقی نمی گذارد. این ایدئولوژی نمی تواند با اتکا بر یک قشر یا طبقه یا جنس یا قومیت برقرار بماند چون برای همه ی افراد از همه ی لایه های جامعه مزاحمت ایجاد می کند تا حدی که خود احمدی نژاد در مصاحبه ی تلویزیونی از بازجویی دوستانش در مورد نسبت آنها با زن یا دختر همراهشان شکایت می کند.

اگر اسلامگرایی در تحمیل دستوراتش در یک جا متوقف می شد شاید می شد انتظار داشت که مردم تحت سیاست های چماق و هویج حکومت با آن تا حدی کنار بیایند یا به آن عادت کنند اما عدم توقف در ذات این ایدئولوژی است. اسلامگرایان هر روز می توانند کتب حدیث را تورق کنند و طرحی را بر اساس امور منسوخ بیرون بکشند. آنها تحت این ایدئولوژی به مردم ایران حتی فرصت عادت کردن نیز نداده اند. ایدئولوژی اسلامگرایی تا وقتی که حاکم نشده وعده ی بهشت و سعادت و عفاف و اخلاق می دهد اما از روزی که قدرت را به دست می گیرد با پیش روی حداکثری و با تناقض ها و زیاده خواهی ها و قساوت هایش زوال خود را آغاز می کند.

۵-۵- ترس از مابعد اسلامگرایی

روزی که اسلامگرایان نظامی گرا و تمامیت طلب در داخل کشور تصمیم گرفتند نشریات و سایت‌های سیاسی، فرهنگی و نظری رقیب، حتی رسانه‌های اسلامگرایان دیگر و نیروهای مذهبی باورمند به جمهوری اسلامی را ببندند نازیبی یا پایان بازتولید و ورشکستگی ایدئولوژی خود را در حوزه‌ی عمومی اعلام کردند.

اسلامگرایی در ایران با چالش اومانیسیم، ناسیونالیسم، لیبرالیسم و مارکسیسم در دهه‌های چهل و پنجاه و آزادی‌های اجتماعی و فرهنگی نیمه‌ی دوم دهه‌ی پنجاه به صحنه آمد و در دهه‌ی شصت قدرت مطلقه را از آن خود کرد. اما وقتی ایدئولوژی‌های رقیب (حتی اسلامگرایان جامعه‌گرا و اسلامگرایان عملگرا) همه سرکوب شده و فضایی برای عرضه‌ی خود نداشتند (دهه‌ی هشتاد شمسی) اسلامگرایی تنها به ایدئولوژی نظامیان حاکم در قبرستان سیاسی و فرهنگی کشور تبدیل شد.

اسلامگرایی در حوض

رگه‌های اسلامگرایی در بیانیه‌ها و سخنان موسوی/کروبی/خاتمی (باور آنها به ولایت فقیه و قانون اساسی) و بیانیه‌ها و سخنان نواندیشان دینی (عدم نفی صریح ولایت فقیه و تنها نفی ولی فقیه موجود تحت عنوان ولی جائر) همچنان به چشم می‌خورد. این اسلامگرایی نه از باب جدل با حکومت و ارجاع آن به مبانی خود، یا کاهش خشونت، یا جلوگیری از رادیکالیزه شدن جنبش بلکه از سر باور به برخی از مبانی اسلامگرایی مثل حاکمیت ارزش‌های مردسالارانه و شریعتمدارانه‌ی دینی یا اسلام سیاسی و نظارت فقها بر امور جامعه نشات می‌گیرد. نمی‌توان متن صریح اظهارات افراد و گروه‌ها را وارونه تفسیر و توجیه کرد.

آنها به کدام وجه جمهوری اسلامی دل خوش کرده‌اند: بستن مطبوعات،

نظارت استصوابی، سانسور کتاب، محدود کردن احزاب، قتل عام زندانیان، شکنجه‌ی زندانیان، کشتن مردم در خیابان، سنگسار، قطع دست و پا، درآوردن چشم، پاسخگو نبودن ولایت فقیه، عدم حکومت قانون، خودی و غیرخودی کردن افراد، نقض هر روزه‌ی حقوق مدنی و اساسی شهروندان، سلسله مراتب ولایت در همه‌ی امور کشور، و...؟ پاسخ به روشنی منفی است. پس آنها به دنبال چه چیزی در جمهوری اسلامی هستند؟

یک وجه آن است که همچنان می‌خواهند در یک بازار غیررقابتی به قدرت بازگردند و چون معتقدند در جامعه‌ی دینی تنها حاکمان اسلامگرا شانس رهبری دارند (این دیدگاه، یکی از مبانی اسلامگرایی است) خود را برای وضعیتی که احمدی‌نژاد یا خامنه‌ای کنار رود آماده می‌کنند. این امر برای نیروهای اسلامگرای خارج از کشور بیشتر صدق می‌کند چون در دنیای آزاد احساس بهتری از دینداری دارند و بدون پرداخت هزینه رویای قدرت را در سر می‌پروراند.

وجه دیگر آن است که آنها هنوز متشرعاند و در شرایط حسیض اسلامگرایی (پیاپی کرده اسلام با زور قدرت مطلقه‌ی فقها و قوای قهریه‌ی تحت امر آنان) می‌ترسند که با رفتن جمهوری اسلامی جوانان کشور بدون ترس از محتسبان حکومت در خیابان‌ها دست همدیگر را بگیرند (البته پیش از انقلاب نمی‌ترسیدند که برخی جوانان کشور برخی دیگر را در جمهوری اسلامی بکشند)، برخی از مردم در خانه‌های خود یا بر سر کوه شراب بنوشند، همجنسگرایان در یک کافه دور هم جمع شوند، گروه‌های موسیقی جوانان به تولید و توزیع آثار خود بدون مجوز وزارت ارشاد پردازند، مردم به رادیوها و تلویزیون‌های غربی بیش از بوق‌های تبلیغاتی خودی علاقه نشان دهند و مهمتر از همه روزی دختر آنها با دوست پسرش (از بالعکس آن واهمه‌ای ندارند) به خانه بیاید.

آنها نمی‌دانند یا وانمود می‌کنند که نمی‌دانند همه‌ی این اتفاقات دور

از چشم آنها پیش از این رخ داده و نظام اسلامی تنها این امور را به زیر قالی یا پستوی خانه‌ها رانده است و نمی‌گذارد آنها در رسانه‌ها مورد بحث قرار گیرند. چشم بستن بر واقعیت از ویژگی‌های مشترک همه‌ی ایدئولوژی‌های تمامیت طلب است.

تجدید نظر طلبان دیر باور

اسلامگرایان سابق و اصلاح‌طلبان مذهبی امروز که هنوز بسیاری از ویژگی‌های اسلامگرایی را یدک می‌کشند نمی‌توانند به راحتی باور کنند که این پدیده در ایران در حال مرگ است. آنها چهار دهه در حال و هوای رژیم اسلامگرا زیسته‌اند، مبلغ بسیاری از وجوه آن بوده‌اند، از این تبلیغ پاداش گرفته‌اند، و هنوز سبک زندگی خود را براین اساس تنظیم می‌کنند و ادبیاتشان هنوز ادبیات شریعتی و مطهری و خمینی و حتی احمدی‌نژاد را بازتاب می‌دهد (به عنوان نمونه، هنوز همجنس‌گرایان را همجنس باز می‌نامند: محسن کدیور، جرس، ۲۷ دی ۱۳۸۸).

اکثر اسلامگرایان سال‌ها دارای مقامات حکومتی بوده یا در نهادهای انقلابی فعالیت داشته‌اند و اسلامگرایی به بخشی از هویت آنها تبدیل شده است. انتظار آن که در یک دوره‌ی کوتاه رسوبات چند دهه زدوده شوند چندان واقع‌بینانه نیست. از این جهت فاصله با اسلامگرایی حتی اگر اسلامگرایان تحت سرکوب چنین نظامی باشند دشوار است. بسیاری از اسلامگرایان هنوز معتقدند که حکومت خامنه‌ای از اسلامگرایی ناب منحرف شده و باید به دنیای آرمانی دهه‌ی شصت بازگشت.

با همین حل و هواست که اسلامگرایان سابق و مخالفان امروز حکومت خامنه‌ای-احمدی‌نژاد که یکی از تجلیات همان ایدئولوژی است هنوز جنبش سبز را طرفدار جمهوری اسلامی و باورمند به آرمان‌های بنیانگذار حکومت استبداد دینی معرفی می‌کنند. اصلاح‌طلبان مذهبی برای پرهیز از

دمکراسی و جمهوری بدون قید و شرط مرتباً تلاش کرده‌اند جدال میان حکومت و معترضان را به جدال اموی-علوی یا یزیدی-حسینی تقلیل دهند تا داستان ادغام حکومت در نهادهای دینی و بالعکس و امتیازات مکتبی‌ها در جامعه‌ی سیاسی همچنان برقرار بماند.

اسلام سیاسی

هنگامی که اسلامگرایی زمینه‌ی اجتماعی نداشته باشد یا بدنام شده باشد اسلام‌مگرایان به اسلام سیاسی که ظاهراً به قواعد دمکراسی پای بند است (البته از موضع ضعف) رو می‌کنند. اگر اسلام سیاسی نیز در حوزه‌ی عمومی تحت فشار باشد از احیاگری معنوی و بازگشت به عصر طلایی دین سخن می‌گویند. اینها تاکتیک‌هایی است که اسلام‌مگرایان وطنی در دوره‌های متفاوت برای باقی ماندن در عرصه‌ی قدرت و اقتدار اجتماعی در پیش گرفته‌اند. هنگامی که فرصت قبضه‌ی حکومت فرا رسید همه‌ی قواعد دمکراتیک و احیاگری و آموزه‌های معنوی و اخلاقی دین به کناری نهاده می‌شوند.

از این جهت اسلام‌مگرایان دهه‌های شصت و هفتاد ایران (با ادعای قدرت مطلقه‌ی برای ایدئولوگ اعظم و نفی مشارکت و رقابت سیاسی همگانی) هنوز به نسخه‌ی ابتدایی‌تر اسلامگرایی یعنی اسلام سیاسی تمسک می‌جویند و به استفاده از اسلام در عرصه‌ی رقابت‌های سیاسی و تمسک به مضامین و باورهای آن برای گرفتن دست بالاتر در عرصه‌ی عمومی توصیه می‌کنند.

بیطرفی ایدئولوژیک دولت

با فروپاشی جمهوری اسلامی دوران حاکمیت اسلامگرایی به پایان می‌رسد اما ایدئولوژی اسلامگرایی پس از شکست سیاسی هوادارانی را

در جامعه حفظ خواهد کرد. تنها راه مهار اسلامگرایی در یک جامعه‌ی دمکراتیک، امکان مشارکت و رقابت سیاسی در چارچوب قواعد بازی دمکراتیک برای همه‌ی ایدئولوژی‌ها و گرایش‌هاست. قواعد بازی اسلامگرایانه سم مهلک این شرایط است. میل اسلامگرایان برای برهم زدن قواعد بازی و پایین کشیدن کرکره‌ی دمکراسی با یک انتخابات و کسب اکثریت همواره وجود دارد اما آنچه از این امر جلوگیری خواهد کرد تضمین آزادی رسانه‌ها، احزاب، اجتماعات و بیان توسط یک مرجع بی‌طرف یعنی دولت و قوت نهادهای مدنی است. تفکیک دولت از نهادهای دینی اینجاست که ضرورت پیدا می‌کند.

اعتماد سازی و قواعد بازی

برای به زیر کشیدن اسلامگرایی هیچ ضرورتی ندارد که مخالفان آن وعده‌ی نابودی و مرگش را بدهند بلکه برای تسهیل گذار از اسلامگرایی به دمکراسی، کم هزینه‌ترین روش آن است که به اسلامگرایان نوید زندگی در یک جامعه‌ی متکثر با حکومتی بی‌طرف از حیث ایدئولوژیک داده شود. در جامعه‌ی ما بعد اسلامگرایی، اسلامگرایان نابود نمی‌شوند بلکه از اریکه‌ی قدرت مطلقه، اعمال تبعیض و تحمیل باورهایشان بر دیگران به زیر کشیده می‌شوند.

۶-۵- برچسب‌های مبتذل، مستهجن، و وقیح: نخبه‌گرایی فرهنگی در خدمت اسلامگرایی

رسانه‌های دولتی و شبه دولتی در ایران مثل نقل و نبات به افراد، رفتارها، اقوال، پدیده‌ها و کالاهای غیرمورد نظر خود برچسب می‌زنند. افراد غیرهم‌رنگ، دگر باش (هر کس سبک زندگی متفاوتی با اسلامگرایان دارد) و دگران‌دیش برچسب‌هایی مثل فاسد، جاسوس، ناخالصی، هره‌ری

مسلك، مرتد، معاند، دشمن، مزدور، متهتك، ملحد، قلم به مزد، فتنه گر، وابسته، و مزدور می گیرند. اعمال مخالفان نیز صفاتی مثل نامشروع، لهو و لعب، اشرافی گری، کثیف، فساد اخلاق، انحرافی، و زننده دریافت می کنند. پسوند «نما» قبل از صفاتی می آیند که نباید به غیرهمرنگها داده می شده است (مثل دانشجو نما، ایرانی نما، روحانی نما).

کالاهای فرهنگی مورد توجه غیرهمرنگها نیز برچسب هایی مثل ضد ارزشی، بی ارزش، ضد اسلامی، سیاه نما، مبتذل، مستهجن، هتاک، گستاخانه، وقیح و موهن می گیرند. (تمام برچسب های فوق از روزنامه ی کیهان، و سایت های الف، تابناک، رجانیوز و فارس در طی سه روز برداشته شده اند اما در دیگر سایت های اقتدارگرایان نیز کم و بیش به چشم می خورند.)

کلام از جنس کنش

برخی از تعابیر و واژه ها بیشتر، شان بیانی و توصیفی دارند و برخی شان کنشی و کارکردی. «قد بلند» و «فارسی زبان» پدیده هایی را توصیف می کنند و «ضدانقلاب» یا «فتنه گر» گروهی را به کنش علیه موصوف فرامی خوانند و از توصیف و تبیین تهی هستند. «مبتذل» یا «فاسد» یا «مستهجن» یا «لهو» واقعیتی را توصیف نمی کنند بلکه احساس منفی گوینده و متعاقب آن، خواست و دستور وی را برای از میان بردن یک پدیده عرضه می دارند. به همین دلیلی آن دسته از آثار فرهنگی در ایران را که حکومت نمی تواند با عناوینی مثل «توهین به اسلام» یا ناقض امنیت ملی از عرصه ی عمومی حذف کند بر چسب مبتذل یا مستهجن می زند تا سانسور یا ممنوع شوند. مبتذل یعنی «نگذارید انتشار یابند»، مستهجن یعنی «از بروز خطر سهمگین این اثر با ممنوعیت آن جلوگیری کنید» یا وقیح یعنی «با تعقیب قضایی یا حمله ی لباس شخصی ها گوینده یا نویسنده را به سزای اعمالش برسانید».

نخبه‌گرایی فرهنگی در خدمت اسلامگرایی

زدن برچسب‌هایی مثل مستهجن یا مبتذل یا لمپن با اسلامگرایی آغاز نشد. روشنفکران مارکسیست و سکولار آثاری را که دوست نمی‌داشتند و مورد توجه عموم قرار می‌گرفت (مثل موسیقی بازاری کسانی مثل آغاسی، سوسن یا جواد یساری، فیلم‌های فارسی عامه‌پسند مثل اکثر فیلم‌های فردین یا ایرج قادری، نمایش‌های روح‌وضی یا کتاب‌های پر فروش ذبیح‌الله منصور) مبتذل می‌خواندند. اخلاق‌گرایان عرفی نیز آثاری را که فراتر از چارچوب اخلاقی خود می‌دانستند مستهجن یا غیراخلاقی معرفی می‌کردند.

با سوار شدن اسلام‌گرایان بر ماشین دولت این عناوین که زمینه‌ای در میان نخبه‌گرایان فرهنگی داشت برای سانسور دولتی مورد استفاده واقع شدند. در چارچوب ایدئولوژیک دولتی عباراتی مثل «مبتذل» و «مستهجن» به «منکر» ارتقا یافتند تا بار حقوقی پیدا کنند و بتوان با تمسک به این عبارات افراد را مورد مجازات قرار داد. در مرحله‌ی اول تصفیه‌ی فرهنگی با هماهنگی مارکسیست‌ها، روشنفکران لیبرال و اسلام‌گرایان آثار معروف به کوچه بازاری از عرصه‌ی عمومی حذف شدند. در فاصله‌ای کوتاه تا حد سه سال از همین عناوین برای ممنوع کردن آثار همان نخبه‌گرایان فرهنگی استفاده شد و آثار آنها با همان چاقویی که آنها برای رد آثار دیگران استفاده می‌کردند سر بریده می‌شدند.

عقلانی‌سازی سانسور و حذف

معیار نخبه‌گرایان فرهنگی برای استفاده از این عناوین عدم عمق فکری، ضعف ساختاری، و عدم رعایت معیارهای صوری و زیبایی‌شناسانه‌ی آثار مورد بحث بوده است که با برچسب مبتذل و مستهجن ارزش‌داوری می‌شدند. اما معیار اسلام‌گرایان عدم انطباق با معیارهای فقهی بود.

اسلامگرایان آنجا که با جامعه‌ی هنری و فرهنگی روبرو می‌شده‌اند به معیارهای فنی و فکری متوسل می‌شده‌اند و آنجا که در برابر روحانیون و وفاداران به آنها قرار می‌گرفتند به معیارهای فقهی تمسک می‌ورزیده‌اند. سانسور و حذف و تک صدایی در نظام اسلامگرا و جهی فقه‌گرایانه و جهی نخبه‌گرایانه دارد اما حکومت در طی دوره‌ای کوتاه با تصفیه و سرکوب، فقه‌گرایان را به جای نخبه‌های فرهنگی نشانده.

جادوی برچسب

حدود دو دهه طول کشید تا چپ‌های مذهبی (بعداً اصلاح‌طلبان مذهبی) به تدریج از اواخر دهه‌ی هفتاد شمسی از این گونه ادبیات برچسب زنانه فاصله بگیرند. اما نیروهای اقتدارگرا که علی‌رغم حضور در قدرت در چهار دهه‌ی گذشته خود را محروم از قدرت مطلقه می‌دیدند این ادبیات را همواره مورد استفاده قرار داده‌اند و بخشی از عبارات را نیز در کوله پشتی خود نگاه داشتند تا روزی قدرت مطلق‌العنان را در حوزه‌ی فرهنگ و سیاست به چنگ آورند. آنها تأثیر جادویی این برچسب‌ها را برای کسب قدرت در اوایل دهه‌ی شصت دیده بودند و هنوز براین باورند که این عبارات جادو می‌کنند. به همین علت است که از این گونه ادبیات به وفور در سایت‌های سیاسی مثل الف و تابناک و جهان نیوز و رجانیوز و فارس و روزنامه‌های رسالت و ایران و کیهان استفاده می‌شود.

ارتقای واژه‌های توصیفی به برچسب

غیر از برچسب‌های توهین‌آمیز و تحقیرکننده و پرونده‌سازانه، از عبارات توصیفی دل‌ناچسب برای اقتدارگرایان مثل لائیک، لیبرال، و سکولار نیز برای برچسب زدن به منتقدان و افراد ناهم‌رنگ استفاده می‌شود. لیبرال به معنی آزادیخواه و پیرو مکتب لیبرالیسم اقتصادی یا سیاسی است اما

در عرف اقتدارگرایان به عنوان لا ابالی و ضعیف و قرتی از آن استفاده می‌شود. سکولار و لائیک نیز معانی خاص خود را در دنیای سیاست و علم سیاست دارند اما در عرف اسلامگرایان به معنی بی‌دین و ضد دین هستند. از این برجسب‌ها برای رد صلاحیت نامزدهای انتخابات، تقاضا کنندگان مجوزهای دولتی برای مدیریت رسانه‌ها، احزاب، موسسات فرهنگی و اجتماعی و دیگر نهادهای مدنی و افراد خواهان مشاغل دولتی استفاده می‌شود.

اگر مبنای داوری، سلیقه و مذاق گروهی خاص باشد هر گروهی می‌تواند آثار مورد علاقه‌ی گروه دیگر را با انواع برجسب‌ها مورد قضاوت قرار دهد. برجسب‌ها ملک طلق یک گروه خاص که به رسانه‌ها و مجامع دسترسی دارند نیست.

اما اگر مبنا آزادی و حقوق افراد باشد هم آثار محمد رضا شجریان و شهرام ناظری و فرهاد فخرالدینی و مجید انتظامی و شهرداد روحانی باید حق انتشار داشته باشند و هم آثار سوسن و آغاسی و جوادی یساری. هم آثار عباس کیارستمی و محسن مخملباف و داریوش مهرجویی مخاطب دارند و هم آثار ایرج قادری و مسعود کیمیایی. هم آثار صادق هدایت و هوشنگ گلشیری و رضا براهنی و سیمین دانشور و غلامحسین ساعدی خواننده دارند و هم داستان‌های فتانه‌ی حاج سید جوادی و ر. اعتمادی و فهیمه رحیمی و نسرین ثامن‌ی.

داوری زیبایی شناسانه و حرفه‌ای نیز در حوزه‌ی کاری اهل موسیقی و فیلم و رمان، پژوهشگران دانشگاهی و منتقدان هنری است که عموماً نقشی در سیاست‌گذاری‌ها ندارند و بسیاری از مردم نیز نظرات آنها را ملاک مصرف فرهنگی خود قرار نمی‌دهند. در حوزه‌ی کتاب، تئاتر و دیگر آثار هنری نیز همه‌ی اقدار می‌توانند با احترام به سلائق دیگران به مصرف کالا‌های مورد علاقه‌ی خود پردازند.

۷-۵- باغ فلهک یا باغ فدک

اسلامگرایان شیعه چه در دوره‌ی مبارزه با رژیم پهلوی و چه بعد از استقرار حکومت خود در ایران تلاش داشته‌اند همه‌ی رویدادهای معاصر و مرتبط با خویش را با وقایع صدر اسلام مشابَهت‌سازی کنند تا این حرکت و نظام سیاسی عیناً همانند ظهور دین اسلام در منظر عمومی پدیده‌ای مقدس (و نقد ناپذیر) جلوه‌گر شود و روحانیت حاکم در مقام نمایندگان خداوند جای گیرند. این مشابَهت‌سازی ایدئولوژیک توجیهات لازم را برای حذف و سرکوب از یک سو، و تمامیت‌خواهی و اقتدارگرایی از سوی دیگر برای بخشی از دینداران فراهم می‌آورده است.

نمونه‌های این قرینه‌سازی‌ها از شمار بیروند. به چند نمونه از مهم‌ترین‌ها اشاره می‌کنم: مشابَهت‌سازی سرنگون شدن هلیکوپترهای امریکایی با حمله‌ی پرنندگان به سپاه ابرهه و جمهوری اسلامی با خانه‌ی خدا با استفاده از کنار هم گذاری طوفان شن در طبس و طبراً ابابیل قران، نامگذاری مخالفان به منافقان و کفار، مقایسه‌ی کشته‌های جنگ با شهدای کربلا و صدام با یزید، مقایسه‌ی شرایط سیاسی - اقتصادی روز با شعب ابی‌طالب یا بدر و خیبر، شیطان خواندن ایالات متحده، مساوی قرار دادن پذیرش قطعنامه‌ی ۵۹۸ با صلح امام دوم شیعیان، نامگذاری جنبش سبز به فتنه (همانند فتنه‌ی طلحه و زبیر علیه علی)، معرفی جمهوری اسلامی به عنوان حکومت عدل علی، و نامیدن رهبر کشور به عنوان امام.

پیدا کردن جایی برای باغ فدک

یکی از موضوعاتی که در این دوره‌ی چهل ساله قرینه‌سازی نشده ماجرای باغ فدک است که به اعتقاد شیعیان توسط ابوبکر از فاطمه، دختر پیامبر اسلام گرفته شد. نامگذاری چند پارک (مثل تغییر نام پارک گلستان در محله‌ی نارمک تهران یا باغ‌هایی در شهرستان‌ها) به باغ فدک نتوانست

شیعه‌ی دولتی را راضی کند چون این نامگذاری ظرفیت بازسازی داستان اسطوره‌ای را با همه‌ی طنین‌هایش ندارد. اما اسطوره‌ای و نمادینه ساختن باغ قلعهک به جای باغ فدک می‌تواند طنین اسطوره‌ای آن داستان قدیمی را احیا کند: جمهوری اسلامی در مقام دختر پیامبر (و معصوم) و بریتانیای کبیر در نقش خلفای راشدین (به تعبیر غالب شیعه، غاصب) قرار می‌گیرند (سربازان بریتانیایی در یکی از مراسم محرم ۱۳۹۰ به صورت لشکریان یزید نمایش داده شدند). قوه‌ی قضاییه و کمیسیون امنیت ملی مجلس نیز با پیگیری این موضوع (یا وعده‌ی آن) برای پیروان ولایت نقش روضه‌خوانانی را بازی می‌کنند که سیزده قرن است اشک شیعیان را برای مظلومیت فاطمه درآورده‌اند.

مقامات شهرداری نیز برای عقب‌نماندن از قافله با نگاهی به ریاست جمهوری آینده (اگر تا آن زمان چنین مقامی مانده باشد) بر این موج سوار شده و بر طبل اشغال این باغ به عنوان بخشی از مبارزات ضد استعماری می‌کوبیده‌اند («در قانون پیش‌بینی شده که اگر چنین تخلفی [قطع درختان] انجام شود می‌توان آن را باغ را به نفع شهر ضبط و به پارک عمومی تبدیل کرد.» محمد باقر قالیباف، فارس، ۲ آذر ۱۳۹۰)، بدون توجه به این نکته که در صورت اشغال این باغ مقامات انگلیسی نیز می‌توانند با همین گونه «مبارزات ضد استکباری» زمین‌های دولت ایران در انگلیس را اشغال کنند. مقامات جمهوری اسلامی گاه فراموش می‌کنند که دولت متبوع آنها در دیگر کشورها سفارتخانه و املاک دارد.

چرا باغ فدک؟

باغ فدک نماد غصب ولایت سیاسی یا حکومت در تاریخ اسطوره‌ای شیعه است. داستان فدک برای این نقل می‌شود تا نشان داده شود که اگر به جای ابوبکر، علی بر تخت خلافت نشسته بود دختر پیامبر از هدیه‌ی

پدرش (که در واقع همان فرمانروایی بنی‌هاشم است) محروم نمی‌شد. طرح دوباره‌ی این باغ در شرایط امروز کارکرد سیاسی دارد به این شکل که امروز ایران و همه‌ی منابعش از جمله باغ قلهک و هزاران باغ و میلیون‌ها هکتار زمین و چاه نفت و معدن و جنگل دیگر همه برای حاکمان در حکم باغ فدک هستند. احیای داستان باغ فدک، امروز متوجه به پیشگیری از بازگردانده شدن املاک مشاع مردم و مهمتر از همه، حق حاکمیت از طریق انتخابات آزاد، رقابتی و سالم، به خود آنان است. داستانی از داستان‌های مذهبی نیست که نقل مجالس مذهبی شیعیان حکومتی باشد و ظنین سیاسی ویژه‌ای نداشته باشد.

چرا باغ قلهک؟

در کشوری که تنها در یک قلم فساد مالی ۷۰۰ هکتار زمین‌های اطراف تهران به ارزش ۷ هزار میلیارد تومان به یکی از مقامات بلند پایه‌ی جمهوری اسلامی واگذار می‌شود (محمود احمدی نژاد، فرارو ۱۴ آبان ۱۳۹۰) زمین باغ قلهک که بیش از صد و پنجاه سال در اختیار سفارت انگلیس است و دولت ایران در سال ۱۳۰۹ آن را رسماً واگذار کرده نباید موضوعی چندان جدی برای مقامات باشد. حتی متخصصان اسناد دولتی نیز به صراحت گفته‌اند که دولت ایران سند مالکیت باغ قلهک را در اختیار ندارد و تنها با تمسک به نظریه‌ی توطئه ابراز می‌دارند که این سند از مجموعه‌ی اسناد دزدیده شده است: «در کتابخانه مجلس صندوق‌هایی وجود دارد که نسخ خیلی مهمی در آنها نگهداری می‌شود و یکی از چیزهایی که در این صندوق نگهداری می‌شد سند ملکیت باغ سفارت انگلیس بوسیله ایران بود... من سال‌ها پیگیر سند مالکیت باغ قلهک که در آن ثابت می‌کرد این ملک متعلق به دولت ایران است، بودم اما متأسفانه من هر چه می‌گشتم به پاکتی که می‌دانستم سند داخل آن است، دست نیافتم.» (عبدالحسین

حائری، رئیس اسبق کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، الف، ۷ تیر ۱۳۹۱)

اتهام فراماسونر زدن به مقامات واگذار کننده یا سندسازی توجیه حقوقی مناسبی برای نفی مالکیت سفارت انگلیس بر باغ قلهک نیست. هیچ دولتی در دنیای امروز نمی تواند تعهدات خویش را بر اساس برچسب های سیاسی به اسلاف خود یا فساد مقامات رژیم در دوره های گذشته زیر پا بگذارد. مقامات جمهوری اسلامی دیگر جوانان انقلابی دهه ی پنجاه خورشیدی نیستند که ندانند در عالم واقع مالکیت ناب و پاک در مقیاس های بزرگ بسیار کم پیدا می شود (اکثر خود آنها بر اموال مصادره ای دست انداخته اند و بخش اعظم زمین های شهری را با زد و بند تفکیک کرده و فروخته اند). از یک دولت مستقر و غرقه در فساد نمی توان انتظار داشت با سوراخ کردن اسناد یک باغ به تعبیری خاص در آن دست یافته و مدعی آن شود، مگر هدفی دیگر در کار باشد.

موضوع باغ قلهک مثل دفن باقی مانده ی اجساد کشته شدگان زمان جنگ در دانشگاه ها توسط حکومت، نه بازیابی غرور ملی بلکه نوعی امامزاده سازی برای تجمع بسیجیان بر اساس احساسات مذهبی / ملی و بازنویسی دوباره ی تاریخ بر مبانی اسطوره ای به جای حقایق و واقعیات است. همچنین حزب پادگانی در مسیر راه انداختن انقلاب های دیگر (مثل انقلاب دوم به تعبیر خمینی یا همان حمله به سفارت امریکا در تهران) است تا همه ی رقبای سیاسی تلاش برای کسب قدرت را رها سازند. قبلاً تلاش هایی برای اشغال سفارت انگلیس صورت گرفت که ناکام ماند. در نهایت این سفارت برای چند ساعت اشغال شد تا شأن نزول آن گفته ی خامنه ای مبنی بر سیلی زدن به دشمنان هویدا شود.

برهم زدن توازن قوا و دست‌آویزهایش

بخشی از روحانیون قدرتمند که دارای منافع در بریتانیا هستند نمی‌خواهند رابطه‌ی این کشور و ایران قطع شود. اما در مقابل، بخشی از حکومت می‌خواهد از طریق اشغال املاک سفارت بریتانیا بخش دیگر را که دست‌نشانده‌ی انگلیس می‌داند تضعیف کند. طرح موضوع تحصیل ۵۰۰ نفر از فرزندان مقامات در انگلیس توسط برخی از اعضای مجلس و ادعای غرامت دوران جنگ جهانی دوم از سوی دولت احمدی‌نژاد نیز با همین هدف صورت می‌گیرد.

همچنین تلاش اسلامگرایان این است که با استفاده از تنفر تاریخی نسلی از ملی‌گرایان ایرانی از دولت بریتانیا (بعضاً مبتنی بر نظریه‌ی توطئه‌ی دایی جان ناپلئون) اولاً گروه‌هایی را تحت رهبری جریان حزب‌الله که تلاش کرد این باغ را اشغال کند قرار دهند و ثانیاً با یادآوری خاطره‌ی جریان اشغال سفارت امریکا که به سقوط بخشی از قدرت منجر شد در توازن قوای موجود دستکاری کنند.

تحریک سکولارها

در کشوری که هر روز:

- هکتارها جنگل در البرز و زاگرس از میان می‌رود (۹۶ هزار هکتار از جنگل‌های زاگرس مرکزی طی سه دهه تخریب شده است، ایلنا، ۱۹ آبان ۱۳۹۰؛ تخریب سالانه ۱۰۰ هزار هکتار از جنگل‌های شمال، همشهری، ۲۲ فروردین ۱۳۹۰)،

- باغات اطراف شهرها با اعمال نفوذ مقامات و زد و بند تفکیک شده و به عنوان مسکونی به فروش می‌رسد،

- هزاران هکتار از جنگل‌ها و باغات حاشیه‌ی شهرها توسط سازمان‌های نظامی اشغال و درختان آنها قطع می‌شوند (مثل قطع هزاران درخت پارک

جنگلی لویزان و سرخه حصار توسط سپاه)، و
- درختان شهرها از آلودگی آب و هوا می‌میرند (مثل چنارهای راه
آهن تا تجریش) یا خود شهرداری به قطع آنها می‌پردازد (مثل اقدام خیر
شهرداری کرمان)

قطع چنده یا چند صد درخت (به روایت‌های گوناگون سفارت انگلیس
در تهران یا شهرداری این شهر) نمی‌تواند مایه‌ی آزرده‌گی خاطر مقامات
جمهوری اسلامی شده باشد. طرح مدعیات محیط زیستی و جریمه‌ی یک
میلیارد و ششصد میلیون تومانی کمیسیون ماده‌ی ۷ شهرداری با این هدف
صورت می‌گیرد که احساسات غیراسلامگرایان و کسانی که ملی / عرفی
هستند نیز تحریک شود تا آن بخش از حکومت که مخالف تیره شدن
روابط با انگلستان است (اسلامگرایان سنتگرا) جرات انتقاد از اسلامگرایان
نظامی‌گرا را در این قلمرو پیدا نکند.

تاریخ تکرار می‌شود و نمی‌شود

آنجا که قرینه‌سازی‌ها و مشابهت‌سازی‌ها به کار مشروعیت دینی بخشیدن
به حکومت و تحکیم آن بیاید تاریخ (آن هم به شکل تخیلی و داستانی
آن) در حال تکرار بوده است و باید مدام تاریخ قدسی و اسطوره‌ای را در
تبلیغات سیاسی به کار گرفت و آنجا که مشابهت‌ها به کار نیایند (مثل این
که حسین کشته می‌شود یا علی در محراب به قتل می‌رسد و حاکمان اینها
را نمی‌خواهند) تاریخ نباید تکرار شود و مردم این روزگار بهتر از روزگار
پيامبر و ائمه‌اند (چون با حضور عده‌ای از آنان در بسیج، حکومت حفظ
شده است). قرینه‌سازی‌ها نیز همانند مواجهه با اسلام و شریعت‌گزینشی
است.

۸-۵- حجاب اجباری، یا کاباره و کلوپ شبانه

فقه‌گرایان در چارچوب فردی باور داشتند و دارند که زنی که با حجاب نیست بی‌عفت و بی‌حیاست و مردانش (پدر، برادر و شوهر که ولی «ضعیفه» به حساب می‌آیند) نیز بی‌غیرت‌اند. تنها نگاهی به دیوان‌نویسی‌های سازمان‌های رسمی تبلیغاتی در جمهوری اسلامی برای روشن شدن این موضوع کفایت می‌کند. برخی از آنها از بی‌عفتی به بی‌بند و باری و فحشا هم پل می‌زده‌اند. آنها در چارچوب اجتماعی نیز بر این باورند که اگر حجاب (به روایت روحانیت و بر اساس سبک زندگی آنان) بر زنان و دختران تحمیل نشود (با اتکا بر قوای قهریه) مردان تحریک شده و بخشی از آنها که همسر نداشته باشند به گناه می‌افتند، از نگاه به نامحرم تا استمنا و زنا تا خرید خدمات تن‌فروشان.

نتیجه‌ی منطقی این باور آن است که اگر دولت با «بدحجابی» (از اختراعات فقهی اسلام‌گرایان، چون در فقه شیعه فقط بی‌حجاب و با حجاب داریم) مبارزه نکند باید مسیر گناه را هموار سازد که یکی از انواع آن تأسیس مراکز فحشاست: «اگر برخی مقامات دولتی اعتقادی به نظارت بر پوشش اسلامی در جامعه ندارند و قائل به آزادی تحریک جنسی جامعه هستند، باید به لوازم آن هم متعهد باشند و به تأسیس اماکنی برای ارضای گزینه جنسی اقدام کنند تا جوانان دچار عقده‌های روانی نشوند.» (علی مطهری در پاسخ به اعلام جرم دادستان تهران، تابناک، ۱۹ تیر ۱۳۹۱) نقل قول دیگر از همین سخن وی آن بود که «در واقع، تحریک جنسی را آزاد فرموده‌اند و موجب پدید آمدن عقده‌های روانی در جوانان ما شده‌اند، پس به فکر بخش دوم کار خود، یعنی ارضای جوانان از طریق تأسیس کاباره‌ها و کلوپ‌های شبانه نیز باشند.» (خبر آنلاین، ۱۹ تیر ۱۳۹۱)

علی مطهری در جمله‌ی فوق (که آرا پدرش را در کتاب مسئله‌ی حجاب تکرار می‌کند) به خوبی و روشنی نگاه جامعه‌ی دینداران سنتی فقهی به زن

و حجاب را خلاصه کرده است. او می‌گوید یا حجاب یا کاباره و کلوپ شبانه (که از نگاه آنان محل به دام انداختن زنان و دختران برای ارضای شهوت جنسی یا اختلاط با زنان بی‌حیاست). چنانکه از دو نقل قول فوق بر می‌آید کاباره و کلوپ شبانه نه محلی برای اجتماع و خوشگذرانی و بیرون آمدن از تنهایی بلکه مرکز فحشا است؛ از نگاه فقه‌گرایان هر محلی غیر از مسجد و امامزاده و حسینیه برای گردهمایی انسان‌ها را از خدا دور می‌کند. از نگاه وی، دولت غیر از این دو راهی ندارد. مفروضات سخن فوق در مورد زن و رابطه‌ی جنسی و تحریک‌پذیری چیست و چه لوازم و نتایج دارد؟

دولت یا دلال محبت

در غیر از ایران و عربستان حجاب اجباری نیست و دولت‌ها در صد و نود و چند کشور دیگر که پوشش زنان آزاد است به تأسیس مراکز فحشا نیز اقدام نمی‌کنند. در کشورهایی که مراکز تن‌فروشی وجود دارد دولت‌ها دو گونه سیاست را دنبال می‌کنند: قانونی ساختن تن‌فروشی و نظارت بر مراکز و موسساتی که به این فعالیت مشغولند (دولت این مراکز را تأسیس نمی‌کند؛ بر آنها نظارت می‌کند)، و غیر قانونی اعلام کردن آنها در عین چشم بر نهادن در برابر فعالیت آنها (کاری که حکومت جمهوری اسلامی ۳۴ سال است انجام می‌دهد). در هر دو صورت دولت نقشی مستقیم در بازار تن‌فروشی یا تسهیل روابط جنسی زنان و مردان ندارد.

ناتوانی خانواده از پاسخ به همه‌ی نیازهای جنسی

آمارها و اطلاعات در همه‌ی کشورهای دنیا نشان می‌دهند که مشتریان مراکز فحشا عمدتاً مردان ازدواج کرده‌ای هستند که به زن برای ارضای امیال جنسی خود دسترسی دارند. جوانان مجرد کمتر از دیگر مردان به این

مراکز رجوع می‌کنند. جوانان نیز در دنیای آزاد برای ارضای جنسی به بار و کلوپ یا دیگر اماکن نمی‌روند چون راه‌های دیگری برای این امر وجود دارد. بنابر این کارکرد مراکز فحشا نه فراهم آوردن زمینه برای ارضای جنسی جوانان بلکه پاسخ به نیازهای جنسی‌ای است که نهاد خانواده از پاسخگویی به آنها ناتوان است. برخلاف تصور سنتگرایان از رابطه‌ی خانواده و ارضای جنسی (تشکیل خانواده بالاخص در سنین جوانی برای حل مشکل ارضای جنسی) خانواده فقط به «بخشی» از نیازهای جنسی «بخشی» از شهروندان در «بخشی» از سال‌های زندگی و ساعات روز پاسخ می‌دهد.

سه فرض نادرست

اکنون به سراغ مفروضات این نگاه زن‌ستیزانه و مردسالار برویم:

۱. فرض اول مساوی قرار دادن زن با آلت تحریک جنسی مردان است. همین فرض را در مورد مردان نیز می‌توان کرد، اگر دید مردسالارانه را کنار بگذاریم. زنان نیز با دیدن مردان قوی، عضله، آلت جنسی متورم و بسیاری دیگر از وجوه بدن مرد تحریک می‌شوند. چرا مردان نباید در هیئت چادر ملی درآیند؟

۲. فرض دوم آتش و پنبه بودن دختر و پسر است. به همین علت است که از جدایی جنیستی از گهواره تا گور سخن می‌گویند. در جوامعی که دختران و پسران از کودکی به مدرسه و دانشگاه می‌روند و زنان و مردان در محیط‌های مختلف با هم کار می‌کنند جنون جنسی کمتر و آستانه‌ی تحریک جنسی بالاتر است. در یک جامعه‌ی بسته مردان ممکن است از انحسای بدن زن زیر چادر تحریک شوند اما در یک جامعه‌ی باز حتی بیکیفی نیز نمی‌تواند بسیاری از مردان را تحریک کند چون آن قدر دیده‌اند که تنها فرم‌ها و نمایش‌های خاصی از بدن زن می‌تواند تحریک کننده

باشد که آنها نیز در فضای عمومی دیده نمی‌شوند. زیبایی‌های جسمی زنان در جامعه‌ی آزاد به بخشی از زیبایی‌هایی طبیعی مثل گل‌ها و درختان تبدیل می‌شود. کسانی که محیط طبیعی زندگی با آزادی زنان برای نمایش زیبایی‌های خود را با فیلم پورن اشتباه می‌گیرند خود مشکل ذهنی دارند و نه زنانی که مثل مردان می‌خواهند در محیط طبیعی و اجتماعی ظاهر شوند.

۳. فرض سوم مرکز فحشا نام دادن به مراکزی است که زنان و مردان می‌توانند در آنها با یکدیگر ارتباط برقرار کنند. با همین فرض نادرست است که برخی از اسلامگرایان مراکز و محل‌های فیلمسازی را مراکز فحشا نام می‌نهادند (چون زنان و مردان می‌توانسته‌اند در آنها با یکدیگر ارتباط برقرار کنند) یا دانشگاه‌ها را پیش از جدایی محل دختران و پسران در کلاس و کتابخانه و غذاخوری مرکز فحشا تلقی می‌کردند (البته به این هم قانع نشده و دارند واحدهای آموزشی را زنانه و مردانه می‌کنند).

نتیجه‌ی فاسد

نتیجه‌ی فاسد مفروضات نادرست فوق فاسد تلقی کردن جوامعی است که اختلاط زن و مرد را محدود نمی‌کنند. زنان و مردانی که پوشش، دوست زن و مرد، و نوع رابطه‌ی جنسی خود را انتخاب می‌کنند (با امانت و شفافیت و وفاداری که ضرورتاً با صیغه‌ی عقد دائم و موقت تعیین پیدا نمی‌کنند) فاسد نیستند، نتیجه‌ی مفروضات فوق فاسد است.

احترام به حق انتخاب افراد و مالکیت افراد بر بدن خود چه ارتباطی با فساد دارد؟ چون عده‌ای می‌خواهند خواهران و دختران و زنان خود را مثل گنج در اندرونی پنهان کنند و محتویات این گنج را بفروشند (مهریه و شیر بها بگیرند)، معامله کنند (در ازدواج‌های سیاسی)، به نمایشگاه اختصاصی خود تبدیل کنند و تنها خود بتوانند از زیبایی آنها بهره بگیرند و حتی بدون رضایت از آنها بهره بگیرند (در فقه موضوعی تحت عنوان تجاوز به همسر

شرعی وجود ندارد؛ هر وقت مرد بخواهد، زن باید خود را تسلیم کند) بقیه شایسته‌ی عناوینی مثل فاسد و بی‌غیرت و بی‌حیا می‌شوند؟ آنها چه حقی دارند که زنان و دختران دیگران را نیز زنان و دختران خود (مایملک) تلقی کرده و با اتکا به قوای قهریه همان محدودیت‌ها را بر آنها اعمال می‌کنند؟ اگر لیبرال‌ها از حجاب اختیاری مسلمانان یا عمامه‌ی سیک‌ها یا عرقچین سر یهودیان دفاع می‌کنند به این دلیل نیست که این نوع لباس‌ها را ارج می‌نهند بلکه به انتخاب فردی افراد ارج می‌گذارند. یک تکه پارچه به هر صورت که استفاده شود یا نشود یا نوعی تماس یک بدن با بدن دیگر چیزی به ارزش آدمیان نمی‌افزاید یا چیزی از ارزش آنها نمی‌کاهد. اما به رسمیت شناختن یا سلب حق انتخاب افراد چنین کارکردی دارد.

راه سوم

فرض کنیم که مبانی نظری نگرش دینداران سنتی به زن (تحریک‌کنندگی وجود زن و خلاصه کردن بدن وی به آلت ارضای جنسی) درست باشد. در این حال غیر از حجاب و مراکز فحشا راه دیگری هم هست که جوامع غربی در پیش گرفته‌اند: آزادی جوانان در ارتباط با یکدیگر از مدرسه و دانشگاه تا مراکز تفریحی و کاری. در این حال پسری (و دختری: دینداران سنتی فقط پسران را قابل تحریک جنسی می‌دانند و دختران در صورت بندی مسئله‌ی آنها جایی ندارند) که تحریک جنسی شده می‌تواند به طور طبیعی میل خود را ارضا کند: نه احتیاجی به تحمیل چادر ملی است و نه تأسیس مراکز فحشا (به تعبیر فقه‌گرایان) توسط دولت در هر کوی و برزن و محله.

در همین جوامع کنترل رفتار جنسی جوانان (تا زمانی که صغیر هستند) به جای دولت به دست خانواده‌ها سپرده شده است. بخش عمده‌ای از خانواده‌ها از جوانان می‌خواهند روابط صمیمی خود را در چارچوب

خانواده انجام دهند که هم از رفتار پلیسی دولت قابل هضم تر برای جوانان است و هم ایمنی لازم را برای روابط آنها در محیط خانواده فراهم می‌کند. دولت‌هایی مثل جمهوری اسلامی که خود راسا به تحمیل حجاب یا جدایی جنسیتی اقدام می‌کنند به نهاد خانواده و بلوغ افراد اطمینان ندارند، گرچه در ظاهر این نهاد را مقدس و انسان را خلیفه‌ی خدا بر روی زمین معرفی می‌کنند.

افراد در جوامع آزاد صرفا بر اساس اختیار و آزادی می‌توانند رابطه‌ی جنسی داشته باشند ان هم به این خاطر که مالک بدن خویش هستند. این جوامع در عین احترام به انتخاب آزاد افراد، شدیدترین برخوردهای قانونی را با آزار جنسی (از متلک تا تجاوز)، سوء استفاده از کودکان، تا سوء استفاده از قدرت برای ارضای جنسی (توسط سیاستمداران یا معلمان) دارند. در این جوامع قانون ازدواج افراد زیر هجده سال را که مستلزم سوء استفاده‌ی اولیا یا طرف‌های ازدواج از یکدیگر است منع کرده است. همچنین جامعه بیشترین حساسیت را به کودک‌آزاری جنسی دارد. در مقابل در جمهوری اسلامی، حساسیت مقامات و قوانین هم به سوء استفاده از کودکان در ازدواج آنها و هم به کودک‌آزاری جنسی بسیار پایین است.

۹-۵- پنج قلب واقعیت تاریخی/اجتماعی در مورد حجاب اجباری

موضوع حجاب اجباری از موضوعات بسیار چالش برانگیز میان اسلامگرایان و منتقدان آنهاست، هم از حیث حکم دینی و شرعی و قانونی آن و هم از حیث چگونگی تحقق عینی آن در جامعه‌ی ایران. حقایق دینی و تاریخی و اجتماعی مربوط به آن نیز بسیار در هم ریخته و گیج کننده شده است. در این نوشته برخی از اقوال و ادعاهای تاریخی و اجتماعی مربوطه را به چالش می‌گیرم.

زنان محجبه‌ی ایرانی: اکثریت یا اقلیت؟

عبدالکریم سروش در یک سخنرانی در دانشگاه جرج واشینگتن در ۲۱ تیرماه ۱۳۹۳ می‌گوید: «جامعه‌ی اینجا [غربی] یک جور لباس را خوب می‌داند و جامعه‌ی ما هم یه جور لباس دیگری را خوب را می‌داند.» (سایت یوتیوب) او در جمله‌ی قبل از این از بی‌حجابی در جوامع غربی و حجاب در جامعه‌ی ایران سخن می‌گوید. در چند جمله‌ی بعد نیز حجاب را پسند جامعه‌ی ایران معرفی می‌کند. فحوای سخن وی این است که جامعه‌ی ایران حجاب را خوب می‌داند. او البته این موضوع را صرفاً به حسن و قبح عقلای جوامع (و نه حکم اخلاق) نسبت می‌دهد و معتقد است که در این موضوع باید به عرف نگاه کرد. اسلامگرایان و روشنفکران دینی همیشه حجاب را خواست و ارزش اکثریت مردم ایران دانسته‌اند بدون حتی یک نظرسنجی میدانی. البته بخشی از آنها دیکتاتوری اکثریت را در این زمینه نفی کرده‌اند.

البته این نسبت دادن عرفی بودن حجاب به جامعه‌ی ایران قلب واقعیت است. در ایران قبل از تأسیس جمهوری اسلامی هیچ کار میدانی نشده است که نشان دهد اکثریت زنان جامعه حجاب را ترجیح می‌دهد. در دوران جمهوری اسلامی نیز زنان در پوشش خود آزاد نیستند تا با مشاهده بگویم اکثریت آنها چه نوع پوششی را ترجیح می‌دهند. موسسات نظرسنجی مستقل و آزادی بیان نیز در ایران وجود ندارد تا با نگرش سنجی بتوان این موضوع را کشف کرد.

حجاب اجباری قانونی؟

۱۹۵ تن از اعضای مجلس در ۲۵ خرداد ۱۳۹۳ برای اجرای قانون حجاب و عفاف به روحانی نامه نوشتند. بسیاری از مقامات جمهوری اسلامی هنگامی که بحث حجاب مطرح می‌شود آن را امری قانونی معرفی

می‌کنند، گرچه با قانون نمی‌توان حقوق فردی افراد را حتی اگر در اقلیت باشند نقض کرد. اما اگر از حیث تاریخی به موضوع حجاب اجباری نگاه کنیم حجاب با وضع قانون در جامعه اجباری نشد. اجباری کردن حجاب با تمسک به قوای قهریه (سپاه و بسیج و حزب‌اللهی‌ها) و اعمال خشونت و سرکوب انجام شد و پس از اعمال آن به صورت اجباری قانونی در آمد و نه بالعکس.

اولین قانون متضمن حجاب اجباری در سال ۱۳۶۲ به تصویب مجلس رسید (تبصره ۱۰۲ قانون تعزیرات) که در حال حاضر به صورت تبصره‌ای به ماده ۶۳۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ الحاق شده است یعنی پس از پنج سال که زنان با کتک و تهدید اخراج و رنگ پاشی و ضرب و جرح در خیابان مجبور به داشتن حجاب شدند این قانون به تصویب رسید. برپایی حکومت دینی آن قدر برای حاکمان غیرمنتظره بود که در این زمینه‌ها برنامه‌ی مشخصی از قبل نداشتند و با سعی و خطا سعی می‌کردند اراده‌ی خود را تحمیل کنند.

وضعیت ادارات از حیث حجاب در سال ۵۷؟

رضا علیجانی در ۶ مه ۲۰۱۵ در مصاحبه با یکی از شبکه‌های تلویزیونی فارسی زبان می‌گوید در زمانی که جمهوری اسلامی خواست حجاب را اجباری کند اکثر زنانی که در ادارات کار می‌کردند محجبه بودند. مکتبی‌های آن دوره معمولاً حجاب را خواست اکثریت یا واقعیت جاری (با اقلیتی کوچکی از مخالفان) معرفی می‌کنند. این سخن با واقعیات انطباق ندارد. عدم انطباق آن را فقط با نقل قولی از کتاب خاطرات حسن روحانی نشان می‌دهم: «طرح مساله پوشش و حجاب زنان در اسفند ۱۳۵۷ بدون مشکل نبود و تا مدت‌ها مسئولین را به خود مشغول کرد. پس از ۲۲ بهمن که سازمان‌ها و ادارات دولتی کار خود را آغاز کردند و مدارس نیز از اواسط

اسفند به فعالیت پرداختند، شمار زیادی از خانم‌های کارمند و دانش‌آموزان دختر، بدون حجاب و با سر برهنه در ادارات و سازمان‌های دولتی حاضر می‌شدند و در میان آن‌ها گاهی زنان باحجاب در اقلیت بودند. بعضی پرستاران بیمارستان‌ها و پزشکان و معلمان زن نیز بدون روسری به محل کار خود می‌رفتند و در خیابان‌ها هم زنان بی‌حجاب رفت و آمد داشتند. البته زنان باحجاب نیز فراوان بودند و در همه جا به چشم می‌خوردند...»

طرح اجباری شدن حجاب در ادارات مربوط به ارتش به عهده من گذاشته شد و بدین جهت در گام اول، همه زنان کارمند مستقر در ستاد مشترک ارتش را که نزدیک به سی نفر بودند، جمع کردم و پس از گفتگو با آنان قرار گذاشتیم از فردای آن روز با روسری در محل کار خود حاضر شوند. زنان کارمند که همگی به جز دو یا سه نفر بی‌حجاب بودند، شروع کردند به غر زدن و شلوغ کردن، ولی من محکم ایستادم و گفتم: از فردا صبح دژبان مقابل درب ورودی موظف است از ورود خانم‌های بی‌حجاب به محوطه ستاد مشترک ارتش جلوگیری کند. پس از ستاد ارتش، نوبت به نیروهای سه‌گانه رسید. در آغاز به پادگان دوشان تپه رفتم و همه کارمندان زن را که تعداد آن‌ها هم زیاد بود در سالنی جمع و درباره حجاب صحبت کردم. در آنجا زن‌ها خیلی سر و صدا راه انداختند اما من قاطعانه گفتم این دستور است و سرپیچی از آن جایز نیست. بعد توضیح دادم که ما نمی‌گوییم چادر سر کنید، بحث چادر مطرح نیست، سخن بر سر استفاده از روسری و پوشاندن سر و گردن است. در نهایت، در آنجا هم گفتم به دژبان دستور داده‌ایم از فردا هیچ زن بی‌حجابی را به پایگاه راه ندهند.»

(خاطرات دکتر حسن روحانی، جلد اول، صفحه ۵۷۱-۵۷۳، به نقل از مشرق نیوز، ۶ اردیبهشت ۱۳۹۳) مذهبی‌ها ظاهراً نمی‌خواهند قبح و زشتی حجاب اجباری را بپذیرند و با ادعای اکثریت داشتن محجبه‌ها در ادارات سال ۵۸ و ۵۹ می‌خواهند از زشتی این کار بکاهند.

جو ادارات در دهه‌ی پنجاه چنان بود که زنان با حجاب در اقلیت بودند و جمهوری اسلامی برای اجباری کردن حجاب مجبور شد تعداد قابل توجهی از زنان را از کار اخراج کند. همچنین بسیاری از زنان که نمی‌توانستند حجاب اجباری را بپذیرند خود از کار کنار کشیدند. به همین ترتیب بود که سهم زنان از نیروی کار بخش عمومی از ۱۱٫۱ درصد در سال ۱۳۵۵ به حدود ۶٫۸ درصد در سال ۱۳۶۵ علی‌رغم در جریان بودن جنگ و نیاز به نیروی کار زنان در پشت جبهه‌ها کاهش یافت.

حجاب اجباری، دستور شرع

بخش قابل توجهی از روحانیون شیعه در ایران چنین می‌نمایانده‌اند که با اجباری کردن حجاب و سرکوب زنان مخالف این امر دارند دستور شرع را اجرا می‌کنند. آنان این داستان را به سال‌های ۵۷ تا ۶۲ هم سرایت داده و اجرای حجاب اجباری را به کسانی نسبت می‌دهند که دغدغه‌ی دینی و شرعی داشته‌اند. این ادعا قلب واقعیت است. آنها می‌دانند که در قران و شریعت حجاب برای کسانی که ایمان ندارند یا غیرمسلمانان اجباری نیست و باورمندان نیز به اختیار حجاب دارند. عدم حجاب برای زن مؤمن و باورمند نیز یک گناه به حساب می‌آید که میان خود وی خدایش قابل حل و فصل است.

بدین ترتیب اصولاً حجاب اجباری در «شریعت غیرمتکی به قدرت قاهره» منتفی است. محمدرضا زیبایی نژاد مدیر مرکز تحقیقات زن و خانواده در قم به خوبی وابسته بودن حجاب اجباری به قدرت سیاسی و دسترسی به قوای قهریه را توضیح می‌دهد: «اگر حاکمیت قدرت داشت و مساله اهمی هم مقابلش نبود، یعنی اهم و مهم کردید و موضوعی بود که این بر آن اهم بود باید برود و پیگیری کند... بنده با کلیت این موضوع که حاکمیت بیاید و برای هر گناهی ضابطه وضع کند موافقم با این دو

قیدی که عرض کردم یعنی قدرت و مصلحت.» (الف، ۱۰ خرداد ۱۳۹۴) حکومت برای اجبار حجاب به قدرت متکی است و آن را مصلحت خود می‌داند.

بی‌حجابی اجباری در غرب

علی خامنه‌ای در مورد حقوق بشر و مسئله‌ی حجاب اجباری که ناقض آن است می‌گوید: «در قضیه‌ی حقوق بشر، موضع ما موضع تدافعی نیست؛ موضع مان‌تهاجمی است. بیایم این جا عزا بگیریم که در جمهوری اسلامی حقوق بشر ضایع شده؛ چون امریکایی‌ها و صهیونیست‌ها و رسانه‌ها گفته‌اند! این درست است؟! شما موضع تهاجمی در این قضیه دارید. حالا بنشینید دست‌هایتان را روی هم بگذارید و غصه بخورید که نماینده‌ی در فلان جا گفته که شما حقوق بشرتان را بیشتر مراقبت کنید! این شد حرف؟ در مسأله‌ی زن هم موضع شما تدافعی نیست؛ تهاجمی است. آنها اعتراض‌شان به ما این است که چرا زن‌هایتان حجاب دارند؛ چرا حجاب اجباری است. خود آنها هم بی‌حجابی را اجباری کردند؛ این به آن در.» (۲۵ تیر ۱۳۸۳) خامنه‌ای در این سخن تلاش می‌کند اعمال حجاب اجباری را عملی در پاسخ به بی‌حجابی اجباری در غرب معرفی کند که از اساس بی‌پایه است. روحانیون پس از رسیدن به قدرت خواستار اعمال سبک زندگی خود بودند و به جوع دیگر کاری نداشتند.

سه وارونه کردن حقیقت در سخن خامنه‌ای ابراز شده است:

۱) غربی‌ها در هیچ متن یا سخنی نگفته‌اند چرا زنهای مقامات جمهوری اسلامی حجاب دارند مگر آن که خامنه‌ای همه‌ی زنان کشور را زنان خود یا «زنان نظام» بداند؛ زنان ایرانی ایرانی در هیچ قراردادی اختیار خود را به خامنه‌ای واگذار نکرده‌اند؛

۲) در هیچ کشور غربی بی‌حجابی اجباری نیست. ممکن است در برخی

کشورها برای اشغال برخی مقام‌ها یا حضور در برخی امکانه زنان مجبور به عدم پوشش سر خود باشند اما این عمومیت ندارد. بالاخص در دو کشوری که وی نام می‌برد یعنی ایالات متحده و اسرائیل انتخاب نوع پوشش در حوزه‌ی عمومی و در محیط‌های کار و تحصیل آزاد است؛ و ۳) بر فرض که در کشورهای غربی موضوعی را بر افراد تحمیل کرده باشند. آیا این به مقامات کشور دیگر اجازه می‌دهد که آنها کار متقابل آن را بر سر گروهی دیگر تحمیل کنند؟

۱۰-۵- پیام اسلامگرایان برای قرن بیست و یکم: «خشونت، نفرت،

تمامیت‌خواهی و تبعیض» مقدس

اسلامگرایان شیعه و سنی از هر صنف و گروه مدعی‌اند که همه‌ی ایدئولوژی‌های قرون گذشته شکست خورده و نتوانسته‌اند به نیازهای انسان‌ها پاسخ دهند و اکنون نوبت آنهاست. آنها مدعی ارائه‌ی تمدن نوینی به دنیا هستند: «دشمن نمی‌تواند مانع پیشرفت ما شود، یک تمدن جدید در حال شکل‌گیری و ارائه مدلی جدید به دنیا است.» (سعید جلیلی عضو شورای امنیت ملی، نسیم ۱۱ آذر ۱۳۹۳) بیش از همه، آنها با لیبرالیسم و اومانیسم و فردگرایی دشمنی دارند. آنها اگر چه با مارکسیسم و کمونیسم هم مخالفت می‌کنند اما به علت شباهت بسیار با آنها در مواضع ضد غربی و تاکید بر عدالت اجتماعی و سرکوب آزادی‌های فردی کمتر با آنها درگیر می‌شوند. از همین جهت اسلامگرایان با رژیم‌های کمونیستی همپیمانند.

آنها چه چیزی برای عرضه دارند؟

اسلامگرایان معتقدند که جامعه‌ی جهانی و تک تک افراد تشنه‌ی پیام آنها هستند و آنها که تشنه نیستند یا پیام آنها را نمی‌دانند یا به واسطه‌ی سیاهی قلب در اثر فساد و جرم و جنایت با پیام آنها مخالفت می‌کنند یا

فریب زرق و برق تمدن غربی را خورده‌اند. اسلامگرایان معتقدند هر انسانی که عقل سالم داشته باشد باید پیام آنها را بپذیرد. پیام آنها برای این انسان‌هایی که عقل سالم دارند و جنایتکار و فاسد هم نیستند چیست؟

فرا تر رفتن از فاشیسم و کمونیسم

غیر از همه‌ی کارهایی که حکومت‌های فاشیست و کمونیست در قرن بیستم برای سرکوب فردیت فرد و محدودسازی گزینه‌های وی و ارباب افراد ناهم‌رنگ و انحصار جریان اطلاعات به خود انجام داده‌اند اسلامگرایان پیام‌های تازه‌ای برای قرن بیست و یک داشته‌اند. این پیام‌ها را در چهار مقوله دسته‌بندی می‌کنم:

خشونت و نفرت مقدس

قرن هفدهم قرن کویکرها بود چون آنها با مهاجرت به ایالات متحده بنای نفی دین سازمان یافته بر اساس قدسیت یک قشر خاص از رهبران دینی را گذاشتند. قرن هجدهم قرن روشنگری و علمگرایی در فرانسه و بریتانیا بود که در طی آن مردم این دو کشور انقلاب اجتماعی و علمی را تجربه کردند. قرن نوزدهم قرن انقلاب صنعتی در اروپا و امریکای شمالی بود. قرن بیستم قرن ارتباطات و اطلاعات بود چون ایده‌ی شهروندی جهان، کسب و کار دانش بنیان، و دهکده‌ی جهانی را جوامع اروپایی و شمال امریکا به جهانیان معرفی کردند.

اکنون اسلامگرایان دارند تلاش می‌کنند قرن بیست و یکم را با معرفی ایده‌ی خشونت و نفرت مقدس به جهانیان از آن خویش می‌کنند. خشونت و نفرتی که کمونیسم و فاشیسم در قرن بیستم به جامعه‌ی جهانی معرفی کردند خشونت و نفرت انسانی و ملی و قومی و ملی بود. اما اسلامگرایان تیزی و مخاطره‌ی خشونت و نفرت نوع قرن بیستمی را کافی نمی‌دانند

و می‌خواهند با زدن رنگ مذهب بدان به اهداف بزرگتری دست یابند. خشونت و نفرت مذهبی پس از سقوط کلیسا قرن‌ها بود که از عرصه‌ی جهانی حذف شده بود. اسلامگرایان می‌خواهند دوباره این گمشده‌ی مذاهب سیاسی را به جامعه‌ی جهانی بازگردانند.

صغارت و بردگی زنان

پیام اسلامگرایان که برای مردسالاران مسلمان بسیار جذاب بوده عرضه‌ی بردگی جنسی و صغارت به زنان بعد از حصول پیشرفت‌هایی در حوزه‌ی برابری جنسیتی بوده است. نقش زن در پیام اسلامگرایان ماندن در اندرونی خانه، ارائه‌ی خدمات جنسی به مردان و تولید و نگهداری از کودکان است. هدف اصلی اعزام زنان به اندرونی خانه‌ها و پنهان کردن آنها از مردان نامحرم بوده است. تفکیک جنسیتی، حجاب اجباری، و تبلیغ رشد جمعیت همه تاکتیک‌هایی برای رسیدن به این هدف اصلی بوده‌اند.

تحمیل سبک زندگی اسلامگرایان

تاسیس خلافت یا حکومت جهانی اسلام اولاً و بالذات برای کسب قدرت قاهره‌ی جهانی و در اختیار گرفتن منابع جهانی و در کنار آن تحمیل سبک زندگی اسلامگرایان برای ارباب عمومی و کنترل همگانی است. اجرای شریعت در واقع همان تحمیل سبک زندگی روحانیت شیعه و ارباب عمومی با اجرای احکام قضایی شریعت (مثل قطع دست و پا و انگشتان، و سنگسار) است. مقابله با هر آنچه غربی است از پوشیدن شلوار جین، تا گوش دادن به موسیقی و تماشای فیلم (نه فیلم‌های تبلیغاتی حکومتی) با همین هدف کنترل عمومی انجام می‌گیرد. برای آن که چیزی مانع از این تحمیل نشود به سایت‌های خبری و اطلاع‌رسانی حمله‌ی سایبری می‌شود و شدیدترین سانسورها بر آنها اعمال می‌گردد.

حتی کمونیست‌ها و فاشیست‌ها به دنبال آن نبودند که مردم همان چیزی را بخورند و بنوشند که آنها می‌خورند و می‌نوشند. آنها در این که مردم به چه چیزی گوش می‌دهند حساس بودند اما به معماری داخلی و اندرونی - بیرونی بودن فضای مردان و زنان حساس نبودند. کمونیست‌ها و فاشیست‌ها نیز به زنان تحمیل نمی‌کردند که خود را بپوشانند.

محدودیت اطلاع‌رسانی

سانسور، پارازیت و فیلترینگ بیت‌الغزل اسلامگرایی شیعه و سنی است. اسلامگرایان می‌خواهند هر گونه نشر خبر یا ایده در اختیار مستقیم آنها باشد. سانسور، پارازیت و فیلترینگ اسلامگرایان شدیدتر از این امور در رژیم‌های کمونیستی و فاشیستی است. اسلامگرایان فقط به موضوعات سیاسی و نقد مقامات و رژیم حساس نیستند بلکه به عشق و روابط میان دختران و پسران و سخن گفتن در باب رهبران مذهبی و شادی و سرخوشی شهروندان نیز حساس هستند. سانسور و فیلترینگ و پارازیت در رژیم‌های اسلامگرایان ده‌ها برابر سخت‌تر از رژیم‌های کمونیستی و فاشیستی است چون مقامات این رژیم‌ها در مقام خدا نشسته و غیر از سیاست، اخلاق و دین را نیز از آن خود می‌دانند.

تغییر اسامی

اسلامگرایان در تغییر اسامی پدیده‌ها از خود خلاقیت نشان داده‌اند. آنها نام استبداد دینی را گذاشته‌اند ولایت فقیه، نام حکومت روحانیون و وفاداران به آنها را گذاشته‌اند حکومت الهی، نام انتصاب را گذاشته‌اند انتخاب، نام فساد و سوءاستفاده از قدرت را گذاشته‌اند ارتقای عناصر مؤمن و ارزشی، نام پارتی‌بازی و خویشاوند سالاری و محفل‌گرایی در استخدام نیرو را گذاشته‌اند گزینش عقیدتی و سیاسی، نام سانسور و فیلترینگ

را گذاشته‌اند پاکسازی محتوا، نام حذف رقبا در انتخابات را گذاشته‌اند نظارت استصوابی، نام دخالت در زندگی خصوصی مردم را گذاشته‌اند امر به معروف و نهی از منکر، نام نژادپرستی و قوم‌پرستی را گذاشته‌اند تولی و تبری، نام سبک زندگی روحانیت را گذاشته سبک زندگی اسلامی-ایرانی، نام آزادی زنان در کار و پوشش و انتخاب دوست را گذاشته‌اند فساد اخلاقی و نام مخالفت با رژیم مذهبی را گذاشته‌اند فتنه.

این نامگذاری‌های جدید از منظر اسلامگرایان باز کردن پنجره‌هایی تازه به فهم عالم و زندگی است.

۱-۱-۵- الگوی اسلامگرایانه‌ی خانواده و چهار روش تجربه شده و ناموفق

اسلامگرایان حاکم بر ایران در حوزه‌ی روابط صمیمی با چهار واقعیت اجتماعی روبرو هستند:

۱) بسط روابط میان دختران و پسران پیش از ازدواج حتی در خانواده‌های مذهبی و مکتبی و نیز در مناطق فقیر نشین و طبقه‌ی زیر متوسط،

۲) افزایش میزان طلاق (از یک طلاق به دوازده ازدواج در سال‌های گذشته به یک به هفت در سراسر کشور و یک به چهار در تهران) بالاخص میان زوج‌های جوان که افراد را از روابط خانوادگی رها کرده و فراهم آورنده‌ی روابط آزاد تر میان زنان و مردان مطلقه است،

۳) دشوار شدن ازدواج با هزینه‌های سنگین مراسم و مهریه‌های غیر قابل پرداخت (اکثرا بالای ۵۰۰ سکه طلا)، و

۴) تنوع یابی روابط صمیمی از نوع زندگی مشترک یک دختر و پسر بدون ازدواج (در خانه‌ی یکی از والدین یا جدا از آنها)، زندگی مشترک همجنسگرایان زن و همجنسگرایان مرد، خانواده‌های با سرپرستی زنان، و افرادی که تنها زندگی کرده و روابط آزادی با جنس مخالف خود دارند.

دستگاه‌های دولتی با نگرش دولت-محور به چهار راه حل برای مقابله

با این واقعیات رسیده‌اند:

- ۱) تشویق به ازدواج در سنین پایین تر (که اکنون به طور متوسط ۲۸ سال برای مردان و ۲۳ سال برای زنان است)،
- ۲) آموزش ایدئولوژیک زناشویی قبل از ازدواج که به زعم مقامات تحکیم کننده‌ی روابط خانوادگی است،
- ۳) تلاش جهت تعیین سقف برای مهریه که در بررسی قانون خانواده در مجلس متوقف شد، و
- ۴) محروم کردن افرادی با روابط صمیمی ناهم‌رنگ از خدمات عمومی و مشاغل دولتی و وارد کردن فشار بر آنها در محیط‌های عمومی.

خانواده‌ی اسلامی

خانواده‌ی مکتبی در نگاه اسلام‌گرایان عبارت است از مرد به عنوان رئیس، خدایگان و نان آور خانواده، زن به عنوان ماشین تولید مثل برای افزایش سربازان امام زمان (طرح هدیه‌ی یک میلیونی دولت به نوزادان برای همین امر تعبیه شده است)، خانه دار و برده‌ی جنسی مرد، و فرزندان به عنوان نسل تازه که باید با آموزه‌های مکتبی پرورش داده شوند. غیر از این نهاد نیز هیچ شکل دیگری از خانواده و روابط صمیمی به رسمیت شناخته نمی‌شود. برای شکل‌گیری این الگو باید دختران در سنین پایین ازدواج کنند، هزینه‌های ازدواج پایین بیاید تا همه گیر شود، و مردان نیز باورمند به حکومت دینی و ارادتمند روحانیت باشند تا هزینه‌های زندگی یک خانواده‌ی عائله‌مند را با صدقات حکومت دینی تامین کنند.

خانواده‌ی الگو که مردش مقامی در حکومت اسلام‌گرا ندارد تحت پوشش کمیته‌ی امداد است، به نامزدهای موقوفه و آبادگران رای می‌دهد، سالی چند مرتبه با تورهای دولتی به زیارت آستان‌های مقدسه فرستاده می‌شود، مخاطب رسانه‌های دولتی است، مسجدها، نمازهای جمعه و

پایگاه‌های بسیج را پر می‌کند و پشت سر اتومبیل رهبر و رئیس دولت می‌دود. آنها که جزء طبقه‌ی حاکمه هستند و از منابع سرشار برخوردار نباید وانمود کنند که با الگوی فوق متفاوت هستند. دولت اسلامگرا در پی شکل دادن و بسط چنین خانواده‌هایی است.

کاهش سن ازدواج دختران برای منع روابط صمیمی و تحکیم خانوادگی مردسالار

اسلامگرایان بر این اعتقادند که ازدواج زود هنگام دانش‌آموزان دختر (چشم و گوش بسته) باعث جلوگیری از روابط آزاد میان دختران و پسران و شکل‌گیری شخصیت مطیع و مورد نظر فقها در آنها شده و در این حال هرگونه نقض حقوق خود را در خانواده‌ی مردسالار به سادگی پذیرا می‌شوند و در نتیجه آمار طلاق کاهش پیدا می‌کند. گنجاندن بحث‌های مربوط به آموزش مهارت‌های زندگی و راهکارهای ازدواج سالم از منظر اسلامگرایان به دختران دانش‌آموز (نه پسران) با همین هدف صورت می‌گیرد.

در همه‌ی این آموزش‌ها درجه دو بودن زن و تبعیض نهادینه در سنت‌های جاری و شریعت واقعاً موجود تحت عناوین ظاهراً خنثی‌ای مثل «شیوه زندگی و آداب زناشویی، آداب معاشرت ازدواج، آشنایی با رفتارهای صحیح در زندگی زناشویی و مهارت سخن گفتن با دیگران و اقوام» به دختران انتقال می‌یابد. توجه نیز آن است که «بسیاری از مشکلاتی که در حال حاضر در رفتارهای اجتماعی شاهد آن هستیم به خاطر بالا رفتن سن ازدواج در جامعه است، چرا که در حال حاضر به دلیل اینکه کانون خانوادگی دیر شکل می‌گیرد، مشکلات اجتماعی دیر شکل می‌گیرد.» (حمیدرضا حاجی بابایی، وزیر آموزش و پرورش، ایلنا، ۱۸ آبان ۱۳۸۹) نتیجه‌ی منطقی این سخن آن است که اگر مشکلات میان زن و

شوهر در سنین پایین‌تر ایجاد شود با امکان دستکاری آسان‌تر دختران در این سن نظام مرد سالار در ذهن آنها جای گرفته و خانواده‌ی مرد سالار قوام می‌یابد. این نوع مواجهه چشمان خود را بر علل واقعی طلاق یعنی اعتیاد، فقر، بیکاری و اختلافات قومی و قبیله‌ای می‌بندد. آمارهای دستگاه قضایی این امور را به عنوان علل طلاق مطرح می‌کنند (معاون پارلمانی وزارت دادگستری، الف، ۱۵ شهریور ۱۳۸۹) و نه روابط آزاد قبل از ازدواج یا ازدواج در سنین بالاتر.

اجباری، اما مجازی

پس از اعتراض عمومی به آموزش‌های اجباری قبل از ازدواج توسط سازمان ملی جوانان و عدم استقبال جوانان از این طرح حتی در خانواده‌های مذهبی و مکتبی (تنها ۳۰۰ زوج در این دوره‌ها مشغول به آموزش بوده‌اند: خبرگزاری مهر، ۱۹ آبان ۱۳۸۹)، مدیران این مجموعه به دو نوآوری در پیشبرد طرح گذشته‌ی خود دست زده‌اند:

۱) این که نام این دوره‌های اجباری برای انتقال تعالیم ایدئولوژیک خود جهت شکل دادن به خانواده‌های مکتبی را «دانشگاه» بگذارند تا از بار منفی آموزش‌های مکتبی خود بکاهند (درست مثل آن که حکومت می‌خواهد نام گشت‌های ارشاد را به گشت حقوق شهروندی تغییر دهد)؛ و

۲) این دوره‌ها را به شکل مجازی ارائه کنند تا جوانان علاقه‌مند به تکنولوژی و اینترنت را به این دوره‌ها جذب کنند و از طریق مجازی شدن این آموزش مکتبی، امکان بسط آن به همه‌ی اقشار فراهم آید تا این امر بستر مناسبی برای اجباری شدن آن قرار گیرد.

نوشتن دیکته از روی دست مکتبی‌های منقرض شده

تصور مقامات جمهوری اسلامی از علل بالا رفتن سن ازدواج و اصولاً

بخش دوم: اسلامگرایی کالای داغ بازار دین = ۲۶۱

کاهش ازدواج در میان جوانان (۹,۵ میلیون مرد مجرد در سنین ۲۰ تا ۳۴ ساله و هفت میلیون دختر مجرد در سنین ۱۵ تا ۲۹ ساله: ایلنا، ۱ شهریور ۱۳۸۹) بالا بودن مهریه و گران بودن مراسم ازدواج است. به همین علت، سازمان ملی جوانان به دنبال اعمال سیاست‌های تشویقی برای ترویج مهریه کم و شروع زندگی ساده و بی‌آلایش در کشور بوده است. از جمله این تشویق‌ها اعزام زوج‌های جوان با مهریه کم به سفرهای زیارتی و بازدید از اماکن تاریخی و گردشگری کشور و پرداخت وام قرض‌الحسنه به زوج‌های جوان پس از گذشت سه یا چهار سال از آغاز زندگی مشترک بوده است. این سازمان نیز سائیتی را به نام «چهارده سکه» برای تأمین این هدف راه‌اندازی خواهد کرد. (پایگاه اطلاع رسانی دولت، ۱۸ آبان ۱۳۸۹)

اما ازدواج‌های آسان و کم خرج به نسلی از نیروهای مکتبی تعلق داشت که پیش از قبضه‌ی قدرت به شیر نفت و امتیازات و رانت‌های حکومتی دسترسی نداشت. امروز کسانی به مردم درس ساده‌گیری مراسم ازدواج و مهریه‌های پایین می‌دهند که سالن هتل‌های بزرگ برای ازدواج فرزندان آنها رزرو می‌شود و فرزندان‌شان پس از ازدواج به ماه عسل می‌روند و آپارتمان و اتومبیل پیش از ازدواج برای آنها خریداری شده است. روحانیت و نیروهای مکتبی ساده زیستی که مراسم ازدواجشان با دعوت بیست تا سی نفر برگزار می‌شد و مهریه‌ی زنان‌شان یک جلد قران و حداکثر پنج تا چهارده سکه‌ی طلا بود حتی در سال‌های قبل انقلاب نیز نادر بودند چه برسد به چهار دهه‌ی اخیر که همه‌ی منابع کشور در اختیار این نیروها بوده است. امروز نسل ساده زیستان مکتبی به کلی منقرض شده است. اما تبلیغاتچی‌های حکومتی در لباس مشاور خانواده آن مدل را به عنوان سبک زندگی روحانیت حاکم امروز به جوانان عرضه می‌کنند. جوانان نیز البته این سخنان را نمی‌خرند.

فقدان امید و اشتیاق به ناهم‌رنگی

طرح‌های فوق همه قبلاً در قالب‌هایی دیگر در جمهوری اسلامی تجربه شده و ناموفق بوده‌اند. روحانیت و هواداران آن در چهار دهه‌ی گذشته تلاش کرده‌اند با الگو قرار دادن سبک پیشین زندگی بخش کوچکی از روحانیت جامعه را از روی آن مدل بسازند و جامعه نیز در برابر این دستکاری عظیم مقاومت کرده است. این مقاومت در محدوده‌هایی آگاهانه و ارادی و در محدوده‌هایی ناشی از شرایط و واقعیت‌های اجتماعی بوده است.

در جامعه‌ای که بالای سی درصد فارغ‌التحصیلان دانشگاهی بیکار هستند و نرخ بیکاری واقعی دو برابر ارقام ۱۰ تا ۱۵ درصدی دولت است با دادن یک سکه توسط رهبری به دانشجویان مزدوج (پایگاه اطلاع رسانی دولت، ۱۶ آذر ۱۳۸۸) یا وام‌های چند صد هزار تومانی نمی‌توان افراد را به ازدواج ترغیب کرد. آموزش‌های ایدئولوژیک قبل از ازدواج یا دروس مربوط به زناشویی اسلامی نیز به سرنوشت همه‌ی دروس مکتبی چهار دهه‌ی گذشته دچار خواهند شد. فشار بر زندگی‌های مشترک ناهم‌رنگ با ایدئولوژی رسمی نیز از تعداد آنها نکاسته بلکه بر اشتیاق به آن افزوده است.

نظام خانواده به عنوان یک مرد، یک زن و چند کودک نیز در حال تغییر است. براساس نتایج سرشماری سال ۹۰ بیش از ۲ میلیون و ۵۰۰ هزار خانوار از خانوارهای کشور توسط زنان سرپرستی می‌شود که رقمی حدود ۱۲٫۱ درصد کل خانوارهای کشور است این آمار نسبت به ۵ سال گذشته یعنی سال ۸۵ بیشتر از ۹۰۰ هزار خانوار افزایش یافته است و به عبارت بهتر طی ۵ سال تعداد زنان سرپرست خانوار از حدود یک میلیون و ۶۰۰ هزار نفر به حدود ۲ میلیون و ۵۰۰ هزار نفر افزایش یافته است که طلاق و فوت همسر و ازدواج نکردن دختران سه دلیل مهم افزایش تعداد

زنان سرپرست خانوار است. براساس آمارها در سال ۸۵ تعداد خانوارهای کشور ۱۷ میلیون و ۵۰۱ هزار و ۷۷۱ خانوار بود که ۹,۵ درصد آن توسط زنان سرپرستی می‌شد که رقم یک میلیون و ۶۶۲ هزار و ۶۱۱ خانوار را شامل می‌شد اما این رقم در سال ۹۰ افزایش چشمگیری داشته است به طوری که از ۲۱ میلیون و ۱۸۵ هزار و ۶۴۷ خانوار کل کشور ۱۲,۱ درصد آن توسط زنان سرپرستی می‌شود که رقم ۲ میلیون و ۵۶۳ هزار و ۴۶۳ خانوار را شامل می‌شود و به عبارت بهتر طی ۵ سال ۹۰۰ هزار و ۸۵۲ خانوار به تعداد خانوارهای زن سرپرست یا تعداد زنان سرپرست خانوار اضافه شده است. (خراسان، ۲۸ مرداد ۱۳۹۱)

انتظارات نسل امروز از زندگی بسیار بالاست و با این خاصه خرجی‌ها یا تبلیغات ایدئولوژیک یا فشار قوای قهریه نمی‌توان آنها را راضی و رام کرد. جوانانی که در ایران امید به آینده‌ای روشن‌تر ندارند خود را به سادگی درگیر مشکلات و بار خانواده نمی‌کنند. سکه‌های رهبری نیز تنها هدیه‌ی ازدواج به دانشجویان بسیجی یا فقیری است که یا در دستگاه‌های نظامی و امنیتی و دولتی به کار تمام وقت و پاره وقت مشغولند یا دولت برای جذب آنها به دستگاه‌های امنیتی و شبه نظامی خاصه خرجی می‌کند.

۱۲-۵- اسلامگرایان، پایان دوزخ و جهنم ناشایستگی

اصل و فرعی از اسلام نیست که اسلامگرایان شیعه در ایران برای بالا رفتن از نردبام قدرت و تحکیم آن و سپس اختصاصی کردن قدرت، ثروت و منزلت جامعه مورد استفاده (یا به بیان مخالفان آنها، مورد سوء استفاده) قرار نداده باشند به جز باور به روز جزا و رستاخیز. اسلامگرایان شیعه در رقابت با مارکسیسم و فاشیسم - برای عقب نماندن از آنها- توحید را به جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی توحیدی، عدل الهی را به خواست خداوند برای عدالت اجتماعی، انتظار را به سازمانده‌ی نیروهای میلشیا برای

کسب قدرت و تأسیس حکومت برای زمینه‌سازی ظهور، امامت را به حکومت مطلقه‌ی ولایت فقیه (پیشوا)، امر به معروف و نهی از منکر را به دخالت نهادینه و گسترده و هر روزه‌ی حکومت در زندگی خصوصی شهروندان (تمامیت‌خواهی اجتماعی)، و احکام شریعت را به نظام حقوقی اسلامی تعبیر و تفسیر کرده‌اند. اما دوزخ و رستاخیز کمتر مورد بهره‌برداری اسلام‌گرایان واقع شده است.

آنها در سخنرانی‌های روزانه و هشدارهایشان مخالفان را به روز جزا احاله نمی‌دهند؛ آنها را از آتش دوزخ نمی‌ترسانند؛ به دشمنان خود وعید جهنمی با هفت یا هفتاد طبقه از گدازه‌های آتش نمی‌دهند؛ به هنگام اعدام افراد، خود را اعزام‌کننده‌ی گناهکاران به جهنم معرفی نمی‌کنند؛ و اصولاً دوزخ و رستاخیز از دایره‌ی ادبیات سیاسی/مذهبی اسلام‌گرایان بیرون است. چرا؟

به چهار دلیل نیازی به اسلامیزه کردن دوزخ در چارچوب حکومت دینی دیده نشده است:

نشانه‌ی ضعف

این مخالفان و مردمان زخم خورده و رنج دیده از حکومت‌اند که در برابر ظلم و فساد و جنایات حکومت، تنبیه مقامات را به روز جزا واگذار می‌کنند چون چاره‌ای ندارند. مادران سعید زینالی، ستار بهشتی یا امیدرضا میر صیافی یا خواهران کشته‌های پس از انتخابات، علی خامنه‌ای و عناصر ماشین سرکوب وی را به عدل الهی در روز رستاخیز احاله می‌دهند چون به دستگاه قضای جمهوری اسلامی برای اجرای عدالت امیدی ندارند اما اگر حاکمان به همان ادبیات تمسک پیدا کنند نشانه‌ی ضعف آنها تلقی خواهد شد.

در فرهنگ عامه در ایران که حکومت‌های استبدادی و عدم استقلال

دستگاه قضا نیز در آن دستکاری کرده‌اند، افراد وقتی دیگران را به عدالت الهی و جزا و پاداش اخروی احاله می‌دهند معنی آن این است که دستشان از قدرت دنیوی کوتاه است. مقامات جمهوری اسلامی خود داغ و درفش و آتش و شکنجه و دیگر ابزار و آلات زجر دادن افراد را در اختیار دارند و نیازی نمی‌بینند به دوزخ و ناملایمات آن تمسک بجویند. آنها حتی در برابر دشمنان توهمی خارجی خود به این ادبیات تمسک نمی‌جویند چون تصور می‌کنند این به معنی ضعف آنها گرفته خواهد شد.

ترس ناخودآگاه از عقوبت

غریبان با خلاصی از قدرت قاهره‌ی دستگاه کلیسا و نفی آتش زدن ساحران و مخالفان توسط آن و نیز رفتن به دنبال مدیریت علمی و عقلانی جوامع، مفاهیمی مثل دوزخ و رستاخیز را از حوزه‌ی اداره و سیاستگزاری و تصمیم‌گیری عمومی اخراج کردند و آن را در حیطه‌ی دین و ادبیات و هنر به دلیل کشش‌ها و تعلیقاتش نگاه داشته‌اند. اما در ایران این حکومت دینی است که به دلیل ترس از عقوبت ناشی از قساوت‌ها و جنایت‌ها و فسادها آن را از حیطه‌ی عمومی به کناری نهاده است.

مقامات جمهوری اسلامی به دلیل تربیت در مدارس و مجالس مذهبی به خوبی آگاهند که اگر داوری به مرجعی غیر از حکومت واگذار شود احدی از آنان بری از کیفرهای سخت باقی نمی‌ماند. آنها خود می‌دانند مرتکب بزرگترین گناهان یعنی دروغ و تقلب و آدمکشی و آدم‌فروشی یا حداقل سکوت در برابر این گناهان شده‌اند و از مواهب ارتکاب به این گناهان یا سکوت در برابر آنها برخوردار. به همین دلیل اصولاً نمی‌خواهند پای داوری الهی را به میان کشند.

دوزخ کاربرد ندارد

مقامات و ایدئولوگ‌های جمهوری اسلامی به دوزخ نه به عنوان «رنج حتمی در آینده»، نه به عنوان محرکی برای تغییر رفتار کودکان و نوجوانان، و نه به عنوان عاملی برای تسکین رنج دیدگان باورمند (با به دوزخ رفتن دشمنان مذهبی آنان) نیاز دارند. آنان می‌دانند که جهنم دیگر به سختی برای جامعه‌ی ایران هشدار دهنده است. ترس از ماموران بسیج و لباس شخصی برای مردم ایران بسیار ملموس‌تر از ترس از خدا و روز جزاست. به همین دلیل حکومت از چاقوی نقد استفاده می‌کند و نه از شمشیر نسیه.

شهروندان ایرانی سال‌هاست که دیگر قصه‌هایی از دوزخ برای فرزندان خود نمی‌گویند، جایی که آتش به دهان افراد می‌ریزند، نجاست به حلقشان فرو می‌کنند، و ۷۰ لایه آتش جهنم بر روی هم انباشته شده‌اند؛ در لایه لایه‌ی طبقات زیر زمین است؛ یا با سیخ و درفش به جانشان می‌افتند. آنها حتی شیطان افسانه‌ای را نیز فراموش کرده‌اند چون با نوع واقعی آن هر روز دمخورند. جالب اینجاست که رهبران و مبلغان دینی شیعه که اساس کارشان بر ترس است دیگر به دوزخ کاری ندارند چون حکومت ایده‌ال و مورد تأیید آنها دوزخ را بر روی زمین برای دینداران و غیردینداران هر دو به تساوی به ارمغان آورده است.

در ایران دیگر سکوت در باب دوزخ به بیدینان و اپیکوریان اختصاص ندارد بلکه روحانیت حاکم و وفاداران به حکومت نیز یادی از باور خود به دوزخ نمی‌کنند. اسلامگرایان حاکم نمی‌توانند به دوزخ باور داشته باشند چون با این باور کسب و کار روزمره‌شان که ارتزاق از اموال عمومی بدون رضایت آنهاست معطل می‌ماند. در برنامه‌های مذهبی رسانه‌های دولتی ۳۴ سال است که یادی از آیات و روایات مربوط به رستاخیز همانند آیات و روایات مربوط به دروغ‌گویی نمی‌شود.

دوزخ را در ایران نه تناقض‌های درونی‌اش (که در همه‌ی ادیان وجود

دارد) بلکه بهشت برساخته‌ی حکومت دینی که همانا دوزخ است به قعر دریای اعتقادات فرستاد. در این دوزخ نمایندگان خدا دست دوزخیان را نمی‌گیرند تا آنها را همانند عیسای مسیح از دوزخ بیرون کشند (کاری که می‌گویند مسیح با آدم و حوا و موسی و نوح و دیگران کرد) بلکه آنها را بیشتر و بیشتر به درون آتش هل می‌دهند.

جهنم ناشایستگی

جهنم برای ایرانیان دیگر نه مکانی پر از آتش و رنج در آینده بلکه محقق شده در پیش چشمان آنهاست. جهنم برای شهروندان ایرانی خیابان‌ها و جاده‌های ایران است که سالانه بیش از بیست هزار نفر در آنها کشته می‌شوند؛ جهنم فضای آلوده و پر از پارازیت شهرهاست که سالانه هزاران نفر از سم رها شده در آن می‌میرند و هزاران کودک معلول و سقط شده به بار می‌آورد. جهنم جامعه‌ای است که جوانان آن فوج فوج به اعتیاد و سیگار پناه می‌آورند و دود سالانه هزاران نفر را به کام خود می‌کشد و حکومت هیچ کاری برای این خودکشی جمعی نمی‌کند. جهنم جایی است که: هر روز یک مادر به هنگام وضع حمل، هر هفت دقیقه یک سیگاری و هر دو ساعت یک معتاد می‌میرد؛ هر لحظه انسان‌ها را به دلیلی متفاوت تحقیر می‌کنند؛ و حتی نمی‌توان از آن گریخت چون در دست داشتن گذرنامه‌ی ایرانی یعنی عدم مجوز ورود به بسیاری از کشورهای دنیا. در این حال مردم را از دوزخ ترساندن تنها به یک لطفه می‌ماند.

جامعه‌ی دینی؟

اتفاقاً دینی و مذهبی بودن جامعه‌ی ایران را نه با آمار کارمندان دولتی که به نمازخانه‌ها یا دیگر مراسم مذهبی در اداره می‌روند (تا سر ماه از مدیر روابط عمومی چند هزار تومانی پاداش بگیرند) یا مترائز چادرهای

وارداتی (که در ادارات توزیع می‌شود)، یا شرکت در حج عمره و واجب با سوبسیدهای دولتی بلکه در ترس از دوزخ باید اندازه گرفت. وقتی دوزخ به طور کلی از ادبیات اسلام‌گرایان و نیز شهروندان حذف شده و جامعه و دولت احساس نیازی بدان نمی‌کنند چطور می‌توان جامعه را معتقد به باورهای بنیادین مذهبی تلقی کرد؟

۱۳-۵- اسلامی کردن نام‌ها در نظامی شبه توتالیتیر

محمد مهدی همت، فرزند محمد ابراهیم همت (از فرماندهان سپاه کشته شده در دوران جنگ) در واکنش به خبری با عنوان «مشکل اینجا بود که اسم همسر شهید همت ژیل است» از اقدام بنیاد شهید مبنی بر تغییر نام مادرش در فیش حقوقی این بنیاد اعلام نارضایتی کرده است. او می‌گوید: «بعد از شهادت پدرم تا مدت‌ها اسم مادرم را در فیش حقوقی بنیاد شهید می‌نوشتند زهرا بدیهیان! که این کار مادرم را عصبانی می‌کرد و می‌گفت نامم را پدر و مادرم برایم انتخاب کرده‌اند و من به این نظر پدر و مادرم احترام می‌گذارم و این کار بنیاد شهید بی‌احترامی و بی‌حرمتی به من و خانواده‌ام است.» پس از اعتراض همسر همت نام وی را در نامه‌های اداری بنیاد شهید می‌نویسند ژ. بدیهیان. (پارسینه، ۲۶ خرداد ۱۳۹۲)

روحانیت و تغییر اسامی

در اولین جلسه‌ی درس «جامع المقدمات» (مجموعه‌ای از رساله‌های آموزشی صرف و نحو زبان عربی که در حوزه‌های علمیه تدریس می‌شده است) که گروهی از دانشجویان دانشگاه شیراز (از جمله نویسنده‌ی این مطلب) در سال ۱۳۵۹ با سید علی محمد دستغیب در شیراز داشتند او یک به یک اسامی افراد را پرسید و اگر کسی نامی غیرعربی - تبار داشت نام او را تغییر می‌داد. اسامی ایرانی مثل داریوش و کوروش و اردشیر و بهرام

و مانند آنها به محمد و علی و حسین و حسن و هادی تبدیل می‌شدند. شرکت کنندگان در کلاس نیز به احترام معلم جلسه و روحانی انقلابی شهر چیزی نمی‌گفتند.

البته نمی‌دانم که چند تن از آنها این تغییر اسم متکبرانه و از موضع بالا و پدرسالارانه را جدی گرفته و بعد در شناسنامه یا زندگی شخصی خود اعمال کردند اما اصل قضیه جالب است که یک روحانی به خود اجازه می‌دهد نامی را که پدر و مادر به فردی اعطا کرده‌اند تغییر دهد. تنها کسی که بعد از پدر و مادر حق دارد چنین کند خود فرد است هنگامی که به بلوغ می‌رسد.

او غیر از تغییر اسم از افراد می‌خواست که همه‌ی مولفه‌های تشبه به غربیان مثل به دست کردن ساعت را نیز کنار بگذارند. اسلامی شدن از نگاه او حذف همه‌ی عناصر و مؤلفه‌های فرهنگ و زندگی بود که رنگ و بوی غربی و ایرانی داشت. البته او تا بدینجا نمی‌توانست پیش برود که از ما بخواهد پیراهن و شلوارمان را نیز به عبا و ردا تغییر دهیم یا کفش‌ها را با نعلین معاوضه کنیم.

سازمان ثبت احوال و تبلیغ اسامی عربی - تبار

هر چند ماه یکبار سازمان ثبت احوال بیشترین اسامی استفاده شده توسط مردم در نامگذاری فرزندان خود را منتشر می‌کند. صحت این آمارها شاید به اندازه‌ی صحت آمارهای اشتغال و تورم در دولت احمدی نژاد باشد. در هر حال، در این فهرست‌ها اسامی عربی تبار و نام‌های مقدسان شیعه (علی، محمد، فاطمه، زهرا، حسن و حسین و ترکیب‌های آنها) همیشه در بالای فهرست قرار می‌گیرند. ما نمی‌دانیم که آیا مقامات در این اطلاعات و آمار دستکاری می‌کنند یا نه اما این نکته تعجب‌برانگیز است که حتی در رده‌های بالا هیچگاه اسامی غیرعربی تبار بالاخص برای دختران که

گذاشتن نام گل بر آنها شایع است (مثل نرگس، لاله یا بنفشه) مشاهده نمی‌شود.

این اسامی نیز اغلب تحت عنوان اسامی «برتر» و «محبوب» نه اسامی «شایع» تر یا با «فراوانی بیشتر» منتشر می‌شوند: «آمارهای سازمان ثبت احوال نشان می‌دهد که در سال ۸۹، ۵ نام برتر پسران در رتبه بندی فراوانی نام‌های این سازمان به ترتیب امیر علی، ابوالفضل، امیر حسین، علی، محمد، در سال ۸۸ به ترتیب ابوالفضل، امیر حسین، امیر علی، علی، امیر محمد، در سال ۸۷؛ ابوالفضل، امیر حسین، امیر محمد، علی، مهدی، در سال ۸۶ ابوالفضل، امیر حسین، مهدی، علی، امیر محمد و در سال ۸۵؛ ابوالفضل، امیر حسین، مهدی، علی، محمد، امیر محمد بود.» (تبیان ۱۱ بهمن ۱۳۹۰)

در عرضه‌ی آمارها هیچگاه آمار اسامی غیر عربی - تبار (فارسی و غربی) عرضه نمی‌شود و صرفاً آمار اسامی اسلامی (به تصور مقامات، و گرنه این اسامی اسلامی نیستند بلکه به شبه جزیره‌ی عربستان یا عراق تعلق دارند) ارائه می‌شود: «بیش از دو میلیون ایرانی به نام حسین، بیش از ۷ میلیون به نام و القاب حضرت علی، بیش از ۶ میلیون ایرانی ملقب به نام و القاب حضرت محمد، بیش از چهار میلیون نفر به نام و القاب امام رضا، یک میلیون و ششصد هزار نفر به نام مهدی، ۵۰۰ هزار نفر به نام ابوالفضل، بیش از ۶۰۰ هزار نفر به نام عباس و ۲۸۵ هزار نفر به نام سجاد و زین‌العابدین مزین هستند.» (تبیان ۱۱ بهمن ۱۳۹۰) در پایان نیز از تعبیر مزین استفاده کرده‌اند تا افراد داشتن این اسامی را افتخار خود بدانند.

منع اسامی شبه غربی و تبلیغ منفی علیه اسامی ایرانی الاصل

سازمان ثبت احوال نه تنها به تبلیغ اسامی خاصی اقدام می‌کند بلکه دسته‌ای از اسامی را نیز ممنوع اعلام کرده است. به عنوان مثال اگر کسی بخواهد اسامی غیر عربی تبار و غیر فارسی (هرچه که باشد) روی

فرزند خود بگذارد (که حق اوست) یا اسامی‌ای که در زبان‌های مختلف جاری است به کار بگیرد (مثل سونیا یا اتنا) از این کار منع خواهد شد. به همین دلیل ایرانیان راه‌هایی برای توجیه اسامی غربی با اسامی عربی تبار با تغییر صورت آنها در ثبت احوال پیدا کرده‌اند مثل این که اتنا را می‌گویند آتناست (آتنایی که در دعای ربنا آتنا آمده است). دستگاه رادیو و تلویزیون نیز اسامی ایرانی‌الاصل مثل فرزاد یا داریوش یا خشایار را بر روی شخصیت‌های منفی فیلم‌ها می‌گذارد تا مردم را از آنها متنفر سازد یا حسی منفی در برابر آنها ایجاد کند.

سیر تحول نام‌ها

تحقیقات متعددی نشان می‌دهند که اگر در سال‌های ۵۵ تا ۶۵ فراوانی اسامی مذهبی ایدئولوژی‌زده شده مثل ابوذر و ثمانه و سلمان و فاطمه رشد داشت در سال‌های بعد از جنگ اسامی فارسی جای آنها را گرفتند. در دهه‌ی هشتاد اتفاق خاصی برای جامعه نیفتاده است که فرض کنیم موج تازه‌ای از اسلامگرایی به حرکت درآمده و افراد به این اسامی فوج فوج رو کرده‌اند. آمارهای مقامات سازمان ثبت این تحولات را نشان نمی‌دهند و از همین جهت باید در آنها تردید کرد.

اسلامی کردن و تمامیت خواهی

هستند در میان تحلیلگران مسائل ایران که نظام سیاسی این کشور را صرفاً به خاطر وجود رقابت سیاسی محدود و کنترل شده میان جناح‌های درون حکومت و فقدان نظام تک حزبی توتالیتر یا تمامیت طلب نمی‌دانند. اما در نظر گرفتن تنها یک معیار برای نفی یک پدیده چندان معقول به نظر نمی‌رسد. صدها مورد از موارد تمامیت‌خواهی و اعمال آنها در ایران وجود دارد که این تحلیلگران نادیده می‌گیرند. تمامیت‌خواهی در ایران

تحت عنوان اسلامی سازی پیگیری شده است. از همین جهت استبداد دینی در ایران با نظام های استبدادی حتی نظام های استبدادی دینی که امور شخصیه ی افراد دخالت نمی کنند (حکومت روحانیت) تفاوت دارد.

حتی اگر بخواهیم معیار رقابت درون کاست حکومتی را نادیده نگیریم باید نظام جمهوری اسلامی را شبه توتالیتر بنامیم. ولع شدیدی در میان مقامات جمهوری اسلامی و روحانیت شیعه برای مهندسی جامعه وجود دارد و اگر جامعه امروز عیناً همان چیزی نیست که آنها می خواسته اند نه از سر مدارای اسلامگرایان حاکم بلکه به رغم خواست آنها و مقاومت شهروندان بوده است.

اسلامی کردن عرصه ای است که می توان این تمامیت خواهی را که به تدریج اعمال شده مشاهده کرد، از حجاب اجباری تا سانسور (که اسلامی کردن کتاب ها و دیگر تولیدات فرهنگی است)، از اسلامی کردن دروس دانشگاهی تا جداسازی (اسلامی کردن فضاها)، و از اسلامی کردن کارکنان دولت (با نظام گزینش) تا اسلامی کردن روابط صمیمی افراد (با بازداشت افراد نامحرم همراه یکدیگر در فضاهای عمومی). اسم همه ی دخالت ها در زندگی خصوصی افراد را اخیراً گذاشته اند اسلامی کردن سبک زندگی. اسلامی کردن نام های افراد تنها یکی از این موارد است.

۱۴-۵- کارنامه ی اسلامگرایی شیعه در حوزه ی عدالت اجتماعی: توزیع

فقر و فربه کردن دولت

در چهار دهه ی اخیر چهار ارزش بنیادین در جامعه ی ایران مورد بحث و توجه بوده اند:

۱. آزادی نه به معنای رهایی از دیگران (آزادی منفی) بلکه به معنای آزادی بیان، آزادی رسانه ها، آزادی اجتماعات، آزادی انتخاب سبک زندگی، آزادی کسب و حفظ و بهره گیری از درآمد و ثروت، آزادی تشکل ها و

آزادی باورها و ادیان (آزادی مثبت)؛ این آزادی‌ها به شکل بی‌قید و شرط (قید ایدئولوژیک) مورد توجه و درخواست لیبرال دمکرات‌ها بوده‌اند؛

۲. عدالت اجتماعی به معنای توزیع ثروت و درآمد و کاهش نابرابری‌های اجتماعی توسط دولت؛ این امر مورد درخواست سوسیالیست‌ها، کمونیست‌ها و اسلامگرایان چپ‌گرا بوده است و گروه‌های متفاوت از این چند گروه روش‌های متفاوتی را برای رسیدن به آن پیشنهاد می‌کرده‌اند (از مصادره و توزیع تا تقسیم درآمد نفت)؛ رهبران جمهوری اسلامی و نیروهای نظامی و شبه نظامی و بسیجیان همیشه بر این ارزش تاکید داشته‌اند؛

۳. معنویت به معنای زمینه‌سازی و فضا‌سازی برای احساس معنویت در شهروندان؛ اسلامگرایان چپ و راست و بعد اقتدارگرا و اصلاح‌طلب چنین چیزی را در برنامه‌ی تأسیس جمهوری اسلامی و بعد در انواع انتخابات وعده می‌داده‌اند و از دولت انتظار دارند که چنین کند؛ آنها دخالت نهادهای دینی در دولت و دولت در نهادهای دینی را با همین موضوع توجیه می‌کرده‌اند؛

۴. استقلال به معنای عدم تاثیرپذیری مستقیم از دیگر دولت‌ها در تصمیم‌گیری و تعیین سیاست‌ها؛ این امر مورد توجه ملی‌گرایان بوده است اما اسلامگرایان (اکثر آنها مگر انترناسیونالیست‌های اسلامگرا)، چپ‌ها (مگر انترناسیونالیست‌های آنها) و بخشی از لیبرال دمکرات‌ها (تا حدی که به نقض آزادی‌ها منجر نشود) به دنبال استقلال بوده‌اند اما روش‌های آنها متفاوت بوده است.

اسلامگرایان وقتی قدرت را به دست گرفتند استقلال را فرض گرفتند گرچه با نظریه‌ی توطئه مدام مردم را از نقض آن می‌ترساندند. معنویت اولویت خود را به سرعت از دست داد مگر آن که حکومت برای توجیه بقای خود بدان نیاز داشت. آزادی که از اول مورد نظر حکومت نبود و

مدام در عین ادعای آن کسانی که آن را مطالبه می‌کردند سرکوب می‌شدند. با توجه به این که کمونیست‌ها از جامعه‌ی سیاسی حذف شدند و تنها اسلامگرایان به عدالت اجتماعی توجه داشته‌اند و در چهار دهه‌ی گذشته جمهوری اسلامی هم قدرت را به دست داشته‌اند اکنون می‌توان پرسید که آنها در این زمینه چه دستاوردی داشته‌اند.

فقر و شکاف طبقاتی

بنا به گزارش‌های مرکز آمار ایران دهک بالای درآمدی در ایران حدود ۲ میلیون نفر را شامل می‌شود. متوسط درآمد این دهک سالانه ۴۴ میلیون تومان است. افراد در دهک پایین سالانه ۴,۵ میلیون تومان درآمد دارند یعنی روزانه کمتر از ۲ دلار. (خبر آنلاین ۱۹ مهر ۱۳۹۳) بر اساس هزینه‌ی خانوار و متوسط درآمد خانوار در ایران حدود دو سوم جمعیت کشور زیر خط فقر نسبی زندگی می‌کنند. پدیده‌هایی مثل افزایش اجاره‌نشینی در برابر خرید خانه، کودکان کار و مشکلات سوء تغذیه نیز تأیید کننده‌ی فقر روزافزون در جامعه‌ی ایران هستند. از جمله نشانه‌های دیگر می‌توان به افزایش سرقت توجه کرد. معاون مبارزه با سرقت پلیس آگاهی ناجا می‌گوید: «در سال ۹۲، سرقت ۳۳ درصد افزایش پیدا کرد.» (مرکز اطلاع رسانی اداره اجتماعی پلیس آگاهی ناجا، ۱۴ مهر ۱۳۹۳) بنا به گفته‌ی مقامات انتظامی روزانه حدود ۲۰۰۰ سرقت در جامعه انجام می‌شود. (فرمانده نیروی انتظامی، فارس ۳۰ مهر ۱۳۹۳) این یعنی سالانه ۷۰۰ هزار سرقت.

دولت احمدی‌نژاد در سال ۸۹ ادعا کرد که ضریب جینی چهار دهم درصد کاهش یافته (از ۰,۴۱ به ۰,۳۷) اما این موضوع نیز مثل همه‌ی دروغ‌های آن دولت قابل اعتماد نبود. پس از آن نیز این شاخص توسط دولت اندازه‌گیری نشده یا اعلام نشده است. مشاهدات روزمره حاکی از

افزایش شکاف طبقاتی می‌کنند اما این موضوع به شکل علمی در ابهام به سر می‌برد. هزینه‌ی حداقلی یک خانوار چهار نفره در شهرها حدود ۲,۲ تا ۳ میلیون تومان در ماه تخمین زده شده (مهر ۲۲ مهر ۱۳۹۳) در حالی که کف دستمزد برای یک کارگر در سال ۱۳۹۳، ۶۰۹ هزار تومان تعیین شده است. بدین ترتیب اگر زن و شوهر هر دو کار کنند و دستمزد حداقل دریافت کنند نمی‌توانند هزینه‌ی خانوار خود را تأمین کنند.

تورم و بیکاری، دو عامل نابرابری

تورم و بیکاری دو عامل انتقال ثروت از دهک‌های پایین درآمدی به دهک‌های بالا است. در اقتصاد دلالی و دولتی ایران با بالا رفتن تورم نرخ بیکاری کاهش نمی‌یابد. دولت در ایران با افزایش تورم از طبقات کم درآمد مالیات غیرمستقیم می‌گیرد و این مالیات را به جیب خاصان و رانت‌بگیران می‌ریزد. افراد کم درآمد در ایران به وام‌های بانکی دسترسی ندارند تا از فشار تورم بر آنها کاسته شود. از این جهت هرگونه تورم سطح زندگی آنها را پایین می‌آورد. در ۳ سال گذشته همواره تورم در ایران در حال افزایش خارق‌العاده بوده است و در برخی سال‌ها به حدود ۶۰ درصد هم رسیده است. (در دولت‌های رفسنجانی و احمدی نژاد)

از حیث بیکاری نیز همیشه رقم بیکاری در ایران دو رقمی بوده است و امروز علی‌رغم دروغ نرخ بیکاری ۹,۵ درصدی این میزان به گزارش دستگاه‌های رسمی به ۳۰ درصد رسیده است. رییس موسسه کار و تأمین اجتماعی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی می‌گوید: «در حال حاضر ۹ میلیون و ۵۰۰ هزار نفر بیکار در کشور وجود دارد.» او تعداد شاغلان را نیز ۲۲ میلیون نفر اعلام می‌کند. (ایرنا، ۱۷ مهر ۱۳۹۳) بدین ترتیب رقم بیکاران ۳۰ درصد است.

پرداخت یارانه‌ها

بر خلاف تصور بخش قابل توجهی از اسلامگرایان عدالت‌گرا پرداخت یارانه‌ها نابرابری را افزود. این اقدام در نهایت به نفع گروه‌های پر درآمد بوده است. هزینه‌های حکومت در حوزه‌ی یارانه‌ها به جیب شهروندان نرفته است بلکه با افزایش تورم آنها را فقیرتر ساخته است. عدم پرداخت یارانه به تولید موجب شد که شغل قابل توجهی تولید نشود (سالانه میان ۱۴ هزار تا ۷۸ هزار شغل در ۸ سال دولت احمدی‌نژاد به روایت کارشناسان و مرکز آمار) که در نهایت به ضرر کم درآمدها بوده است.

رشد اقتصادی

رشد اقتصادی می‌تواند نابرابری را کاهش دهد. اما رشد اقتصادی کشور در سال ۱۳۹۱ منهای ۶٫۸ و در سال ۹۲ در حدود منهای ۲ تا منهای ۴ درصد (به روایات متفاوت) بوده است. هزینه‌کردن دولت در برخی از بخش‌ها در نهایت به جای سرمایه‌گذاری در زیر ساخت‌ها در مجاری فساد افتاده و عمدتاً از کشور خارج شده است. سرمایه‌گذاری خارجی نیز به دلیل سیاست‌های هسته‌ای و مداخله‌های تنش‌زای جمهوری اسلامی در دیگر کشورها به میزان بسیار اندکی بوده است.

دائمی سازی نابرابری: تبدیل کردن اکثریت مردم به نان خور دولت

دولت‌های مختلف در جمهوری اسلامی علی‌رغم تفاوت‌ها در نگرش و رهیافت، در افزودن بر حجم دولت شبیه هم عمل کرده‌اند. این دولت‌ها حدود چهل میلیون نفر از آحاد کشور را نان‌خور حکومت و دولت کرده‌اند. امروز حدود ده میلیون حقوق و مستمری‌بگیر وجود دارد و با بعد متوسط چهار نفر برای خانوار در ایران به رقم مذکور خواهیم رسید. (معاون سرمایه انسانی معاونت توسعه مدیریت و سرمایه انسانی رئیس

جمهور، مهر ۲۵ مرداد ۱۳۹۳)

تنها یک قرارگاه سپاه نیم میلیون نفر را نان خور حکومت ساخته است: «البته این ۱۳۵ هزار نفر به صورت مستقیم مشغول به کار هستند و چند برابر اینها - بیش از ۵۰۰ هزار نفر - در حوزه‌های دیگر مثل پشتیبانی و تدارکات و غیره به صورت غیرمستقیم فرصت شغلی ایجاد شده است.» (فرمانده قرارگاه خاتم‌الانبیاء، فارس ۱۹ مهر ۱۳۹۳) این یعنی حدود دو میلیون نفر از این مجرا حقوق بگیر سپاه شده‌اند.

تجربه‌ی جمهوری اسلامی مثل همه‌ی دولت‌هایی که با شعار عدالت تلاش می‌کنند مردم را پشت سر خود نگاه دارند دولتی شدن اقتصاد و سرازیر شدن منابع عمومی و دولتی به درصد بسیار کوچکی از جامعه بوده است. اقتصادهای حکومت‌های بسته و رانتی به جای تولید ثروت به توزیع آن، آن هم در میان وفاداران به حکومت می‌پردازند و در نهایت هم آزادی را از مردم می‌ستانند و هم برابری را. برخی از سوسیالیست‌های ایرانی تجربه‌ی جمهوری اسلامی را تجربه‌ای غیرسوسیالیستی معرفی می‌کنند در حالی که جمهوری اسلامی تحقق راهبردهای سوسیالیست‌ها در اداره‌ی اقتصاد است با سه راهبرد:

۱. تمرکز قدرت و ثروت در دولت که بدون آن اصولاً توزیع ثروت ممکن نمی‌شود؛

۲. ممانعت از ادغام ایران در اقتصاد بازار جهانی؛ و

۳. افزایش حجم دولت و کارکنان و نانخورهای آن.

هر سه‌ی این امور در ایران تحقق یافته است. خواهند گفت دولت سوسیالیستی پس از تمرکز قدرت و ثروت به توزیع آن می‌پردازد. چنین چیزی در تاریخ واقع نشده است و ایران نمی‌تواند استثناً باشد. گروهی که قدرت و ثروت را در خود متمرکز کرد و قدرت را از مردم گرفت

(کاری که همه‌ی دولت‌های سوسیالیستی کرده‌اند) چرا باید آن را بدان‌ها بازگرداند؟ وقتی مردم قدرت مالی و اجتماعی نداشته باشند چگونه می‌توان دولت را به توزیع ثروت مجبور کرد؟

۱۵-۵-ده دروغ بنیادی اسلامگرایان شیعه

اسلامگرایان شیعه در ایران در چند دهه‌ی اخیر دروغ‌ها و وعده‌های دروغین بسیاری به مخاطبان خود عرضه کرده‌اند تا قدرت به دست آورده و آن را تحکیم کنند. خواه در انتخابات و خواه در جنبش‌های اجتماعی این ادعاها به برنامه‌های سیاسی آنها تبدیل شده است. تجربه‌ی جمهوری اسلامی از این جهت جالب است که می‌توان ادعاهای اسلامگرایان شیعه را با آنچه انجام داده‌اند روبرو نهاد و در باب آنها داوری کرد. ذیلاً به ده دروغ بزرگ و بنیادی اسلامگرایان شیعه در ایران می‌پردازم:

۱- حکومت دینی خدمات عمومی را برای مستمندان مجانی می‌کند

این اولین وعده‌ی دروغی بود که رهبر فرهمند اسلامگرایان شیعه به جامعه‌ی ایران داد و هیچگاه عملی نشد. خمینی در ۱۲ اسفند ۱۳۵۷ گفت: «علاوه بر این که زندگی مادی شما را می‌خواهیم مرفه بشود، زندگی معنوی شما را می‌خواهیم مرفه کنیم. شما به معنویات احتیاج دارید، معنویات ما را اینها بردند. دلخوش نباشید که تنها مسکن می‌سازیم، آب و برق را برای طبقه مستمند مجانی می‌کنیم اتوبوس را برای طبقه مستمند مجانی می‌کنیم دلخوش به این مقدار نباشید معنویات شما را، روحیات شما را عظمت می‌دهیم. شما را به مقام انسانیت می‌رسانیم.»

از آنجا که معنویت مقیاس و معیار اندازه‌گیری در ایران ندارد نمی‌شود آن قسمت مربوط به وعده‌های معنوی را ارزیابی کرد. اما آب و برق مجانی و اتوبوس مجانی برای مستمندان قابل ارزیابی است. این خدمات

هیچگاه برای هیچ کس مجانی نشدند. همچنین می‌توان پرسید که چگونه با سنگسار و قطع دست و پا و انگشتان و اعدام و شکنجه و سانسور می‌توان افراد را به مقام انسانیت رساند. خمینی اولین و بزرگترین دروغگو در میان اسلامگریان بود که همه‌ی وعده‌های خود در فرانسه را زیر پا گذاشت.

همچنین ادعا می‌شود که تنها اسلامگرایان به داد فقرا و محرومان رسیده‌اند. اما حکومت اسلامگرایان در صد بیشتری از جامعه را به زیر خط فقر فرو برده است. بر اساس آخرین آمارها در چهار سال گذشته حدود دو سوم جمعیت کشور زیر خط فقر و حدود ۱۰ میلیون نفر در فقر مطلق به سر می‌برند. اسلامگرایان بیش از رسیدگی به فقرا به خود و نزدیکان خویش رسیده و فساد دامن تک تک آنها را گرفته است. اصولاً مدیری در جمهوری اسلامی نمی‌تواند سالم بماند چون اولاً در فضای غیرشفاف کار می‌کند و ثانیاً باید با سوءاستفاده کنندگان از قدرت همراهی کند تا در شغلش باقی بماند.

۲- اجرای احکام شریعت توسط دولت جرم و جنایت را ریشه کن می‌کند

اجرای چهل سال احکام شریعت در ایران نه تنها جرم و جنایت در کشور را کاهش نداده بلکه در جهت مقابل بسیاری از جرائم در واحد جمعیت افزایش یافته‌اند. این جرائم تا حدی که کشف شده‌اند به اعدام و زندان منجر شده‌اند. تعداد زندانیان کشور در حالی که جمعیت از سال ۱۳۵۷ دو برابر شده، ۲۳ برابر شده است. از نظر اعدام نیز ایران در صدر فهرست اعدام بر واحد جمعیت قرار دارد. مورد به مورد می‌توان جرائم را مطرح کرده و نشان داد که اجرای احکام شریعت در مواجهه با این جرائم به کاهش آنها منجر نشده است. به عنوان مثال چهار دهه است که جمهوری اسلامی قاچاقچیان مواد مخدر را بر اساس تفسیری که از

شریعت عرضه شده اعدام می‌کند اما تعداد معتادان کشور همیشه رو به افزایش بوده است. تنها در ۱۰ ماه سال ۱۳۹۱ موارد کلاهبرداری ۳۰ درصد افزایش یافته است. (معاون مبارزه با جعل و کلاهبرداری پلیس آگاهی، الف، ۲۱ بهمن ۱۳۹۱)

اجرای احکام دینی و به قدرت رسیدن اسلامگرایان در ایران نه تنها به ریشه‌کنی فساد حکومت و شفافیت امور منجر نشده بلکه فساد و عدم شفافیت را افزون ساخته است. فساد در جمهوری اسلامی در چهار دهه‌ی اخیر رو به افزایش بوده و نه کاهش. اسلامگرایان در بسیاری از حیطه‌های فساد در ایران رکوردشکنی کرده‌اند. فسادی نیست که اسلامگرایان بدان مرتکب نشده باشند.

۳- اعمال حجاب اجباری موجب تحکیم نظام خانواده می‌شود

علی‌رغم اعمال حجاب اجباری در جامعه، آمار طلاق در دو دهه‌ی اخیر در ایران رو به افزایش بوده است. حجاب اجباری حکومت هیچ‌گونه ربطی به آمار ازدواج و طلاق در کشور نداشته و این دو تحت تأثیر شرایط اقتصادی و اجتماعی و جمعیتی کاهش یا افزایش داشته‌اند. هیچ تحقیق علمی نمی‌تواند رابطه‌ای میان این دو برقرار کند.

۴- اسلامگرایان تنها گروهی هستند که استقلال و تمامیت ارضی کشور را حفظ کرده‌اند

اسلامگرایان شیعه همه‌ی دولت‌های ماقبل خود بالاحص در دو سلسله‌ی پهلوی و قاجار را خائن به کشور و وابسته به خارجی و همه‌ی گروه‌های سیاسی رقیب خود مثل مارکسیست‌ها، ملی‌گرایان و لیبرال‌ها را مزدور بیگانه یا گول خورده از بیگانه معرفی می‌کنند. اما کشوری را که اسلامگرایان به ارث بردند قبلاً شکل گرفته و استقلال آن تأمین شده

بود. بخش‌هایی از آن جدا و بخش‌هایی نیز که در حال جدا شدن بود بدان پیوسته بود. هر دولت دیگری که در ایران در چهار دهه‌ی اخیر بود استقلال و تمامیت ارضی کشور را حفظ می‌کرد. اگر اسلامگرایان بر سر کار نمی‌آمدند و اگر ارتش را قلع و قمع نمی‌کردند اصولاً جنگی رخ نمی‌داد تا نوبت به اخراج اشغال‌کننده‌ی خاک کشور برسد. عراق هرگز این ریسک را نمی‌کرد که به کشوری با ارتشی نوین با حدود ۴۰۰ هزار پرسنل حمله کند.

اسلامگرایان البته چندان ارجی برای تمامیت ارضی قائل نیستند. آنها برای کمک به حزب‌الله و بر سر کار داشتن بشار حاضرند یک استان کشور را فدا کنند: «سوریه استان سی و پنجم و یک استان استراتژیک برای ماست. اگر دشمن به ما هجوم کند و بخواهد سوریه یا خوزستان را بگیرد اولویت با این است که ما سوریه را نگه داریم.» (مهدی طائب، رئیس قرارگاه عمار، خبرگزاری دانشجو، ۲۶ بهمن ۱۳۹۱)

۵- همه‌ی مردم با حکومت‌اند

تیتراژ خبر مربوط به تظاهرات ۲۲ بهمن ۱۳۹۱ آن است که «برای جشن بزرگ ۲۲ بهمن همه آمدند.» (تابناک، ۲۲ بهمن ۱۳۹۱) این دروغ بزرگ را علی خامنه‌ای بعداً تکرار کرد: «در راهپیمایی ۲۲ بهمن امسال، همه، از همه جا آمدند.» (۲۸ بهمن ۱۳۹۱) در طول چهار دهه‌ی گذشته به مناسبت‌های گوناگون این دروغ به مردم ایران گفته شده است. حتی حضور در تظاهرات ۲۲ بهمن که ضرورتاً به معنای تایید حکومت و دولت نیست (و ممکن است افراد به دلیل دل‌بستگی به انقلاب بهمن ۵۷ و نه نظام برآمده از آن به خیابان بیایند) به حساب ذخیره‌ی حکومت گذاشته می‌شود.

۶- حکومت دینی شان و احترام زنان را حفظ کرده است

حکومت دینی زن را به شهروندی درجه دوم و صغیر تبدیل کرده است. زنان به راحتی نمی‌توانند رد داخل و خارج کشور سفر کنند؛ هر روز در خیابان آزار جنسی می‌بینند؛ حق حضانت و طلاق ندارند؛ فقط ۱۲ درصد آنها دارای شغل بیرون از خانه هستند؛ هر روز به خاطر نوع پوشش و آرایش حکومت متعرض آنها می‌شود؛ از بسیاری از مشاغل محروم هستند؛ و انواع تبعیض‌ها علیه آنها اعمال می‌شود. مردان غیر خودی در جامعه‌ی ایران حقوقی ندارند و زنان در مرتبه‌ای پایین‌تر از آنان قرار می‌گیرند. اگر خصوصیات مثل زن، سنی، عضوی از یکی از اقوام، همجنس‌گرا، بهایی، مسیحی و مانند آنها بودن در کنار هم قرار گیرند تبعیض علیه آنها به طور تصاعدی افزایش می‌یابد.

۷- اسلام‌گرایان شیعه به دنبال وحدت مسلمانان هستند

اسلام‌گرایان شیعه به دلیل تمرکز بر قدرت سیاسی بیشترین اختلاف را در میان مسلمانان کشور دامن زده‌اند. همچنین نقض حقوق مذهبی سنیان (تاسیس مسجد، برگزاری مراسم مذهبی، آموزش دینی کودکان آنها در مدارس بر اساس باورهای دینی خود، تأسیس رسانه‌های مستقل) که در ایران جاری است نه تنها به هیچ وجه زمینه‌ای برای وحدت مسلمانان در ایران فراهم نمی‌آورد بلکه اختلاف برانگیز است. حمایت بی‌دریغ جمهوری اسلامی از رژیم بشار در سوریه، شیعیان عراق، شیعیان افغانستان و شیعیان بحرین از اقدامات اساسی رژیم در ایجاد و تداوم جنگ مذهبی میان مسلمانان در این کشورها بوده است.

۸- دول غربی مانع پیشرفت کشور شده‌اند

این یکی از بزرگترین دروغ‌های اسلام‌گرایان برای هندوانه گذاشتن زیر

بغل مخاطبان خود و نیز افزایش تنفر از غرب بوده است. در این زمینه می‌توان پرسید: غرب چه نقشی در هزینه کردن درآمد نفت برای واردات کالاهای مصرفی، ۲۲ دقیقه کار متوسط مفید برای هر ایرانی در روز، فراری دادن ایرانیان متخصص به خارج کشور، تاراج منابع کشور و انتقال آن به خارج به جای انباشت سرمایه و سرمایه‌گذاری در کشور، سپردن مسئولیت‌های کشور به افراد ناشایسته و بی‌صلاحیت، دخالت در ایجاد تنش در منطقه و لذناامن کردن کشور برای سرمایه‌گذاری، افت کیفیت آموزشی، ناامید کردن بخش خصوصی و نهادهای مدنی مستقل از کار و تلاش در کشور و اموری مانند آنها داشته است؟

۹- کسی که مخالف لابی اسرائیل سخن بگوید در دولت امریکا جایی ندارد

تنها یک نمونه برای ابطال این گزاره کافی است. آن نمونه هم چاک هیگل است که از سوی اوپاما برای وزرات دفاع نامزد شده است. هیگل در سال ۲۰۰۸ به صراحت از لابی یهودی و ارباب نمایندگان کنگره توسط آن و تصویب برخی مصوبه‌های بی‌معنی توسط آنها به واسطه‌ی ارباب سخن گفته است. او بارها از اسرائیل انتقاد کرده و با برخی از تحریم‌های علیه ایران نیز مخالفت کرده بود و علی‌رغم همه‌ی اینها برای وزارت دفاع نامزد شد.

۱۰- امریکا مسبب اصلی کشتار مسلمانان است

هرگاه تعدادی مسلمان سنی یا شیعه در عراق و افغانستان و پاکستان و دیگر مناطق دنیا کشته شوند مقامات جمهوری اسلامی و رسانه‌های دولتی این کشته‌ها را به حساب ایالات متحده می‌گذارند. این از دروغ‌هایی است که حدود پنج دهه است اسلامگرایان برای افزایش کینه به غرب و کاهش اختلافات درونی مسلمانان گفته‌اند. همه به خوبی می‌دانند که سنی‌های

افراطی در پاکستان شیعیان را می‌کشند، شیعیان افراطی در ایران سنی‌ها را می‌کشند، سنی‌های افراطی و شیعیان افراطی در عراق همدیگر را می‌کشند. این ماجرا ۱۴۰۰ سال است که ادامه داشته و یکباره پیدا نشده که بتوان آن را بر گردن غربی‌ها انداخت. اتفاقاً تعداد مسلمانانی که به دست مسلمانان کشته می‌شوند همیشه بیشتر از میزان کشته‌های آنها به دست باورمندان دیگر ادیان یا غیر باورمندان است. در جنگ ایران و عراق دو طرف مسلمان بودند. در لبنان مسلمانان همدیگر را به قتل می‌رسانده‌اند. دولت جمهوری اسلامی مسلمانان را بیش از اهل دیگر ادیان به قتل می‌رساند (با اعدام، ترور، و بسط آلودگی هوا، پارازیت و برنامه‌ی اتمی).

۶- اسلامگرایی‌ها

۶-۱- اسلامگرایی، مسیری پر از سنگلاخ به سوی ...

نتایج انتخابات در تونس، مصر و مراکش در سال ۲۰۱۱ پس از امواج دمکراسی خواهی در جهان عرب بسیاری از آزادیخواهان دمکرات در جهان را نگران ساخته است، از آن جهت که در انتخابات در این کشورها عموماً این اسلامگرایان (از جنس اخوان المسلمین و سلفی‌ها) هستند که اکثریت را به دست می‌آورند و نه نیروهای سکولار و لیبرال. این مطلب می‌خواهد به آنها بگوید که «نگران نباشید، مردم پس از مدتی به سر عقل خواهند آمد.»

شکاف‌ها و شورش‌ها

وضعیت امروز کشورهای خاورمیانه از حیث نهادهای اجتماعی، تضاد میان اقشار، ساختار روابط اجتماعی و تربیت مدنی بسیار شبیه به نیمه‌ی اول قرن هجدهم در اروپاست. مورخان اجتماعی این دوره از تاریخ اروپا به ما می‌گویند که در دهه‌های ۱۸۲۰ تا ۱۸۵۰، اروپا وضعیتی بسیار شبیه به وضعیت امروز دنیای عرب داشت. در این دوره کشورهای اروپایی شاهد شورش‌های مسری از یک کشور به کشور دیگر بودند. مردم مستاصل در این کشورها علی‌رغم تفاوت‌های جغرافیایی و اقتصادی و اشتراک اندک، خواسته‌های خود را در قالب یک ایدئولوژی می‌ریختند: لیبرالیسم. این ایده از انقلاب‌های امریکا، فرانسه، لهستان و هلند می‌آمد. در دهه‌ی ۱۸۲۰ اسپانیا، یونان، ایتالیا و پرتغال شاهد انقلاب‌های لیبرال بودند. در ۱۸۳۰، انقلاب به سرنگونی رژیم سلطنتی بوربن‌ها در فرانسه منجر شد. شورش‌ها بعداً به بلژیک، سوئیس، آلمان، لهستان و برخی از مناطق ایتالیای

امروز کشانده شد.

شکاف سیاسی اصلی در آن دوره، شکاف میان پادشاهان و اشراف بود و انقلاب‌ها نیز خط فاصلی میان سلطنت، اشراف و کلیسا از یک سو و طبقات تجاری و زمینداران کوچک از سوی دیگر کشیدند. راه حل لیبرالی در این دوره برای مشکلاتی مثل مالیات زیاده از حد، فساد، جنگ‌های طولانی مدت، و ورشکستگی خزانه، بسط آزادی‌ها بود. به همین دلیل سرکوب لیبرالیسم هدف اصلی دولت‌هایی مثل اتریش، روسیه و پروس بود. (نگاه کنید به کتاب *برخورد ایده‌ها در سیاست جهانی: شبکه‌های فراملی، دولت‌ها و تغییر رژیم*، ۱۵۱۰ - ۲۰۱۰، اثر جان ام. اُون)

شکاف‌های میان دولت و مردم، طبقه‌ی برخوردار و طبقه‌ی متوسط و فقیر، و کشاورزان و تجار در کشورهای عربی امروز نیز فعال هستند، اما «آزادی بیشتر» تنها راه حل پر کردن این شکاف‌ها در میان بسیاری از نیروهای سیاسی آنها تلقی نمی‌شود. همین موضوع، بهار عربی را از جنبش‌های قرن هجدهمی اروپا متمایز می‌سازد.

آزادی، دوای همه‌ی دردها

دمیدن بخشی از اسلامگرایان به شیپور دشمنی ایدئولوژیک با غرب که امروز نماد لیبرالیسم است، کارنامه‌ی دولت‌های مستبدی که سیاست‌های خود را غربی/لیبرالی معرفی می‌کرده‌اند و عقب‌ماندگی تاریخی مسلمانان که به نادرستی به گردن دیگران (غربی‌ها) انداخته می‌شود بخش قابل توجهی از مردم کشورهای خاورمیانه را بدین سو رانده است که به جای آزادیخواهی، به هویت اسلامی خود برای نجات از مشکلات موجود تمسک کنند. دوای استبداد و فلاکت، آزادی هر چه بیشتر است و نه بر سر کار آوردن کسانی که می‌خواهند به بهانه‌های دیگر (مثل شریعت یا هویت) آن را محدود کنند. اسلامگرایان و مخاطبان آنها دهه‌ها از درک این موضوع

فاصله دارند مگر آن که یک دوره تحت حکومت اسلامگرایانی از جنس حاکمان ایران امروز قرار گیرند.

از ایدئولوژی‌های چپ به اسلامگرایی

همانطور که مردم خاورمیانه از توهم مارکسیسم و ناصریسم و بعثیسم به عنوان ناجی خود به تدریج گذشتند از توهم اسلامیزم و سلفی‌گری نیز به عنوان عامل رستگاری دنیوی رهایی خواهند یافت به شرطی که اسلامگرایان مثل ایران فرصت پیدا کنند بلایی به سر مردم بیاورند که خواستار بازگشت به عصر غارنشینی شوند. در نیمه‌ی دوم قرن بیستم، رکود اقتصادی، کسری بودجه و افزایش قرضه، فساد گسترده و افزایش شکاف طبقاتی موجب بدبینی مردم به دول اقتدارگرای حاکم شد. یک دهه فرصت به اسلامگرایان برای حکومت نشان خواهد داد که اسلامگرایان کارنامه‌ی سیاه‌تری در برخورد با مسائل فوق خواهند داشت بالخصوص اگر قدرت مطلقه را در دست داشته باشند. تجربه‌ی ایران موید این نکته است.

اسلامگرایی‌های نفتی و غیرنفتی

اسلامگرایی شیعه‌ی ایرانی و وهابی سعودی از ابتدای به دست گرفتن قدرت دیگر کاری با جامعه و مردم نداشت چون با درآمد نفت می‌توانست همه‌ی چاله‌ها را پر کند (بدون اخذ جدی مالیات از بازاریان و صاحبان سرمایه و قدرت) و در روز مبادا نیز با اتکا به خرید بخش از فقرا و استخدام اوباش معترضان را سرکوب کند. اما در تونس و مصر بر خلاف لیبی چنین کاری غیرممکن است. اسلامگرایان اگر در مصر بنخواهند دریا را اسلامی کنند و شرابخانه‌ها را ببندند و حجاب را اجباری کنند (به جای رسیدگی به معضلاتی مثل عدم دسترسی ۴۰ میلیون مصری به آب سالم یا بیکاری جوانان) سالانه میلیاردها دلار درآمد را از دست می‌دهند (حدود

یک دهم تولید ناخالص داخلی) و همان مردمی که به آنها رای داده‌اند از آنها برخوردارند گشت. اسلامگرایی غیرنفتی نمی‌تواند بدون تضمین شکست خود در کوتاه مدت آرمان‌هایش را اجرایی کند. اما اسلامگرایی نفتی اصولاً سرنوشتی غیر از استبداد و تمامیت‌طلبی ندارد.

دو مسیر قابل تصور

چالش بزرگ سیاسی در کوتاه و میان مدت در خاورمیانه نه میان عرف‌گرایان و اسلام‌گرایان بلکه میان اسلام‌گرایان استحاله شده در فرایند سیاسی (اصلاح طلبان و مردمسالاران) و اسلام‌گرایان اقتدارگرا و تمامیت خواه خواهد بود. سکولاریسم در ترکیه به اسلام‌گرایان اصلاح طلب فرصت تشکیل دولت داد اما میزان احتمال وقوع این امر در مصر و لیبی و یمن پس از سقوط دولت‌های سکولار استبدادی در آن کشورها چندان روشن نیست. آنها ممکن است در یک دوره میان مدل جمهوری اسلامی ایران و ترکیه معلق بمانند یا به مدل ایران نزدیک شوند و از آن در عرصه‌ی عمل درس بگیرند یا از آغاز به سراغ مدل ایران نروند و مسیر سکولار ترکیه را در پیش بگیرند.

مهم‌ترین خطر اسلام‌گرایان در فرایند سیاسی

مخاطره‌ی بزرگ روی کار آمدن اسلام‌گرایان آن است که این گروه‌ها با انتخابات بر سر کار می‌آیند اما با انتخابات قابل برکناری نیستند. مردم پس از یکی دو دهه گوش فرا دادن به شعارهای مذهبی و وعده‌های بهشت از خواب بیدار می‌شوند اما اسلام‌گرایان که به تدریج هسته‌های اصلی قدرت (قوای قهریه، دستگاه قضایی و نیروهای امنیتی) را از آن خویش ساخته‌اند تن به انتخابات آزادی که در آن احتمال رأی آوردن رقیب باشد نخواهند داد.

این تصور که «ما سوسیالیست‌ها، ناسیونالیست‌ها، چپی‌ها، سکولارها و حکومت نظامیان را آزموده‌ایم و همه در پیش بردن مصر شکست خورده‌اند؛ پس شاید این بار موقع امتحان اسلام‌گراها باشد؛ اگر آن‌ها شکست بخورند همه دفعه بعد علیه آن‌ها رای خواهیم داد» (گفته‌های یک راننده تاکسی مصری به خبرنگار بی بی سی، انجم غنم، بی بی سی فارسی، ۲۰ دی ۱۳۹۰) از آن جهت خام و بیش از حد خوشبینانه است که اسلام‌گرایان پس از رسیدن به قدرت از نردبام دمکراسی با همان نردبام قابل پایین کشیده شدن نیستند.

روی کار آمدن اسلام‌گرایان از جهت درگیر کردن آن‌ها در فرایند سیاسی به جای روی آوردن به ترور و خشونت و نیز توهم زدایی باورمندان در کوتاه مدت و میان مدت ممکن است در کنار سرکوب و نقض حقوق بسیاری از افراد اثرات مثبتی نیز داشته باشد اما این خطر وجود دارد که آن‌ها با اقتدارگرایی و تمامیت خواهی نهفته در باورهایشان حکومتی استبدادی و انحصاری ایجاد کنند و قدرت را از رقبا با زور و ارباب بستانند.

۲-۶- اسلام‌گرایان مصری و اسلام‌گرایان ایرانی: تعاملات و تحولات

از آغاز بروز اعتراضات در مصر این نگرانی وجود داشته که آیا مصر پس از مبارک به سرنوشت ایران پس از رژیم پهلوی دچار خواهد شد. قدرت اجتماعی اخوان میان ۲۰ تا ۳۵ درصد آرای جامعه‌ی مصر را پوشش می‌دهد اما به علت پراکندگی نیروهای اجتماعی دیگر اخوان ممکن است جوانانی را که امروز حکومت مبارک را به چالش کشیده‌اند به حاشیه براند قدرت را به دست بگیرد، درست همان طور که روحانیت شیعه در ایران با آرای کمتر از آن، قدرت مطلقه را در ایران در دست گرفت.

آیا در شرایط فقدان سازماندهی کافی نیروهای سکولار و طرفداران دمکراسی و حقوق بشر در مصر، دیکتاتوری نظامی جای خود را به استبداد

مذهبی نخواهد داد؟ آیا اخوان المسلمین که در جنبش اخیر در حاشیه بود انقلاب مردم مصر را که موفق به سقوط مبارک شده است نخواهد دزدید؟ نیروهای اسلامگرای مصر چه تحولاتی را در دهه‌های اخیر متحمل شده‌اند و طیف‌های درونی آن به چه شکلی هستند و چه نگاهی به رابطه‌ی دین و حکومت دارند؟ برای پاسخ به این سوالات باید شباهت‌ها و تفاوت‌های اسلامگرایی ایرانی و اسلامگرایی مصری مورد بحث قرار گیرد.

واردات اسلامگرایان ایرانی از مصر

اسلامگرایان ایرانی در دهه‌های چهل و پنجاه شمسی شیفته‌ی آرای رشید رضا، حسن البنا، محمد عبده، و سید قطب بودند. در این دوره بسیاری از آثار پدران و بنیانگذاران اخوان المسلمین مصر توسط اسلامگرایان ایرانی (مثل علی خامنه‌ای) به فارسی ترجمه شد. اسلامگرایان مصری شبیه همتایان ایرانی خود درک خود از اسلام را درک انحصاری و حقیقی می‌دانند و می‌خواهند دیگر نیروهای مسلمان در زیر پرچم آنها وحدت پیدا کنند (وحدت همه تحت رهنمودهای من). برای هر دو گروه عدالت اجتماعی یک اصل بود اما این امر نه با رفع تبعیض‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی بلکه با تبعیض میان مرد و زن، مسلمان و غیرمسلمان، و باورمند و سست باور همراه با اجرای شریعت بدون توجه به روال‌های قانونی باید پیگیری می‌شود.

برنامه‌ی حکومتی اخوان المسلمین و فداییان اسلام (و بعداً هیئت‌های مؤتلفه‌ی اسلامی) بسیار به یکدیگر شبیه هستند. در بعد نظری کافی است نگاهی به جزوه‌ی حکومت اسلامی فدائیان اسلام و نوشته‌های سید قطب بالاخص آینده در قلمرو اسلام (المستقبل لهذا الدین) و نشانه‌های راه (معالم الطريق) بیندازید. در بعد عملی نیز ترور مخالفان و قدرتمندان و اجرای بدون چون و چرای احکام شریعت توسط هر دو در حوزه‌هایی

که در اختیار داشتند قابل توجه است. همین برنامه توسط خمینی علی رغم وعده‌های مخالف آن در پاریس به اجرا درآمد. بر اساس این برنامه، وظیفه‌ی مسلمانان احیای احکام و شعائر اسلامی است، اجرای احکام اسلام به بساختن جامعه‌ی آرمانی منجر خواهد شد، اجرای شریعت ظلم و جرم را از میان خواهد برد، اسلام یک نظام جامع برای همه‌ی ابعاد زندگی انسان است، مشروعیت حکومت دینی از رضایت مردم نشأت نمی‌گیرد، و حکومت اسلامی یک حکومت جهانی واحد است.

نگاه شیطانی به غرب، تلقی زنان به عنوان شهروندان درجه دو و عدم باور به برابری حقوقی زنان و مردان، گرایش ضد یهودی (نه صرفاً ضد صهیونیستی یا ضداسرائیلی)، تمسک به خشونت برای حذف رقبای سیاسی، و اجرای احکام با اتکا به زور و قوه‌ی قاهره از مشترکات ایدئولوژیک اخوان‌المسلمین و فدائیان اسلام و بعداً گروه‌های اسلامی انقلابی در ایران بوده است.

در تهران خیابانی به نام حسن البنا نام‌گذاری شده است. حزب الله لبنان که تحت‌الحمایه‌ی جمهوری اسلامی ایران عمل می‌کند تلویزیون خود را المنار نام گذاشته است که همانا نام نشریه‌ی اخوان‌المسلمین است که رشید رضا بنیاد نهاد تا نوعی پیوستگی میان خود و اخوان‌المسلمین به نمایش بگذارد.

اسلامگرایان مصر و خدمات عمومی

اسلامگرایی ایرانی از میان روحانیون مبارز و روشنفکران دینی بر آمده است که هیچ یک در حوزه‌ی اجتماعی درگیر نبوده و دغدغه‌ی خدمات رسانی به مردم فقیر و نیازمند را نداشته‌اند. اسلامگرایان ایرانی قبل از به دست گرفتن حکومت در پی ایدئولوژی سازی و تبلیغات دینی و تعلیم ایدئولوژی به نسل جوان بودند و پس از به دست گرفتن حکومت صرفاً به

تحکیم قدرت و حذف دیگر نیروهای سیاسی و اجرای احکام خشن دینی برای این اهداف پرداختند. جریان اسلامگرا در ایران حتی با یک موسسه‌ی خیریه برای کمک به مردم فقیر قابل هویت‌یابی نیست. جریان اسلامگرایی در ایران از ابتدا در پی کسب قدرت دولتی بود و نه بسط قدرت اجتماعی خود از مجرای نهادهای مدنی.

اما اخوان‌المسلمین از ابتدا به عنوان یک گروه اجتماعی برای خدمات اجتماعی، تبلیغ و آموزش دینی و وعظ و خطابه پدید آمد. از این جهت همواره میان دو گرایش براندازانه (اجرای برنامه‌ی خود از طریق به دست گرفتن قدرت) و اصلاح‌طلبانه (اصلاح تدریجی جامعه از مجرای آموزش و خدمات عمومی) رقابت در اخوان در جریان بوده است. همچنین اخوان نگاهی واقع‌بینانه‌تر به مشکلات اجتماعی و اقتصادی دارد و وعده‌هایی خیالی مثل وعده‌های خمینی پیش از رسیدن به قدرت را به مردم مصر نمی‌دهد. اما اخوان از بخت روحانیون ایرانی برای رشد نهادهای خود در یک رژیم سلطنتی نسبتاً دوست با روحانیون و وجود نظریه‌های روشنفکران دینی در باب احیای امامت شیعی برخوردار نبودند تا حکومت دینی خود را تأسیس کنند.

تحولات اخوان و تداوم شیفتگی به حکومت دینی

اخوان‌المسلمین پس از موج ترورها و خشونت‌هایش در دوره‌ی ناصر و سرکوب شدن در این دوره، در دهه‌های بعد تحولات قابل توجهی را پشت سر گذاشته است. در اختیار داشتن قدرت، اسلامگرایان حاکم ایرانی را در باورها و رفتارهایشان تقویت کرده است. آنها خود را در آستانه‌ی مدیریت جهانی تصور می‌کنند. اما بخشی از آنها که از قدرت حذف شده‌اند به تجدید نظر در برخی باورهایشان پرداخته‌اند. اخوان نیز به دلیل تحت فشار بودن در ظاهر در برخی باورهایش مثل تمسک به خشونت

برای کسب قدرت تجدید نظر کرده است اما در باورهای بنیادی رویای کسب قدرت مطلقه را در شرایط حذف دیگر نیروهای سیاسی در سر می‌پروراند.

حسن الحدیبی که پس از حسن البنا رهبری این گروه را به دست گرفت طرفدار حرکتی محتاطانه‌تر بود. عمر تلمسانی که پس از حدیبی در سال ۱۹۷۲ رهبری گروه را به دست گرفت خشونت را به عنوان راهبرد گروه در سیاست داخلی رد کرد. از سال ۱۹۸۴، نامزدهای اخوان در انتخابات پارلمانی و سندیکاهای حرفه‌ای به عنوان نامزدهای مستقل شرکت کردند. درگیر شدن بخشی از اعضای اخوان در فرایند سیاسی موجب آن شد که این افراد در دهه‌ی ۱۹۹۰ خواهان اصلاح دیدگاه‌های اخوان نسبت به حقوق زنان و تکررگرایی حزبی شوند. آنها همچنین خواهان شفافیت، پاسخگویی، و رعایت دقیق‌تر مقررات درونی حزب شدند. نرسیدن به نتیجه در سال ۱۹۹۶ موجب شکاف در اخوان شد و جدا شدگان با بخشی دیگر از نیروهای دمکراسی‌خواه، جنبش کفایه را در سال ۲۰۰۴ شکل دادند. همچنین گفتگو میان اخوان و دیگر گروه‌های سیاسی موجب نوعی تعامل میان گروه‌های اسلامگرا و سکولار شده است. اسلامگرایان ایرانی نیز پیش از رسیدن به قدرت مطلقه چنین وضعیتی داشتند اما با به دست گرفتن قدرت نیازی به تعامل و گفتگو ندیدند.

اخوان پس از این تحولات درونی شامل بر سه طیف سنتگرایان، عملگرایان و اصلاح‌طلبان مذهبی که خواهان تفاسیر تازه‌ای از متن دینی هستند. این جناح بندی بسیار شبیه به همان جناح‌بندی اسلامگرایان ایرانی است که تا اواخر دهه‌ی ۱۳۷۰ در ایران قدرت را به دست داشتند. گروه اول در اخوان در حوزه‌ی رهبری قدرتمندتر است. گروه دوم بخشی قابل توجه از کادرهای سیاسی درگیر را شکل می‌دهد و گروه سوم از دو گروه دیگر هواخواهان کمتری در درون اخوان دارد اما در تحولات

جاری مصر فعال تر بوده است. همان طور که اسلامگرایان ایرانی بعداً به دو گروه راست و چپ و سپس به اصلاح طلب و اقتدارگرا تقسیم شدند با توجه به تفاوت‌هایی که امروز در اخوان پیش از مشارکت آزاد در فرایند سیاسی به چشم می‌خورد انتظار می‌رود اخوان نیز با تفکیک‌ها و انشعابات بیشتری مواجه شود اما روشن نیست کدام طرف در حیطه‌ی سیاسی غلبه پیدا خواهد کرد.

دمکراسی یک طرفه

آن چه روشن است این است که رهبران اخوان در عین آنکه برای عدم تحریک جوانان و دیگر نیروهای مصری «اسلامی» بودن جنبش سال ۲۰۱۱ را نفی می‌کنند نمی‌توانند شیفتگی خود را به نظام اسلامی در ایران پنهان کنند. الهلباوی عضو اخوان ساکن در بریتانیا در پاسخ به سوال مجری بی بی سی فارسی در مورد اعتراض مردم ایران به نتایج انتخابات سال ۱۳۸۸ با گریز از حمایت از جنبش ضد دیکتاتوری مردم ایران می‌گوید: «من هم امیدوار بودم دولت خوبی مثل دولت ایران و رئیس‌جمهوری خوب و شجاعی مثل آقای احمدی‌نژاد داشته‌م.» شیفتگی مصریان به حکومت دینی ایران از این باور بنیادی در میان آنها ریشه می‌گیرد که دمکراسی را تنها برای بالا رفتن از نردبام قدرت می‌خواهند و با دمکراسی نمی‌توان آنها را از قدرت پایین کشید. تنها حضور نیروهای سیاسی دیگر در فرایند سیاسی است که بر تمامیت طلبی اسلامگرایانی مثل اخوان المسلمین که سرکوب‌های برادران خود در ایران را نا دیده می‌گیرند قید خواهد زد.

همان طور که دمکراسی در ایران مابعد جمهوری اسلامی بدون حضور غیرتمامیت طلبانه‌ی اسلامگرایان (که حدود ۱۰ تا ۱۵ درصد آرا را در اختیار دارند اما ثروت بی حساب و سازماندهی دارند) در فرایند سیاسی غیرممکن است، دمکراسی در مصر نیز چنین وضعیتی دارد. مشکلی که در

ایران پس از انقلاب رخ داد شکل‌گیری ولایت فقیه و امتیازات ویژه برای فقها و وفاداران به نظام در فرایند سیاسی بود. روحانیون و عناصر متحد با آنها با در اختیار گرفتن نیروهای نظامی و سرکوب دیگر گروه‌ها قواعد بازی را به نفع خود نوشتند (نظارت استصوابی، گزینش‌های ایدئولوژیک، حکومت ابدی فقها) و دمکراسی را غیر ممکن ساختند. اما اگر در مصر ارتش به عنوان ضامن قواعد بازی منصفانه و شرایط آزاد برای رقابت و مشارکت سیاسی عمل کند دیکتاتوری اسلامگرایان یا هر گروه دیگر غیر ممکن می‌شود.

۳-۶- اسلامگرایی در بهار عرب غائب بود

بنا به ادعای رسانه‌ها و تبلیغاتچی‌های دولتی جمهوری اسلامی «حوادث امروز جهان عرب پس لرزه‌های انقلاب اسلامی است» (احمد خاتمی، کیهان، ۹ بهمن ۱۳۸۹) و «انقلاب اسلامی ایران الگوی مردم تونس و مصر است.» (مصباح یزدی، کیهان، ۹ بهمن ۱۳۸۹) فراتر از طنز نهفته در الفاظ فوق (پس لرزه پس از ۳۲ سال و الگوگیری از انقلاب بهمن ایران با استفاده از توئیتر و فیس بوک) و درخواست وزارت خارجهی جمهوری اسلامی از دولت مصر برای تمکین به خواسته‌های مردم و پرهیز از برخورد خشونت‌آمیز با آنان (فتنه‌گران)، آنها به نتیجه‌ی این رویدادها بیش از خود آنها یعنی سوار شدن اسلامگرایان بر موج اعتراضات («موج بیداری اسلامی در جهان عرب») علاقه نشان می‌دهند.

آنها منتظر بودند که از دل جنبش‌های سیاسی موجود در تونس، مصر، یمن، اردن (و احتمالاً بحرین و عربستان سعودی) و خلا قدرتی که در شرایط سقوط دولت‌های اقتدارگرای منطقه پدید می‌آید دولت‌های اسلامگرا همانند رویدادهای انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و مابعد آن سر بر آورند و نه تنها قدرت مطلقه را از آن خود سازند بلکه خامنه‌ای را چنان که ادعا

می‌شود رهبر مسلمین جهان بخوانند. این انتظار تا چه حدی واقع بینانه بود؟ اسلامگرایان در هر یک از کشورها در چه شرایطی به سر می‌برند؟

جنبش‌های دمکراسی خواهی

آنچه در همه‌ی جنبش‌های اخیر به چشم می‌خورد خلاصی از روسای جمهور مادام‌العمر (در تونس، مصر و یمن)، فساد ناشی از نظام مبتنی بر امتیاز و تبعیض و نقض حقوق ابتدایی بشر از جمله بیکاری گسترده، فقدان چتر حمایتی، و فقدان حداقل‌های یک زندگی شرافتمندانه و کرامتمندانه است. جوانان و زنان و تحصیل کردگان دانشگاهی عمده‌ترین نیروهای این جنبش‌ها هستند و تقاضاهای طبقه‌ی متوسط شهری را بیان می‌کنند. همانند انقلاب بهمن ۱۳۵۷ ایران، هیچ اثری از درخواست حکومت دینی یا اجرای احکام شریعت در شعارها و فریادهای مردمی که در خیابان‌ها حاضر می‌شوند وجود ندارد. در ظهورات بیرونی این جنبش‌ها زنان بی‌حجاب در کنار دختران باحجاب دیده می‌شوند و در شعارها مردم خواهان کنار رفتن دیکتاتورها هستند و سخنی از اسلام و اسلام خواهی و اسلام پناهی حتی در حد انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و شعارهای ظاهراً دینی (و در واقع اعتراضی) آن نیست.

سوار شدن بر موج اعتراضات

اما همان طور که روحانیت شیعه در ایران منتظر سقوط شاه ماند تا با اتکا بر شبکه‌ی سراسری خود به عنوان قدرتمندترین بدیل حکومت قدرت را به دست گیرد، اسلامگرایان مصر و تونس و یمن بدون مشارکت جدی و پرداخت هیچ هزینه‌ای در کمین اسب راهوار قدرت نشستند. گروه‌های اسلامگرای مصر در تظاهرات هفته‌ی آخر ژانویه تقریباً هیچ حضوری نداشته‌اند چنانکه اسلامگرایان تونسی نیز در حاشیه به تماشا نشسته بودند.

رهبر حزب اسلامگرایی تونس نیز مقایسه‌ی خود با خمینی را رد کرده و حزیش را وفادار به دمکراسی خوانده است. (سایت یورونیوز فارسی، ۲۳ ژانویه ۲۰۱۱) اما آیا این گروه‌ها که در برخورد‌های خیابانی حضوری ندارند خواهند توانست پس از سقوط دولت بن علی در تونس یا سقوط احتمالی مبارک در مصر قدرت را به دست بگیرند؟

نهادهای دینی در کشورهای عربی قبلاً دولتی شده است

در کشورهای عربی بر خلاف ایران ماقبل انقلاب نهادهای دینی در اختیار دولت هستند. در ایران رژیم پهلوی که مشغول به سرکوب مارکسیست‌ها و نیروهای ملی بود دست روحانیون شیعه را برای گسترش نهادهای خود باز گذاشت و همین نهادها به بدیل سیاسی آن تبدیل شدند اما در کشورهای سنی نشین شبکه‌ای از روحانیون و نهادهای دینی نسبتاً مستقل برای تبدیل شدن به جایگزین حکومت وجود ندارد. حتی در همسایه‌ی با اکثریت شیعه‌ی ایران یعنی عراق با حوزه‌ی هزار ساله‌ی نجف، پس از سقوط صدام و سرمایه‌گذاری زیاد جمهوری اسلامی، اسلامگرایان حکومت را به دست نگرفتند.

اسلامگرایان مصری نه در نهادهای دینی که همه دولتی هستند بلکه عمدتاً در نهادهای خیریه مشغول به فعالیت هستند. بدین ترتیب مساجد و مدارس دینی در جنبش‌های سیاسی بیطرفانه کنار خواهند ایستاد. آغاز تظاهرات جمعه هشتم بهمن در قاهره و سوئز و اسکندریه پس از نماز جمعه اصولاً به این معنی نیست که مساجد نقشی در سازماندهی تظاهرات داشته‌اند بلکه جوانان و دانشجویان معترض تنها از این محل برای آغاز تظاهرات خود بهره می‌گیرند.

اسلامگرایی ایرانی قابل صدور نیست

اسلامگرایان در کشورهای عربی اصولاً نمی‌توانند مدل روحانیت برای کسب قدرت در ایران را تکرار کنند به چهار دلیل:

(۱) دولت‌های عربی برخلاف رژیم پهلوی دست اسلامگرایان را برای گسترش شبکه‌های اجتماعی خود باز نگذاشته‌اند و این گروه‌ها بدون کمک خارجی نمی‌توانند رشد چندانی داشته باشند؛ حزب‌الله لبنان بدون کمک مالی ایران یک باره با میلیون‌ها مستمری‌بگیر ناراضی، سازمان‌های اجتماعی ورشکسته و سلاح‌های بدون تعمیر و نگهداری مواجه خواهد بود و اکنون به ازای محموله‌های صدها میلیون دلاری ایران تابع ولی فقیه است. اسلامگرایی بخشی از نیروهای حماس نیز نظیر اسلامگرایی حزب‌الله لبنان، نفتی و ناشی از اشغال است که با بخشش‌های ولی فقیه سر پا نگاه داشته شده است؛ عطش احمدی‌نژاد برای رابطه با مصر نه برای باز کردن راه جهانگردان ایرانی برای دیدار از اهرام ثلاثه و تمدن چند هزار ساله‌ی مصر بلکه برای ارسال کمک مالی به اخوان‌المسلمین و تقویت آنها در ساختار سیاسی این کشور بوده است.

(۲) مردم و اقشار و گروه‌های اجتماعی در کشورهای عربی انگاره‌ی تحولات ایران را در پیش چشم دارند. بخشی از آنها ممکن است از شعارهای ضداسرائیلی یا ضد سیاست خارجی ایالات متحده توسط احمدی‌نژاد خوششان بیاید اما در چهار دهه‌ی گذشته به خوبی ناظر تحولات ایران بوده‌اند. نظامیان این کشورها فراموش نکرده‌اند که خمینی اسلامگرا پس از سقوط شاه سران ارتش را یک به یک اعدام کرد؛ کارکنان دولت در این کشورها می‌دانند که رژیم خمینی در ادارات دولتی دست به تصفیه‌های گسترده زد و مخالفان خود را از دم تیغ گذراند. دانشگاهیان، روزنامه‌نگاران و روشنفکران آنها نیز می‌دانند که یک حکومت دینی با آزادی‌های چهارگانه‌ی بیان، رسانه‌ها، تشکل‌ها و اجتماعات چه می‌کند؛

زنان و جوانان این کشورها تحولات سال گذشته در ایران را به خوبی دنبال کرده‌اند و صحنه‌هایی که این روزها در یوتیوب و شبکه‌های تلویزیونی دیده می‌شود یادآور حرکت‌های جوانان ایرانی در سال گذشته است.

تا زمانی که دلارهای نفتی ولی فقیه به جیب بخشی از شیعیان لبنان ریخته می‌شود آنها سرکوب‌های حکومت دینی را نادیده می‌گیرند و عکس خامنه‌ای و احمدی‌نژاد را بالا می‌برند اما درآمد نفتی ایران محدود است و ولی فقیه نمی‌تواند همه‌ی جهان عرب را با این دلارها در اردوگاه اسلامگرایان نگاه دارد.

۳) مردم مصر و یمن و تونس با اسطوره‌های شیعه ساخته‌ی حسینی و مهدوی و علوی پا به میدان شهادت‌طلبی و مرگ باوری، بر ساختن جامعه‌ی آرمانی و ام‌القرای جهان اسلام و پی‌گیری عدالت تخیلی عرضه شده از سوی روحانیت نگذاشته‌اند تا تحقق این اسطوره‌ها را به دست نائب امام زمان و روحانیت شیعه بسپارند. ایدئولوژی‌های اسلامگرایی در جهان عرب در شرایط امروز نه از رقابت با مارکسیسم و لیبرالیسم بلکه عمدتاً از تعارض‌های بین‌المللی و منطقه‌ای و فساد حکومت‌های دیکتاتوری نیرو می‌گیرند تا رقابت داخلی با نیروهای دمکرات و طرفدار حقوق بشر، و از همین جهت چاقوی اسلامگرایی در شرایط نسبتاً آزاد و دمکراتیک در چالش‌های داخلی بر سر توزیع ثروت و قدرت و منزلت در مقایسه با نیروهای لیبرال دمکرات بسیار کند خواهد بود.

۴) ایدئولوژی اسلامگرا در ایران در زمانی رشد و نمو کرد که مارکسیسم در اوج دوران ایدئولوژیک خود در ایران به سر می‌برد و همه‌ی الگوهای سرکوب کشورهای بلوک شرق توسط اسلامگرایان نسخه‌برداری شد. اما امروز مارکسیسم در کشورهای عربی مثل همه‌ی کشورهای در حال توسعه در دوران حضيض خود به سر می‌برد و گفتمان حاکم در میان همه‌ی جنبش‌های اجتماعی بالاخص جنبش‌های برآمده از طبقه‌ی متوسط و زیر

متوسط شهری گفتمان دمکراسی و حقوق بشر است. جوانان جویای کار و منزلت اجتماعی نیز مطالبات خود را در شعارها و ایده‌های اسلامگرایان برای اجرای شریعت در حوزه‌ی عمومی و تبعیض میان روحانی و غیر روحانی مشاهده نمی‌کنند. سنگسار و حجاب اجباری و شلاق و اعدام حتماً خواسته‌ی نیروی حاضر در خیابان در اعتراض به دیکتاتوری نیست.

۴-۶- اسلامگرایان یکدیگر را خواهند خورد

اعلام اخراج سفیر سوریه از تونس و به رسمیت شناختن شورای مخالفان سوریه توسط راشد الغنوشی که حزب وی در انتخابات تونس حدود ۴۰ درصد کرسی‌های مجلس موسسان را به خویش اختصاص داد با تعجب رسانه‌های دولتی و شبه دولتی جمهوری اسلامی روبرو شد. (خبرگزاری فارس، ۱۱ آبان ۱۳۹۰) این رسانه‌ها که از خبر پیروزی النهضه ذوق زده شده بودند این نتیجه را دلیلی بر نامیدن جنبش‌های جهان عرب با عنوان بیداری اسلامی گرفته و منتظر پیروزی اسلامگرایان در مصر و لیبی در انتخابات‌های آینده هستند تا به زودی همه زیر پرچم ولایت بایستند. دفتر سیاسی جنبش نهضت تونس، قیام شیعیان بحرین در زمستان ۱۳۸۹ را حرکتی فرقه‌گرایانه و خرابکارانه توصیف کرد که هیچ ربطی به «بهار عربی» ندارد بلکه مایه «لکه‌دار شدن چهره انقلاب‌های عربی» است. دفتر سیاسی جنبش نهضت تونس همچنین ایران را به دخالت در امور داخلی بحرین و تلاش برای ضربه زدن به هویت عربی این کشور متهم کرده است. (بی بی سی فارسی، ۲۱ نوامبر ۱۳۹۰)

مذاکرات اخوان المسلمین مصر و سوریه با مقامات غربی نیز به مذاق مقامات جمهوری اسلامی خوش نیامده است. رسانه‌ها دولتی ایران به صراحت از «انحراف» اخوان سخن می‌گویند. (فارس، ۲ آذر ۱۳۹۰)

تصور یا خواست مقامات جمهوری اسلامی آن است که این کشورها

به نحوی متحد در قطب‌بندی دوگانه‌ی غرب-ضد غرب در زیر پرچم «ولی امر مسلمین جهان» قرار گیرند: «اگر بتوانیم انقلاب‌های منطقه را خوب مدیریت کنیم، بعد از ۳ تا ۵ سال می‌توانیم در این کشورها مسائل را مدیریت کنیم.» (احمدی‌نژاد، تابناک به نقل از جاد نیوز، ۱۵ آبان ۱۳۹۰) اما این تصور به چهار دلیل مشخص نادرست است:

تقابل اسلامگرایان بر اساس منافع ملی و جبهه‌بندی‌های منطقه‌ای

اسلامگرایی (ایدئولوژی کسب و حفظ قدرت سیاسی با سواری مجانی گرفتن از باورهای فقهی، کلامی یا عرفانی مسلمانان) نیز همانند لیبرالیسم و مارکسیسم دارای انواع متفاوت بر حسب شرایط زمانی، مطالبات اجتماعی غالب در هر کشور، منطقه‌ی جغرافیایی و پیش‌زمینه‌های تاریخی است. اصولاً نباید تصور کرد که اسلامگرایان تونس یا مصری ضرورتاً در اتحاد با همفکران خود در ایران و افغانستان یا پاکستان و سومالی خواهند بود و همانند آنها رفتار خواهند کرد. این گروه‌های اسلامگرا پس از به قدرت رسیدن سیاست‌های خارجی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی متفاوتی را بر حسب دینامیزم قدرت در کشور و منطقه‌ی خود دنبال خواهند کرد که ضرورتاً هم‌جهت نخواهند بود. آزاد شدن نیروهای اسلامگرا به رقابت میان آنها دامن خواهد زد و از میزان استخدام گروه‌های ستیزه‌جوی اسلامگرا در سطح جهانی خواهد کاست.

علی‌خامنه‌ای که خود بر یکی از این حکومت‌های اسلامگرا و در عین حال «اسلامگراخوار» (این تعبیر را از آن سخن‌بکر که انقلاب‌ها فرزندان خود را می‌خورند الهام گرفته‌ام) حاکم است به خوبی از این ویژگی آگاه است و آرزو دارد اسلامگرایان با «تشکیل قطب قدرتمند جهان اسلام» (پیام به حجاج، کیهان، ۱۵ آبان ۱۳۹۰) از این یکدیگر خواری پرهیز کنند و در زیر علم یکی از جنس خود سینه‌بزنند. تنها گزینه‌ای که وی برای

رهبری این قطب قدرتمند سراغ دارد خود وی است و از همین جهت رادیو و تلویزیون و روزنامه‌های اختصاصی‌اش وی را ولی امر مسلمین جهان می‌خوانند.

این یکدیگر خواری از تمرکز آنها بر دشمنی با غرب و لیبرال دمکراسی خواهد کاست و آنها را به یکدیگر در رقابت‌های منطقه‌ای و ملی مشغول خواهد ساخت. فراموش نکنیم که طالبان به محض اشغال مزار شریف دیپلمات‌های یک کشور اسلامگرای دیگر را قتل عام کردند. بزرگترین دشمن اسلامگرایی شیعه، اسلامگرایی سنی و بالعکس است و نه تمدن غربی.

تقابل اسلامگرایان در سطح ملی

تجربه‌ی ایران در چهار دهه‌ی اخیر نشان داده است که به محض تحکیم قدرت، شکاف میان اسلامگرایان در یک واحد ملی ایجاد شده و آنها در صورت عدم برقراری نظام سکولار و دمکرات یکدیگر را حذف کرده و می‌خورند. اسلامگرایان فقط غیراسلامگرایان را نمی‌خورند. آنها بیش از همه مجبورند یکدیگر را نابود سازند. بزرگ‌ترین دشمنان اسلامگرایی شیعه را در میان خود اسلامگرایان شیعه می‌توان یافت.

در چهار دهه‌ی گذشته بسیاری از نیروهای اسلامگرا در ایران توسط حکومت اسلامگرا ترور، اعدام، زندانی و تبعید شده و از جامعه‌ی سیاسی حذف شده‌اند. حتی آنها که در یک دوره در قدرت شریک بوده‌اند سیاست‌های خارجی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی متفاوتی داشته‌اند. شکاف میان اسلامگرایان مصری از هم اکنون آشکار است. بدین ترتیب اسلامگرایی به عاملی علیه خود تبدیل شده و در دراز مدت تضعیف می‌شود. اگر اسلامگرایان سابقه‌ی روشنی از همکاری و تحمل لیبرال دمکرات‌ها، ملی‌گرایان یا مارکسیست‌ها ندارند سابقه‌ی روشنی در تحمل

تلطیف اسلامگرایان در جریان عمل

مسئولیت یافتن در برابر توده و مطالباتش، حداقل بخشی از اسلامگرایان را از برج عاج آرمانگرایی و خود حق‌بینی به زیر می‌کشد. نگاه کنید به مقامات ایران که چهل سال پیش بشارت جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی توحیدی و آب و برق و مسکن مجانی و جامعه‌ی بدون جرم و گناه در صورت به دست گرفتن قدرت می‌دادند و اکنون بر یکی از فاسدترین نظام‌های سیاسی دنیا با تورم و بیکاری دو رقمی، بالاترین نرخ اعدام بر حسب جمعیت و رواج مواد مخدر و فحشا در خیابان‌ها حکم می‌رانند. آن دسته از اسلامگرایان که اندکی عقل و آینده‌نگری در سر داشته باشند (مثل النهضه تونس) حاضر نخواهند بود به تنهایی مسئولیت قدرت را بر عهده بگیرند و دیگران را نیز در کیک قدرت سهیم خواهند کرد.

همچنین برنامه‌های اسلامگرایان در جریان عمل با مقاومت مردم روبرو خواهد شد. در دهه‌ی ۱۹۹۰ که دولت اردن بخشی از اسلامگرایان را در قدرت شریک کرد و آنها در وزارتخانه‌های آموزشی تسلط یافتند خواستند پدران و دختران را در گردهمایی‌های مدرسه جدا کنند که با مقاومت مردم مواجه شدند. النهضه از هم اکنون اعلام کرده که حجاب را اجباری نخواهد کرد و حقوقی را که زنان تا کنون به دست آورده‌اند لغو نخواهد کرد. مردم ایران چهار دهه است در برابر سیاست‌های فرهنگی و اجتماعی اسلامگرایان مقاومت می‌کنند.

از دست دادن آراء در نظام رقابتی و متکثر

دول استبدادی منطقه با سرکوب نیروهای چپ و ملی و دمکرات لیبرال تنها راهی را که برای مردم باقی گذاشتند روی کردن به اسلامگرایان بود.

اگر اسلامگرایان انحصار و مطلق قدرت را در دست نگیرند (بلایی که بر سر ایران آمد) نیروهای دیگر خواهند توانست سازماندهی کرده و در درازمدت در کنار اسلامگرایان به رقابت سیاسی بپردازند.

اسلامگرایان در آینده‌ی سیاسی کشورهای منطقه حضور خواهند داشت، و این نکته‌ای است که نیروهای دمکرات باید به رسمیت بشناسند. حتی سقوط جمهوری اسلامی به معنای پایان اسلامگرایی در ایران نخواهد بود. آنچه مورد نزاع است چگونگی حضور آنهاست: حضور با قدرت انحصاری و سرکوب احزاب و گروه‌های رقیب (مدل ایران) یا فعالیت سیاسی در نظامی سکولار و رقابتی بدون داوری ایدئولوژیک (مدل ترکیه). اگر رای دهندگان از آزادی و دمکراسی برخوردار باشند پس از فرستادن اسلامگرایان به مجلس و کابینه به زودی به آنها اعلام خواهند کرد که برای آنها اسلام کفایت نخواهد کرد. آنها شغل و رفاه و سرگرمی می‌خواهند و حزبی که نتواند آنها را فراهم کند در دور بعد رای نخواهد آورد (البته اگر نظارت استصوابی حاکم نشود).

چندان جای نگرانی نیست

نیروهای لیبرال دمکرات نباید اولاً از پیشرفت دمکراسی در خاورمیانه با پیروزی یک یا چند گروه اسلامگرا ناامید شده و نتایج جنبش‌های کشورهای عرب را با سرنوشت انقلاب سال ۱۳۵۷ ایران یکی بگیرند. دمکراسی نظامی نیست که بتوان پیروز میدان را از پیش در آن تعیین کرد (و این وجه مثبت آن است)، و از این رو هیچ ضرورت تاریخی‌ای برای تکرار تجربه‌ی تلخ حکومت اسلامگرایان در ایران وجود ندارد.

همچنین آنها نباید هیچگونه نگرانی از روی کار آمدن اسلامگرایان در منطقه‌ی خاورمیانه داشته باشند، به سه شرط: عدم دخالت نیروهای مسلح مثل حماس و حزب‌الله که از اسلحه برای تغییر نتیجه‌ی انتخابات استفاده

خواهند کرد، احترام به حقوق اقلیت‌ها و رعایت آزادی‌های بنیادین (بیان، رسانه‌ها، تشکل‌ها و اجتماعات). حتی دیکتاتوری اسلامگرایان مطلقه‌گرا در دراز مدت می‌تواند به نفع جریان دموکراسی خواهی باشد. ممکن است سه یا چهار دهه دیکتاتوری اسلامگرایان خسارت‌هایی را به بار آورد اما به فرایند توهم‌زدایی ملی کمک می‌کند. شاید بد نباشد به آن دسته از مسلمانان متوهم منطقه که فکر می‌کنند «اسلام سیاسی تنها طریق نجات آنهاست» فرصت داده شود قرون وسطای خویش را حتی با درد و رنج جانکاه برای بخش سکولار و توده‌های فقیر پشت سر بگذارند.

۵-۶- تکفیری‌های شیعه و سنی علیه یکدیگر: مدارای کمتر و خونریزی

بیشتر

حزب‌الله لبنان از علمای دینی و طرف‌های رسمی و محافل مردمی خواسته حمله تمام عیاری را علیه تروریسم تکفیری برای ریشه‌کنی این پدیده شوم آغاز کنند. (تسنیم ۱ اسفند ۱۳۹۲) پس از دخالت نظامی جمهوری اسلامی و حزب‌الله لبنان در سوریه برای سرپا نگاه داشتن رژیم بشار اسد، مقامات جمهوری اسلامی نیز مدام علیه جریانی به اسم «تکفیری‌ها» سخن می‌گویند. فرماندهی سابق سپاه و مشاور نظامی رهبر جمهوری اسلامی با تقلیل همه‌ی مخالفان رژیم اسد به «تکفیری‌ها» می‌گوید: «اگر با تکفیری‌ها در سوریه مقابله نشود، باید در کشورمان با آنها مقابله کنیم. من باورم نمی‌شود که تکفیری‌ها مسلمان باشند چرا که تا بحال سر تعداد زیادی را بریده‌اند. تکفیری‌ها از کشورهای خارجی نیرو می‌آورند. ۲۰ هزار دلار حقوق می‌دهند تا این وحشی‌گری‌ها را انجام دهند. اینها بیشتر از آنکه مسلمان باشند، وحشی صهیونیستی هستند. همچنین وجود آنها یک توطئه عربی صهیونیستی است.» (ایسنا ۱۷ بهمن ۱۳۹۲). باشگاه خبرنگاران جوان (وابسته به دستگاه‌های امنیتی) حقوق ماهیانه‌ی جنگجویان سنی اروپایی را

۶۰۰ دلار اعلام کرده است (۱۵ مرداد ۱۳۹۲)

این «عرب‌های صهیونیست» کیستند و مشکل مقامات جمهوری اسلامی با آنها چیست؟ آنها چه ویژگی‌هایی دارند؟ خود این مقامات چقدر با آنها تفاوت دارند؟

تکفیری به روایت اسلامگرایان شیعه

فرض کنیم چنین جریان‌ی فراتر از «جنگجویان سنی چند ملیتی» علیه رژیم بشار وجود دارد و تعریف مقامات جمهوری اسلامی از جریان تکفیری از واقع حکایت می‌کند. بنا به تعریف آنها تکفیری‌ها:

- به نام اسلام سر می‌برند و برای جنگیدن پول می‌گیرند (صوفی، ایسنا، ۱۷ بهمن ۱۳۹۲؛ بوشهری مدیر حوزه‌های علمیه، خبرگزاری قران، ۱۰ بهمن ۱۳۹۲)

- کوتاه فکر، تنگ نظر و تندرو هستند (ظریف، مهر ۱۶ بهمن ۱۳۹۲)

- به غیرمسلمان بودن هرکس غیرخودشان باور دارند (نوری همدانی، فارس ۱۳ بهمن ۱۳۹۲)

- رفتار تکفیری‌ها با چهره رحمانی اسلام در تضاد است (نوری همدانی، ایسنا، ۹ بهمن ۱۳۹۲)

- آدمکش هستند (خطیب نماز جمعه تهران، ایسنا ۱۱ بهمن ۱۳۹۲)

- تروریست‌اند (معاون عربی و آفریقای وزارت امور خارجه، مهر ۲ بهمن ۱۳۹۲؛ و بسیاری دیگر از مقامات) و

- سلفی‌اند (معاون ستاد کل نیروهای مسلح، تسنیم ۳ شهریور ۱۳۹۲)

این سخنان و برچسب‌ها هنگامی اوج گرفت که بر تعداد کشته‌های سپاه و هزینه‌های جمهوری اسلامی در سوریه افزوده می‌شد. به بیان مقامات جمهوری اسلامی با گروهی مواجه هستیم که اولاً می‌خواهند به صدر اسلام بازگشته و احکام اسلام را اجرا کنند (که سر بریدن یکی از آنهاست)، ثانیاً دنیای بسته‌ای دارند (این ترجمه‌ی صفاتی مثل کوته فکر، تنگ نظر و تندروست که تعریف مشخصی ندارند و به صورت برچسب بر هر گروه و دسته‌ای قابل اطلاق هستند) و ثالثاً برای گرفتن و حفظ قدرت حاضرند به هر جنایتی دست زنند. این مشخصات گروه‌های دیگری را به ذهن متبادر نمی‌کند؟

یک روح در دو بدن

جمهوری اسلامی کدامیک از این مشخصاتی را که گفته شد فاقد است؟ بنا به تعریف مقامات جمهوری اسلامی از تکفیری رژیم جمهوری اسلامی نیز یک رژیم تکفیری است. در ایران تحت جمهوری اسلامی سالانه صدها نفر در ایران اعدام می‌شوند (تعدادی نیز در ملا عام) که از حیث نتیجه و تأثیر بر اذهان تفاوت چندانی با سر بریدن ندارد؛ مقامات جمهوری اسلامی اگر احساس تهدید کنند حاضرند افراد را در خیابان به گلوله ببندند یا آنها را از پل به پایین پرتاب کنند یا زندانیان را هزار هزار کشته و در بیابان‌ها بدون حضور خانواده دفن کنند؛ جمهوری اسلامی هم به حزب‌الله و هم به نیروهای سپاه قدس برای جنگیدن در خارج از مرزهایش پول می‌دهد؛ این رژیم به تروریست‌های وطنی و لبنانی نیز برای کشتن مخالفان پول پرداخت کرده است؛

کشتن انسان‌ها اگر مرتد، محارب و باغی تلقی شوند (که بسیار آسان این کار انجام می‌شود) در جمهوری اسلامی یک اصل خدشه‌ناپذیر

است؛

مقامات جمهوری اسلامی دغدغه‌ای در به نمایش گذاشتن چهره‌های
رحمانی از اسلام ندارند؛

جمهوری اسلامی ۳۵ سال است به عملیات تروریستی در داخل و
خارج کشور می‌پردازد یا از گروه‌های تروریست حمایت می‌کند؛
اسلامگرایان شیعه نیز همانند اسلامگرایان سنی خواهان بازگشت به
صدر اسلام هستند اما دو روایت متفاوت از صدر اسلام دارند.

از این جهت تفاوت ماهوی میان اسلامگرایان شیعه و سنی وجود ندارد.
تنها تفاوت آن است که اسلامگرایان شیعه در ایران حکومت را به تمامه
در اختیار دارند و اسلامگرایان سنی تنها دولتی کوتاه مدت در افغانستان
داشتند و اکنون برای تشکیل دولت در عراق و شام تلاش می‌کنند. رفتار
این دولت نیز بسیار شبیه به هم بوده است.

تکفیر یک سنت اسلامی است

استفاده از سلاح تکفیر یک آموزه‌ی دینی است که در متن قرآن وجود
دارد و دسته‌ای از مسلمانان نمی‌توانند دسته‌ی دیگر را از استفاده از آن منع
کنند یا دسته‌ای از مسلمانان، مسلمانان دیگر را بدان متهم سازند. مهم‌ترین
ویژگی گروه‌های اسلامگرای سنی آن است که مسلمانان غیر از خود را
کافر می‌دانند. در این زمینه نیز تفاوتی میان اسلامگرایان شیعه و سنی وجود
ندارد. اسلامگرایان شیعه نیز علی‌رغم ادعای وحدت طلبانه توسط برخی
از آنها مسلمانان سنی را مسلمان نمی‌دانند. اگر می‌دانستند:

(۱) برای تغییر مذهب آنها تلاش نمی‌کردند،

(۲) به آنها اجازه می‌دادند پرستشگاه و مدارس مذهبی خود را داشته

باشند، و

۳) آنها را از مشارکت در اداره‌ی کشور و بالاخص اداره‌ی امور خود محروم نمی‌کردند.

تکفیر یک سلاح سیاسی است

احکام مبتنی بر حذف مثل حکم ارتداد یا تفسیق یا تکفیر همه سلاح‌هایی سیاسی برای حذف رقبا و «دیگران» در یک جامعه‌ی مذهبی است. از این سلاح دیگر نهادهای دینی و رهبران مذهبی نیز استفاده کرده‌اند و پدیده‌ی جدیدی در فرهنگ مذهبی به شمار نمی‌رود. شیعیان برای قرن‌ها مورد تکفیر سنی‌ها قرار می‌گرفتند (تحت عنوان رافضی) و آنها نیز به مقابله به مثل می‌آمدند. اکنون که رهبران شیعه در ایران به تکفیر برادران اسلامگرای سنی خود می‌پردازند (در دعوای بر سر قدرت و نفوذ و سلطه) برادران سنی آنها نیز به مقابله پرداخته و خواهند پرداخت. این برچسب‌زنی‌ها معمولاً به دعوای لفظی ختم نمی‌شود بلکه دو طرف شروع می‌کنند به اجرای احکام دینی مربوطه که معمولاً حذف به هر طریق ممکن است.

افزایش بی‌سابقه‌ی کشتار مسلمانان در افغانستان، عراق، ایران، لبنان، پاکستان، و سوریه به دست مسلمانان ناشی از این تکفیرهای متقابل است. در واقع بخش تکفیر کردن همان تبلیغات سیاسی و جنگی است که دو طرف علیه هم به راه انداخته‌اند. با قدرت گرفتن اسلامگرایان (مسلمانانی که به دنبال قدرت از طریق سیاسی کردن اسلام هستند) باید منتظر اوج گرفتن بیشتر این کشتارها بود چون نه تنها شیعه و سنی بلکه در میان خود شیعیان و خود سنیان به اندازه‌ی کافی شکاف مذهبی و عقیدنی وجود دارد تا بستر منازعات سیاسی قرار گیرد. از آنجا که بخشی از مسلمانان باورمند و فعال در خاورمیانه هنوز حل منازعات به روش‌های مسالمت‌آمیز و تقسیم قدرت را فرا نگرفته‌اند (اگر فرا گرفته بودند امروز مدارا و صندوق رای بر آنها حکومت می‌کرد) طبعاً به سرعت به خشونت دست یازیده و

بساط ترور و بمب‌گذاری و شلیک گلوله را به راه می‌اندازند. حائری شیرازی امام جمعه‌ی سابق شیراز در یکی از خطبه‌های نماز جمعه خود (که نویسنده‌ی این متن در آن حضور داشت) می‌گفت که روحانیون بر این باورند که نمی‌توانند غیبت کنند اما اگر بخواهند غیبت کنند فرد مورد نظر را ابتدا تفسیق (فاسق شمردن) می‌کنند که این امر بدان‌ها مجوز غیبت را می‌دهد. در حوزه‌ی رقابت سیاسی نیز آنها اگر بخواهند کسی را از صحنه حذف کنند اول وی را کافر و منافق معرفی می‌کنند و بعد وی را اعدام یا تبعید یا خانه‌نشین می‌سازند.

تکفیری‌های شیعه حتی حاضرند رقبای سیاسی خود از میان باورمندان به ولایت فقیه را نجس‌العین (موجودی که ذاتاً نجس است و با شستن پاک نمی‌شود) معرفی کنند: «کسانی که برای جمع‌آوری رای لابی‌گری می‌کنند و رای می‌خرند تنها جهنم خود را وسیع‌تر می‌کنند؛ البته که اینها قیامت را قبول ندارند و در ظاهر مسلمان هستند اگر دست خیس در دست آنها بگذارید نجس نیست اما اینان در جان‌شان نجس‌العین هستند.» (مرتضی آقا تهرانی معلم اخلاق دولت امدی نژاد و عضو ارشد جبهه پایداری، ایسنا ۲۳ بهمن ۱۳۹۲) عین همین کار را اسلامگرایان سنی نیز انجام می‌دهند. اسلامگرایان شیعه و سنی حتی بیش از کینه و دشمنی علیه غیر اسلامگرایان نسبت به همدیگر چنین احساسی دارند.

۶-۶- سه نگاه اسلامگرایان شیعه و سه نگاه عرفیگرایان به رابطه‌ی دین و

دولت

در میان اسلامگرایان شیعه‌ی ایرانی سه نگاه به رابطه‌ی دین و دولت در ایران وجود دارد که تأثیر مستقیم بر مجادله بر سر سبک‌های زندگی، بحث رابطه‌ی روشنفکری و دین، مداخله‌ی حکومت در زندگی افراد و نهادهای دینی، و دخالت ایدئولوژی در راهبرد نویسی و سیاست‌گذاری و

تصمیم گیری دارد. این سه دیدگاه هم در میان سیاستمداران و هم در میان غیر سیاستمداران به چشم می خورد.

هنگامی که در این بحث از دین سخن می گوئیم منظور نه ایمان و باور و اعتقاد دینداران بلکه نهادهای دینی است. دولت ها نمی توانند برای تغییر یا دستکاری در ایمان و باور قلبی افراد برنامه ریزی و سیاستگذاری کنند اما از لوازم ناخواسته‌ی تمامیت خواهی مذهبی یا اجرای احکام قساوتمندانه‌ی دینی القای احساس بد نسبت به دینداری است. البته دولت ها می توانند ریاکاری و تظاهر به دینداری و باور به نقش دین در همه‌ی امور (از جمله روشنفکری و علم و فلسفه و هنر و ادبیات) و طرف مقابل آن آزادی در دین را ترویج کنند.

ادغام نهادهای دینی در راس حکومت

دیدگاه اسلامگرایی ربانی سالار به حکومت فقها و روحانیون باور دارد و صرف وجود فقها در راس قدرت و در اختیار داشتن شورای نگهبان و مجلس خبرگان را رمز دینی بودن حکومت قلمداد می کند. در حکومت فقها فقیه انتخاب شده از سوی دیگر فقها هم رئیس دولت و هم رئیس نهادهای دینی است. رئیس دولت وظیفه دارد از نهادهای دینی حمایت کند و در مقابل آنها را از لحاظ اداری نیز تحت نفوذ و مدیریت خود دارد. از این منظر دولت دینی هم به دین دولتی می انجامد (با نقض استقلال نهادهای دینی و سرازیر کردن منابع عمومی به آنها) و هم به دخالت در زندگی مردم و تحمیل سبک زندگی فقها بر مردم چون آنها تنها سبک زندگی خود را مطابق با شریعت می دانند و بی توجهی به شریعت را عین فساد و تباهی.

ادغام نهادهای دینی در دولت

دیدگاه اسلامگرایی یک سالار صرف به اجرا گذاشتن ایدئولوژی اسلامگرایانه (توسط هر فردی) را برای دینی بودن حکومت کافی می‌داند (دیدگاه اسلامگرایان نظامیگر، عدالتگرا، عملگرا، و توسعه‌گرا). این دیدگاه نهادهای دینی را بخشی از جامعه‌ی مدنی نمی‌داند و بالطبع دین را دولتی می‌کند. نهادهای دینی از این منظر به بخشی از دیوانسالاری حکومتی تبدیل می‌شوند. تفاوت این دیدگاه و دیدگاه ربانی سالار در باب نهادهای دینی در دولت اسلامگرا این است که نهادهای دینی و کارکنانش در دیدگاه غیرربانی سالار عضوی از دولت هستند اما در دیدگاه ربانی سالار آنها سازمان جداگانه‌ی خود را دارند، به نهادهای دولتی و حکومتی اشراف دارند و قوای سه‌گانه مستقیماً در آنها دخالتی ندارند. در این دیدگاه نیز حوزه‌ی خصوصی محترم نیست و برای حفظ و کسب قدرت هر عملی از سوی اسلامگرایان مجاز است؛ حسن روحانی بیشتر به این دیدگاه نزدیک است.

نهادهای دینی بخشی از جامعه‌ی مدنی

دیدگاه اسلامگرایی حداقلی که نظر روشنفکران و نواندیشان دینی است نظری متفاوت با اسلامگرایی ربانی سالار و اسلامگرایی یک سالار دارد. این گروه‌ها هم دولت دینی می‌خواهند اما دینی بودن حکومت را از حکومت فقها یا در قدرت قرار داشتن اسلامگرایان نتیجه نمی‌گیرند. آنها معتقدند که چون اکثریت مردم مسلمان هستند (معلوم نیست چگونه مسلمانی) در یک جامعه‌ی دمکراتیک نمایندگان آنها دیندار بوده و دین را در سیاست‌های جاری و تصمیمات خود منعکس می‌کنند. روشنفکران دینی البته روشن نمی‌سازند که آیا اکثریت دیندار حق دارد حقوق مدنی شهروندان در انتخاب مؤلفه‌های سبک زندگی خود را با قیام و قعود در

مجلس نقض کند یا خیر. در این دیدگاه نهادهای دینی به جامعه‌ی مدنی تعلق دارند و به عنوان یک گروه بانفوذ در تصمیم‌گیری‌ها و سیاستگزاری‌ها دخالت می‌کنند.

روشنفکران و نواندیشان دینی تا حدی که جامعه ظرفیت دارد و می‌تواند تحمل کند دیدگاه‌های اسلامگرایانه‌ی خود را به پیش می‌برند و اعمال می‌کنند و همه چیز را با دین در می‌آمیزند. آنها همچنان در چارچوب گفتمان اسلامگرا به رابطه‌ی دین و دولت نگاه می‌کنند. اگر جامعه ظرفیت دارد می‌توان فروش مشروبات الکلی را منع کرد اما اگر اکثریت پذیرش آن را ندارد بدان اقدام نمی‌کنند. روشنفکران و نواندیشان دینی همراهی مردم را برای کسب مشروعیت سیاسی می‌خواهند و تصور می‌کنند در جامعه‌ای که اکثریت مسلمان است باید حکومت هم مثل دیگر پدیده‌ها مسلمان (و حتی شیعه) باشد. بنابر این اگر اکثریت مردم حجاب اجباری را نخواستند (و جرات این را داشتند که در سطح میلیونی بدون حجاب در عرصه‌ی عمومی ظاهر شوند) نباید آن را پی گرفت.

قائلان به هر سه دیدگاه در این که حکومت مجاز است به تبلیغ و ترویج دین اقدام کند با هم نظر هستند: «دولت نباید از مسئولیت ترویج دین شانه خالی کند.» (محمد نبی حبیبی دبیر کل مؤتلفه، ایسنا ۱۹ خرداد ۱۳۹۳)؛ «جمهوری اسلامی مجاز است نظر دینی خود را تبلیغ کند.» (محسن کدیور، جرس، ۱۹ خرداد ۱۳۹۳) دیگر نواندیشان دینی یا روشنفکران دینی نیز حتی اگر به نقش منفی دولت در مواجهه با ادیان باور نداشته باشند (مثل سرکوب بهاییان یا مسیحیان) اگر به نقش مثبت آن اعتقاد داشته باشند (ترویج دین رسمی) دیگر نمی‌توانند سکولار باشند. تا پای ترویج دین به حوزه‌ی دولت وارد شود پای روحانیت و شریعت و امر به معروف و نهی از منکر و شلاق و حکم ارتداد و بدعت و سانسور و فیلترینگ هم به آن وارد می‌شود.

اصلاح طلبان یا نواندیشان دینی توجه ندارند که وقتی حکومت پایش را به حوزه‌ی تبلیغ و ترویج دین دراز کند (با صرف بودجه در این امور) در امور نهادهای دینی نیز دخالت کرده و نه تنها استقلال نهادهای دین را مخدوش می‌کند بلکه پای نهادهای دینی را به دخالت در امور دولت باز می‌کند. از همین جهت بسیار دشوار است که تصور کنیم روسنفران دینی بتوانند سکولار باشند. وقتی دولت در حوزه‌ی دینداری دخالت کند (مثبت یا منفی) تفکیک نهادهای دینی از دولت مخدوش می‌شود.

سه نگرش عرفی‌گرایان به رابطه‌ی دین و دولت

در میان عرفی‌گرایان یا سکولارها نیز دیدگاه‌های متفاوتی در این بحث وجود دارد. می‌توان از سه مدل امریکایی، انگلیسی و فرانسوی در میان بحث کرد:

مدل امریکایی: در مدل امریکایی کلیسا و دولت از هم متمایز هستند و نهاد کلیسا نمی‌تواند در سیاست دخالت کند اما افراد دیندار و رهبران دینی در حوزه‌ی سیاست وارد شده و اظهار نظر می‌کنند. همچنین در حوزه‌ی سیاست‌گذاری دیدگاه‌های دینی حضور دارند و تأثیر می‌گذارند. مانع جدی دخالت رهبران دینی در حوزه‌ی سیاست نظام مالیاتی ایالات متحده است. رهبران دینی تا هنگامی که در باب مسائل سیاسی اظهار نظر کنند مشکلی پیدا نمی‌کنند اما اگر بخواهند در سیاست وارد شوند دیگر نمی‌توانند از معافیت‌های مالیاتی مربوط به نهادهای مذهبی برخوردار شوند.

مدل فرانسوی: سیاست مذهبی فرانسه مبتنی است بر لائیسیته یا تفکیک شدید کلیسا و دولت که تحت آن حیات عمومی کاملاً عرفی است. انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه حکومت را کاملاً از دین کاتولیک پاکسازی کرد. قانون اساسی ۱۹۵۸ جمهوری پنجم آزادی دین را تضمین می‌کند اما آن را از حوزه‌ی عمومی به حوزه‌ی خصوصی می‌راند. در این مدل نه تنها

نهادهای دینی و نهادهای دولتی از هم جدا هستند و در کار هم دخالت نمی‌کنند بلکه هرگونه نماد و گرایش مذهبی در حوزه‌ی عمومی ظهور و بروز نمی‌یابد. به همین ترتیب دین دینداری در حوزه‌ی فرایندهای سیاسی و سیاستگزاری و تصمیم‌گیر ینیز حضوری پیدا نمی‌کند.

مدل بریتانیایی: ملکه‌ی بریتانیا هم رئیس حکومت و هم رئیس کلیسای انگلیکان است و از این جهت گروهی از سکولارها معتقدند که برای تفکیک دین و دولت در بریتانیا این کلیسا باید منحل شود و ۲۶ مقامی که در مجلس لردها برای اسقف‌های این کلیسا در نظر گرفته شده (از حدود ۷۵۰ کرسی) حذف شود. مجلس لردها در بریتانیا عمدتاً نقش نظارتی دارد تا نقش قانونگزاری. کلیسای انگلیکان از نظر آنها یک دین دولتی است و جایی در نظام سکولار ندارد. اما در مقام عمل کلیسا در امور دولت دخالتی نمی‌کند و نخست وزیر بریتانیا و مجلس عوام به طور مستقل برای کشور سیاستگذاری و تصمیم‌گیری می‌کنند. نقش ۲۶ اسقف عضو این مجلس نیز نقشی ویژه با و تو نیست تا به اعضای کلیسا قدرتی ویژه ببخشد. از این جهت کلیسا گرچه زیر نظر رئیس حکومت است اما نقشی تعیین کننده در اداره‌ی جامعه ندارد.

اگر ایرانیان از سه مدل اسلامگرایان در رابطه‌ی دین و دولت فاصله بگیرند معلوم نیست به کدام مدل از مدل‌های سکولار روی بیاورند. این امر بستگی دارد به چگونگی سقوط مدل اسلامگرا، میزان قساوت و فساد مدل اسلامگرا، میزان طرح ایده‌های مقابل و چگونگی عرضه‌ی آنها و این که در آینده روحانیت شیعه به منافع ناشی از حکومت دینی بچسبد یا از آنها فاصله بگیرد. آنچه روش است آنست که برای آینده‌ای سکولار باید مدل‌های اسلامگرایی از رابطه‌ی دین و دولت را شناخت و از آنها پرهیز کرد و از میان مدل‌های امروز عرفیگرایی نیز آن را که با شرایط اجتماعی ایران مناسب‌تر است با برخی تغییرات برگزید.

سکولارهای ایرانی روی چندان خوشی به مدل بریتانیایی نشان نداده‌اند. سکولارهای بی‌دین ایرانی بیشتر متمایل‌اند به مدل فرانسوی و سکولارهای دیندار متمایل‌اند به مدل آمریکایی. اما آینده‌ی سکولاریسم در ایران صرفاً با تمایل سکولارها تعیین نخواهد شد. حکومت دینی و رفتارهایش نقش مهم‌تری در این میان بازی خواهند کرد چون انتخاب مردم بستگی تام و تمام به رفتار امروز و دیروز حکومت دینی دارد.

۶-۷- چهار رهیافت اسلامگرایان شیعه به شاهنامه‌ی فردوسی

شاهنامه‌ی فردوسی از مکروه‌ترین آثار ادب فارسی برای روحانیت شیعه و روشنفکران مذهبی شیعه بوده است. در تعلیمات این گروه‌ها تقریباً اثری از ذکر یا ارجاع به این اثر وجود ندارد (مگر آن که ابیاتی از اشعار وی را که به بخشی از فرهنگ عمومی ایرانیان تبدیل شده بدون وقوف به این موضوع از فردوسی به عاریه گرفته باشند). البته پیش از انقلاب بهمن ۵۷ تلاش‌هایی توسط برخی از روحانیون مثل مرتضی مطهری صورت گرفت تا میراث فرهنگ ایرانی با اسلام پیوند یابد تا این میراث صرفاً توسط حکومت پهلوی در جهت ملی‌گرایی و تقویت مبانی شاهنشاهی یا توسط روشنفکران سکولار علیه نگرش سیاسی و فرهنگی روحانیت و اسلامگرایان و تعالیم آنها مورد استفاده قرار نگیرد.

روحانیت شیعه اصولاً در پی ترویج فقه و روایات شیعی است و اخلاق و ادب و اعتقادات را نیز در همین چارچوب آموخته و انتقال می‌دهد. نظریه‌ی ولایت فقیه و قدرت مطلقه‌ی ولی فقیه نیز مشکل نگاه فقهی به سیاست را برای آنان حل کرد. اما روشنفکران مذهبی که نقشی تأثیرگذار بر تأسیس و تحول جمهوری اسلامی داشته‌اند غیر از قرآن و میراث کلام در میان مسلمانان دل در گرو مولانا و حافظ و سعدی داشته‌اند و نه فردوسی و رودکی و خیام. در این حال و هوای فکری و نظری،

ایدئولوگ‌ها و مقامات سیاسی جمهوری اسلامی که همه اسلامگرا بوده‌اند (اسلام را برای کسب قدرت سیاسی به ایدئولوژی تبدیل کرده‌اند) چه رهیافتی به شاهنامه داشته‌اند؟ چهار رهیافت در این قلمرو از یکدیگر قابل تشخیص هستند:

شاهنامه به منزله‌ی مانیفست ایدئولوژی شاهنشاهی ملی گرایانه

آن دسته از ایدئولوگ‌های اسلامگرایی که دیدگاه‌هایی سوسیالیستی نیز داشتند طبعاً نمی‌توانستند در شاهنامه اثری از ایده‌ها و الگوها و دستمایه‌های بسیج اجتماعی مورد نظر خود را بیابند. شریعتی به عنوان مقتدای نسل جوان اسلامگرایان در دهه‌ی پنجاه در شاهنامه به دنبال چهره‌هایی می‌گشت که بتواند آنها را مثل ابوذر و بلال دستمایه‌ی الگوسازی قهرمان‌های سوسیالیسم بومی شده یا برابری اسلامی قرار دهد. او از این که کاوه چنین ظرفیتی در شاهنامه ندارد شکایت می‌کند: «این تنها قهرمان تبار ما که به شاهنامه راه یافت، گم می‌شود.» (آری این چنین بود برادر) شاگردان مکتب شریعتی نیز که به ملی‌گرایی دید مثبتی نداشتند و دستگاه‌های فرهنگی جمهوری اسلامی را حدود دو دهه اداره کردند چنین نگاهی به شاهنامه داشتند. فردوسی در مهندسی فرهنگی جمهوری اسلامی در نسل اول مدیران آن به تمامه کنار گذاشته شده بود.

شاهنامه به منزله‌ی پلی از ایران به اسلام

مرتضی مطهری، ایدئولوگ نظام جمهوری اسلامی که همه‌ی آثارش (به جز دیدگاه‌های اقتصادی سوسیالیستی وی در پایان عمر) در آموزش‌های مکتبی جمهوری اسلامی تدریس می‌شود نگاهی احترام‌آمیز به فردوسی دارد و از وی با عنوان «حماسه سرای عظیم ایران» یاد می‌کند. (خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۱۶) وی بر این باور است که مستشرقین و

برخی از ایرانیان، فردوسی (و شیخ اشراق) را تحریف کرده و از آنان نوعی نمادهای مقاومت و عکس العمل روح ایرانی در برابر اسلام ساخته‌اند (همانجا) و عزمش نیز بر آن است که این انحراف را تصحیح کند.

مطهری معتقد است که ایرانیان نه با شمشیر بلکه با اراده‌ی خود اسلام را پذیرفته‌اند و هرچه از زمان حمله‌ی اعراب گذشته بر علاقه و ارادت ایرانیان نسبت به اسلام افزوده شده است. از این جهت از نظر او فردوسی را باید

آغازگر جریانی تاریخی در ادب فارسی دانست: «هر چه روزگار می‌گذشت بر علاقه و ارادت ایرانیان نسبت به اسلام و بر هجوم روز افزون آنان به اسلام و ترک کیش‌ها و آیین‌های قبلی و آداب و رسوم پیشین افزوده می‌شد. بهترین مثال ادبیات فارسی است. هرچه زمان گذشته است تأثیر اسلام و قرآن و حدیث در ادبیات فارسی بیشتر شده است. نفوذ اسلام در آثار ادبا و شعرا و حتی حکمای قرون ششم و هفتم به بعد بیشتر و مشهودتر است تا شعرا و ادبا و حکمای قرون سوم و چهارم. این حقیقت از مقایسه‌ی آثار رودکی و فردوسی با آثار مولوی و سعدی و نظامی و حافظ و جامی کاملاً هویدا است... به حسب مقایسه در سخن دقیقی و فردوسی و دیگر شعرای عهد سامانی و اوایل عهد غزنوی نام زرتشت و اوستا و بوذرجمهر و حکم‌وی بیشتر دیده می‌شود تا در اشعار عنصری و فرخی و منوچهری.» (همان منبع، صص ۱۰۳-۱۰۴) چنان که پیدا است مطهری در پی آشتی دادن همه‌ی میراث فرهنگی ایران با اسلام با نوعی رهیافت تاریخی به سیر تحول رابطه‌ی ایرانیان و اسلام است و این موضوع را که حضور اشغالگر در دوران طولانی موجب رسوب باورها و فرهنگ آن می‌شود به سیر طبیعی تاریخ یا علاقه‌ی ایرانیان به اسلام نسبت می‌دهد. او برای آن که برنامه‌ی احیای زبان فارسی در برابر زبان فارسی عربی شده‌ی دوران صفوی به بعد را از سکولارهای ملی بگیرد اعلام می‌کند که

«زبان فارسی زبان هیچ کس به تنهایی نیست. نه زبان فردوسی است و نه زبان رودکی و نه نظامی و نه سعدی و نه مولوی و نه حافظ و نه هیچ کس دیگر. زبان همه است.» (همان منبع، ص ۱۱۲) البته در موضوع دین، مطهری فردوسی و اثرش را تحت تأثیر آرای زردشتی می‌داند و معتقد است وی از سنت زردشتی در بیان عقایدش پیروی کرده است. (صص ۲۴۷-۲۴۸، ۲۵۵، ۲۸۳)

مطهری از یک سو می‌بایست به جدال با سکولارهای ملی می‌رفت که از شاهنامه به عنوان اثری برای احیای عظمت ایران باستان بدون تمسک به اسلام بهره می‌گرفتند. از همین جهت است که وی شاهنامه را نه اثری اسلامی بلکه آغازی برای اسلامیزه شدن ادب فارسی معرفی می‌کند و از این جهت به تلویح از اسلام‌گرایان و روحانیون می‌خواهد در برابر آن موضع منفی نگیرند. اما از سوی دیگر به نیازهای گفتمان سوسیالیستی و اسلامگرایی دوران خویش پاسخ می‌داد و تحت تأثیر آن، فردوسی را بیانگر فرهنگ طبقاتی عصر ساسانی معرفی می‌کند. از هر دو جهت لازمی سخن وی آن است که وقتی ایرانیان به اسلام ناب برابری طلب دست یافتند دیگر نیازی به شاهنامه نخواهند داشت اما باید مراقب باشند که این اثر در میان مردمی که عاشق وطن خویش هستند به عنوان رقیب مورد استفاده واقع نشود. روحانیون عمل‌گرای جمهوری اسلامی از همین خط مشی در برابر فردوسی و شاهنامه و به طور کلی ایران ماقبل اسلام پیروی کرده‌اند. سکوت خمینی در برابر میراث ملی ایرانیان بدون تلاش مستقیم برای تخریب در همین راستا قابل فهم است. وی در مواردی به شاهنامه به عنوان یک اثر تاریخی در ارجاع به نظام طبقاتی قبل از اسلام اشاره کرده است. (صحیفه نور، ج ۱۹، صص ۴۳۳-۴۳۴).

شاهنامه به منزله‌ی رقیب قرآن

محمد حسین تهرانی از روحانیون مشهد که از طرفداران جدی ایده‌ی «حکومت اسلامی» در برابر «جمهوری اسلامی»، تبدیل ماه‌های قمری به تقویم رسمی و مخالف تنظیم خانواده و کنترل جمعیت بوده شاهنامه را رقیب قرآن دانسته و طرح آن توسط مقامات فرهنگی دوران پهلوی را ابزاری برای مقابله با اسلام دانسته است. او که دیگر ملاحظات مطهری در رقابت با روشنفکران ملی عصر پهلوی را ندارد و ترسی از گرایش جوانان به ملی‌گرایی احساس نمی‌کند با تحقیر از فردوسی یاد می‌کند: «این همه سر و صدا برای عظمت فردوسی، و جشنواره و هزاره و ساختن مقبره، و دعوت خارجیان از تمام کشورها برای احیای شاهنامه، و تجلیل و تکریم از این مرد خاسر زیان‌برده تهیدست برای چیست؟ برای آن است که در برابر لغت قرآن و زبان عرب که زبان اسلام و زبان رسول الله است، سی سال عمر خود را به عشق دینارهای سلطان محمود غزنوی به باد داده و شاهنامه افسانه‌ای را گرد آورده است... تبلیغات برای فردوسی و شاهنامه، تبلیغات علیه اسلام است... فردوسی با شاهنامه افسانه‌ای خود که کتاب شعر (یعنی تخیلات و پندارهای شاعرانه) است خواست باطلی را در مقابل قرآن علم کند؛ و موهومی را در برابر یقین برسر پا دارد. خداوند وی را به جزای خودش در دنیا رسانید و از عاقبتش در آخرت خبر نداریم... ما در زمان خود هرکس را دیدیم که خواست عجم را در برابر اسلام علم کند، و لغت پارسی را در برابر قرآن بنهد، با ذلت و مسکنتی عجیب جان داده است.» (نور ملکوت قرآن، ج ۴، ق ۶، پایگاه اینترنتی تهرانی)

همین دیدگاه کم و بیش موضع بسیاری از اسلام‌گرایان شریعت‌گرا که در دوران خامنه‌ای قدرت بیشتری یافته‌اند در برابر فردوسی و شاهنامه و به طور کلی میراث باستانی ایران (از جمله نوروز و چهارشنبه سوری و آثار تاریخی آن دوره) بوده است. خامنه‌ای هیچگاه نامی به بزرگی از

فردوسی و شاهنامه نبرده و گاه سخنانی بسیار شبیه به دیدگاه فوق بیان کرده است: «همین سریال کره‌ای که دارد پخش می‌شود و همه دارند آن را می‌بینند، یک تاریخ‌سازی و افسانه‌ی باطل است؛ آدم اگر بخواهد توی شاهنامه بگردد و اینجور داستانی را پیدا کند، ده پانزده تا از این داستان‌ها می‌شود پیدا کرد.» (در دیدار با جمعی از شعرا، ۱۴ شهریور ۱۳۸۸، سایت خامنه‌ای) اما وی بر به فراموشی سپردن تاریخ و میراث ایران ماقبل اسلام همواره تاکید داشته و هیچگاه بر حفظ آن میراث تاکید نداشت است. البته او نیز همانند احمدی نژاد هنگامی که در برابر اساتید فارسی زبان آسیای میانه و قفقاز قرار گرفته زبان به ستایش اغراق آمیز شاهنامه‌ی اسلامیزه شده می‌گشاید: «آنچه که از حکمت، معرفت و اندیشه والای بشری در دیوان‌های شعری زبان فارسی گنجانده شده است بسیار مهم و قابل توجه است و در این زمینه می‌توان به حکمت، معارف الهی و اندیشه مورد نیاز بشری که در شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی موجود است، اشاره کرد.» (۱۸ بهمن ۱۳۷۲، سایت خامنه‌ای)

شاهنامه به منزله‌ی پناهگاه

پس از مرگ خمینی، نیروهای چپ مذهبی می‌دانستند که دیگر جایی در بارگاه ولی فقیه دوم ندارند و نمی‌توانند رقبای خود را با عناوینی مثل «ضد خط امام» یا تحت تأثیر «اسلام امریکایی» کنار بزنند. آنها به ناچار از نهادهای انتصابی و چمباتمه زدن زیر خیمه‌ی ولایت - بدون جلب توجه کافی - به تدریج دست کشیده و به سراغ نهادهای انتخابی و در نهایت مردم رفتند. همین موضوع آنها را در اواخر دهه‌ی هفتاد به دفاع از نهادهای مدنی و توسعه‌ی سیاسی کشاند و در اواخر دهه‌ی هشتاد حتی از رقابت سیاسی حذف کرد.

اما کسانی که نه می‌توانند بر ارتباط نزدیک با دفتر رهبر و قوای قهریه‌ی

تحت وی و نه بر مردم و نهادهای مستقل تکیه کنند چاره‌ای ندارند جز آن که به عناصر اسطوره‌ای و تاریخی ملی و مذهبی رو کنند تا از این طریق مشروعیت و جاهت کسب کنند. تیم احمدی‌نژاد پس از آشکار شدن فاصله‌اش با دستگاه رهبری نخست به درگاه امام دوازدهم رو کرد و احمدی‌نژاد را به مقام یکی از سربازان خاص امام زمان ارتقا داد (نگاه کنید به فیلم «ظهور نزدیک است») اما وقتی صدای اعتراض روحانیون برخاست، همکاران احمدی‌نژاد دریافتند که این کسب و کار مدعی خاص خود را دارد و نباید بدان تکیه کرد. پس از آن بود که به سراغ میراث و اسطوره‌های ملی رفتند چون در این حیطه دیگر روحانیون و دیگر جناح‌های باقی مانده نمی‌توانستند ادعایی داشته باشند اما یک ایدئولوژی رقیب در برابر آنها ساخته می‌شود (موضوعی که مکارم شیرازی در انتقاد به سخنان احمدی‌نژاد مبنی بر نجات اسلام توسط فردوسی مطرح می‌کند، تابناک، ۹ فروردین ۱۳۹۱).

هیچ یک از مقامات و ایدئولوگ‌های جمهوری اسلامی نخواستند زیر پرچم کوروش و فردوسی بایستند. فردوسی و شاهنامه‌اش و کوروش و منشورش در میان اسلام‌گرایان پناهگاهی برای نیروهای اقتدارگرا بودند که می‌توانستند بدون تعهد به هیچ یک از مقوله‌های عصر جدید (آزادی، دموکراسی، پاسخگویی، شفافیت، حقوق بشر و حاکمیت قانون که شیاطین جمهوری اسلامی هستند) بر امواج ملی‌گرایی و ایران دوستی متصل به آنان سوار شوند.

البته پیش از دولت احمدی‌نژاد، برخی از کارگزاران دولت رفسنجانی نیز با همین رهیافت یعنی اسلام‌میزه و سیاسی کردن شاهنامه و بهره‌گیری از آن در رقابت‌های سیاسی در برابر قطب ولایت شیعی/روحانی به سراغ شاهنامه رفته بودند اما موفقیت چندانی در برساختن یک گفتمان و جبهه‌ی سیاسی زیر چتر شاهنامه (ملی‌گرایی اسلام‌میزه شده) کسب نکردند:

«فردوسی وقتی دید بی‌هویتی و ستم در روزگار او رواج یافته، و حکام عرب - که حسابشان از اسلام کاملاً جدا بود - و امیران ترک بر این سرزمین تاخته‌اند، می‌نشیند و به چه حوصله‌ای، چه عظمتی را از غارت و فراموشی حفظ می‌کند. برای رویارویی در برابر اندیشه‌ها و فرهنگ‌هایی که اندیشه‌ی دینی، فرهنگ اسلامی و ملی ما را تهدید می‌کنند، شناخت شاهنامه خود یکی از راه‌هاست.»

(نگاه کنید به مقدمه‌ی کتاب حماسه‌ی فردوسی از عطاءالله مهاجرانی، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۲)

۸-۶- بر آمدن اسلامگرایی جادوگرایانه، معجزه‌ی دهه‌ی چهارم

علاوه بر ثروت (که به کار حامی‌سازی و مباشر‌پروری و تأمین هزینه‌های نهادها می‌آید)، منزلت (که به قدرتمندان مشروعیت می‌بخشد و آنها را شایسته‌ی حفظ و کسب قدرت معرفی می‌کند)، نهادهای اجتماعی و سیاسی (که قدرت را نهادینه می‌سازند) و رسانه‌ها (که قدرت را در جامعه به نمایش می‌گذارند و به افکار عمومی جهت می‌دهند)، ایدئولوژی (که ابزار اعتقادی کسب و حفظ قدرت است) نیز یکی از منابع قدرت است. هیچ یک از این منابع در دنیای امروز به تنهایی و به‌تمامه در اختیار یک فرد و گروه و دسته نمی‌تواند باشد. از این رو تنازع قدرت، واقعی، دائمی، در بسیاری از قلمروها بدون قواعد بازی، و گاه بیرحمانه و خشن است و همه‌ی منابع فوق را در بر می‌گیرد.

قدرت بلامنازع در دنیای امروز وجود ندارد اما اراده‌ی معطوف به کسب و حفظ آن وجود دارد. به همین دلیل نه تنها هیچ فرد و گروهی بر فراز این تنازع نمی‌ایستد، بلکه هیچ فرد و گروهی کاملاً قابل حذف نیست. فراتر از استفاده‌ی طرف‌های دیگر از نقاط ضعف ایدئولوژیک طرف مقابل یا زمان این استفاده یا مقاومت طرف‌ها (مثل رئیس دولت در برابر ولی فقیه)

و فشارهای مقابل، این گروه‌ها هریک نیازمند سهمی در بازار ایدئولوژی نیز هستند. با فرض این پیش‌نهادها، رقابت بر سر ایدئولوژی اسلامگرایی در ایران به کجا رسیده است؟

آخرین محصول اسلامگرایی

اسلامگرایان ایرانی بالاخص روحانیت مبارز تا قبل از انقلاب ۱۳۵۷ تصور می‌کردند که می‌توانند یک مجموعه‌ی همگرا و یکدست و متحد از اسلامگرایان ایجاد کنند و حداقل از حیث ایدئولوژیک با هم به نزاع نپردازند. چهار دهه جمهوری اسلامی، رویای وحدت و انسجام آنها را باطل کرد. با درک همین تقسیم‌شدگی است که امروز گروه‌های اسلامگرا تلاش می‌کنند نسخه‌ی خود از این ایدئولوژی (یک مجموعه باور معطوف به کسب قدرت) را بر سازند و در حول و حوش آن به رقص مشروعیت بپردازند. به همین دلیل اسلامگرایان با پشتکار به کاویدن معدن باورها و احکام و تعالیم اسلام مشغول بوده‌اند تا بدیلی برای ایدئولوژی اسلامگرای حاکم پیدا کنند. آخرین مرحله از این معدن کاوی‌ها، رفتن به سراغ کتب علوم غریبه و جن‌گیری و دعانویسی است که در دین‌گرایی عامگرایانه جایگاهی ویژه و مورد توجه دارد.

گذر از موعودگرایی به جادوگرایی

اسلامگرایی موعودگرا و آخرالزمانی - که برای رقابت با اسلام‌گرایی فقه‌گرا در دهه‌ی هشتاد خورشیدی ساخته و پرداخته شد تا حدی که برای امام زمان جای خالی در مجامع و جلسات قرار می‌دادند («متأسفانه بعضی از افراد این جریان در بدنه دولت نفوذ پیدا کردند و گاهی در مجالس رسمی صندلی خالی برای نشستن امام زمان در کنار خود قرار می‌دادند... این جریان «در نماز جماعت در صف جلو جایی برای حضور آقا امام



محمود احمدی نژاد و اسفندیار رحیم مشایی

زمان} در نظر می گرفتند و باز از این فراتر رفتند و فیلمی با عنوان به سوی ظهور ساخت.» عبدالعلی گواهی، مسئول نمایندگی ولی فقیه سپاه تهران بزرگ، فارس ۲۴ تیر ۱۳۹۱) - نتوانست همه‌ی تبلیغات حکومتی را تحت تأثیر قرار داده و به سوخت اصلی ماشین تبلیغاتی حکومت تبدیل شود. علی رغم باور به این که اکنون دوران غیبت صغری است و دنیا در پیچ آخر تاریخ قرار دارد (احمدی نژاد، تابناک، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۰) آخر همراهان دولت احمدی نژاد نتوانسته‌اند از ظرفیت‌های اسلامگرایی موعودگرا به خوبی بهره برداری کنند: هاله نور را از احمدی نژاد گرفتند و بسیاری از روحانیون اخیراً «ظهور نزدیک است» را تکذیب کرده‌اند.

بدین ترتیب احساس شد موعودگرایی به تنهایی نمی‌تواند رقیبی برای شریعتگرایی و ربانی سالاری باشد. از همین جهت برخی از همراهان دولت به ظرفیت‌های جادوگرایی در متون دینی و فرهنگ عامه‌ی مسلمانان رو کرده‌اند. (آن را برخلاف بسیاری خرافاتی نام نمی‌گذارم چون مرز روشنی میان خرافه و غیرخرافه بالاخص در حوزه‌ی باورهای دینی وجود

ندارد؛ خرافات یک گروه باورهای گروه دیگرند و بالعکس) پناه آوردن به استخاره، جنگیری، طالع بینی، رمالی، فال بینی و دعا نویسی برای رتق و فتق امور جامعه یا توجیه تصمیمات و امیال حاکمان یا کسب و حفظ قدرت، خمیر مایه‌ی اسلامگرایی جادوگرایانه است. باور به این امور در لایه‌های پنهان جامعه‌ی ایران و حتی در اقشار تحصیل کرده نیز در سطوحی به چشم می‌خورد. روحانیون دولتی همواره در تصمیم‌گیری‌های حکومتی به استخاره تمسک می‌جسته‌اند. از این جهت، حوزه‌ی جادو و جنبل قابلیت بهره‌برداری برای جذب مخاطب را در سطحی گسترده دارد. کسانی که افول شریعت و روحانیت را در جامعه به خوبی مشاهده و درک کرده‌اند به دنبال ساختن نسخه‌های دیگری از اسلامگرایی بوده و با حس شامه‌ی خود جادوگرایی را جایگزین مناسبی یافته‌اند.

الگوگیری از اسلامگرایی فقه‌گرا

باورمندان به دعانویسی و رمز و اسطرلاب به تدریج متوجه شدند که روحانیون کتب منسوخ فقهی خود را به ابزاری برای کسب قدرت سیاسی تبدیل کرده‌اند. مداحان به دلیل شباهت بسیار با واعظان به جمع روحانیون پیوستند اما دعا نویسان در یک گلیم با روحانیت نمی‌گنجند. آنها باید از خود پرسیده باشند که اگر چنین کاری با شرح لمعه و مکاسب و معالم شدنی بوده است چرا با کتب علوم غریبه (مثل کبریت احمر، تحفه الاسرار یا جفر خفیه) امکان پذیر نباشد. برخی از آنها امروز همان کاری را می‌کنند که روحانیون با شریعت کردند: تمسک به رمز و اسطرلاب برای رتق و فتق امور به جای پناه آوردن به احکام شریعت برای قانونگذاری و قضا و اداره‌ی جامعه.

از طرح ولایت فقیه خمینی تا به دست گرفتن قدرت توسط روحانیت چیزی حدود یک دهه طول کشید. آن اثر در محافظی بسیار محدود مطرح

شد و کمتر کسی آن را جدی گرفت. پیروان اسلامگرایی جادوگرایانه نیز دارند بنایی را بنیان می‌نهند که فکر می‌کنند پس از افول ولایت فقیه می‌توانند در آن خانه کنند. همچنین همان طور که دروس ولایت فقیه خمینی در پس پرده‌ای از رمز و راز پیچیده شده و به جامعه عرضه شد (خمینی عارف) ولایت رمالان و دعانویسان نیز نخست باید این دوره‌ی خوابیدن در آب و نمک رمز و راز را طی کند.

آنها که نمی‌توانند ارتقای علوم غریبه به مبانی یک اسلامگرایی تازه را تصور و باور کنند خوب است به وضعیت روشنفکران ایرانی در برابر اسلامگرایی فقه‌گرا در آستانه‌ی انقلاب بهمن بیندیشند: آنها نیز نمی‌توانستند بر آمدن چنین چیزی را به قدرت باور کنند.

زمینه‌ی مساعد جادو و غیب‌گویی در ایران

انبوهی از ادبیات مرتبط با جادو و طلسمات در چهار دهه‌ی اخیر در ایران ترجمه یا تالیف شده و بر ادبیات گذشته‌ی این امور در فرهنگ عامه افزوده شده است. شناخت رموز اعداد، طالع‌بینی، شناخت ارواح، فال‌بینی، بخت‌گشایی، سحرگشایی، ساعت‌شناسی، شناخت اجنه، علم الحروف، و شفا بخشی از حوزه‌های پر رونق این آثار هستند. همه‌ی این حوزه‌ها در قالب اموری کاربردی ظاهر شده و ظاهراً به نیازهای روزمره پاسخ می‌دهند (درست همانند فقه).

کسی که به عالم غیب باور داشته باشد نمی‌تواند اصولاً منکر هیچ یک از این امور باشد. در متون دینی از جمله متون مورد باور مسلمانان به وفور می‌توان به این موارد برخورد کرد. اسلام در زمانی به جامعه‌ی عرب چهارده قرن پیش عرضه شد که این باورها بخشی عمده از فرهنگ عمومی به شمار می‌آمدند و گفتمان رقیبی نیز برای آنها وجود نداشت. برخی فقهای شیعه مثل شیخ بهایی در این زمینه آثاری مثل فالنامه از خود بر جای

گذاشته‌اند. قصص العلمای تنکابنی نیز داستان‌هایی در این زمینه در بر دارد. روایات بسیاری در ارتباط با این امور در کتب اربعه‌ی شیعه وجود دارد. و اما روز آمد کردن این ذخایر موجود در صندوقچه‌های دعانویسان و رمالان کار چندان دشواری نیست. همان طور که مارکسیسم به عنوان یک ایدئولوژی مدرن از سوی اسلامگرایان برای شکل دادن به ایدئولوژی خود الگو گرفته شد آثار جادویی نوسازی شده (از نوع شرقی آن مثل یی چینگ یا ریکی) می‌تواند به روزآمد ساختن علوم غریبه‌ی سنتی در ایران یاری رساند.

جادوگری و ظرفیت‌های سیاسی‌اش

ادبیات جادوگری از چهار وجه قابلیت استفاده در عالم سیاست را دارد: الف) رمز و راز بخشی به سیاستمدارانی که ادعای ارتباط با آنها را دارند در شرایطی که شایسته سالاری و عقلانیت بر جامعه‌ی سیاسی حاکم نباشد؛ رهبران فرهمند در بستر همین رمز و رازها شکل می‌گیرند؛ این گونه باورها می‌تواند برای آن دسته از سیاستمدارانی که هیچ کالای دیگری برای فروختن خود به جامعه ندارند ایجاد مشروعیت کند (از طریق اتصال به از ما بهتران)؛

ب) ارجاع جامعه به دنیایی تخیلی و توهمی که اسطوره‌ها بر آن حکم می‌رانند در شرایطی که مردم از روندهای تجربه شده و عرفی ناامید شده‌اند یا بدان‌ها دسترسی ندارند؛

پ) دادن احساس قدرت (توهمی) به مردمی که از هیچ قدرتی در عرصه‌ی عمومی برخوردار نیستند و تصور می‌کنند ملائک و اجنه ممکن است هزاران هزار به کمک آنها بیایند؛ و

ت) نیاز جامعه‌ی مایوس و سرخورده به معجزات و اعمال خارق‌العاده‌ای که جادوگران ادعای انجامشان را دارند.

تسخیر ماوراء الطبیعه

پس از افول اسلامگرایی‌های عدالت‌گرا، عرفانی، علم‌گرا، توسعه‌گرا، و ملی‌گرا در دهه‌های شصت تا هشتاد خورشیدی، تقابل اسلامگرایی ربانی سالار/ شریعت‌گرا (مطرح شده از سوی روحانیت)، موعودگرا (مطرح شده از سوی گسترش طلبان نظامیگرا) و جادوگرایان در میان اصحاب قدرت آخرین صحنه از نزاع بر سر ایدئولوژی اسلامگرایی در میان باورمندان به اسلام سیاسی در ایران است. اگر ربانی سالاران/ فقه‌گرایان نفس ارتباط با روحانیت را برای در اختیار گرفتن منابع ثروت و قدرت کافی می‌دانند جادوگرایان و موعودگرایان مدعی ادعای بی‌واسطه با ماوراء الطبیعه و تسخیر آن هستند. در بازاری که نیابت امام زمان می‌تواند برای کسی قدرت مطلقه به بار آورد کسانی دیگر در همین بازار تلاش می‌کنند با تسخیر عالم غیب سهم بیشتری از قدرت را نصیب خود سازند.

الهیات سیاسی روحانیون مبتنی بود بر تقدس و ابدی بودن شریعت اما الهیات سیاسی جادوگرایان مبتنی است بر عالم مقدسی که فقط از ما بهتران بدان دسترسی دارند و هر کس که زودتر وارد فروشگاه وسایل جادویی شود و در استفاده از آنها برای خود منعی نبیند رشته‌ی قدرت را به دست خواهد گرفت بدون نیاز به سال‌ها پامبری روحانیون. پیوند جادوگرایی و اسلامگرایی در آغاز دهه‌ی چهارم عمر جمهوری اسلامی می‌تواند به معجزاتی از جنس معجزه‌ی هزاره سوم بنا به روایت موعودگرایان (حدود شش سال پیش) منجر شود.

۶-۹- بدیل امروز اسلامگرایی، لیبرال دمکراسی یا ناسیونالیسم بی‌هویت

دولتی

سخنان اسفندیار رحیم مشایی، رئیس دفتر احمدی‌نژاد در اختتامیه‌ی همایش دولتی ایرانیان مقیم خارج از کشور مبنی بر این که «از مکتب

اسلام دریافت‌های متنوعی وجود دارد، اما دریافت ما از حقیقت ایران و حقیقت اسلام مکتب ایران است و ما باید از این به بعد مکتب ایران را به دنیا معرفی کنیم» (الف ۱۳ مرداد ۱۳۸۹) با واکنش تند نیروهای همراه و رقیب دولت مواجه شده است. احمدی‌نژاد نیز در مقابل حملات از وی دفاع کرده است. (ایرنا، ۲۰ مرداد ۱۳۸۹) طرح «مکتب ایران» از سوی این مقام دولت احمدی‌نژاد چه اهدافی را با هزینه‌هایی که می‌پردازد دنبال می‌کند، چگونه پدیده‌ای است، و چرا و با چه انگیزه‌هایی اسلامگرایان در برابر آن موضع می‌گیرند؟

ناسیونالیسم در برابر دموکراسی

بحث «مکتب ایران» در برابر «مکتب اسلام» که پس از همایش دولتی ایرانیان خارج از کشور در رسانه‌های دولتی رونق یافته و اسلامگرایان را به واکنش برانگیخته است، آگاهانه یا نا آگاهانه گفتمان ناسیونالیسم ایرانی را برای دلربایی از ایرانیانی که از اسلامگرایی فاصله گرفته‌اند به میان می‌آورد تا جایگزین گفتمان دموکراسی مقید به حقوق بشر سازد. بخشی از حاکمان امروز ایران به خوبی می‌دانند که بر خلاف دهه‌ی ۱۳۶۰ امروز اسلامگرایی در موضع انفعال است و باید به گزینه‌های دیگری در برابر حاکمیت مردم چنگ زنند. گفتمان دموکراسی غیر مقید به ایدئولوژی (در برابر مردمسالاری دینی یا دموکراسی متعهد) و فصل‌الخطاب بودن صندوق رای بدون وتوی شورای نگهبان و بدون نهادهای انتصابی همانا گفتمان جنبش سبز است که در داخل و خارج کشور به عنوان همه‌گیرترین بدیل گفتمان حکومتی مطرح بوده است. ناسیونالیسم ظرفیت تغییر جهت این گفتمان را ندارد.

ناسیونالیسم کاربرد، دوزیست و بی هویت

ناسیونالیسمی که گهگاه از سوی دولت احمدی‌نژاد بالاخص در تحریک مردم برای پشتیبانی از برنامه‌ی اتمی مورد توجه قرار می‌گیرد یک ناسیونالیسم بی‌هویت، دو چهره و قلابی است. این ناسیونالیسم در برابر روحانیون لباس مذهب پوشیده و یکپارچه شیعی می‌شود؛ ادعا می‌کند که هویت ایرانی به شیعه بودن آن است و شیعی‌گری است که به این هویت ایرانی در برابر دیگر هویت‌ها اصالت می‌بخشد: «این ملی‌گرایی و ناسیونالیسم نیست. ایران امروز یک محدوده جغرافیایی و یک ملیت نیست، بلکه یک مکتب، فرهنگ و یک راه است. ایران امروز خداپرست، دارای اصالت، محبت، آزادگی و راه نجات بشریت و پرچمدار خوبی‌ها در جهان است. اگر ایران را از تاریخ بشر بگیریم دیگر چه می‌ماند؟ تنها تمدن مبتنی بر ارزش‌های الهی در ایران به وجود آمده است.» (احمدی‌نژاد، ۱۷ مرداد ۱۳۸۹) این لباس مذهبی در برابر آن دسته از نیروهای مذهبی که دشمن شماره‌ی یک خود را اسلام سنی می‌دانند و می‌خواهند کشوری شیعه را تحت تملک داشته باشند تحریک کننده و جذاب است.

ناسیونالیسم دولتی رگه‌هایی از عرفان ایرانی و موعودگرایی شیعی را نیز در خود دارد تا هم دل شیعیان دو آتشفشان را برآید و همه مسلمانانی را که از فقه و شریعت زده شده‌اند. اما بزرگترین دشواری این شتر-گاو-پلنگ آن است که نسبتی با روحانیت ندارد و روحانیون نیز به خوبی این را درک کرده‌اند. مشایبی آن چهره از احمدی‌نژاد را که می‌خواهد مستقل از روحانیت با تکیه بر موعودگرایی حکومت کند منعکس می‌نماید. روحانیت به خوبی این چهره را دریافته و خواهان حذف آن است.

اما این ناسیونالیسم بی‌هویت و کاربردی در برابر نیروهای ملی غیرمذهبی به ایران ماقبل اسلام و خصیصه‌های قومی و تاریخ فتوحات و پیروزی‌ها و کشورگشایی‌های ایرانیان باز می‌گردد تا عاشقان غیرمکتبی وطن را به خود

جذب کند. در این سوی میدان از کورش و داریوش و ایران باستان تجلیل می‌شود و دولتمردان فرزندان رستم و سیاوش و آرش معرفی می‌شوند تا میهمانانی برای شام‌های احمدی‌نژاد در نیویورک فراهم شود. سخنان مقامات دولتی در همایش دولتی ایرانیان خارج کشور که دعوت شدگان عمدتاً نه افراد مکتبی و نه لیبرال دمکرات هستند (چون اگر بودند در همایش دولتی استبدادی شرکت نمی‌کردند) با هدف جذب این گونه نیروها تنظیم شده بود. اگر این دو نوع برخورد در پشت درهای بسته و بدون حضور خبرنگاران صورت می‌گرفت واکنشی نیز بر نمی‌انگیخت.

نظامیان و امنیتی‌ها، پیشگامان تفوق ملی‌گرایی اتمی

این ناسیونالیسم بی‌هویت در سمت غیرمذهبی آن می‌تواند دستمایه‌ی کسانی در داخل و خارج کشور قرار گیرد که در پی شکستن تابوی ارتباط و همکاری غیرشفاف با سران یک دولت خودکامه و قساوت‌مند هستند. ایرانیان بالاخص ایرانیان خارج از کشور اگر بر اعدام‌ها، شکنجه‌ها، تجاوزها و دیگر اعمال غیرانسانی رژیم تمرکز یابند نمی‌توانند با سران آن رفت و آمد و مبادله و همکاری داشته باشند اما اگر این حکومت را یک حکومت ملی در خدمت عظمت و شکوه ایران تلقی کنند احتمالاً می‌توانند آن «اشتباهات کوچک» (نقض حقوق بشر و استبداد مذهبی را که لابد اقتضای فرهنگ سیاسی یا جامعه‌ی عقب‌مانده‌ی ایران معرفی می‌شوند) نادیده گرفته و در کنار نیروهای اطلاعاتی و نظامی که اکنون قدرت و ثروت را در انحصار خود گرفته‌اند عکس یادگاری بگیرند و در پروژه‌های دولتی سهمی را به خود اختصاص دهند.

برای آرامش دل این ایرانیان نیز باید به آنها گفت که نگران اسلامگرایی نباشید؛ کشور دارد اسلامگرایی را پشت سر می‌گذارد (حتی با وجود دولت اسلام‌گرای احمدی‌نژاد و خامنه‌ای) و دوره‌ی تفوق ایران بر اسلام

یا نوع تازه‌ای از ملی‌گرایی یا همان ملی‌گرایی فرا‌اسلام و فرا‌جمهوری اسلامی فرا رسیده است: «چهار دوره از زندگی جمهوری اسلامی گذشته یا دارد می‌گذرد؛ دوره‌ی اسلام - اسلام در اوایل انقلاب، دوره‌ی اسلام - ایران که ایران مهم شده بوده ولی اسلام هنوز عمده بود، دوره‌ی ایران - اسلام و من اعتقاد دارم که ایران دارد وارد مرحله‌ی ایران- ایران می‌شود.» (هوشنگ امیراحمدی، مصاحبه با برنامه‌ی تفسیر خبر صدای امریکا، ۱۷ مرداد ۱۳۸۹) پیشگامان این دوره‌ی تفوق نیز نه روشنفکران و نخبگان علمی و دانشگاهی و نه فعالان سیاسی بلکه نظامیان و نیروهای امنیتی حاکم هستند که احمدی‌نژاد و برنامه‌ی اتمی دولت وی را در حد و شاید فراتر از ملی‌گرایی مصدق و همراهانش در نهضت ملی شدن صنعت نفت می‌دانند.

گفتمان ملی‌گرایی و گرایش‌هایش

گفتمان ناسیونالیسم که اوج آن تحت تأثیر تحولات مابعد جنگ جهانی دوم در دهه‌های بیست تا چهل شمسی در ایران قابل مشاهده است آردش را بیخته و الکش را به دیوار آویخته است. نسبت ایدئولوژی ملی‌گرایی با اسلام در این گفتمان در گرایش‌های مختلف آن تقریباً روشن است. سه گرایش ناسیونالیستی در میان وطن دوستان ایرانی یا ایران دوستان به چشم می‌خورد:

۱) ملی‌گرایی سکولار که عظمت و شکوه ایران را بدون توجه به مذهب می‌خواهد (مشروطه‌خواهان و جمهوری‌خواهان ملی‌گرا از این قبیل هستند)،

۲) ملی‌گرایی مذهبی که اسلام (نه فقط اسلام شیعی) را بخشی لاینفک از فرهنگ و تاریخ ایران می‌داند و رنگی از اسلام را به حوزه‌ی سیاست می‌زند تا مشارکت سیاسی باورمندان را تحریک و تحریض کند و

۳) ملی‌گرایی تاریخی/فرهنگی که در پی احیای ایران فرهنگی (در برابر ایران سیاسی و جغرافیایی امروز) در فلات قاره‌ی ایران شامل بر افغانستان، آسیای میانه، بخش‌هایی از ترکیه و مناطق کرد نشین عراق است. دولت احمدی نژاد هیچ یک از این سه‌گرایش واقعی و دارای زمینه‌ی سیاسی و فرهنگی را نمایندگی نمی‌کند.

برآشفتنگی از یک بحث کهنه

اسلام‌گرایانی که به نتایج عملی بازگشت به ملی‌گرایی (مکتب ایران) و بر ساختن این ناسیونالیسم بی‌هویت دولتی توجه نمی‌کنند و حوصله‌ی بازگشت به مباحث اسلام و ایران پنج دهه پیش را (که مطهری در کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران خلاصه‌ای از آنها را از نگاه روحانیت عرضه می‌کند) نیز ندارند از طرح دوباره‌ی این دوگانه بر آشفته هستند: «افرادی که بی‌شرمانه مکتب ایران را به جای مکتب اسلام معرفی می‌کنند خودی نبوده بلکه غیرخودی‌اند.» (محمد تقی مصباح یزدی، الف، ۱۹ مرداد ۱۳۸۹)

مصباح در واکنش خود به این بحث، آن را حتی در این حد ندیده که چند دقیقه به محل نزاع بپردازد و با یک برچسب غیرخودی به مشایی موضوع را تمام کرده است. از نگاه وی، ولی فقیه منصوب خداست و نارضایی و رضایت مردم نیز در این فرمول نقشی بازی نمی‌کند. راضی کردن ملی‌گرایان یا علاقه‌مندان به وطن با هر انگیزه‌ی مادی و معنوی در این برخورد به دورانی تعلق داشت که قدرت مطلقه در دست روحانیت نبود.

تقدم مکتب و قدرت مطلقه‌ی ناشی از آن

موضع اصلی اسلام‌گرایان در برابر این ناسیونالیسم کاربردی، تکرار تقدم اسلام و مکتب بر همه‌ی امور است: «در اسلام با رشد و گسترش فرهنگ

قومیتی، زبان، رنگ و نژاد مقابله شده است.» (احمد سالک، کیهان، ۱۸ مرداد ۱۳۸۹)؛ «تمام مقصد ما مکتب ماست و مکتب مورد نظر امام، اسلام بود و بس. ما اگر به اسلام متوسل شدیم، ایران هم به سعادت می‌رسد.» (غلامعلی حداد عادل، تابناک، ۱۹ مرداد ۱۳۸۹) برخی نیز در واکنش به سخنان خمینی مبنی بر شرک بودن ملی‌گرایی بازگشته‌اند: «قرار دادن مکتب ایران مقابل مکتب اسلام همان ملی‌گرایی شرک‌آلود است.» (احمد خاتمی در خطبه‌های نماز جمعه تهران، ۱۵ مرداد ۱۳۸۹)

در این نگاه اصولاً به ملی‌گرایی نیازی نیست: قدرت مطلقه که در دست روحانیت و همراهان آن باشد کفایت می‌کند چون روحانیون اسلام‌گرای شیعه خود را فرا قومی، فرا زبانی و فرا نژادی تصور می‌کنند و با همین دیدگاه مدیریت جهان را حق خود می‌دانند. برای اسلام‌گرایان اطاعت کارگزاران از ولایت فقیه، سرکوب مخالفان توسط سپاهیان وفادار و سلطه‌ی روحانیون و وفاداران به آنها بر منابع ثروت و قدرت کافی است؛ آنها نیازی به افتراق میان ایرانیان خارج از کشور با علم کردن ملی‌گرایی در برابر دموکراسی و حقوق بشر نمی‌بینند.

اسلامگرایی امپریالیستی در برابر اسلامگرایی محدود در مرزهای کشور

دسته‌ای دیگر از اسلام‌گرایان که از موضوع «مکتب ایران» بر آشفته شده‌اند اسلام‌گرایان امپریالیستی هستند که نگرانند اسلامگرایی آنان در محدوده‌ی مرزهای کشور محصور شود. این دسته از اسلام‌گرایان بر این باورند که بدون داعیه‌ی رهبری جنبش‌های اسلام‌گرا در میان مسلمانان و سپس بر ساختن حکومت‌های اقماری اسلام‌گرا در منطقه، جریان اسلامگرایی در ایران رو به زوال می‌رود. آنها بحث از مکتب ایران در برابر مکتب اسلام یا همان ناسیونالیسم در برابر اسلامگرایی را سمی مهلک برای نفوذ خود بر منطقه و بالاخص جهان عرب می‌دانند چون بدین

نکته واقف‌اند که در جهان عرب نسبت به ملی‌گرایی ایرانی حساسیت وجود دارد: «وقتی فردی می‌آید در آن جایگاه می‌گوید مکتب ایرانی، یعنی کشورهای اسلامی، حساب ما از شما جداست، کشورهای عربی حساب ما از شما جداست این در جهت تجزیه جهان اسلام است.» (رئیس ستادکل نیروهای مسلح، الف، ۱۹ مرداد ۱۳۸۹) جهان اسلام قبلاً تجربه شده است. نظامیان حاکم در کشور از تجزیه‌ی اسلامگرایی و کاهش نفوذ در منطقه و محدود شدن در یک کشور هراسانند.

این گروه معتقدند که «اظهارات انحرافی و غیرضروری مشایی، به هزینه تضعیف آبرو و دستاوردهای چهل ساله انقلاب اسلامی ایران در منطقه و کشورهای اسلامی و گشایش جبهه‌ای جدید علیه ایران انجامیده است. این اظهارات به عنوان شاهی بر نژادی - ملیتی بودن سیاست‌های ایران در جهان اسلام و منطقه تبلیغ می‌شود.» (الف، ۱۸ مرداد ۱۳۸۹) از نگاه این گروه نیز حفظ حزب‌الله و حماس در کیسه‌ی جمهوری اسلامی اهمیت بیشتری نسبت به ایجاد شکاف میان ایرانیان غیرباورمند به اسلامگرایی و جذب بخشی از ایرانیان عملگرای خارج کشور دارد.

۷. دین مابعد اسلامگرایی

۷-۱- ایران لیبرال دمکرات و میراث شیعی

میراث شیعی به عنوان پدیده‌ای چند وجهی (اجتماعی، اعتقادی، فقهی، و نهادی) در ایران هفت وجه دارد:

۱) شیعیزه کردن تعالیم و آموزه‌های اسلامی (منحصر کردن اسلام به روایت خاندان پیامبر از این دین) با استفاده از برخی آموزه‌های ادیان ایرانی،

۲) انتساب گروهی از افراد به خاندان پیامبر و سیدسازی،

۳) تأسیس پرستشگاه (امامزاده و حسینیه و زینبیه) با تمسک به اسامی خاندان پیامبر،

۴) بر ساختن فقه شیعه بر اساس روایات منسوب به ائمه‌ی شیعه و فرجه کردن آن به گونه‌ای که متمایز از فقه اهل سنت باشد و هویت دیگری پیدا کند،

۵) کلام شیعی که برساخته‌ای التقاطی از کلام اشعری و معتزلی است (برخی از نوشته‌ها به کلام اشعری نزدیک تر و برخی به کلام معتزلی نزدیک ترند)،

۶) نهاد روحانیت شیعه که محصول دولت شیعی صفوی است، و

۷) مراسم و شعائر شیعی که آمیزه‌ای از عناصر ایرانی / عربی / غربی است.

یک نظام سیاسی لیبرال دمکرات چه سیاستی را در قبال این هفت عنصر اتخاذ می‌کند؟

افسانه‌زدایی از باورهای شیعی در حوزه‌ی عمومی

کاری که لیبرال دمکرات‌ها در این حوزه می‌توانند انجام دهند آن است که با استفاده از تحقیقات تاریخی که نشان می‌دهند مذهب شیعه نه یک مکتب فرو افتاده از آسمان بلکه برساخته‌ی ایرانیان و دیگر معترضان به حکومت خلفای اموی و عباسی است عناصر ایرانی / غیر ایرانی - غیر عرب آن را از عناصر عرب آن در حوزه‌ی عمومی جدا سازند و بدین طریق هم به افسانه‌زدایی از این مذهب کمک کنند و هم میراث ایرانی را از میراث شیعه باز نمایند. در ایران لیبرال دمکرات، شهروندان ایرانی باید بر اساس واقعیات تاریخی نقاط تلاقی و افتراق میراث ملی را خود را از میراث شیعی بازشناسند تا قادر باشند از عناصر هر یک از آنها در بازسازی فرهنگی و تمدنی خویش در کنار ایرانیان سنی، بهایی، زرتشتی، یهودی، مسیحی و غیردیندار استفاده کنند.

پایان دین رسمی

در یک نظام لیبرال دمکرات، ادیان و مذاهب اسلامی و غیراسلامی یا گروه‌های غیردیندار به اندازه‌ی یکدیگر قدر می‌بینند و بحث حق و باطل در برخورد دولت با آنها منتفی می‌شود. از این جهت اسلام سنی، زیدی، اسماعیلی، درویش و مانند آنها در حوزه‌ی عمومی بیشتر دیده خواهند شد و شیعه علی رغم بودن دین اکثریت، از دین انحصاری و رسمی خارج می‌شود. این بخش از میراث شیعه که به دین رسمی دربار و حکومت ولایت فقیه تبدیل شده کاملاً منتفی خواهد شد. همچنین اهل دیگر ادیان و غیر دینداران خواهند توانست از حقوقی مساوی با شیعیان برخوردار شوند.

اولاد پیامبر

در یک دوره‌ی پانصد ساله، بخشی از ایرانیان با سند سازی و خرید سیادت خود را به طبقه‌ی ممتازه در میان شیعیان تبدیل کردند. این گروه بعداً با عمامه‌های سیاه به نمایندگان پیامبر و خانواده‌اش تبدیل شده و از امتیازاتی در جامعه برخوردار شده‌اند. حکومت لیبرال نقش اجتماعی این القاب را به عنوان یکی از عوامل تبعیض منتفی می‌سازد. حتی اولاد واقعی پیامبر (که اثبات آن در ایران تقریباً غیرممکن است) بر دیگر افراد جامعه هیچ امتیازی نخواهند داشت. برابری حقوقی از اصول بنیادین جامعه‌ی لیبرال و دمکرات است.

پرستشگاهها

صرف وجود پرستشگاهها اگر دولت در کار آنها دخالتی نکند (از لحاظ اداری، سازمانی و مالی مستقل باشند) و آنها نیز در کار دولت دخالتی نکنند هیچ مشکلی برای یک جامعه‌ی لیبرال دمکرات ایجاد نمی‌کند. آزادی پرستش و تأسیس پرستش یکی از آزادی‌های بنیادین است و افراد باید در انجام شعائر و مراسم و انجام عبادت خود آزاد باشند. از این جهت مهم است که افراد بودایی، زرتشتی، یهودی، بهایی، مسیحی، شیعه یا سنی هویت خود را در جامعه داشته باشند و در هریک از اینها به شاخه‌های ارتدوکس یا لیبرال آنها تعلق بورزند. دولت لیبرال دمکرات آزادی همه‌ی این نهادها و فعالیت معنوی و عبادی در درون آنها را تأمین و تضمین می‌کند. از نگاه دولت مهم نیست که پرستشگاهها چگونه شکل گرفته و تأسیس شده‌اند یا کدام حق، حق‌تر، باطل یا باطل‌تر هستند: کارکرد آنها و رعایت قانون توسط آنها اهمیت دارد.

در نظام لیبرال و دمکرات، فقه شیعه از حوزه‌ی جامعه و سیاست رخت بر می‌بندد و به دنیای زندگی خصوصی آدمیان محدود می‌شود. حتی قانون مدنی ایران که تا حدود زیادی تحت تأثیر فقه شیعه در دوران پهلوی تنظیم شده از احکام این فقه که تبعیض میان زن و مرد را نهادینه ساخته پاک می‌شود. حوزه‌های علمیه این دستورات را به عنوان تاریخ فقه تدریس خواهند کرد و نه فقهی که دستورات نظامی جامع برای زندگی بشر است. بخش عبادات فقه و امور شخصیه‌ی آن همچنان برای باورمندان قابل استفاده خواهد بود و حوزه‌های رسمی تدریس و تبلیغ خود را خواهد داشت. حتی اگر شیعیان یا اهالی دیگر ادیان بخواهند بر اساس فقه و شریعت خود ازدواج و طلاق داشته باشند می‌توانند این کارها را در کنار رجوع به مراجع قانونی انجام دهند. روحانیون در یک نظام لیبرال و دمکرات اجازه نخواهند یافت احکام وحشیانه‌ای مثل سنگسار و قطع دست و پا و انگشتان را به عنوان قوانین الهی به خورد جامعه دهند.

کلام شیعی

نظام اعتقادی شیعیان به صورت یک مکتب در کنار دیگر مکاتب در مدارس و دانشگاه‌ها تدریس خواهد شد و حوزه‌های علمیه نیز می‌توانند به کار آموزشی و تحقیقاتی در این باب ادامه دهند. دستکاری اساسی که در رهیافت آموزشی فقه و کلام شیعه ضرورت دارد کنار گذاشته شدن ادبیات تنفر است یعنی باطل و جهنمی معرفی کردن دیگرانی است که به نظام‌های فقهی و کلامی دیگری باور دارند. در جامعه‌ی لیبرال کسی حق ندارد از جانب خداوند گروهی را ضاله و منحرف معرفی کند. افراد می‌توانند در برابر این اتهامات به دادگاه مراجعه کرده و از اتهام زندگان شکایت کنند.

روحانیت شیعه

روحانیت شیعه یک نهاد اجتماعی است مثل همه‌ی نهادهای اجتماعی که:

- (۱) بیش از همه به بقای خود می‌اندیشد،
- (۲) در رفتارها و تصمیم‌گیری‌هایش هزینه و فائده می‌کند (برای خود نهاد)،
- (۳) سازمان و رهبری و منابع خاص خود را دارد، و
- (۴) محصولات و خدماتی را عرضه می‌کند.

این نهاد در پانصد سال گذشته رشد کرده و امروز به یکی از متورم‌ترین و قدرتمندترین نهادهای اجتماعی در ایران تبدیل شده تا آنجا که قدرت سیاسی را با شراکت با نظامیان در اختیار دارد. نظام لیبرال نهادها را نابود نمی‌کند، آنها را بر سر جای خود می‌نشانند. روحانیت شیعه در یک نظام لیبرال به مسجد باز خواهد گشت، ممر درآمد خود را از دولت قطع و به سوی باورمندان رو خواهد کرد. دولت لیبرال همه‌ی رانت‌ها و امتیازات و بودجای دولتی و حکومتی (آشکار و پنهان) روحانیت و دیگر نهادهای دینی را قطع و با آنها مثل نهادهای عرفی دیگر برخورد می‌کند.

مراسم و شعائر شیعه

مراسم و شعائر بخشی از فرهنگ عمومی است و هر دولتی باید آنها را تا آنجا که به حقوق عمومی تجاوز نکند به رسمیت بشناسد. دولت لیبرال دمکرات چند اقدام اساسی را در این مورد انجام خواهد داد:

- (۱) قطع همه‌ی کمک‌های دولتی مستقیم و غیر مستقیم به این گونه مراسم و شعائر (صرفاً شیعیان وفادار به حکومت) که در جمهوری اسلامی

برای عوامفریبی و کمک به همپیمانان سیاسی باب شده است؛
 ۲) ممانعت از ایجاد مزاحمت برای رفت و آمد عمومی، کسب و کار و
 استراحت افراد و به همین دلیل اختصاص محلی خاص با ساعاتی خاص
 برای این گونه مراسم، و
 ۳) بیرون آوردن مراسم شیعه از مراسم انحصاری در فضای عمومی.

۲-۷- جایگاه شریعت در یک ایران لیبرال دمکرات

کسانی که رویای یک ایران دمکرات و لیبرال را پس از جمهوری اسلامی در سر می‌پرورانند بدین نکته نیز واقف هستند که روحانیت و شریعت و اسلام فقهی یک باره از صحنه‌ی سیاسی ایران حذف نخواهند شد و اسلامگرایان با توجه به امکانات تبلیغاتی چهار دهه‌ی گذشته و منابع مالی‌ای که در اختیار داشته‌اند در یک ایران دمکراتیک دارای یک اقلیت قدرتمند خواهند بود. حتی با حذف نمایندگان موجود اسلامگرایی فقهی که کشتار جمعی و جنایت علیه بشریت را در کوله دارند، این اندیشه نمایندگانی بدون سوابق نقض حقوق بشر برای حضور اجتماعی و سیاسی پیدا خواهد کرد. لیبرال دمکرات‌ها با فرض این اقلیت قدرتمند چه تصویری از آینده‌ی شریعت در ایران دارند؟

یک حکومت سکولار و لیبرال-دمکرات که در قانونگذاری بر اساس منافع ملی و عقل جمعی و خیر عمومی (و نه ایدئولوژی) عمل می‌کند و پیوستگی‌ها و دلبستگی‌های مذهبی بخشی از شهروندان را مقدم بر منافع همگان قرار نمی‌دهد با واقعیت باوربخشی از این شهروندان به اجرای شریعت در حوزه‌ی عمومی چه خواهد کرد؟ لیبرال دمکراسی‌ها در همه جای دنیا تا کجا می‌توانند در سیاست عمومی خویش با گروه‌های اقلیت یا مذهبی‌های شریعتگرا کنار آمده و به باورها، اعمال، سنت‌ها و جهان بینی آنها رسمیت ببخشند، بالاخص آنجا که این باورها با برابری شهروندان در

برابر قانون و حقوق بشر تک تک آنها در تعارض هستند؟ آیا جایی برای مصالحه هست؟

آیا بازگشت به مدل عصر مشروطیت یعنی تبدیل برخی از قوانین شریعت به قانون کشور برای حاکمیت قانون بدون تسلط اسلامگرایان کافی است؟ آیا قوانین مدنی مصوب در دوران پس از مشروطیت امروز کاربرد دارند؟ آیا سیستم حقوق عرفی برخی جوامع انگلوساکسون برای ایجاد تلائم میان حاکمیت یک قانون واحد در کشور و به رسمیت شناختن شریعت به عنوان روال جاری و محدود میان افراد شریعتمدار و ملاک حل اختلافات داخلی آنان موفق تر نخواهد بود؟ آیا با قساوت‌های ناشی از اجرای شریعت و خشم نهفته‌ی عمومی از قطع دست و پا و حجاب اجباری و سنگسار و شلاق، ایران لیبرال دمکرات به نظامی کاملاً سکولار مثل فرانسه یا ترکیه‌ی قبل از حکومت حزب عدالت و توسعه بازگشت نخواهد کرد؟

رای دیوان عالی ایالات متحده

در سال ۱۹۹۰ موردی در دیوان عالی ایالات متحده مورد بررسی قرار گرفت که تعارض میان قوانین کشور و روال جاری در یک اقلیت دینی را نشانه می‌گرفت. موضوع مربوط می‌شد به استفاده از یک داروی سمی در مراسم مذهبی امریکایی‌های بومی. رای اکثریت اعضای دیوان این بود که رفتار مذهبی باید در محدوده‌ی مقررات دولتی انجام گیرد و این البته تا آنجاست که قانون با هدف محدود کردن یا حذف یک دسته از اعمال مذهبی خاص وضع نشده باشد. (پرونده‌ی بخش استخدام علیه اسمیت) دلیل این حکم نیز آن بود که وابسته کردن اجرای یک قانون به تلاقی و عدم تلاقی با یک دستور دینی در واقع منوط کردن اجرای قانون به خواست و سلیقه‌ی افراد است. این حکم به دقت تفکیک دین و دولت

در نظام حقوقی ایالات متحده را با حفظ بسی طرفی حکومت و بدون محدود کردن آزادی‌های مذهبی توسط دولت مورد توجه قرار می‌دهد. در مدل تفکیک دین و دولت در ایالات متحده جایی برای اجرای دستورات شریعت یا آیین‌های یک دین خاص (در صورت نقض قانون) در عرصه‌ی عمومی نخواهد بود، گرچه آزادی‌های مذهبی رعایت می‌شود.

شریعت به منزله‌ی دستورات محدوددهی خصوصی

سر اسقف کانتربری، رووان ویلیامز، در یک سخنرانی در فوریه‌ی ۲۰۰۸ تلاش کرد راه حلی برای حیات اجتماعی مسلمانان مهاجر در کشورهای لیبرال دموکرات عرضه کند. او در برابر این پرسش که قوانین کشوری تا چه حد می‌توانند دست جوامع اقلیت را برای پیروی از دستورات حقوقی و اخلاقی خود باز بگذارند این پیشنهاد را مطرح می‌کند که دولت لیبرال می‌تواند در برخی قلمروها محدودده‌های قانونی تکمیلی (مثل شریعت) را به رسمیت بشناسد بدون آن که حاکمیت خود را واگذار کند یا آن را بر همه‌ی صداها تحمیل کند. از نگاه او هیچ یک از این محدودده‌های مکمل حتی در محدودده‌های خصوصی نمی‌توانند ناقض دسترسی افراد به حقوق خود تحت شرایط شهروندی یا منتهی به مجازات افراد برای استیفای آن حقوق باشند.

معنی این امر آن است که اگر یک زن و مرد مسلمان خواستند در بریتانیا بر اساس دستورات اسلام از یکدیگر جدا شوند و هر دو به این دستورات باور دارند نباید معنی برای آنها وجود داشته باشد اما اگر زن نخواست احکام حضانت شریعت را بپذیرد و مدعی حضانت فرزندانش تحت قوانین جاری بریتانیا شد شوهر باورمند نباید چنین چیزی را به وی تحمیل کند. مورد دیگر روابط شخصیه است. اگر یک دختر مسلمان خواست دوست پسر بگیرد یا بدون حجاب به استخر عمومی برود

خانواده‌ی مذهبی وی حق نخواهند داشت وی را تنبیه کنند. اما پرسشی که در برابر ویلیامز قرار می‌گیرد آن است که چگونه برخورداری از این حقوق و منع اعمال مجازات بر کسانی که در جوامع اقلیت نمی‌خواهند از دستورات مذهبی پیروی کنند تضمین خواهد شد. دولت چگونه می‌تواند از اعمال زور پدر بر دختر بالغ در موضوع حجاب یا گرفتن دوست پسر یا ازدواج با غیرمسلمان جلوگیری کند؟ با همین دغدغه و با نگاه به تضاد دستورات شریعت با قوانین عرفی حتی در محدوده‌ی زندگی خصوصی است که رای دهندگان در ایالت اوکلاهما (امریکا) با هفتاد درصد آرا، اعمال دستورات شریعت را در ایالت خود در یک مورد همه‌پرسی در انتخابات نوامبر ۲۰۱۰ منع کردند. برخی مقامات سیاسی ایالات متحده مثل نیوت گینگریچ (سخنگوی سابق مجلس نمایندگان از حزب جمهوریخواه و نامزد انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۲) خواهان تصویب یک قانون فدرال برای منع دادگاه‌های این کشور از لحاظ دستورات شریعت در تصمیم‌گیری‌های قضایی در هر شرایطی هستند.

عدالت و عقل

اگر عدالت و عقل معیار تصمیم‌گیری باشند اعمال و اجرای احکام و دستورات هر یک از ادیان یا سنت‌های اجتماعی منوط خواهد بود به عدم تعارض آنها با انصاف و عقل جمعی. روزه و نماز و حج رفتن افراد در هیچ جامعه‌ای ناقض عدالت و عقل جمعی نیست اما مجازات‌های وحشیانه مثل سنگسار و قطع دست و پا حتی اگر یک گروه اجتماعی به آنها باور داشته باشد با عدالت و انصاف در تعارض است. برگزاری مراسم اعتکاف در یک مسجد حقی از کسی ضایع نمی‌کند (اگر صدای بلندگو مزاحم همسایگان نشود و هزینه‌ی آن از منابع عمومی تأمین نشده باشد) اما نابرابری زن و مرد در ارث یا نابرابری آنها در شهادت در دادگاه یا منع

زنان از کسب مشاغل قضایی ناقض اصل عدالت و برابری است. رسمیت دادن به ازدواج افراد بر اساس صیغه‌ی شرعی در کنار رسمیت قانونی حقی را از کسی ضایع نمی‌کند اما اجازه‌ی چند همسری به مردان (و نه زنان) ناقض حقوق زنان و بر خلاف انصاف و عدالت است.

این دو معیار البته شریعتمداران اسلامگرا را قانع نمی‌سازد. آنها تنها در صورت در اختیار داشتن قدرت مطلقه قانع می‌شوند. آنها می‌خواهند به واسطه‌ی قدرت رای (در صورت داشتن اکثریت در یک جامعه) و قدرت تهدید و ارباب و ترور (در صورت اقلیت بودن چه در جامعه‌ای با اکثریت غیرمسلمان و چه در جامعه‌ای با اکثریت مسلمان) دستورات مورد نظر خود را به اجرا بگذارند. اسلامگرایان مدعی هستند که دین آنها «فرد» را به جای دستورات الهی در مرکز توجه قرار نمی‌دهد و این که یک فرد یا گروهی از افراد (زنان، غیرمسلمانان، سنیان، همجنسگرایان، شیعیان دگراندیش) احساس کنند حقوق آنها ضایع شده یا با عدالت و انصاف با آنها برخورد نشده اهمیتی ندارد.

تکثر و برابری

اسلامگرایان (خواهان اجرای احکام شریعت با اتکا به قدرت سیاسی) هر جا که در قدرت نباشند با اتکا به ارزش‌های تکثر و برابری خواهانه پی‌گیر سبک زندگی مورد نظر خود بر اساس دستورات شریعت می‌شوند (مثل تلقی ممانعت از ورود دختران باحجاب به مدارس به عنوانی امری خلاف اعلامیه حقوق بشر توسط جعفر سبحانی در نامه به الهام علی‌اف رئیس جمهور آذربایجان، تابناک، ۲۵ دی ۱۳۸۹) و هر جا در قدرت باشند هم اصل برابری و هم اصل اختیار و تکثر را نادیده می‌گیرند (حجاب را برای همه از جمله غیر مسلمانان و غیر باورمندان اجباری می‌سازند). دمکراسی و آزادی و حقوق بشر برای اسلامگرایان صرفاً ابزاری برای

تثبیت قدرت اجتماعی آنهاست و وقتی قدرت آنها تثبیت شد آنها را به دور می‌اندازند.

حقوق فرد دیندار و نه گروه دینداران

نظام دمکراسی لیبرال به یک فرد باورمند مسلمان، مسیحی یا یهودی از آن جهت که شهروند کشور است و دارای حقوق مشخص احترام می‌گذارد و از احقاق حقوق آنها حفاظت می‌کند اما همین فرد از آن جهت که عضو یک گروه مذهبی است، گروهی که به دنبال هویت دینی خویش بر اساس اجرای دستوراتی مشخص است، دارای حقوق ویژه‌ای نیست. نظام لیبرال آزادی‌های مذهبی فرد را «بما هو فرد» به رسمیت می‌شناسد و نه فرد به عنوان عضوی از یک گروه مذهبی خاص.

خواست اسلامگرایان این است که دستورات آنها به عنوان حق اختصاصی (همان امتیاز) بر فراز قانونی که با همه به طور برابر رفتار می‌کند گذاشته شود اما مخالفان اسلامگرایان می‌گویند آزار دهندگان جنسی کودکان، گیاهخواران، فارغ‌التحصیلان بهترین دانشگاه‌ها، ثروتمندان یا نژادپرستان نیز ممکن است همین خواست را داشته باشند.

دو تحول مهم در جامعه‌ی ایران در چهار دهه‌ی گذشته رخ داده که بازگشت به نظام حقوق مابعد مشروطیت در تلائم میان شریعت و قانون را در یک ایران دمکرات و لیبرال دشوار می‌سازد:

۱) اعمال اجباری دستورات قساوت‌مندان‌هی شریعت و اجباری کردن بسیاری از دستورات برای همه‌ی شهروندان که بخش قابل توجهی از شهروندان، بالاخص زنان و جوانان را نسبت به شریعت و احکام آن بسیار بدبین و شاید متفرد ساخته است؛ در تنظیم قوانین بر اساس احکام شرع در دوران پس از مشروطه اولاً بسیاری از احکام مبتنی بر نابرابری و احکام قساوت‌مندان به حاشیه رانده شدند و ثانیاً برخی از دستورات شرعی به

تدریج مورد اعمال واقع نشدند؛ و

۲) برآمدن نسلی که چندان به اجرای شریعت باور ندارد و دین را جدای از دولت می‌داند. از سوی دیگر در جامعه‌ی ایران به دلیل سوابق تاریخی و فرهنگی، سکولاریسم نوع فرانسوی نامحتمل به نظر می‌آید.

بنا براین، سکولاریسم نوع امریکایی که آزادی‌های مذهبی فردی را در عین جدایی دین و دولت به رسمیت می‌شناسد گزینه‌ای نزدیک تر به شرایط امروز و آینده‌ی ایران به نظر می‌رسد. در این نوع سکولاریسم نیز اجرای شریعت در حوزه‌هایی محدود (مثل احکام مربوط به خانواده) به واسطه‌ی تبعیض علیه زنان غیر قابل قبول به نظر می‌رسد.

۳-۷- چهره‌ی دین در ایران مابعد اسلامگرایی

پرسش اساسی برای بسیاری از فعالان جنبش سبز آن بوده که در صورت پیروزی جنبش سبز یا مقابله‌ی دراز مدت حکومت و جنبش چه بر سر دین در ایران خواهد آمد: آیا پیشروان و فعالان این جنبش که عموماً سکولار هستند (مذهبی یا غیرمذهبی) به تفکیک نهادهای دینی و سیاسی وفادار مانده و بدان عمل خواهند کرد؟ آیا جامعه با توجه به مصیبت‌هایی که از نهادهای دینی کشیده آنها را نابود نخواهد کرد؟ آیا گروه دیگری از دینداران سیاسی حکومت را به دست گرفته و جمهوری اسلامی به شکلی دیگر ادامه پیدا خواهد کرد؟ آیا چهل سال تجربه‌ی اسفناک حکومت دینی مردم را به حرکت‌هایی از همان نوع که در انقلاب فرانسه رخ داد سوق نمی‌دهد؟ چه سناریوهایی برای دین و نهادهای دینی محتمل است؟

بر اساس رفتاری که حکومت در برابر این جنبش در دراز مدت در پیش خواهد گرفت سه سناریو برای دین در عرصه‌ی عمومی پس از پیروزی جنبش سبز یا تقابل طولانی مدت رژیم و جنبش قابل تصور است:

نهادهای دینی آماج حملات خشونت بار مردم

در صورت تداوم خشونت لگام گسیخته و استفاده‌ی ابزاری از دین در عرصه‌ی عمومی برای توجیه فریبکاری، دروغ‌گویی و اعمال ضد انسانی و ضد اخلاقی هیئت حاکمه و بروز بحرانی گسترده که زمام امور را از دست حکومت خارج کند باید منتظر عکس‌العمل شدید مردم در برابر نهادهای دینی در فردای فروپاشی حکومت بود. شکاف میان دولت و مردم در این شرایط به شکاف دین (همان وجه نهادینه‌ی باورها و اعتقادات عمومی) و مردم خواهد انجامید چون دین و نهادهای دینی در دولت سرکوب متبلور شده‌اند. در این شرایط جنبش و جهی رادیکال به خود خواهد گرفت و هرگونه حضور دین در عرصه‌ی عمومی را نفی خواهد کرد (شعارهای «استقلال آزادی، جمهوری ایرانی»، یا «مرگ بر جمهوری اسلامی» پس از سرکوب گسترده‌ی حکومت به گوش رسیدند).

هنگامی که از بام مسجد لولاگر به مردم تیراندازی شود، در مسجد امیرالمومنین افراد را شکنجه داده و به تجاوز جنسی تهدید کنند، در افرادی پس از ماه‌ها شکنجه به افراد تنها مهر و قران داده می‌شود (نامه‌ی سعید ملک پور، امروز، ۴ فروردین ۱۳۸۹)، و مداحان و هیئت‌ها و بسیج مساجد در صف اول سرکوب بوده و به شکنجه و تجاوز جنسی اقدام می‌کنند، پس از سست شدن قدرت چنین نظامی مراکز مذهبی که رنگ و بوی دولتی دارند (تقریباً همه‌ی آنها) مورد حمله قرار خواهند گرفت و روحانیت از هر سنخ و گروه آن مورد بی‌حرمتی و انتقام‌گیری واقع خواهند شد. از مردمی که چهل سال در خیابان‌ها هر روز مورد تحقیر و شکنجه‌ی این حکومت و عوامل نزدیک به روحانیت و دخیل در نهادهای دینی واقع شده و در این جنبش نیز مورد کشتار و شکنجه و تجاوز جنسی واقع شده‌اند به دشواری می‌توان انتظار رفتار عقلانی و قانونی داشت. شدت این عکس‌العمل به طول مدت سرکوب‌ها و شدت آنها بستگی خواهد داشت.

این حرکات و عکس‌العمل‌ها پس از فروکش کردن خشم مردم در دراز مدت به حکومتی مثل فرانسه منجر خواهد شد که ایدئولوژی سکولاریسم را بر خواهد گزید و از بروز هرگونه نماد دینی در عرصه‌ی عمومی جلوگیری خواهد کرد. اگر نهادهای دینی با مردم مدارا نکنند، به سرکوب‌ها مشروعیت دینی بدهند و در شرایط سرکوب در کنار حکومت بایستند نباید انتظار مدارا در شرایط سقوط حکومت را داشته باشند، گرچه در هر شرایطی باید حکومت و مخالفانش را به مدارا تشویق کرد.

تفکیک نهادهای دینی از نهادهای سیاسی

در صورت جابجایی قدرت در درون ساختار نظام جمهوری اسلامی مثل تغییر رهبری و اجرای تفسیر موسع قانون اساسی و دست‌نگاه داشتن حکومت در اعمال خشونت بیشتر یا انتقال آرام قدرت و شکل‌گیری حکومت بر اساس همه‌پرسی و انتخابات آزاد، سالم و رقابتی، روحانیت به نهادهای دینی باز خواهد گشت و روحانیون دخالت حداقلی در حکومت خواهند یافت. در این صورت حکومت وجه عرفی‌تری یافته و نهادهای دینی عموماً از بازی در صحنه‌ی سیاسی به نحو مستقیم کناره خواهند گرفت و بیشتر به صورت یک گروه مرجع بر عرصه‌ی سیاسی تأثیر خواهند گذاشت. در این صورت واکنش مردم به نهادهای دینی فردای این تحولات مطمئناً خشونت‌آمیز نخواهد بود و تنها روحانیت همانند دستگاه کلیسا مجبور به پوزش‌خواهی از اعمال گذشته‌ی خود مثل تحمیل آرا و باورهای خود بر مردم و اجرای احکام خشونت‌آمیز خواهد بود و تلاش خواهد کرد رابطه‌ی خود با اقلشار مختلف مردم را بازسازی کند. در این شرایط بر و بساط روحانیت از دستگاه‌های دولتی برچیده خواهد شد و دولت مهم‌ترین منبع ارتزاق آنها نخواهد بود. همچنین بخش عمده‌ای از منابع مالی دستگاه روحانیت از کف خواهد رفت و نهادهای دینی

نمی‌توانند به بریز و بپاش امروز خود ادامه دهند.

این سناریو به وضعیتی مشابه رابطه‌ی دین و دولت در ایالات متحده یا انگلستان منجر خواهد شد که نهادهای دینی در سیاست دخالت نخواهند کرد (خواه رئیس‌کشور رئیس دستگاه مذهب باشد یا نباشد، و خواه نهادهای دینی از دولت بودجه دریافت کنند یا نکنند) اما روحانیت به طور غیرمستقیم بر روال‌های سیاسی و سیاست‌ها مؤثر واقع خواهد شد و نمادهای دینی در حد عموماً مقبول آنها در عرصه‌ی سیاسی باقی خواهند ماند. این امر به پویایی رابطه‌ی دین و دولت و تلاش هر دو سو برای به چنگ آوردن خاگریزهای بیشتر اما بر اساس قواعد بازی دموکراتیک منجر خواهد شد، شبیه به رابطه‌ای که امروز نهادهای دینی و دولت در ایالات متحده دارا هستند. در این حال جامعه قادر خواهد بود هویت مذهبی‌اش را در کنار دیگر هویت‌هایش حفظ کند در عین این که دین و نهادهای دینی در حوزه‌ی عمومی محدودکننده‌ی آزادی‌های دیگر نخواهد بود.

در چارچوب این سناریو تمام موسسات دولتی که به استخدام روحانیون می‌پردازند تعطیل خواهند شد، موسسات و نهادهایی مثل نمایندگی ولی فقیه در وزارت جهاد کشاورزی و سپاه پاسداران، سازمان‌های عقیدتی سیاسی ارتش جمهوری اسلامی ایران، ناجا، وزارت دفاع، سازمان تبلیغات اسلامی، نمایندگی ولی فقیه در دانشگاه‌ها، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، نمایندگی رهبری در امور اهل سنت بلوچستان، شورای سیاست‌گذاری ائمه جمعه، معاونت تبلیغ و آموزش‌های کاربردی، موسسه فرهنگی تبلیغی امام موسی صدر، سازمان اوقاف و امور خیریه، مجمع جهانی اهل بیت، ستاد احیای زکات، مسجد جمکران، موسسه آینده روشن، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ستاد اقامه نماز، دادگاه ویژه روحانیت، سازمان عقیدتی سیاسی ستاد کل نیروهای مسلح و موسسه اسراء.

در این حال دولت بر اساس بی‌طرفی ایدئولوژیک عمل کرده و به نمادهای همه‌ی ادیان به طور مساوی احترام خواهد گذارد در عین آن که گروهی که اکثریت را در پارلمان خواهد داشت (شیعیان) امکان اعمال قدرت بیشتری را در فرایندهای دموکراتیک خواهد داشت بدون آن که حقوق اقلیت‌ها نقض شود.

پایان عصر دوگانگی نهادهای دینی

در صورت تداوم حکومت دینی موجود با اتکا به قوای قهریه و بستن هر گونه منفذ برای بروز دیگر دیدگاه‌ها نسبت به دین، در کنار تداوم جنبش سبز یعنی طولانی شدن مدت مقابله میان حکومت و جنبش، نهادهای دینی موجود که واقعاً در دوران چهل ساله دولتی شده‌اند (بودجه و سیاست‌های آنها توسط دولت تعیین می‌شود و مدیریت آنها در اختیار حکومت است) رسماً و کاملاً دولتی شده و مخاطبان غیردولتی خود را مثل احزاب کمونیست در اروپای شرقی از دست خواهند داد. مسجدی که مردم نتوانند در آن برای فرزندان کشته شده شان مراسم ختم بگیرند یا از بام آن به مردم تیراندازی شود یا نیروهای سرکوب آن را بگردانند دیگر مسجدی مورد توجه عموم نخواهد بود.

در این حال دیگر نه روحانیت غیر دولتی خواهد توانست پشت حکومت بایستد تا از رانت‌های آن برخوردار شود و نه مردم خواهند توانست با نهادهای رسمی دینی نسبتی برقرار کنند. آن دسته از روحانیون که بتوانند استقلال خود را حفظ کنند بسیار قلیل خواهند بود و تحت فشارهای حکومت ضعیف‌تر و ضعیف‌تر خواهند شد. بنابر این، دین کاملاً در سمت حکومت جبار خواهد ایستاد و مردم در سمتی دیگر و حتی اگر حکومت در این شرایط تداوم پیدا کند نهادهای دینی یکپارچه مورد تحریم مردم واقع خواهند شد و اثری از استقلال آنها باقی نخواهد ماند.

وضعیت نهادهای دینی در این دوره با احزاب دولتی کمونیستی در دوران استالین و دیگر دول دیکتاتوری اروپای شرقی شباهت خواهند یافت. دین به ایدئولوژی حکومت تقلیل خواهد یافت و در دولت کاملاً ادغام خواهد شد و دیگر نگاهی به مردم و نگاهی به قدرت حاکم نخواهد داشت. در این حال شکاف میان مردم و نهادهای دینی بدون یک انقلاب یا انتقال آرام قدرت به صورت عملی گسترش یافته و دینداری (دین سازمان یافته) به جز به صورت بخشی از دیوانسالاری دولتی از صحنه عمومی رخت بر خواهد بست. جامعه همواره زودتر از حکومت تحولات درونی را منعکس می کند و پیش از اعلام رسمی دین به عنوان بخشی از دیوانسالاری حکومتی آن را به کناری خواهد نهاد.

در میان این سه سناریو یعنی سناریوی دین سکولاریزه‌ی فرانسوی، دین مدنی امریکایی و ایدئولوژی مسلط اروپای شرقی، سناریوی امریکایی برای جامعه‌ی ایران کم هزینه تر، معقول تر و عملی تر می نماید. سناریوی ایدئولوژی دولتی در اروپای شرقی نه به کار دین می آید و نه جامعه، چون دین را از کارکردهای مورد نظر در جوامع دور کرده و جامعه را از منافع تعامل نهادهای دینی و دولتی محروم خواهد کرد. سناریوی فرانسوی نیز با مشکل محدود شدن آزادی‌های مذهبی مواجه است در عین آن که متضمن کنترل بیشتری بر نهادهای دینی و کنش آنها در عرصه‌ی عمومی است.

۴-۷- آیا اسلام لیبرال ممکن است؟

شاید امروز سخن گفتن از اسلام در جامعه‌ی لیبرال و اسلام لیبرال در بافت و سیاق جامعه‌ی ایران زود باشد (چون چنین جامعه‌ای و چنان پدیده‌ای تحقق نیافته است) اما اسلامگرایان حاکم بر ایران و طرفداران اسلام سیاسی (بخش عمده‌ای از روشنفکران و نواندیشان دینی) چند صباحی است برای پیشگیری از تحقق چنین جامعه‌ای از یک سو به

لیبرالیسم می‌تازند (با نا میهن پرست یا جنگ طلب خواندن لیبرال‌هایی که به دخالت بشر دوستانه در شرایط سلاخی مردم توسط قصابانی مثل بشار اسد یا معمر قذافی قائلند یا نامگذاری مجموعه‌ای از ایده‌های مدافع برده‌برداری و تبعیض و استعمار و دشمن دمکراسی به لیبرالیسم) و از سوی دیگر کشورهای لیبرال دمکرات را با امپریالیسم مساوی می‌گیرند تا از لیبرال دمکراسی سلب مشروعیت کنند.

طرفه آنجاست که کسانی که چنین تصویری از لیبرالیسم عرضه می‌کنند یک موجود متولد ناشده به عنوان «اسلام لیبرال» نیز برمی‌سازند. داستان تمسک آنها به اسلام رحمانی بالاخص برای طرفداران اسلام سیاسی (اسلامی که می‌خواهد مسلمانی را نردبام کسب قدرت قرار دهد) در این میان تنها کارکردی که دارد «روابط عمومی» برای طرد رقبای نظری و سیاسی لیبرال و غیردیندار در بازار سیاسی و عقیدتی دین و قدرت است. این موضوع را ذیلاً تبیین می‌کنم.

چهار معنای اسلام و لیبرال دمکراسی

با رهیافت جامعه‌شناسانه، اسلام نه فقط مجموعه‌ای از باورها و عقاید (الهیات یا کلام) و احکام و دستورالعمل‌ها (شریعت) بلکه یک تاریخ محقق شده در عالم خارج (اسلام چنانکه در هیئت باورها و رفتارهای مسلمانان ظاهر شده و می‌شود) و یک مجموعه نهاد دینی (روحانیت، وقف، مساجد و امامزاده‌ها، حوزه‌های تعلیم و تبلیغ) است. تا آنجا که اسلام به معنای مجموعه‌ای از باورها و عقاید در قاب و چارچوب حقوق و آزادی‌های فردی گرفته شود یا به عنوان مجموعه‌ای از دستورالعمل‌ها در حیطه‌ی زندگی شخصی (حجاب اختیاری، عبادات، مناسک) تلقی شود هیچ تعارضی با دمکراسی لیبرال ندارد و مسلمان لیبرال هم می‌توانیم داشته باشیم (این البته به معنای رحمانی بودن اسلام نیست؛ فقط بدین معناست

که گروهی می‌خواهند تجربه‌ی دیگری داشته باشند).

اما هنگامی که پای نهادهای دینی که همانند همه‌ی نهادهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی به دنبال قدرت و کسب و کار هستند به میان آمد در آن طبقه‌ی ممتازهی روحانیت پیدا می‌شود، معابد و پرستشگاه‌هایش به محل بسیج عناصر حزب‌اللهی برای سرکوب آزادی‌دیگران (امر به معروف م نهی از منکر) و کسب قدرت از سوی دیوانسالاری دینی تبدیل می‌شود، مقامات روحانی و سیاسی به داد و ستد با یکدیگر برای کسب منابع ثروت و اقتدار خواهند پرداخت و دین ابزار ارتقای اجتماعی، کسب امتیاز و فخر فروشی به دیگران قرار می‌گیرد.

جامعه‌ی لیبرال یکه تازی و تبدیل بخش معاملات و اجتماعیات اسلام فقهی به قاعده‌ی بازی مستقر، تعرض نهادهای دینی به فراتر از حیطه‌ی عبادات و مناسک، داور قرار گرفتن دینداران در تضادها و اختلافات و تفاوت نگرش‌ها در حوزه‌های قانونگزاری و سیاستگزاری، عزیزکردگی و امتیازات ویژه‌ی ارباب دین، و مدعیات اخلاقی دینداران (به ما هو دیندار) را بر نمی‌تابد در عین آن که زمینه را برای هر چه شفاف تر شدن اسلام تاریخی و اسلام به عنوان نهاد دین و نوعی متاع برای فروش فراهم می‌کند، متاعی که جایی در سخنان اسلامگرایان و متالهان و اهل شریعت و نیز نو اندیشان دینی و روشنفکران مذهبی که در پی احیای دین هستند ندارد. اگر چنین بود انگیزه‌ای برای نفی آزادی غیر دینداران تا حد تمسخر نهاد دین و ارباب دین تحت عنوان مبهم «توهین به مقدسات» یا «دشمنی با اسلام» نمی‌داشتند.

مسلمان لیبرال

مسلمان لیبرال ممکن است اما:

(۱) بدون عضویت وی در نهادی که دین را می‌خواهد ابزار کسب و کار

قرار دهد (در جوامعی با اکثریت مسلمان با نهادهای دینی‌ای که علی‌رغم کلیساهای لیبرال درشان بر روی همه باز نیست، بازار دین را تنها برای خود می‌خواهند و گستره‌ی عمومی را صرفاً متعلق به خویش می‌دانند)

(۲) به رسمیت شناختن و نفی تاریخ سلطه‌طلبی و نقض حقوق زنان، غیر مسلمانان، دگر باشان و غیر دینداران توسط مسلمانان از سوی وی،

(۳) رد بخش معاملات دین (در برابر عباداتی که صرفاً جنبه‌ی شخصی دارند) یا آنچه حاکمان جمهوری اسلامی از آن به فقه سیاسی تعبیر می‌کنند،

(۴) نفی مرجعیت اخلاقی، ارزشی و هنجاری دینداران و ارباب دین در حوزه‌ی عمومی،

(۵) و کوتاه آمدن وی از باورها و عقایدش به عنوان دروازه‌ی بهشت (و عقاید دیگران به منزله‌ی دروازه‌ی دوزخ).

جریان مستقر و معمول در میان مسلمانان این گونه مسلمانان لیبرال را رد و نفی می‌کند و مصادیق آن هم بسیار نادرند اما وجود آن «منطقاً» قابل تصور است. همچنین مسلمانانی هستند که به یک یا چند مورد از موارد پنجگانه فوق باور دارند اما مسلمانانی که در میان ایرانیان به هر پنج شاخص باور داشته باشند و عمل کنند بسیار نادرند. اما جامعه‌شناس با تصوراتش کار نمی‌کند بلکه به آنچه در جهان واقع می‌گذرد نگاه می‌کند. اگر جامعه‌شناس در مشاهداتش دریافت که کسانی که خود را مسلمان لیبرال یا آزادیخواه معرفی می‌کنند دهه‌هاست تنها آزادی را برای خود و دوستانشان می‌خواهند، با حقوق مساوی برای همجنسگرایان مخالفند، سبک زندگی شان همانند اسلامگرایان حاکم است، با زنان و دختران رفتاری پدرسالارانه دارند، در نوشته‌هایشان به جای تبیین مرتباً توصیه‌هایی در مقام خدایی عرضه می‌کنند، و منکر بازاری به نام بازار دین هستند چه نتیجه‌ای می‌گیرد؟ آیا در عمل نباید سخن نمایندگان رسمی دین را باور کرد که دیندار قائل به حقوق مساوی برای همگان (زن و مرد، همجنسگرا

و ناهمجسنگرا، سنی و شیعه، دیندار و غیردیندار) را اصولاً مسلمان نمی‌دانند؟ مشکل جامعه‌شناس چیست که علی‌رغم گشتن نمی‌تواند مسلمان شیعه‌ی ایرانی و لیبرال پیدا کند؟

وقتی کسانی که خود را مسلمان لیبرال و آزادیخواه و طرفدار اسلام رحمانی تلقی می‌کنند علاوه بر ارائه‌ی تصویر نادرست از لیبرال دموکراسی (مساوی‌قرار دادن تاریخ تبعیض و خشونت و سلطه‌جویی با آزادیخواهی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی)، مخالفان لیبرال خود را با برجسب‌هایی که اسلامگرایان حاکم در ایران در ساختن آنها خبرگی دارند (بی‌اطلاعی از اسلام و اخلاق، همسویی با امپریالیسم، بیگانه‌دوستی، طرفداری از ریختن خون میلیون‌ها ایرانی، همکاری با دول متخاصم) می‌نوازند چگونه می‌توان این دو تعبیر یعنی مسلمان و لیبرال را در کنار هم تصور کرد (تصدیقش بماند برای بعد)؟

روایت رحمانی

نه از مجموعه‌ی عقاید و احکام و نه از اسلام تاریخی و اسلام به عنوان نهاد می‌توان «اسلام رحمانی» ساخت. قائلان به «اسلام رحمانی» نمی‌گویند که کدام اسلام را منظور می‌کنند وقتی از رحمانیت آن سخن می‌گویند. آیا می‌توان از شریعت واقعاً موجود اسلام را علی‌رغم تفاسیر متکثر از آن کاملاً رحمانی دانست؟ آیا اصولاً مجموعه‌ای از باورها یا عقاید در باب امور غیرقابل مشاهده و غیر-یا فر-عقلانی (باور به توحید یا رستاخیز) می‌تواند قید رحمانی به خود بگیرد؟ توحید و رستاخیز (بالاخص با توصیفات که از دوزخ و سزواران به آن شده) چه ربطی به رحمانیت دارند؟

کارنامه‌ی نهادهای دینی را که در برابر چشمان ماست چگونه می‌توان صرفاً رحمانی دانست؟ آیا تاریخ اسلام را می‌توان صرفاً با رحمانیت برای

مخاطبان توضیح داد؟ تنها شق محتملی که می ماند آن است که اسلام رحمانی ساخته‌ی کسانی باشد که می خواهند اسلام (نهادی که می خواهند در برابر نهاد روحانیت با اقتدار دینی نواندیشان یا روشنفکران دینی بسازند) را مستمسک عروج از نردبان اقتدار اجتماعی و قدرت سیاسی قرار دهند و مغازه‌ای در برابر مغازه‌ی روحانیت باز کنند. فراموش نکنیم که در بازار دین هر کالایی برای خرید و فروش است و کسی برای رضای خدا یک کاسبی را نمی چرخاند.

مرجعیت اخلاقی

لیبرال‌ها بر این باورند که حساب دین و اخلاق از هم جداست و دینداری هیچ نسبت منطقی با اخلاقی بودن ندارد. آنها از این که دینداران (سنتی یا مدرن، لیبرال غیر لیبرال، دمکرات و غیر دمکرات) در مقام نصیحت می‌نشینند خشنود نیستند چون برای آنها چنین مقامی را قائل نیستند. آنها این نکته را فقط در چارچوب‌های آکادمیک مطرح نمی‌کنند بلکه از ارباب و نهادهای دینی که خود را مرجع اخلاقی جامعه به حساب می‌آورند سلب صلاحیت می‌کنند. لیبرال‌ها اصولاً فقط اصول اخلاقی را مرجع اخلاق می‌دانند و نه نهاد یا گروهی از افراد را.

اما روشنفکران دینی و نواندیشان دینی برای آن که خود به عنوان بدیل روحانیت، اقتدار مذهبی جامعه را کسب کنند در مقام معلمان اخلاق نیز نشسته‌اند، نصیحت و اندرز می‌فروشند، و به مسلمانان سنتی و غیردینداران درس اخلاق می‌دهند. ادعای آنها به اعتدال و میانه‌روی در همه‌ی امور (به درستی یا نادرستی، با رعایت معیارهای ارسطویی یا بدون آن معیارها، که استفاده‌ی نادرست آنها از این مفهوم گناه منتقدانشان نیست) دقیقاً در همین چارچوب قابل فهم است.

غیر از تمسک دائمی به تصویری که از وسط طلایی دارند (وسط به عنوان

نفی دو طرف یک دعوا: نه دوست و نه دشمن، نه مسلمان خوار و نه کافر خوار) آنها در هیچ کدام از تعالیشان اولاً حساب اخلاق و دین را کاملاً و به صراحت از یکدیگر سوا نمی‌کنند (نمی‌توانند منکر اسوه‌ی اخلاقی بودن مقدسان دینی خود شوند و اگر بشوند از خیل دینداران بیرونند و اگر اسوه بودن آنها را ذکر نکنند با مخاطبان دیندار خود مشکل پیدا می‌کنند) و حداکثر به جای مساوی قرار دادن دین و اخلاق یا معرفی اخلاق به عنوان شعبه‌ای از دین، دین را یکی از منابع اخلاق معرفی می‌کنند؛ ثانیاً مرجعیت اخلاقی رهبران دینی و ارباب دین را منکر نشده‌اند چون با این کار مرجعیت اخلاقی خود را نیز که با ردای دین و دین‌شناسی به میدان آمده‌اند منکر می‌شوند که البته به کار بر ساختن کسب و کار تازه‌ای در بازار دین ضرر می‌زند؛ و ثالثاً از نصیحت به دیگران خودداری نمی‌کنند.

اسلام خیلی از چیزهاست

اسلام همان طور که اسلام مراجع تقلید صادر کننده‌ی فتوای قتل و اعدام و سنگسار و قطع دست و پا و انگشتان و اسلام ارباب و ارباب است اسلام مادران بسیاری از ما نیز هست که می‌خواستند به بهشت روند یا از دوزخ پرهیز کنند. اسلام، هر دوی اینهاست. آنها که می‌خواهند با نادیده گرفتن اسلام تاریخی و نهاد دین، بخش ترور و خشونت آن را نادیده بگیرند و فقط چهره‌ای رحمانی از آن ارائه کنند فاقد نگاه جامعه‌شناختی به دین هستند و در عین حال به تحریف واقعیت مشغولند. ما چه حقی داریم که اگر مصباح یزدی یا علی خامنه‌ای ادعای مسلمانان دارند و بر اساس دیدگاهی که در باب اسلام دارند شکنجه می‌کنند و آدم می‌کشند به آنها بگوییم که مسلمان نیستید؟ همان طور که حق نداریم به درویش و ارسته‌ای که نان از عرق جبین خویش می‌خورد و یا علی یا علی می‌کند (به کارهای دیگرش کاری نداریم) نمی‌توانیم بگوییم که پیرو علی نیست.

همان طور که گروهی ادعا می‌کنند اسلام محرک بر ساختن نوعی تمدن بوده، گروهی دیگر نیز آن را مخرب می‌دانند. باز اسلام در عالم اذهان، هر دوی اینهاست. چه اصراری داریم که دنیای واقعی را کوچک سازیم؟ همچنین اسلام (هر یک از وجوه چهارگانه‌ی آن) منطقاً می‌تواند عامل همه‌ی مشکلات جامعه‌ی ایران معرفی شود (نویسنده قائل به این نظر نیست) و در عین حال از سوی قائلان، جامعیت هم نداشته باشد. هیچ رابطه‌ای میان ملامت و سرزنش یک پدیده و جامع تصور کردن آن نیست. مشکل قائلان به اسلام رحمانی آن نیست که خود با اعضای دیگر جامعه در عین مسلمانی به رحمانیت رفتار می‌کنند؛ مشکل آنها این است که اسلام را به رحمانیت محدود می‌سازند. نه نگاه کلامی و فقهی به دین چنین اقتضایی دارد و نه نگاه جامعه‌شناختی و تاریخی به آن. چرا دین‌شناسان به جای بر ساختن تاریخ قلبی برای لیبرالیسم (معرفی تاجر برده و استعمار گران به عنوان آزادیخواه بدون آن که خود آنها چنین ادعایی داشته باشند) به معرفی تاریخ واقعی دین (بالاخص نهادهای دینی) به جامعه نمی‌پردازند و نهادهای دینی را چنان که هستند به مردم نمی‌نمایانند؟ چنین کاری چه هزینه‌هایی برای آنها دارد؟

مخالفت با حکومت دینی و نه دین

برای جامعه‌شناسان تاریخی چندان دشوار نیست که در پرس مخالفت با اسلام در ایران تحت حکومت ولایت فقیه، مداخله‌ی هر روزه‌ی حکومت در زندگی شخصی و جمعی شهروندان را ببینند و تخلیه‌ی روانی افراد را با ناسزا به آموزه‌های دینی و مراسم و شعائر آن یکی نگیرند، موضوعی که برخی از روشنفکران سابق و لاحق دینی به دلیل عدم رهیافت جامعه‌شناسانه از دیدن آن ناتوانند. همچنین تصور این موضوع دشوار نیست که با سقوط جمهوری اسلامی و جمع شدن بساط اسلامگرایی و اصلاح‌طلبی دینی و روشنفکری دینی این مخالفت‌ها در سطح عامه به شدت کاهش پیدا

خواهد کرد.

کافی است اجرای احکام دینی و مدعیات باورناکردنی روشنفکران و نواندیشان دینی در بر ساختن جامعه‌ی آرمانی دینی متوقف شود و دینداران سر در کاسه‌ی غیر خود نکنند تا ناراحتی‌ها از نهاد دین و تجربه‌ی معاصر دین در ایران به تدریج فراموش شود. از همین جهت اتکا بر نظرات برخی خوانندگان سایت‌های خبری منبع خوبی برای بر ساختن غولی بادکنکی به نام اسلام ستیزی نیست. مشکل معترضان با حکومت دینی و بسط قدرت نهادهای دینی است و نه باور به فرشتگان یا جن و پری. باز فراموش نکنیم که صاحبان نهادهای دینی استاد این گونه گول‌سازی‌ها هستند و نخواهند گذاشت گروه‌هایی دیگر از این طریق بازار آنها را کساد کنند.

۵-۲- مسلمانان بی‌خدا و اسلام‌زدایی از اسلام

حکومت دینی در ایران با شکل‌گیری و تحول و رفتارهای ویژه‌ی خود موجب برآمدن و رشد پدیده‌های تازه‌ای در جامعه‌ی ایران شده است. یکی از این پدیده‌ها «مسلمان بی‌خدا» است. امروز در ایران مسلمانانی هستند که نه فقط به شریعت و عرفان مذهبی بلکه به خدا و وحی و آموزه‌های پیامبر اسلام و ائمه‌ی شیعه هم اعتقادی ندارند و در عین حال خود را بی‌دین یا اهل دین دیگری نیز معرفی نمی‌کنند.

گروهی ممکن است مسلمانی این گروه را که بیشتر در مراسم و شعائر بروز می‌یابد یا به زبان جاری می‌شود ریاکاری و دورویی بنامند اما این پدیده فراتر از ریاکاری و دورویی به عنوان ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری است. گروهی هستند که واقعاً به خدای اسلام و شریعت آن و رهبران دینی‌اش باور ندارند اما خود را مسلمان معرفی می‌کنند حتی در خارج از کشور که دیگر نیازی به این دورویی ندارند تا از حکومت پاداشی دریافت کنند یا از تنبیهات آن بگریزند.

فرا تر از اسلام هویت

این مسلمانی حتی از «اسلام هویت» نیز فرا تر می‌رود. کارکرد اسلام هویت آن است که در برابر هویت دیگر (دینی، فرهنگی، قومی، منطقه‌ای) فرد را مجهز سازد. به عنوان مثال فردی که در جمعی قرار می‌گیرد که گروهی از آنان یهودی و گروهی مسیحی کاتولیک یا پروتستان، گروهی امریکایی و گروهی اروپایی، گروهی گیاهخوار و گروهی همجنسگرا، یا گروهی ایرلندی و گروهی هلندی هستند و ایرانی بودن یا اصولاً ملیت برایش عامل هویت به شمار نمی‌رود ممکن است احساس کند که بی‌دینی برای احساس تعلق کافی نیست و خود را که در خانواده‌ای مسلمان پرورش یافته مسلمان معرفی کند. امروز ما با مسلمانانی از ایران مواجه هستیم که هیچ نسبتی با خدای ادیان ابراهیمی ندارند و با کلام و شریعت مبتنی بر آن کاملاً فاصله گرفته‌اند اما همچنان خود را مسلمان معرفی می‌کنند.

چهار ویژگی مسلمانی بی‌خدا

این مسلمانی در برابر دینداری دیگران (خواه دینداری هویتی و خواه کلامی و شریعتمدارانه) تعریف نمی‌شود. این دینداری چهار مشخصه دارد:

۱. «غم گذشته» را می‌خورد به این معنا که به چیزی افتخارآمیز در گذشته متصل است. به همین دلیل تا موضوعی دیگر در گذشته قوت و قدرت پیدا کند (مثل آیین مهرگان یا گردنبد نقش تخت جمشید) مسلمانی بی‌خدا کنار گذاشته می‌شود.

۲. «آمیخته با خاطره» است به این معنا که بدان به عنوان بخشی از خاطرات متعلق به فرد (دل چسب یا دل ناچسب) نگریسته می‌شود. افراد احساس می‌کنند که اگر دیگر ابراز مسلمانی نکنند باید خاطره‌ی مادر بزرگشان را که با چادر سفید نماز می‌خواند یا اذان ظهر موذن زاده‌ی

اردبیلی یا دعای افطار شجریان را از ذهن پاک کنند یا احساس خوبی را که از رفتن به مسجد وکیل در شیراز یا مسجد شاه در اصفهان پیدا کرده‌اند فراموش کنند. کم نیستند ایرانیانی که برای قرار گذاشتن با دوست دختر خود از شاه چراغ شیراز یا امامزاده صالح در تهران استفاده کرده‌اند. اگر همین احساس با حضور در مقبره‌ی دانیال نبی در شوش یا معبد چغازنبیل در نزدیکی شوش یا کاخ آپادانای تخت جمشید و قبر کوروش در پاسارگاد پیدا شود یکی از ستون‌های مسلمانی بی‌خدا فرومی‌ریزد.

۳. «تکثرگرا»ست. این مسلمانان به درستی متوجه شده‌اند که توحید نتیجه‌ی فرایندی طولانی از نزاع میان قبایل سامی در زادگاه دین یهود بوده است. آنها دیگر به این عنصر وحدت بخش و در عین حال سرکوبگر نیاز ندارند و می‌خواهند از آن آزاد شوند در عین آن که همه‌ی مراسم و آیین‌های آن را نمی‌خواهند به دور بریزند (مثل قربانی کردن برای شفا یابی). این مسلمانان به دلیل سنت هزار ساله‌ی کلامی نمی‌توانند این خدای متشخص و یکه تاز را کنار بگذارند و نظام چند خدایی یا همه خدایی را به میان آورند و به همین دلیل اصل آن را کنار می‌گذارند.

۴. «نیایشی و نمایشی» است. این مسلمانان بی‌خدا ممکن است روزه بگیرند، تسبیح بگردانند، در مراسم ماه رمضان یا محرم مثل تهیه و توزیع نذری شرکت کنند یا حتی به مکه و کربلا و نجف و مشهد بروند. اما نیایش در اینجا بیشتر وجه تجربه کردن یک داستان را دارد تا عبودیت برای یک موجود ناشناخته. مسلمانی بی‌خدا بخشی از نیروی اجتماعی خود را مرهون داستان‌هایی است که در عرصه‌ی عمومی به میدان آورده و این داستان‌ها مثل داستان کربلا محبوبیت پیدا کرده‌اند. داستان‌های معراج پیامبر اسلام یا غار حرا یا شق القمر به هیچ وجه مانند داستان کربلا مورد توجه مسلمانان ایرانی قرار نگرفته‌اند.

چشم بستگی روحانیت

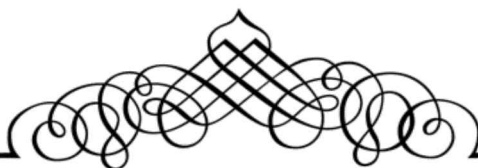
مشکل روحانیت در ایران آن است که این تحول را در نیافته است و صرفاً به حرف‌های خود گوش می‌کند. چهار دهه است که روحانیون از آسیب‌های فرهنگی و کسانی که مقدسات را نفی می‌کنند یا بدان‌ها باور ندارند شکایت می‌کنند و به هر حربه‌ای مثل قتل برای حذف آنها تمسک جستند اما مشکل آنها در حوزه‌ی فرهنگ که بسط بی‌دینی یا بی‌خدایی یا بی‌توجهی به شریعت است همچنان ادامه داشته و تشدید هم شده است. روحانیت شیعه در برابر جامعه‌ی ایران به کری و کوری دچار شده است. مسلمانان بی‌خدا با خدای اسلام که ریشه در جامعه‌ی بدوی عربستان دارد و احکام و دستورات غیرقابل قبولی (در زمانه‌ی امروز) صادر می‌کند مشکل دارند. اینها نمی‌توانند سنگسار و قطع دست و پا، ازدواج با کودک نه ساله، چند همسری، تحقیر زنان (محسوب کردن زن به عنوان نصف مرد) و حرمت موسیقی و نقاشی و مجسمه‌سازی و رقص را بپذیرند.

تجربه‌ی حکومت اسلامی به مسلمانان ایرانی چهره‌ی واقعی خدای شارع را که چهره‌ای، عصبانی، انتقام‌جو، عبوس و بی‌توجه به رنج‌ها و دردهای انسانی دارد (بر خلاف عیسی مسیح که غم آنها را می‌خورد) نشان داده است. بخشی از ایرانیانی که برای چهار دغدغه‌ی فوق‌بدیلی یافته‌اند و دیگر نیازی به مسلمانی برای رفع نیازهای خود نمی‌بینند به سراغ مسیحیت می‌روند چون خدایی قابل اتکاتر و انسانی‌تر در آن پیدا می‌کنند. در میان ادیانی که مسلمانان در ایران به آنها می‌گروند نه یهودیت، نه زرتشتی‌گری (که دین آبا و اجدادی آنهاست) و نه بهایی‌گری که دینی مدرن و ساخته‌ی خود آنهاست هیچ‌یک به اندازه‌ی مسیحیت نتوانسته پیرو از میان مسلمانان پیدا کند.

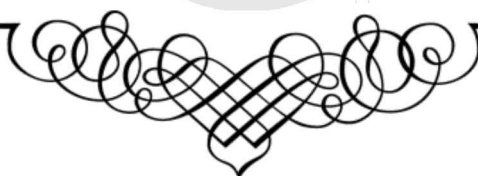
اسلام زدایی از اسلام

اگر امکان به عرصه آمدن و ظهور مقدسانی تازه از ادیانی جدید یا کهن در ایران امروز وجود داشت تقدس انحصاری از خدای اسلام اخذ شده و در صورت اشیا یا افراد نیز دمیده می شد یا به عبارت دیگر، از اسلام «اسلام زدایی» می شد. اسلام زدایی از اسلام تاریخی و اسلام نهادی (روحانیت) در عقول و جان های بسیاری از مسلمانان ایرانی انجام شده است اما هنوز به بخشی از ادبیات رسمی اهل فرهنگ و اقشار مختلف مردم تبدیل نشده است.

برای آن که مردم ایران پس از حذف حکومت دینی با اسلام کنار بیایند چاره ای به جز اسلام زدایی از اسلام موجود نیست. همان طور که کلیسای کاتولیک امروز بخش عمده ای از میراث کلیسا را نفی و نقد کرده (مثل تفتیش عقاید یا خود حق پنداری در برابر دیگر ادیان) یا مسکوت می گذارد (مثل مبارزه با همجنسگرایی یا وسایل پیشگیری در سخنان پاپ فرانسیس) و بدین طریق از مسیحیت کاتولیک نوعی مسیحیت زدایی می کند دستگاه مذهبی شیعه نیز در آینده برای آشتی با مردمی که چند دهه با تمسک به حکومت دینی آنها را تاراج و سرکوب کرده مجبور به اسلام زدایی از اسلام خواهد شد.



بخش سوم
عرفیگری و بی دینی



۸- جامعه‌شناسی و معرفت‌شناسی بی‌دینی

بی‌دینی به معنی عدم باور به ادیان موجود اعم از ادیان ابراهیمی و غیرابراهیمی همان قدر در چارچوب معرفت و دانش بشری قوت و استحکام دارد که دینداری. به همان ترتیبی که می‌توان میراث دین برای جامعه‌ی بشری را بر شمرده می‌توان به میراث بی‌دینی پرداخت. همان قدر که دینداران در شکل‌گیری فرهنگ و نهادهای اجتماعی مشارکت داشته و دارند بیدینان نیز در این حوزه‌ها درگیر بوده‌اند و از خود باقیات صالحات به جای گذاشته‌اند. بیدینان اکنون با انواع ایدئولوژی‌ها، برنامه‌ها و سیاست‌ها در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی بسیاری از جوامع حضور دارند. در بسیاری از جوامع شمار بی‌دینان با دینداران برابری می‌کند یا اگر برابری نکند اقلیت ناچیزی نیست. بسیاری از جوامع دین و شعائر دینی را به حوزه‌های خصوصی رانده‌اند و آن را در حوزه‌ی عمومی تحمل نمی‌کنند.

از همین جهت همان طور که جامعه‌شناسان به دین به عنوان یک نهاد اجتماعی با کارکردها و برنامه‌های ویژه‌اش مواجه شده و به مطالعه در باب آن می‌پردازند شایسته است در باب بی‌دینی نیز به همان اندازه تأمل و تبیین صورت گیرد: با بی‌دینان مصاحبه‌های ژرف انجام شود، آمار بی‌دینان و انواع صور بی‌دینی گردآوری شود، در باب بی‌دینی نظرسنجی‌های متداوم و گسترده صورت گیرد، و جوامع و نهادهای ویژه بی‌دینان مورد مطالعه

واقع شوند. جامعه‌شناسان و معرفت‌شناسان بی‌دینی هیچ خصومتی با دین و دینداران ندارند بلکه تلاش می‌کنند این پدید را بفهمند. بسیاری بی‌دینان نیز با دین و دینداری دشمن نیستند بلکه آن سبک از باور و زندگی را نمی‌پسندند.

این مطالعات باید با این هدف صورت گیرند که به پرسش‌های زیر پاسخ داده شود: چرا برخی از افراد در حوزه‌ی باورها یا شعائر اظهار بی‌دینی می‌کنند؟ این بی‌دینی آنها از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ صور و کارکردهای بی‌دینی کدامند؟ بی‌دینی افراد بلاخص در جوامعی با اکثریت دیندار و جوامعی با حکومت دینی که بی‌دینی را تنبیه و مجازات می‌کنند چگونه ظاهر می‌شود؟ آیا این ظهور متفاوت است با ظهور بی‌دینی در جوامع عرفی یا سکولار؟ بیدینان چه تاثیری در حوزه‌ی عمل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جوامع داشته‌اند؟ بی‌دینی چه نسبتی با روندهای اجتماعی و سیاسی موجود مثل دمکراتیزاسیون، عقلانی شدن، عرفی شدن، تمایز یابی اجتماعی، متکثر شدن جوامع و افزایش یا کاهش تساهل و مدارا داشته است؟ بی‌دینی چه نسبتی با جنبش‌های اجتماعی موجود مثل جنبش صلح‌طلبی، جنبش عدالتخواهی، جنبش حقوق زنان، جنبش حقوق مدنی و حقوق بشر و مانند آنها دارد؟ با بیدینان در جوامع مختلف چگونه برخورد می‌شود؟ سطح تسامح و تساهل در جوامع مختلف را چگونه می‌توان اندازه گرفت؟ جامعه‌شناسی بی‌دینی در صدد پاسخ به این پرسش‌هاست.

جامعه‌شناسی بی‌دینی نه نسخه‌ی دیگری از نظریه‌ی عرفی شدن یا سکولاریزاسیون و نه معادل با «بی‌دینی علمی» است که مارکسیست‌ها از آن سخن می‌گفته‌اند اما هر دو پدیده از حیث وجوه اجتماعی شان در جامعه‌شناسی بی‌دینی مورد بررسی قرار می‌گیرند. جامعه‌شناسی بی‌دینی یکی از شعب جامعه‌شناسی است که پدیده‌ی بی‌دینی در جوامع را به

عنوان یک امر جمعی و اجتماعی مورد مطالعه قرار می‌دهد. این که چرا جامعه‌شناسی بی‌دینی به اندازه‌ی جامعه‌شناسی دین مورد توجه قرار نگرفته است خود به عنوان یکی از موضوعات مورد بحث در جامعه‌شناسی بی‌دینی می‌تواند مورد توجه قرار گیرد.

معرفت‌شناسی بی‌دینی نیز همانند جامعه‌شناسی بی‌دینی به عنوان دانشی مرتبه‌ی دوم می‌تواند به فهم این پدیده از زاویه‌ای دیگر یاری برساند. در این حوزه می‌توان پرسش‌های زیر را طرح کرد: بی‌دینی چیست؟ باورهای بیدینانه چگونه شکل می‌گیرند یا احتمالاً زائل می‌شوند؟ افراد چگونه متوجه بی‌دینی خود می‌شوند؟ بی‌دینی چگونه توجیه می‌شود؟ چگونه می‌توان باورهای بیدینانه را مورد داوری و مذاقه قرار داد؟

علی‌رغم اعلام گاهگاهی اهل ادیان مبنی بر مرگ بی‌دینی و اعلام گاهگاهی بیدینان مبنی بر مرگ خدا و دین، هیچ یک از این دو نمرده و احتمالاً نخواهند مرد. اما آنچه بیش از این دو زنده است چالش همیشگی میان دینداری و بی‌دینی و بحث‌های معرفت‌شناسانه و جامعه‌شناسانه از هر دو سو است.

وجود سیاقی تعریف بی‌دینی

تعریف بی‌دینی، خواه از منظری جامعه‌شناسانه یا معرفت‌شناسانه، بدون توجه به بافت و سیاقی که بی‌دینی در آن رخ می‌دهد کاری است عبث. جوامع و فرهنگ‌های متفاوت انواع متفاوتی از بی‌دینی را تجربه کرده‌اند. بی‌دینی در جوامعی با اکثریت مسیحی شکل و رنگ و بویی متفاوت با بی‌دینی در جوامعی با اکثریت مسلمان دارد. بی‌دینی در قرون وسطی شکلی کاملاً متفاوت با بی‌دینی در دوران حاضر در غرب دارد. همان‌طور که دینداری انواع و صور و ظهورات متفاوتی دارد بی‌دینی نیز در چهره‌های گوناگونی ظاهر می‌شده است. فرض یگانگی بی‌دینی اصولاً

فرضه نادرست است.

بی دینی عموماً به عنوان انکار وجود خداوند تعریف شده است اما معنای دقیق کلمه عدم باور به ادیان و باورها و احکام آنهاست و شکاف عمیقی است میان انکار و عدم باور. انکار وجود خدا را می توان بی خدایی تعریف کرد. انکار کننده از عالم واقع سخن می گوید؛ این که پدیده‌ای را که دیگران معتقدند وجود دارد منکر شود. اما عدم باور در باره‌ی عالم واقع نیست و کسی که باور ندارد حکمی در باره‌ی عالم واقع صادر نمی کند بلکه صرفاً باور یا عدم باور خود به پدیده‌ای خاص را ابراز می کند. ممکن است کسانی بدون ابراز وجود یک پدیده باور به آن را ابراز کنند یا بالعکس در عین اذعان به وجود آن عدم باور به آن را بیان دارند.

بی دینی بدیل دینداری نیست بلکه نقطه‌ی مقابل آنست؛ بدیل دینداری نوع دیگری از دینداری است. بی دینی بر خلاف ایدئولوژی مارکسیسم و فاشیسم دین تازه‌ای نیست بلکه صرفاً عدم باور به ادیان موجود است. بی دینان عرصه‌ی عمومی را تهی از جنگ میان ادیان و فرقه‌ها می خواهند و می خواهند تنازعات عمومی به مجراهایی دیگر هدایت شوند. بیدینان نمی خواهند همانند اهل ادیان یا ایدئولوژی‌های تمامیت طلب جامعه را با آموزش‌های همگانی ایدئولوژیک مثل مراسم طراحی شده برای القا و اقتناع به سمت و سوی خاص هدایت کنند و اگر مردم با آنها همراه نشدند به زور و ارعاب متوسل شوند. بیدینان می خواهند دینداری به حوزه‌ی خصوصی افراد رانده شده و هیچ نمودی در حوزه‌ی عمومی نداشته باشد، همان طور که دینداران می خواهند هر چه بیشتر دینداری خود را در حوزه‌ی عمومی فریاد کنند و تا می توانند پیرو کسب کنند.

بی دینی با بی خدایی، لادریگری، عرفگرایی، همه خدایی، شکاکیت، انسانگرایی، علمگرایی و مادیرگی اصولاً تفاوت دارد. در نقاطی ممکن است اینها با یکدیگر تلاقی کنند اما هر کدام اهداف و مأموریت‌های

متفاوتی را دنبال می‌کنند. بی‌خدایی نفی خدای متشخص ادیان ابراهیمی است در حالی که ادیان بدون خدا نیز در عالم واقع وجود دارند. بی‌دینی دوری گزیدن از ادیان است چه باخدا و چه بی‌خدا. لادریگری اظهار بی‌اطلاعی در مورد وجود خدا و دیگر امور ماورایی است اما بی‌دینان تمرکز مشخصی بر موجودات ماورایی ندارند و از دین به طور کلی فاصله می‌گیرند. عرفگرایی در پی تفکیک نهادهای دینی از نهادهای سیاسی و محدود کردن نقش دین و نهادهای دینی در حوزه‌های اجتماعی و سیاسی است. همه خدایی واکش عرفانی به محدودنگری‌ها و سخت‌گیری‌های نظام توحیدی است و در واقع نسخه‌ی تعدیل شده‌ی ادیان ابراهیمی است. شکاکیت در مرز میان دینداری و بی‌دینی می‌ایستد بدون آنکه یک طرف را بر دیگری ترجیح دهد. انسانگرایی انسان را در محور عالم قرار می‌دهد و محوریت را از خدا می‌ستاند. انسانگرایی بالضروره به معنای نفی و انکار خدا نیست بلکه خدا را نیز در خدمت انسان می‌خواهد. علمگرایی اصالت را به علم و روش‌های علمی به مفعوم عام آنها می‌دهد و وحی و کشف و شهود را به منزله‌ی روش‌های کسب حقیقت مورد پرسش قرار می‌دهد در حالی که بی‌دینی به فراتر از موضوع روش کشف حقیقت مربوط می‌شود و اصل و ماهیت دین را مورد سوال قرار می‌دهد. مادیرگرای نیز نفی و انکار وجود امور غیرمادی است.

نظام آموزشی و رسانه‌های دولتی موثرترین ابزارهای القا و اقناع در نظام‌های دینی و ایدئولوژیک تمامیت خواه بوده‌اند. از همین جهت این موسسات کاملاً در اختیار دولت یا تحت نظارت دولت قرار می‌گیرند. ادیان همواره یکی از ابزارهای مهم در دست مستبدان سیاسی و رهبران دینی برای سرکوب آزادیهای اساسی و برقراری نظام‌های بسته و مبتنی بر نابرابری بوده‌اند. از همین جهت بی‌دینان علاوه بر عدم عقلانیت دینداری بر لوازم و پیامدهای ادیان و دینداری برای جوامع تاکید داشته‌اند. باورهای

مذهبی در صورت نشستن بر اریکه‌ی قدرت علاوه بر محدود کردن آموزش و تحقیق آزاد علمی و جریان آزاد اطلاعات به نقض حقوق اساسی بالاخص حقوق زنان و دگراندیشان و دگر باشان و حقوق دینی دیگر اهل ادیان انجامیده‌اند. بیدینان همواره در این باب سخن گفته‌اند که چگونه ادیان به تخاصم و تضاد میان انسان‌ها دامن می‌زنند و بر نزاعهای موجود نفت می‌پاشند، به تعصب و محدود اندیشی پروبال می‌دهند و دادگاههای تفتیش عقاید به راه می‌اندازند.

در جوامعی که سنت عقلگرایی در آنها قدرتمند باشد بی‌دینی به صورت عقلگرایانه اش ظاهر می‌شود به این معنا که بیدینان بر عقل و خرد انسانی به جای ایمان به عنوان هدایتگر اندیشه و فرهنگ انسانی تاکید می‌کنند. بی‌دینی همچنین ممکن است به صورت انسانگرایانه اش ظاهر شود به این معنا که به جای تقدم بخشیدن به خدا، ادیان و دستورات و احکامشان به انسان و نیازها و دغدغه‌هایش تقدم داده شود. وجه دیگر بی‌دینی وجه اخلاق‌گرایانه‌ی آنست به این معنی که به جای تقدم بخشیدن به دین به اخلاق تقدم داده شود و دین از منزلت آسمانی اش ساقط شود تا اخلاق جایگاه و مرتبه‌ی مستقلش را پیدا کند. بی‌دینی همچنین می‌تواند صورتی طبیعت‌گرایانه پیدا کند به این معنی که باور به طبیعت و سازوکارهایش به باور به امر قدسی ترجیح داده شود.

و اما بیدینان در وجوهی با یکدیگر اشتراک دارند. نکته‌ی اول آنکه همه‌ی بیدینان ادیان را به طور کلی برساخته‌ی دست بشر می‌دانند و تلاش می‌کنند این امر را در تاریخ ادیان تبیین کنند. به عنوان مثال بیدینان در جوامع مسیحی از این امر سخن گفته‌اند که عموم آموزه‌های مسیحی نه توسط عیسی مسیح بلکه در شوراها و مختلف کلیسا با رای اکثریت به تصویب رسیده‌اند و این انسان‌ها بوده‌اند که به دین مسیحیتی که ما می‌شناسیم شکل داده‌اند.

وجه دیگر اشتراک میان بیدینان مخالفت جدی آنان با دولتی شدن دین و دینی شدن دولت است چون هر دو پدیده کار بی‌دینان را دشوارتر می‌کند و قوه‌ی قهریه را پشت سر دین قرار داده و ابزار سرکوب بی‌دینی و بی‌دینان را فراهم می‌کند. گرچه باور به تفکیک نهادهای دینی از نهادهای دولتی تنها به بی‌دینان تعلق ندارد اما بی‌دینان به نحو جدی‌تری این تفکیک را دنبال کرده‌اند.

بی‌دینی وضعیت طبیعی است یا دینداری یا هیچکدام؟

دینداران همواره دینداری را وضعیت طبیعی اعلام کرده‌اند بدون آنکه دلیلی بر آن اقامه کنند. برخی از آنها پا را از این فراتر گذاشته و همین بی‌استدلالی را به عنوان برهان فطرت به پیروان ادیان عرضه کرده‌اند. از نظر آنان همان که انسان باشی (لابد شبیه به انسان‌هایی که دین دارند) خود به خود به این نتیجه می‌رسی که بدون دین حیات اجتماعی و انسانی غیرممکن است و یک دین خاص و آموزه‌هایش برحق هستند و بقیه باطل. تمام برچسب‌ها و اتهاماتی که علیه دینداری مطرح می‌شوند در مورد بی‌دینی نیز قابلیت اطلاق دارند و بالعکس. به عنوان مثال اگر بی‌دینی مجموعه‌ای از احساسات علیه دینداری و دینداران معرفی شود عین همین کار را در مورد دینداری می‌توان انجام داد. اگر بی‌دینی به سفت کردن رگهای گردن علیه دینداری یا التزام به نوعی ایمان شدیدتر از ایمان به دین متهم شود^۱ دینداری نیز به همین اتهام قابل پیگرد است.

دینداران می‌گویند افراد به دین رو می‌کنند چون به دنبال یافتن معنی در زندگی خود هستند و این معنی خواهی فطری است. اما غیردینداران نیز می‌توانند بگویند افراد به سوی بی‌دینی رو می‌کنند چون به دنبال الگویی

1 - Frank Turek, co-author of "I Don't Have Enough Faith to be an Atheist."

خاص و معنایی خاص متفاوت با معنای ارائه شده توسط ادیان هستند. دینداران و مبلغان دین می‌گویند افراد با ظرفیت مشخصی برای دینداری به دنیا می‌آیند، اما در همان حال می‌توان گفت که برخی افراد بیدین می‌شوند چون آنها با ظرفیت بی‌دینی به دنیا می‌آیند. اگر در طول زندگی به افراد دینی معرفی نشود همان قدر که احتمال دارد خود دینی برای خویش بیافرینند احتمال دارد که اصولاً تجربه‌ی دینی نداشته و حیات دینی را وسازی نکنند.

دینداران می‌گویند اگر افراد دیندار هستند به این دلیل است که امر مقدس یا بی‌نهایت آنها را به سوی خود کشانده است. به همین ترتیب می‌توان گفت که افرادی نیز به سوی این امر مقدس یا بی‌نهایت کشیده نمی‌شوند و بیدین می‌مانند، یا بیدین می‌شوند وقتی که متوجه می‌شوند کشتی از بیرون بوده و آنها خود این کشتی را خلق کرده‌اند.

آیا افراد با تمایل به امر مقدس به دنیا می‌آیند یا فرهنگ چنین چیزی را به آنها القا می‌کند؟ این پرسشی است که در هر دو سوی این ماجرا پاسخ‌های متفاوتی را در یافت کرده است و قدر مشترک این پاسخ‌ها آن است که افراد با ظرفیت دینداری به دنیا نمی‌آیند: برخی دیندار می‌شوند و برخی غیردیندار.

سرچشمه‌های بی‌دینی

همان طور که برای دینداری سرچشمه‌های متفاوتی مثل فطرت، ترس، توهم، استحمار، گریز از واقعیت و توهم انسان از خود بیگانه (پناه بردن به افیون دین در زبان مارکس)، جستجوی معنا و پرسش‌های دشوار و پاسخ داده نشده یا پاسخ نیافتنی ذکر شده است برای بی‌دینی نیز سرچشمه‌هایی بر شمرده شده است مثل گریز از مسئولیت‌های اخلاقی (با فرض یکی بودن دین و اخلاق یا دین را تنها معرف اخلاق دانستن)، غفلت از امور

بخش سوم: اسلامگرایی کالای داغ بازار دین = ۳۷۷
غیرطبیعی و ایستادگی در برابر خودکامگی رهبران دینی در دستکاری و
بازشکل دهی آگاهی و فرهنگ عمومی.

ماهیت و صور بی دینی

ماهیت دینداری ایمان به امر متعالی است اما ماهیت دین به عنوان یک
نهاد اجتماعی تشویق همگرایی تجربیات، اعتبار جهانی، تبلیغ ریشه‌داری
باورها در تجربیات پایه، و ابزار قرار دادن دین برای اجتماعی شدن است.
در مقابل ماهیت بی دینی انکار یا عدم باور به امر متعالی و نفی کارکردهای
دین به عنوان یک نهاد اجتماعی است.

از مهم‌ترین جوهره‌های بی دینی نفی هدایت دینی خلاق است. هدایت
دینی مبتنی بر مدعای رازدانی گروهی خاص است که هیچ دلیلی غیر از
ادعای آنها برای آن وجود ندارد. هادیان مدعی‌اند از اموری مطلع هستند
که مردم معمولی از آنها بی‌خبرند و تنها آنان برای افشای این رازها برگزیده
شده‌اند در حالی که آنها نیز همانند دیگران مردم معمولی بوده‌اند. اثبات
رازدانی یک گروه از آدمیان بسیار دشوار است و تنها ادعای آن موجب
اثبات آن نمی‌شود. حتی جمع مقام بازیگری و تماشاگری موجب رازدانی
نمی‌شود. بسیار بوده‌اند دانشمندانی که هم به کار تحقیق علمی خود
مشغول بوده‌اند و هم به فلسفه‌ی آن پرداخته‌اند. آیا قائلان به این دیدگاه
این دانشمندان را رازدان می‌دانند؟ صرف متناقض نما بودن این دو موجب
رازآلودگی نمی‌شود. روشنفکری هم موجب رازدانی نمی‌شود.

همان‌طور که دینداری صور گوناگونی یافته بی دینی نیز می‌تواند صور
گوناگونی پیدا کند و چنین چیزی در عالم واقع رخ داده است. دینداران
واژه‌های متعددی برای این پدیده ساخته‌اند که ریشه در تنوع صور بی دینی
دارد مثل زندقه، کفر، الحاد، لادریگری، ارتداد، و مانند آنها. گاه بی دینی
تنها به رویگردانی از یک دین و رویکردن به دین دیگر اطلاق می‌شود

ارتداد)، گاه به انکار حقانیت متصور یک دین (کفر)، گاه به انکار یک دین به طور کلی (الحداد)، و گاه اظهار شک و تردید به یا عدم اطلاع از حقانیت یک دین خاص یا همه‌ی ادیان به طور کلی (لا ادیریگری).

بی‌دینی می‌تواند وجهی نظری یا عملی داشته باشد. بی‌دینی نظری در عالم ذهن و اندیشه معنا پیدا می‌کند به این معنا که در عالم نظر دین و دینداری مورد پرسش و نکار قرار می‌گیرند. بیدین عملی بدین معناست که فراد به گونه‌ای زیست جهان خود را شکل دهند که گویی دین و دینداری وجود خارجی ندارند.

انواع مواجهات بی‌دینی و دینداری

دینداری و بی‌دینی چهار نوع مواجهه را می‌توانند تجربه کنند: همزیستی مسالمت آمیز، جنگ دائمی، صلح مسلح، و شرایط نه جنگ و نه صلح. همزیستی مسالمت‌آمیز در صورتی اتفاق خواهد افتاد که دینداران و بی‌دینان در دنیایی زندگی کنند که قاعده اش را دینداران تعیین نکرده باشند بلکه بی‌دینان لیبرال قدرت را در دست داشته باشند. دینداری لیبرال همان داستان شتر گاو پلنگ است: نمی‌توان از یکسو باور داشت که حقیقت در نزد تست و از سوی دیگر برای دیگرانی که به آن حقیقت دسترسی ندارند حقوقی مساوی در نظر گرفت و آن حقوق مساوی را اعمال کرد. جنگ دائمی هنگامی است که قاعده بازی را قدرت دینداران تعیین کند و آنها هیچگاه نخواهند غیر از خود را به رسمیت بشناسند. از آنجا که بیدینان هیچگاه با زور به دین ارتداد نخواهند یافت این جنگ ادامه خواهد یافت. صلح مسلح هنگامی رخ خواهد داد که در یک جامعه نه دینداران و نه بیدینان بر دیگری تسلط داشته باشند و هیچ طرفی نتواند طرف دیگر را حذف یا مسخر خود سازد اما هر دو طرف مدام در حال جمع‌آوری عده و عده برای رویارویی احتمالی باشند. در این حال دو طرف مدام به یکدیگر

چنگ و دندان نشان می‌دهند. اگر دو طرف از نزاع نیز دست برداشته باشند و جنگ را نخواهند باز صلح آنان بدون پذیرش وجود و حقوق طرف دیگر صلحی مسلح خواهد بود. شرایط نه جنگ نه صلح در حالی اتفاق می‌افتد که دو طرف نه یارای جنگ با یکدیگر را دارند و نه می‌خواهند به طور صلح‌آمیز در کنار یکدیگر زندگی کنند.

چه در جوامع غربی و چه در جوامع غیر غربی امروز بی‌دینان بیشتر به دینداری دینداران احترام می‌گذارند تا دینداران به بیدینان. بی‌دینی که امری متاخر بر دینداری بوده و با فرهنگ تساهل و مدارا به حوزه‌ی فرهنگ عمومی راه یافته است دینداری را یکی از واقعیات جهان دانسته و راه کنار آمدن با دینداری را فراگرفته است اما دینداری همچنان که همواره منکر بی‌دینی بوده و بی‌دینی را مجازات می‌کرده علی‌رغم پذیرش صوری آن در برخی جوامع همچنان از احترام به بی‌دینی سرباز می‌زند.

دینداران در مواجهه با امواج بی‌دینی برای خود سنگرهایی مثل اخلاق، اجتماعی شدن در خانواده با حضور یک یا چند تن دیندار، و خدمات اجتماعی برای محرومان با هدف جذب آنان به آموزه‌های معنوی حفر کرده‌اند اما در این میان بیدینان نیز بیکار ننشسته‌اند و به حفر سنگرهایی در نظام آموزشی بالاخص در حوزه‌ی علم و فلسفه، نظام حقوقی و نظام معیشت مشغول بوده‌اند. عشق و روابط صمیمی از حوزه‌هایی است که هیچگاه رام ادیان نشده‌اند و بیدینان همچنان از طریق آنها به تحکیم مواضع خود می‌پردازند.

آنچه در فرایند دینی کردن افراد از طریق نظام آموزشی و رسانه‌ها به کمک بیدینان می‌آید عدم انگیزه‌ی عموم معلمان و خبرنگاران و دیگر دست‌اندرکاران امور آموزشی و رسانه‌ای در انتقال مفاهیم و باورهای دینی در همه‌ی آموزش‌ها و تولیدات خویش است. بخش آموزش دینی بالاخص در مدارس و دانشگاه‌ها به نحوی مصنوعی و بی‌ربط با نیازهای

آموزشی افراد تأسیس شده است و بیشتر افراد را از دینداری بیزار می‌کند تا آنها را جذب کند. متون آموزش دینی متونی کهنه، خسته کننده و دشوارند و هیچ جذاییتی برای عموم دانشجویان ندارند. نه آموزش دهندگان دین در موسسات آموزشی از احترامی که دیگر معلمان و استادان دریافت می‌کنند برخوردارند و نه دانشجویان دل خوشی از این آموزش‌ها دارند. آموزش دهندگان مذهبی در دانشگاه‌ها به عنوان چشم‌ها و گوش‌های نظام سیاسی تلقی می‌شوند. میزان اندک رساله‌ها و مقالات مربوط به پژوهش‌های دینی نشانگر این عدم علاقه‌ی عمومی است. در چهار دهه‌ی اول عمر نظام جمهوری اسلامی هیچ رساله‌ای در باب فرایند اسلامی کردن جامعه با نگرش مثبت به این امر نوشته نشده است. اکثر کسانی که تحت آموزش‌های دینی اجباری قرار گرفته‌اند از پاسخ به بنیادی‌ترین پرسش‌ها در این حوزه ناتوانند.

چشم اندازهای کارکردی بی‌دینی

بی‌دینی همانند دینداری یک نیاز بنیادی فیزیولوژیک نیست؛ هر دو هیچ نسبتی با سلامت فردی یا ایمنی و تأمین اجتماعی ندارند. اما هر دو می‌توانند به نیازهای مرتبط با احساس تعلق و فعالیت اجتماعی، مقام و مرتبه‌ی اجتماعی و خودشناسی و هویت پاسخ دهند.

بیدینان در عرصه‌ی عمل اجتماعی نشان داده‌اند که هیچ نیازی به باورهای دینی ندارند و کفایت بی‌دینی یک اصل مسلم است. حتی از نظر احساسی نیز بیدینان مشکل ویژه‌ای ندارند و همان مشکلاتی را ممکن است داشته باشند که دینداران. به همان اندازه که دینداری می‌تواند برای افراد صلح و آرامش درونی ایجاد کند بی‌دینی نیز به این امر قادر بوده است. این نکته که بیدینان در عقاید خود استوار نیستند و بالاخره در دم مرگ به خدا روی می‌آورند تنها ساخته و پرداخته‌ی دیندارانی است که از

فرط خود بزرگ‌بینی همگان را ناقص می‌پندارند.

کارکرد اصلی دین از منظر دینداران اطمینان‌یابی از معنای زندگی از طریق تلاش برای درک بعدی دیگر از واقعیت، و درگیر شدن با محیط فرجامین و رازآلود است و بیان نمادین برای همین درگیری انتخاب شده است. این تلاش خود را در انواع مراسم آیینی و قصه‌گویی‌ها آشکار می‌کند. اما بیدینان نیز معنای زندگی را رها نکرده‌اند. آنها نیز با تمسک به هنر به زبانی نمادین دست یافته‌اند که اتفاقاً ملموس‌تر و قابل‌حس‌تر است. تناقض‌گویی‌های عارفان دیندار در میان معنی‌گرایان غیر دیندار نیز مشاهده می‌شود. همان قدر که دینداری می‌تواند وجه کارکردی داشته باشد بی‌دینی نیز کارکردی و قابل انطباق با شرایط زیست جهان انسان‌هاست.

مزایا و مشکلات بی‌دینی

دین به آدم‌ها نوعی اطمینان از مبدا و غایت عالم و خود آنها در صورت پیروی از مجموعه‌ای از دستورالعمل‌ها می‌دهد اما بی‌دینی پنجره‌ی احتمالات بی‌نهایت و مشخص نبودن آینده را ارائه می‌کند. خدایی برای مشخص کردن مسیر عالم و رستخیزی برای داوری وجود ندارد. کتابی برای هدایت وجود ندارد و آدم‌ها به خود واگذار شده‌اند.

بی‌دینی نوعی عصیان علیه وضع موجود عالم است در حالی که دینداری بخشی از واقعیات و نهادهای موجود را که بر اساس نوعی نگرش شکل گرفته می‌پذیرد.

دین در بسیاری از حوزه‌ها از محصولات فرعی اموری است که هیچ ربطی به دین نداشته‌اند. دین عامه‌ی مردم محصول ذهن اقتصادی و کاسبکارانه‌ی بشر است: چانه‌زنی با خدا برای اموری که در اختیار نداریم. بنا به دیدگاه دورکم جمع به دین برای ارتباط نمادین نیاز دارد. اما غیر دینداران می‌پرسند اگر دین به چنین نیازی پاسخ می‌دهد در شرایط تعداد

بی‌نهایت نظام‌های معنایی، چرا به چند دین خاص و اصولاً به دین محدود شویم؛ می‌توان به آن نیازها بدون مشکلات ناشی از دینداری پاسخ داد.

محرك‌های بی‌دینی

مهم‌ترین محرك بی‌دینی وجه تاریک، خشن، نامداراجویانه و محدود کننده‌ی دینداری و مذهب است. برخلاف دینداری با محرك‌هایی مثل گرفتن پاداش یا فرار از تنبیه، حس تعلق به یک نهاد یا حس عدم تعلق به نهادی دیگر و نیاز به نجات یافتن با تمسک به بعدی دیگر، محرك دینداری نجات از بعد دیگر و پیامدهای آن، حس عدم تعلق به نهادهای دینی یا حس تعلق به نهادهای غیردینی، و گذار از پاداش یا تنبیه فرادنیوی است.

کدام یک عقلائی تر است: دینداری یا بی‌دینی؟

بحث جاودانگی پیام دین و آسمانی بودن کلام کسانی که ادعای پیامبری داشته‌اند از مباحث جدی در باب دین و دینداری و بالاخص دین اسلام است که مدعای خاتمیت و ابدی بودن دارد. راهی که عرفاً برای این موضوع برگزیده‌اند (و تحقیق‌ناپذیر و ابطال‌ناپذیر است) باور به الهی بودن نفس نبی است: «اول‌یا خدا چنان به خدا نزدیک و در او فانی‌اند که کلامشان عین کلام خدا و امر و نهی‌شان و حب و بغضشان عین امر و نهی و حب و بغض الهی است.»^۱ این نوع استدلال یادآور ماجرای شترمرغ در ادبیات فارسی است: در برابر دینداران سنتی و برای نفی اتهام ارتداد از سوی شریعتمداران نبی همان خدا معرفی می‌شود تا اتهام زمینی دانستن پیامبر از خود رانده شود اما در برابر دینداران اصلاح طلب که می‌خواهند

۱. بشر و بشیر، پاسخ عبدالکریم سروش به جعفر سبحانی، سایت گویا نیوز، ۱۸ اسفند

دین را زمینی کنند تا از شر نمایندگان خدا در زمین برهند خدا همان نبی معرفی می‌شود که به زمین هبوط کرده است.

غیر از واژه پردازی چه استدلالی در این گفته‌ی سروش وجود دارد: «وحی صد درصد بشری و صد درصد الهی است، یعنی ماورای طبیعتی است که مقدر به اقدار طبیعت شده است و فرا تاریخی است که تاریخمند شده است و امری متعالی است که «نازل» شده است، و بحری است در کوزه و جیحونی است در خم، و نفسی است دمیده در نی و از خدایی است در میان آدمیان نشسته و از آدمیی است پر از خدا شده.»^۱ کاری که سروش در اینجا می‌کند آنست که با برهم زدن مرز مفهومی کلمات از دشواری استدلال در می‌گذرد. چه تفاوتی است میان این که جبرئیل را هم پیامبر نازل می‌کرده یا این که جبرئیل به پیامبر وحی نازل می‌کرده است. حتی اگر یک طرف داستان حقیقت داشته باشد چگونه می‌توان آن را تبیین کرد؟

اگر چنانکه روشنفکران دینی می‌گویند سخنان پیامبر در باب طب و نجوم و دیگر حوزه‌های معرفت بشری، همان سخنان و عقاید اعراب بادیه‌نشین بود^۲ چرا این امر به دستورات و احکام فقهی و دیگر نظریات پیامبر در کتاب وی تسری داده نمی‌شود. چه ضرورتی بر ترجمه‌ی فرهنگی یا همان تأویل بر اساس معرفت‌شناسی نوین برای سر راست کردن متنی کهن و ابدی جلوه دادن آن وجود دارد؟ غیر از برنشانیدن گروهی خاص به عنوان مفسران و تأویل‌کنندگان، خواه روحانیان و خواه روشنفکران دینی یا عرفا؟

۱. بشر و بشیر، پاسخ عبدالکریم سروش به جعفر سبحانی، سایت گویا نیوز، ۱۸ اسفند ۱۳۸۶

۲. بشر و بشیر، پاسخ عبدالکریم سروش به جعفر سبحانی، سایت گویا نیوز، ۱۸ اسفند ۱۳۸۶

کاری که سرورش با قران می‌کند همان است که دیگر باورمندان با متون دینی خود در صورت ناسازگاری با عرف و دانش زمانه می‌کرده‌اند: «یا دست به تأویلات بعیده می‌برید (طباطبایی)، یا بر سبیل هم‌زبانی با فرهنگ عرب، تحملشان می‌کنید (معتزله، طالقانی) یا زبان دین و زبان علم را دوگانه و دوگونه می‌بینید، و همه زبان دین را نمادین و استعاره‌ای می‌شمارید (پاره‌ای از متکلمان مسیحی)، یا چون بعضی از معاصران، فراورده‌های وحی را محتمل‌الصدق و الکذب نمی‌دانید یا معنا را از خدا و لفظ را از پیامبر می‌شمارید (ولی‌الله دهلوی)» یا مثل سرورش دسته‌ای از آیات را چنانکه خود مصلحت می‌دانید عرضی و دسته‌ای دیگر را ذاتی تلقی می‌کنید.

سروش آیاتی را که بر علم و فرهنگ زمانه‌ی پیامبر دلالت دارند (مثل آیات مربوط به هفت آسمان که علم نجوم بطلمیوسی را منعکس می‌سازند، دیوانگی را ناشی از تماس و تصرف جن و شیطان می‌دانند، و از رانده شدن شیاطین با شهاب‌های آسمانی سخن می‌گویند) را از جنس عرضیات می‌داند. اگر بخشی از آیات از جنس عرضیات هستند چرا همه‌ی آنها چنین نباشند؟ آیا جز ایمان آقای سرورش و دینداران دیگر است که می‌خواهد مرتباً با وصله و پینه جاودانگی پیام انبیاء را محفوظ نگه دارد؟ ملاک ایشان در این که کدام دسته از آیات در رسالت پیامبر و پیام بنیادین دین مدخلیتی دارند یا ندارند و لذا باید آنها را جدی گرفت یا با آسانگیری از آنها درگذشت چیست؟

دامنه‌ی بی‌دینی

بی‌دینی از ابراز عدم باور به یکی از دستورات و احکام نه چندان جدی دینی آغاز می‌شود و می‌تواند به نهادها و باورهای بنیادین دین و سپس مبانی و جوهر دین سرایت پیدا کند. از همین جهت دینداران برخوردارهای

متفاوتی را با بی‌دینان تجربه کرده‌اند. هرچه دامنه‌ی ابراز عدم باور به صورت‌ها و ظواهر دینی و نهادهای آن بیشتر نزدیک شده است واکنش دینداران نیز شدیدتر بوده است. انکار روحانیت در دین بیشتر با حکم اعدام از سوی رهبران دینی مواجه شده است تا انکار خدا. انکار قدسی بودن چاه جمکران عکس‌العمل حادثی را از سوی شیعیان ایرانی بر می‌انگیزاند تا انکار مهدویت.

واکنش بی‌دینانه به دنیای پیرامون

آدمیان دارای انگیزه‌ها، تمایلات، آرمان‌ها، اهداف، و غایات متفاوتی در شرایط زمانی و مکانی متفاوت هستند و به دنیای پیرامون خود بر اساس منطق‌های متفاوتی واکنش نشان می‌دهند. عقیده چگونه به وجود می‌آید؟ چگونه مورد پذیرش عمومی واقع می‌شود؟ شکل‌گیری باور یا عقیده و مورد پذیرش عمومی واقع شدن آن نوعی واکنش به دنیای پیرامون است و فرایندی کاملاً متفاوت با شکل‌گیری و عرضه‌ی واقعیات علمی دارد. عقیده صدق و کذب برنمی‌دارد؛ باور مذهبی را نمی‌توان به عنوان راست و درست ارزیابی کرد.

ادعای جاودانگی، جامعیت و پاسخگویی دین به نیازهای بشری مباحثی نیستند که ادیان در چارچوب نظام باور خود قادر به تبیین آنها باشند چون کسانی که قرار است قانع شوند در آن چارچوب به عالم نمی‌نگرند. همه‌ی ادیان این ادعاها را داشته و در عین حال خود را بهترین یا آخرین معرفی کرده‌اند. بی‌دینی همانا انکار این ادعاهاست. تمام مباحث مربوط به منطقه الفراغ، احکام ارشادی و مولوی، اجتهاد در اصول و اجتهاد در فروع، احکام ثانویه، اختیارات ولی فقیه، مقاصدالشریعه، قضایای شخصیه و قضایای کلیه و تفکیک حکم خدا و حکم حاکم به عنوان مباحث درون دینی به کار توجیه و تبیین برای باورمندان درون یک دین می‌آیند و از در خانه‌ی

آن دین که بیرون بیایی دیگر کاربردی ندارند.

تبیین دینی و غیر دینی

هیچ باور و رفتار و رخدادی تنها با تبیین مذهبی فهمیده نمی شود. همواره تبیین های رقیب غیردینی وجود دارند. همان طور که در مورد پدیده های طبیعی و اجتماعی تفسیرهای دیندارانه عرضه شده است می توان در مورد آنچه رخدادهای دینی نامیده می شوند یا آنچه دینداران بدانها باور دارند تفسیرهای بیدینانه عرضه کرد. غیردینداران به اندازه ی دینداران با نظریه ها و چشم اندازهای لازم برای تفسیر همه ی امور و رخدادهای عالم بدون تمسک به مذهب مجهز هستند.

بی دینی سازمان یافته

همان طور که دینداری سازمان یافته وجود دارد بی دینی سازمان یافته نیز می تواند وجود داشته باشد. به همان دلیل که دینداران به تشکیل نهادهای دینی پرداخته اند یعنی به حفظ و بقای باورها و دستورات دینی و حفظ و مداومت اقتدار و قدرت دینی در جامعه پرداخته اند، بی دینان نیز می توانند برای حفظ و بقای قدرت خویش به نهادسازی اقدام کنند. البته دینداران در این امر از بیدینان همواره موفق تر عمل کرده اند. علت آن هم اینست که بسیاری از بیدینان تشکیل نهاد و سازمان برای دفاع از مرام خود را کاری مثل نهادسازی دینداران تصور کرده و از آن ابا داشته اند. همچنین در جوامعی که اکثریت با دینداران باشد فضای اجتماعی آن چنان تنگ است که بیدینان کمتر مجال نهادسازی پیدا می کنند.

بی دینی و اخلاق

برای روشن شدن رابطه ی میان بی دینی و اخلاق باید شش نوع داوری را از یکدیگر تفکیک کرد: اخلاقی (پسر خوبیه)، زیبایی شناسانه (نقاش

خوبیه)، اولویت (کتاب خوبیه)، رجحان (هوای خوبیه)، عاطفی (مادر خوبیه)، حرفه‌ای (بازیگر خوبیه)

دینداران بیدینان را به گونه‌ای معرفی می‌کنند که آنها همه چیز را مجاز می‌دانند که این گزاره اصولاً واقعیت ندارد. بیدینان به این امر متهم شده‌اند که همه‌ی رفتارهای زیر را اخلاقی و مجاز می‌دانند: سقط جنین، رابطه‌ی جنسی خارج از چارچوب ازدواج و خیانت به همسر، خودکشی، استفاده از مواد مخدر، استفاده از کلمات مستهجن، قمار بازی، استفاده از وقاحت‌نگاری و صحنه‌های جنسی غیر معمول، همجنسگرایی و دوجنسگرایی، و تقریباً هر نوع عمل غیر اخلاقی و ظاهراً غیر اخلاقی و آنچه دینداران غیر اخلاقی و غیر دینی می‌دانند.

کدام گزاره قابلیت دفاع تحلیلی و تجربی بیشتری دارد: بدون خدا همه چیز مجاز است یا با خدا همه چیز مجاز است؟ تلقی عمومی دینداران آنست که اخلاق بدون دینداری غیر ممکن است اما دینداران با ادغام اخلاق در دین عملاً آن را منتفی ساخته‌اند و صرف دینداری همه چیز را برای آنها مجاز کرده است.

بی‌دینی و معنویت

همان طور که دینداران برای دعوت به نهاد و بازار خود اخلاق بدون دینداری را محال معرفی می‌کنند آنها معنویت بدون عضویت در یکی از سنت‌های دینی را نیز بی‌محتوا و تهی می‌دانند. استدلال دینداران آن است که اگر معنویت می‌خواهید و می‌خواهید به زندگی خود معنا بدهید غیر از مغازه‌ی آنان این کالا را در جایی دیگر نمی‌توانید یافت. آنها معنویت بدون عضویت در ادیان و سنت‌های دینی را معنویت بی‌تعیین یا محض نامیده و آن را منفک از تاریخ و فرهنگ قلمداد می‌کنند^۱ تا هر که خواستار معنویت

۱. محمود صدری، نقد معنویت و آته ایسم محض در ایران، جرس، ۱۲ اسفند ۱۳۸۸

شد به همراه آن دین هم به او فروخته شود. در این نحوه‌ی بیان موضوع و طرح مسئله سه مشکل وجود دارد. مشکل اول تقلیل فرهنگ و تاریخ به دین است. به عنوان مثال فرهنگ و تاریخ ایران اصولاً قابل تقلیل به دین اسلام و شیعه نیست. فرهنگ و تاریخ ایران در تعامل فرهنگ‌های مختلف عرفی و مذهبی اقوام ایرانی و غیر ایرانی و ادیان و فرق و نحل گوناگون ساخته و پرداخته شده است و این ریشه‌ها و صور متکثر را در آثار بزرگ فرهنگ ایرانی مثل مثنوی مولوی تا دیوان حافظ یا شاهنامه‌ی فردوسی می‌توان مشاهده کرد. بدین ترتیب می‌توان معنویتی منفک از دین تاریخی شیعه یا اسلام در ایران اما متفاوت یا منفک یا حداقل تا حدی متفاوت از معنویتی که دینداران مسلمان عرضه کرده‌اند تصور کرد بدون آن که از تعیین تاریخی و فرهنگی تهی باشد.

دینداران اخلاق و معنویت بدون اتکاء بر ادیان سازمان یافته و تاریخی را «انتزاعی، بی‌تعیین و بدون قید و شرط» معرفی می‌کنند تا اخلاق و معنویت خاص خود را بر کرسی بنشانند، اخلاق و معنویتی که خود معلوم نیست کدام هویت را یدک می‌کشد، روایی است، فلسفی است، عرفانی است، جوانمردی است یا نوعی دیگر. در این میان تنها نوع اول را می‌توان دینی نامید. اخلاق و معنویت بالاخره بستری و مبدایی دارد (این همان کشفی است که دینداران کرده‌اند با این تفاوت که بستر و مبدأ را به دین محدود می‌کنند) اما این بستر و مبدأ فراتر از دین است و دینداران نیز عموماً اخلاق فلسفی و عرفانی را همانا به خود تخصص داده و آن را «دینی کرده‌اند.» آنچه دین و سنت موجود از اخلاق و معنویت عرضه می‌کنند همانا اخلاق بی‌تعیین (فلسفی و عرفانی) است که لایه‌ی نازکی از احادیث و سیره‌ی رهبران دینی بر آن کشیده شده است.

حتی اگر قرار باشد «باور به اصول عمومی عدالت و اخلاق از فیلترهای

محلی انسانهای متعین و دلبسته به فرهنگ‌ها و سنت‌های مشخص بگذرد»^۱ این امر در واقع توصیه کردنی نیست بلکه اتفاقی است که می‌افتد و افراد به طور طبیعی آن را تجربه می‌کنند. نمی‌توان به تاریخ اروپا و تجربه‌ی عصر روشنگری رجوع کرد تا از آن این توصیه بیرون آید که «به دنبال معنویت محض یا اخلاق محض نروید، کار نمی‌کند.»

و سوم آن که حتی اگر اروپاییان در بر ساختن اخلاق و معنویت منفک از دین موفق نبوده باشند (که این طور نیست) این دلیل نمی‌شود که قوم یا گروهی دیگر نتوانند چنین کنند. در جوامع غربی بسیاری از افراد غیردیندار اما اخلاقی هستند و خود را واجد نوعی معنویت غیردینمدارانه می‌شمرند. نمی‌توان به نحو پیشینی برای این افراد حکم صادر کرد که اخلاق و معنویتشان بی‌تعین و لذا غیراخلاق و غیر معنویت است.

تنها نظام معنایی که واقعیات را انکار نمی‌کند بی‌دینی است چون نظام‌های دینی واقعیات را برای سر راست کردن نظام باور و دستورالعمل‌های خود دستکاری می‌کند.

بی‌دینی و عرفی شدن

بی‌دینی یا دینداری افراد یک جامعه هیچ نسبت مستقیمی با فرایند عرفی شدن ندارد. در عین پیشرفت این فرایند افراد می‌توانند همچنان دیندار باقی بمانند یا به بی‌دینی بگردند. در عکس‌العمل به فرایند عرفی شدن افراد ممکن است باورهای دینی خود را تحکیم کنند یا اصولاً دینداری را کنار بگذارند و در مقابل در جریان فرایند دینی شدن ممکن است دیندارتر یا از اساس بیدین شوند. چگونگی پیشرفت این فرایندها بیش از چیستی و واقعیت این فرایندها بر دینداری یا بی‌دینی افراد تأثیر می‌گذارد.

بی‌دینی و آزادی دینی

آزادی دینی دقیقاً به این معناست که بی‌دینان در جامعه‌ای با اکثریت دیندار در بی‌دینی خویش و دینداران در جامعه‌ای با اکثریت بی‌دین در دینداری خویش آزاد باشند همان طور که آزادی سیاسی به معنای آزادی مخالفان وضعیت موجود است. همچنین آزادی دینی بدین معناست که افراد در تغییر دین خود آزاد باشند نه این که با شمشیر حکم ارتداد و قتل آنها را از تغییر دین بازداشت.

بحث از ارتداد یک بحث کاملاً درون دینی است. ارتداد در چارچوب دین با انکار ضروریات واقع می‌شود مثل آنکه یک مسلمان معتقد بگوید در اسلام توحید وجود ندارد. اما اگر کسی از بیرون به عنوان غیر معتقد یا اهل دینی دیگر در باب ضروریات دینی دیگر نظری بدهد به ارتداد وی منجر نخواهد شد. حتی اگر یک مسلمان معتقد بگوید حکم ارتداد را قبول ندارم مرتد نیست چون ضروری دین را انکار نکرده است. او از باور خویش سخن می‌گوید و نه از آنچه جزء دین هست یا نیست. اگر بگوید در شریعت اسلامی حکم ارتداد نیست این هم به ارتداد منجر نمی‌شود چون این حکم جزء ضروریات دین نیست. البته در این که ضروریات دین کدامند نیز دینداران همراهی نیستند.

چالش تنوع دینی

مهم‌ترین چالش تنوع دینی نه تحمل اهل دیگر ادیان بلکه تحمل بی‌دینی است. اگر بی‌دینی تحمل نشود بالاخره دسته‌ای از مذاهب به عنوان بی‌دینی تحمل نخواهند شد. اهل ادیان در طول تاریخ نشان داده‌اند که نه تحمل بی‌دینان را داشته‌اند و نه تحمل اهل دیگر ادیان را. تنها در شرایطی که اهل ادیان قدرت قاهره را در اختیار نداشته‌اند مجبور به تحمل بی‌دینان و اهل دیگر ادیان شده‌اند. پس از استقرار قدرت یک گروه دینی عدم رواداری

معمولاً و ظاهراً از بی‌دینان آغاز می‌شود اما به اهل دیگر ادیان و سپس به دیدگاه‌های متفاوت در درون همان دین ختم می‌شود. عدم رواداری هیچ نقطه‌ی پایانی ندارد.

در بحث تنوع دینی سه نگاه متفاوت در عرض یکدیگر مطرح می‌شوند: نگاه شخصی، نگاه فرقه‌ای، و نگاه ملی. برخی از جوامع در سطوح ملی و فرقه‌ای تنوع دینی را رومی‌دارند اما در سطح شخصی متوقف می‌شوند. تا وقتی که تک‌تک افراد دین شخصی دیگران را محترم نشمارند تنوع دینی ممکن نمی‌شود. تنوع در سطوح فرقه‌ای و ملی جزیره‌های دینی دور از یکدیگر افتاده‌ای را خلق می‌کنند که به راحتی ممکن است یک روز آتش خصومت میان آنها شعله‌ور شود.

چالش تنوع بی‌دینی

همان‌طور که دینداری طیف‌ها و انواع متفاوتی دارد بیدینی نیز نامی است برای یک پدیده‌ی گسترده و با عناصر غیرمتجانس. بی‌دین‌ها همانند دینداران باورها، عقاید، احساسات و نگرش‌های متفاوتی دارند نمی‌توان آنها را یک باره و با یک یا چند معیار مورد داوری قرار داد. وجه مشترک بیدینان نفی نهادی به نام دین است اما همین گروه می‌تواند شامل افراد و گروه‌هایی باشد با ایمان شخصی به یک امر قدسی یا غیرقدسی، دارای برخی آموزه‌های معنوی و عرفانی، معتقد به جنگ با دین و دینداران یا برگرفتن راه تساهل و تسامح، دارای نظریه‌هایی متفاوت در باره‌ی منشا هستی و وجود و مابعدالطبیعه و معرفت و طبیعت. دیندارانی که می‌خواهند با بی‌دینی مبارزه کنند باید این تنوع را بشناسند.

انصاف و تواضع علمی: دینداران و غیر دینداران

غیردینداران در اذعان به این که محدوده‌های جهل ما بسیار عظیم‌تر از

محدودهای دانش ما هستند از نظر معرفتی بسیار متواضع ترند تا دیندارانی که برای همه‌ی پرسش‌ها پاسخ دارند و کتاب دینی خود را جامع همه‌ی علوم می‌دانند. نه انجیل و نه قرآن بهترین درک ما از جهان پیرامون را عرضه نمی‌کنند.

قرآن و انجیل برای تمدن‌های احتمالی که میلیون‌ها سال قدمت داشته باشند بسیار ابتدایی‌تر به نظر خواهند رسید تا برای تمدن ما که چند هزار ساله است.

هیچ چیز مانع درک و تجربه عشق متعالی‌ساز، خلسه، شور و حال و جذبه‌های عرفانی و معنوی غیردینداران نیست اما ادیان سازمان‌یافت و سازمان نیافته در این محدوده‌ها بسیاری از محدودیت‌ها را برای پیروان خود ایجاد می‌کنند و کسانی را که چنین تجربه‌هایی را دارند تکفیر و تفسیق می‌کنند. غیردینداران می‌توانند ماه‌ها و سال‌ها از عمر خویش را صرف تأملات روحی در میان جمع یا گوشه‌ای در انزوا کنند اما دینداران موظف‌اند به دستورات دینی خود عمل کنند که در موارد بسیاری با این تجربه‌ها در تضاد هستند.

اما تفاوت جدی غیردینداران و دیندارانی که در این تجربه نیز بتوانند مشارکت کنند آن است که غیردینداران به دنبال بر ساختن یک نظام معنوی و سازمان دادن به فرقه و نهاد دینی‌ای تازه‌ای بر اساس آن تجربیات نیستند اما دینداران به هر آنچه دست یابند آن را متاعی برای یافتن پیرو قرار می‌دهند. دینداران با اختصاص دادن این تجربه‌ها به دین خود همان تجربه‌ها توسط پیروان دیگر ادیان را انکار می‌کنند.

از دروغ‌های بزرگی که دینداران گفته‌اند آن است که غیردینداران مسئول جرم و جنایت و دینداران مشوق اخلاق و قانون و درستکاری‌اند. دینداران جنایات هیتلر و استالین و مائو را به غیر دینداری نسبت می‌دهند. ایدئولوژی‌های فاشیسم و کمونیسم شباهت بیشتری به دینداری دارند تا

غیردینداری. آنها همانند دین نظام‌های جزمی باور، و شریعت‌ها خود را داشته و امام و پیامبر و رستاخیز و معاد خود را شکل داده‌اند.

رفتار دینداران و بیدینان

علی‌رغم تبلیغاتی که دینداران برای خود از حیث خیرات و مبرات دینداری می‌کنند تفاوت چندانی میان دینداران و بی‌دینان در رفتار روزمره‌ی آنان مشاهده نمی‌شود. آمارهای قتل و جنایت و دزدی در میان جوامع دیندار از گونه‌های متفاوت بسیار شبیه به هم است. این امر در مقایسه‌ی جوامعی که افراد کمتر ادعای دینداری دارند و جوامعی که افراد بیشتری به کلیسا و مسجد و دیگر معابد دینی می‌روند به همین شکل است. دینداران از حیث ریاکاری دینی و ادعاهای مذهبی‌ای که عمل نمی‌کنند وضعیت بدتری دارند. به عنوان مثال مسلمانان در پرداخت خمس و زکات پرونده‌ی بسیار سیاهی دارند همان‌طور که تبشیری‌های مسیحی ادعای دادن ده درصد از تبشیری‌ها در نرخ طلاق و وضعیت بدتری از بی‌دینان در ایالات متحده دارند.

ارزش شک و تردید

بی‌دینان به خوبی ارزش شک تردید را می‌دانند اما دینداران با سوء ظن به آن نگاه می‌کنند.

دینداران فرهنگی و بیدینان باورمند

بخش قابل توجهی از دینداران واقعاً از تعالیم مذهبی خود اطلاع ندارند. آنها دقیقاً نمی‌دانند که در قران یا انجیل یا کتب فقهی به چه مطالبی اشاره شده است. بسیاری از دینداران دین خود را از خانواده و شعائر و مراسم می‌گیرند. اما غیردینداران عمدتاً باور خود را با تحقیق شخصی و بر اساس تجربه‌ی شخصی به کف آورده‌اند.

۹- عرفیگرایی غیر دیندارانه

۱- مقدمه

۱-۱- عرفیگرایی ایرانی از سه جهت خصلت ملی پیدا می‌کند: بر آمده از تجربه‌ی سوگناک حکومت دینی است، هویت فرهنگی ایرانیان را لحاظ می‌کند، و تاریخ عرفیگرایی در ایران را در پشت سر خود دارد

۱-۲- عرفیگرایی غیر دیندارانه از چهار جهت خصلت مقابله جویانه با عرفیگرایی دینداران پیدا می‌کند:

۱-۲-۱- لادری گری آن، به این معنی که گزاره‌های دینی متوجه به عالم واقع (خدا، وحی، رستاخیز، بهشت و جهنم) را اثبات‌ناپذیر و انکارناپذیر (فرا عقلانی یا مادون عقلانی) می‌داند،

۱-۲-۲- قائل به ارزشی به نام ارزش دینی نیست (ادیان برای ارائه ارزش نیامده‌اند)،

۱-۲-۳- با قرار گرفتن دین به عنوان ایدئولوژی احزاب سیاسی و برنامه‌ی نهادهای مدنی مخالف است (هر دو سنخ عرفیگرایی دیندارانه و غیر دیندارانه با قرار گرفتن دین به عنوان ایدئولوژی دولت مخالف‌اند)، و

۱-۲-۴- در حوزه‌ی حقوق مدنی قائل به جاری شدن حقوق مدنی عرفی به جای حقوق مدنی دینی است یعنی حتی در مورد چارچوب قانونی تصمیم‌گیری یا حل اختلاف میان دو دیندار یا یک دیندار و یک غیر دیندار

در امور مدنی تقدم را به قانون می‌دهد تا نظام باور یکی از دو طرف یا باور هر دو طرف.

۳-۱ عرفیگرایی از سه جهت در برابر دینگرایی می‌گیرد:

۱-۳-۱- تقابل آن با ستیز دینگرایان با دگرباشی و دگراندیشی،

۲-۳-۱- نفی امتیازات دینگرایان در جامعه بر اساس برتر نشانیدن دین بر

امور دیگر، و

۳-۳-۱- باور به بی طرفی ایدئولوژیک دولت

۴-۱- عرفیگرایی غیردیندارانه‌ی ایرانی یک ایدئولوژی با نگاهی خاص به جهان و انسان و طبیعت نیست (آن نگاه را علم عرضه می‌کند)، یک سبک زندگی و یک رهیافت به عالم اندیشه و واقعیت است که دولت را متمایز از نهادهای دینی می‌خواهد. این نگرش با کسب قدرت رابطه‌ای بی‌طرفانه دارد: نه آن را تبلیغ می‌کند و نه ضد آن را.

۲- مبانی عرفیگرایی غیردیندارانه

۱-۲- فردگرایی: مبنای شکل‌گیری گروه‌ها و جوامع افراد هستند که

اصالت دارند و برای نفع جامعه، هر چه که باشد، نمی‌توان فرد را در مقابل آن قربانی کرد.

۲-۲- عقلگرایی نقادی: هیچ حقیقتی فراتر از آن چه از زیر عقل نقاد

آدمیان به عنوان چاقوی و ارسوی رد شده باشد وجود ندارد. امور فراعقلی از دل داستان‌ها و روایاتی که به کار سرگرمی و بسط تخیل می‌خورند زاده می‌شوند و بهتر است در همان حوزه ماندگار شوند.

۳-۳- تجربه‌گرایی: هر ادعایی در باره‌ی عالم واقع و رخدادهای مربوط

به آن از سوی اهل ادیان و غیر ادیان تنها با تجربه قابل ابطال یا اثبات (به عنوان قرینه) است.

۴-۲- اختیارگرایی: هیچ انسانی را حتی برای خیر خود وی نمی‌توان به

کاری مجبور کرد یا از کاری واداشت.

۲-۵ برساخته‌گرایی اجتماعی: همه‌ی ساختارها و نهادهای بشری بر ساخته‌ی انسانند و با تحول افراد و جوامع بازساخته می‌شوند؛ امور مقدس در باورها تعین می‌یابند و نه در عالم واقع. بیرون از ذهن باورمند امر مقدسی وجود ندارد.

۲-۶ مساوات‌گرایی: همه‌ی انسان‌ها مساوی به دنیا می‌آیند و در برابر قانون از حقوق مساوی برخوردارند. نژاد، رنگ، ایدئولوژی، قومیت، جنسیت، گرایش جنسی، نحوه‌ی زاده شدن و مانند آنها نمی‌تواند مایه تبعیض حقوقی و عملی میان انسان‌ها فرار گیرد.

۲-۷ حقوق‌گرایی: حقوق انسانی قابل رفع تحت هیچ شرایطی نیستند؛ مسئولیت بدون حق وجود ندارد.

۳- دین از منظر عرفی‌گرایان غیر دیندار

۳-۱ بازار دین

۳-۱-۱ دین سازمان یافته یک امر دنیوی است.

۳-۱-۲ دین سازمان یافته یک کسب و کار است.

۳-۱-۳ تجارتخانه‌های دینی می‌خواهند بازار غیررقابتی داشته باشند اما نمی‌توانند. بازار دین متکثر است و ادیان نمی‌توانند تعطیلی دیگری را خواهان باشند و بازار را برای خود غیررقابتی سازند.

۳-۱-۴ بازار غیررقابتی و تحمیلی دین بازاری فاسد و مبتنی بر کم‌فروشی، فروش کالاهای تقلبی و بی‌اعتمادی است.

۳-۱-۵ شایع‌ترین وجه دین سازمان یافته که به صورت تجارتخانه عمل می‌کند شریعت است. شریعت همانا سنگواره شده‌ی مقررات و احکامی است که در دوره‌ای دیگر و جامعه‌ای دیگر به اجرا در می‌آمده‌اند. فقه و اصول فقه برای آنند که شریعت موجود را روزآمد کنند اما توانایی چنین کاری را نداشته‌اند.

۳-۱-۶ خدای ادیان سازمان یافته ناظمی غیربی‌طرف است (خدای فقه)

که هوای یکی از این تجارتخانه‌ها را بیش از دیگران دارد؛

۳-۱-۷ ختم نبوت همانا اعلام صوری بسته شدن دیگر تجارتخانه‌ها به دلیل باز شدن تجارتخانه‌ی جدید است. هر کارخانه‌ای در بدو تأسیس محصول خود را آخرین و بهترین محصول اعلام می‌کند.

۳-۱-۸ این تجارتخانه‌ها می‌خواهند اصول مربوط به حداکثر کردن منافع خود را اصول اخلاقی بنیادین اعلام کنند و اخلاق محکوم آنها باشد و نه حاکم بر آنان.

۳-۱-۹ ادعای فطری بودن دین القای مشتری بودن افراد از ازل تا ابد برای کالایی است که افراد می‌توانند بدون آن نیز سر کنند و سر کرده‌اند. ۳-۱-۱۰ تجارتخانه‌ای که بود و نبودش یکی است پرسش‌های بنیان بر افکن را تحمل نمی‌کند.

۳-۱-۱۱ تجارتخانه‌ی دین از جهل مشتری بیشترین بهره را می‌برد؛ در بازار دین به مشتریان اطلاع رسانی نمی‌شود تا همواره مشتری یک کالا باقی بمانند.

۳-۲ کالای تقلبی

۳-۲-۱ پرسش‌هایی که ادیان وانمود می‌کنند به آنها پاسخ می‌دهند، یعنی از کجا آمده‌ایم و به کجا می‌رویم، پرسش‌هایی پاسخ نادانی‌اند که اتفاقاً توسط ادیان کشف شده‌اند تا دکان مذهب همواره باز بماند.

۳-۲-۲ رهبران مذاهب آن قدر صداقت ندارند به پیروان ادیان از اول بگویند اصولاً برخی پرسش‌ها مثل پرسش‌های فوق پاسخ ندارند.

۳-۲-۳ خدای ادیان سازمان نیافته موجودی ناشناخته و ناشناختنی است که ادعا می‌شود قادر و عالم مطلق است اما بود و نبود آن یکی است ۳-۲-۴ دین تفرقه‌انگیز، کنترل‌کننده و توهم‌آور است، مثل همه‌ی نهادها و امور بشری. دین صلح و جود خارجی ندارد.

۳-۲-۵ اخلاقی که ادیان به عنوان اخلاق دینی می‌فروشند تقلبی است؛

ادیان اخلاق را با قدرت اجتماعی و تبلیغاتی خود به تصرف درآورده‌اند؛ حساب اخلاق از دین جداست.

۳-۳ سلیقه و میل و آرزو

۳-۳-۱ دین سازمان یافته برخاسته از نوعی میل و سلیقه‌ی شخصی و گروهی است.

۳-۳-۲ شرایع نه عقلانی، نه عادلانه، و نه در رتق و فتق امور کارآمدتر از دیگر مجموعه‌های زمینی بدیل خود هستند.

۳-۳-۳ دین در مقطعی از تاریخ به خاطر شر لازم بودنش پذیرفته شده است اما همواره بیش از حد لزوم شرارت کرده است.

۳-۳-۴ دین هر کس بر ساخته‌ی دانش و جهل، عشق و تنفر، انتظارات و امیال، چشم‌اندازها و نگرش‌های شخصی وی است.

۳-۳-۵ باور به رستاخیز و دوزخ و بهشت از جنس میل و آرزوست.

۳-۳-۶ باور به منجی و مهدی از جنس امید، و باور به منجی و مهدی زنده از جنس توهم است.

۳-۴ دین تاریخی

۳-۴-۱ دین تاریخی تجربه‌ی نسل‌های گذشته در دینداری است و هیچ حقیقتی به جز همین حقیقت تاریخی را بیان نمی‌کند.

۳-۴-۲ کتب مقدس ادیان آثاری عادی و زمینی مثل آثار همه‌ی نویسندگانند.

۳-۴-۳ معجزات برساخته‌ی ذهن دیندارانند. امور فراحسی، حتی اگر وجود داشته باشند، نه قابل مشاهده‌اند و نه حاکی از یک حقیقت دیگر؛ آنها برساخته‌ی اذهان ما هستند و در همین حد از حقیقت برخوردارند. فراتر از این، حتی به فرض وجود این امور فراحسی، انسان راهی برای کشف آنها ندارد.

۳-۴-۴ تفسیر روانشناسانه و جامعه‌شناسانه و معرفت‌شناسانه از علل و

دلایل دینداری یا بی‌دینی نه اثبات‌کننده‌ی حقیقت دین است و نه اثبات‌کننده‌ی حقیقت بی‌دینی.

۳-۴-۵ عصمت پیشوایان دین به عنوان یک موهبت الهی نه با تاریخ ادیان، نه با متون ادیان و نه با تجربه و عقل بشری سازگاری دارد.

۳-۵ دین غیر تاریخی

۳-۵-۱ برای صادق بودن انبیا هیچ دلیلی غیر از اعتماد دینداران به آنها

وجود ندارد

۳-۵-۲ از صدق انبیا نمی‌توان حقیقت تعالیم آنها را نتیجه گرفت

۳-۵-۳ علم انبیا در حد دانش و فرهنگ زمانه‌ی خود آنها بوده است

۳-۵-۴ باور به خدای غیرمتشخص یا همه‌خدایی عارفان و فیلسوفان

باور به خدا در عین عدم باور به اوست

۳-۵-۵ به تعداد دینداران گوهر دینداری وجود دارد: رحمت و شفقت

و نیکی یک طیف و قساوت و قهر و جنایت طیف دیگری از این گوهرها

در حوزه‌ی رفتار با دیگر آدمیان متجلی می‌شود

۳-۵-۶ به همان اندازه‌ای که برای دین خوبی آدمیان شواهدی یافت

می‌شود برای نا دین خوبی آنها نیز شاهد وجود دارد

۳-۵-۷ دین غیر تاریخی ایمان را فراتر از شناخت و تأیید پذیری قرار

می‌دهد و سپس از دیگران می‌خواهد که حقیقت آن را دریابند و آن را

تأیید کنند.

۴- دولت

۴-۱ دولت شر لازم است

۴-۱-۲ نظام غیر متمرکز فدرال بهترین نظام برای اداره‌ی کشورهای

بزرگ است

۴-۱-۳ دولت همواره باید تحت نظارت قوای قانونگذاری و قضایی،

رسانه‌های مستقل، نهادهای جامعه‌ی مدنی، و تک تک شهروندان قرار گیرد

۵- جامعه

- ۱-۵ پدیده‌ای به نام جامعه‌ی دینی یا غیر دینی وجود ندارد
- ۲-۵ همه‌ی جوامع از یک حیث دینی و از حیثیات دیگر غیر دینی‌اند.
- ۳-۵ در همه‌ی جوامع افراد دیندار، سست دین، متمایل به دین، در برخی از امور دیندار، در برخی اوقات دیندار، در برخی شرایط دیندار، و غیردیندار، متمایل به بی دینی، و سست-غیر-دیندار وجود دارد.

۱۰- چگونه می‌توانید دین تازه‌ای تأسیس کنید؟

دین به مثابه‌ی شرکت تجاری

ادیان (چه نوع سازمان یافته و چه نوع سازمان نیافته‌ی آنها) از آسمان به زمین نازل نمی‌شوند بلکه بر روی زمین ساخته و پرداخته شده و به آسمان فرستاده می‌شوند تا تقدس و مشرتی پیدا کنند. این گزاره «حداقل» به همان اندازه معتبر و قابل دفاع و مبتنی بر شواهد تاریخی و مشاهدات رفتار دینداران و موسسان ادیان و نهادهای دینی است که دیدگاه مقابل. دیدگاه مقابل صرفاً متکی به باور است و بس. آنجا که قدرت باور بر قدرت مشاهده و تجربه و شواهد تاریخی غلبه پیدا کند دیدگاه قدسی گرایانه (گاه با تمسک به قهر و خشونت) حاکم شده و تحلیل عقلانی را به حاشیه می‌برد. دیدگاه قدسی گرایانه اگر مجهز به رگ گردن و غیرت و خشونت نبود می‌شد یکی از صدها نظام باور در جامعه‌ای متکثر از لحاظ دینی و فکری که دیدگاه‌های دیگر آن را هر روز به چالش می‌گرفتند.

مفسران رسمی متون و مراسم و آیین‌ها و اعتقادات و باورهای دینی که چنین می‌نمایانند که ادیان از روز تأسیس به همین شکل و شمایل بوده‌اند چیز دیگری را القا می‌کنند اما مطالعه‌ی تاریخ ادیان زمینی بودن همه‌ی ابعاد ادیان را به خوبی آشکار کرده است. دین تاریخی یعنی دینی که در اختیار ماست و ما انسان‌ها آن را ساخته‌ایم، انسانی (محصول اندیشه و کنش و واکنش انسان‌ها) و اجتماعی (شکل گرفته در چارچوب ساختارها و کارکردهای اجتماعی) است و تنها برای گسترش بازاری از بازارهای موجود از زمین به آسمان صعود داده شده است و نه بالعکس. اهل ادیان نمی‌توانستند با شفافیت برای خود تقدس ایجاد کنند به همین دلیل با

رمزآلود کردن تعالیم خود برای رهبران، متون و مراسم و آیین‌ها و باورها و تجربه‌های خود تقدس تراشیدند. همین وجه تقدس است که برای ادیان، پیرو و منابع مالی و قدرت اجتماعی و سیاسی فراهم می‌آورد.

ادیان ساخته و پرداخته می‌شوند

ادیان موجود تا حدی که به فرد مربوط می‌شوند حداقل یک سر در امری ظاهراً غیردنیوی دارند (بر اساس باور فرد به امری ماورایی و مرتبط با عالم غیب و سخنگویان ن که باید راستگو فرض شوند) و ناشی از تجربه‌های فردی از امر مقدس مفروض و متصور هستند - گرچه این تجربه‌ها نیز در چارچوب جامعه و روال‌ها و روندها و گفتمان‌های آن ساخته و پرداخته می‌شود. اما در نهادهای دینی حتی ذره‌ای شائبه‌ی ماورایی بودن نمی‌رود و صرفاً جوامع انسانی آنها را خلق کرده‌اند.

بدین ترتیب ادیان همانند همه‌ی مخلوقات بشری (مثل شرکت‌های کوچک و بزرگ) در یک فرایند خلق می‌شوند: برای خلق آنها می‌توان برنامه‌ریزی کرد، این برنامه را به مشاوره‌ی جمعی گذاشت، گروهی را برای تأسیس آنها استخدام کرد و پس از خلق و تأسیس نتیجه را به ارزیابی گذاشت و پس از موفقیت اولیه برای نشر و ترویج آنها بازاریابی کرد. ادیان نقطه‌ی ابتدا و دوران رشد و بلوغ دارند و در هر دوره از تاریخ خود به رنگ و شکلی تازه در آمده‌اند تا بتوانند به حیات خود ادامه دهند.

طی مراحل

ادیان بزرگ مثل شرکت‌های بزرگ تجاری مراحل را در شکل‌گیری و رشد خود طی کرده‌اند و طبعاً کسانی که می‌خواهند دینی تازه تأسیس کنند می‌توانند از آن الگو بهره‌گیری کنند. در مرحله‌ی اول کسی باید مدعای الهام و تجربه‌ی مستقیم و بی‌واسطه‌ی امر قدسی را داشته باشد (همان

ایده‌ی اولیه‌ای که تصور می‌شود مورد توجه مشتریان و خریداران قرار گیرد) و رفتار و سلوک او از این حیث باورپذیر باشد. مردم باید باور کنند که این فرد با ماوراء طبیعت ارتباطی داشته است (مثل داستان باور پذیر فیلم‌های علمی - تخیلی). چنین کسانی همیشه پیدا می‌شوند و از همین جهت صاحبان شرکت‌های قبلی نیروی تازه در بازار کمتر رقابتی را گاه کلاش و متقلب معرفی می‌کنند تا «دست زیاد نشود».

دوم این که گروهی از وفاداران باید به پیام او باور داشته (خریداران مشتاق اولیه) و برای نشر این پیام آمادگی داشته باشند. این افراد باید شیفته‌ی پیام آورنده بوده و او را به مقامی فرابشری ارتقاء دهند: از او معجزاتی را نقل کنند و آن قدر این سخنان را تکرار کنند که متوسط آدمیان آنها را باور کنند. بدین ترتیب علاوه بر حواریون اولیه، جامعه نیز باید در مرحله‌ای از توسعه‌ی علمی و فرهنگی یا توسعه نیافتگی علمی و فرهنگی باشد تا این گونه ادعاهای حواریون باور شود.

در مرحله‌ی سوم کسانی باید شهود و تجربه‌ی مذکور را در قالب یک نظام فکری بریزند و مجموعه‌ای از باورها را در شکل یک نظام الهی و معنوی عرضه کنند تا قابل انتقال به نسل بعد و نیز قابل تبلیغ باشد. این نظام باورها بعداً توسط کارکنان دیوانسالاری دینی به صورت علم الهیات یا کلام تدوین می‌شود.

در مرحله‌ی چهارم این اعتقادات باید به شکل مراسم و آیین درآید تا عموم افراد بتوانند در آنها مشارکت کنند. هیچ دینی بدون آیین و مراسم تداوم نمی‌یابد هر چند این آیین‌ها و مراسم برای منتقدان و مخالفان تهی و بی‌معنی و مجموعه‌ای از تکرارها به نظر آیند. همیشه می‌شود به چیزهایی که در نظر اول بی‌معنی هستند معنی بخشید.

در مرحله‌ی بعد رفتار بنیانگذاران و حواریون برای آن دسته از مردمی که نیازمند دستورالعمل اجرایی و «چه کنم، چه نکنم» هستند در قالب فقه یا

شریعت تدوین می‌شود. این فقه و شریعت با یک جهش به صورت نظام اخلاقی نیز به مشتریان فروخته می‌شود.

و در مرحله‌ی بعد افرادی زیرک‌تر از پیام‌آور و پیروان او که تا حدی انقلابی هستند با درک شرایط زمانه و با دادوستد با قدرتمندان و ثروتمندان به تأسیس نهادهایی برای تداوم بخشیدن به باورهایی که عرضه شده می‌پردازند. نهاد دینی خود را نماینده‌ی حقیقت و خداوند بر روی زمین معرفی می‌کند. اینجاست که «دین» تازه به معنای نهادی‌اش تأسیس و صاحب جلال و جبروت و روحانیت می‌شود. دین تأسیس شده پس از تحکیم خود در جامعه‌ی مبدا و حذف رقبا به تبلیغ در جوامع دیگر می‌پردازد تا وجه منطقه‌ای و جهانی پیدا کند (شرکت‌های چند ملیتی). در مرحله‌ی بعد برای تحکیم قدرت جهانی، نهاد دینی به کسب قدرت یا تأسیس امپراطوری می‌پردازد تا از مجرای قدرت سیاسی خود را به عنوان تنها دین مقبول در صحنه‌ی جهانی تحکیم کند.

چند دین چند ملیتی

بازار دین اکنون در انحصار چند شرکت چند ملیتی بزرگ (کلیسای کاتولیک، وهابیت سعودی، شیعه‌ی دولتی ایرانی، کلیسای انگلیکان و مانند آنها) و ده‌ها شرکت ملیتی است که انحصارات خود را با اتکا بر ثروت و اتصال خود به قدرت سیاسی حفظ کرده‌اند. هرگونه شرکت دینی تازه تأسیس و کوچک با تحریم و تکفیر و سرکوب این کارتل‌ها و شرکتهای ملیتی و چند ملیتی مذهبی و معنوی مواجه می‌شوند. همچنان که قوانین ضد انحصار حداقل تا حدی زمینه‌ی حقوقی فعالیت و رقابت شرکت‌های کوچک را در حوزه‌ی تولید و تجارت فراهم آوردند قوانین ضد انحصار در حوزه‌ی فعالیت‌های دینی نیز باید انحصار شکنی کنند و بازار شرکت‌های دینی را رقابتی سازند.

دین سازی پایان نیافته است

گرچه در دنیای امروز برای خلق ادیان جدید گروه‌های کاری رسمی تشکیل نشده‌اند و این تجارت همانند دیگر حوزه‌ها شفاف و رقابتی نشده است، بر اساس دیدگاه فوق می‌توان دستورالعمل‌هایی برای طراحی و خلق ادیان جدید یا بازسازی و نوسازی ادیان موجود نوشت. گروهی ممکن است بپندارند عصر تأسیس شرکت‌های دینی تازه گذشته است اما انحصارات مانع از این امر شده‌اند. همیشه می‌توان شرکت‌هایی تازه را با محصولات تازه یا بسته‌بندی‌های تازه تأسیس کرد. این موضوع بر بازار دین نیز صادق است. البته در جوامع آزادی بازار دین ممکن است اشباع شده باشد یا خریداران کاهش یافته باشند ما در جوامع بسته هنوز پیامبران و امامان تازه‌ای ظهور می‌کنند.

علت آنکه در دوران جدید و حتی در جوامع آزاد و دمکراتیک صنعت دین‌سازی شفاف و رقابتی نشده را در سه موضوع می‌توان جستجو کرد. اول آنکه اکثریت دینداران عموماً نهادهای تثبیت شده‌ی خود را در اختیار دارند و کمتر نیازی به تأسیس موسسات جدید معنوی می‌بینند؛ دوم آنکه کسانی که از ادیان موجود فاصله می‌گیرند عموماً به سمت نهادهای عرفی می‌روند و نهادهای عرفی را جایگزین نهادهای دینی برای نیازهای اجتماعی خویش می‌کنند؛ و سوم آنکه علی‌رغم فرهنگ سیاسی دمکراتیک که مستلزم پاسخگویی و شفافیت و رقابتی شدن است حتی در کشورهای غربی در حوزه‌ی دین و موسسات دینی این شفافیت و رقابتی شدن و پاسخگویی به فرهنگ عمومی تبدیل نشده است.

اما شرکت‌های بزرگ چند ملیتی در حوزه‌ی معنویت (ادیان بزرگ) همچنان مشغول بازسازی و نوسازی خویش هستند: نهادهای تازه‌ای را شکل می‌دهند، ایده‌ها را به نهاد تبدیل می‌کنند (چاه جمکران) یا دولت‌ها را برای بسط و گسترش خویش تسخیر می‌کنند (ایران).

تنظیم دستور عمل برای تازه واردها

اگر روزی به نهادهای دینی نیز همانند نهادهای اقتصادی و سیاسی نگریسته شود و این نگرش در فضای عمومی بسط و قوت پیدا کند آنگاه همچنان که در حوزه‌های سیاسی و اقتصادی دستورالعمل‌هایی برای تأسیس شرکت و حزب وجود دارد می‌توان دستورالعمل‌هایی برای تأسیس رقابتی و آزاد شرکت‌های معنوی (دین) عرضه کرد و بر اساس آن دستورالعمل‌ها ادیان موجود و رفتار آنها را به نقد کشید. این دستورالعمل‌ها معمولاً از رفتار واقعی و عینی ادیان موجود اخذ و صورت‌بندی می‌شوند.

اگر به دنبال تأسیس دین تازه‌ای هستید مدعیات مربوط به پایان بخش (خاتم) بودن ادیان دیگر را چندان جدی نگیرید. همان طور که ادعای پایان بخشی از شرکت آی بی ام (در تولید کامپیوتر) یا کاترپیلار (در تولید جرثقیل) پذیرفته نیست (آنها رقابتی بودن بازار را هضم و جذب کرده و چنین ادعایی نکرده‌اند) ادعای پایان بخشی از ادیان نیز قابل قبول نیست. مدعیان حقیقت یا معنویت فقط می‌خواهند صدای خود را بشنوند.

هفتاد دستور

در ادامه‌ی مطلب در هفت قسمت مجموعه‌ای از دستورالعمل‌ها را برای کسانی که شائق به تأسیس ادیان جدید هستند بر اساس نگاه به تجربه‌ی نهادهای دینی به عنوان نهادهای دنیوی و تجاری عرضه خواهیم کرد. این هفتاد دستورالعمل به ترتیب به چگونگی تولید و بسته‌بندی دین تازه، فرایند تأسیس، مدیریت و نهادسازی، استخدام نیرو، بازاریابی و بازرگانی، و ارتباطات و تبلیغات مربوط خواهند بود.

تولید

۱. اصولاً این تصور را که عصر تولید دین به پایان رسیده و ادیان جدید

نمی‌توانند پیروان تازه‌ای را گرد خود بیاورند به دور بریزید. برای تولید دین تازه باید بدین نکته وقوف داشته باشید که در بازار دین همواره جایی برای عرضه‌ی تولیدات تازه وجود دارد. حتی یک کالای واحد را می‌توان با رنگ تازه، طراحی تازه، تاکیدات خاص و بسته‌بندی تازه به خریداران عرضه و خریدار پیدا کرد.

۲. مجموعه‌ای از اموری که فرا عقل و تحلیل ناپذیر و دست نازدنی به نظر می‌آیند خلق کنید و آنها را فراتر از بررسی و تحلیل و نقد قرار دهید. ادعا کنید که این مجموعه بکر و تازه است و تنها شما به آنها دسترسی داشته‌اید یا آنها را شهود کرده‌اید. در عین حال هم مدعای عقلانی بودن آنها را عرضه کنید و هم عقل بشری را به گونه‌ای تعریف کنید که به حوزه‌ی این باورها دست درازی نکند (کاری که متکلمان ادیان پر پیشرو کرده‌اند). هر کس که به زمینی بودن آنها اشاره کرد با برجستگی از میدان به در کنید. این مجموعه باید آن چنان فراتر از عقل نهاده شوند که حتی وقتی مورد پرسش قرار می‌گیرد دوباره به نحو دوری به خود آن استدلال شود.

۳. تعالیم خود را فراتر از فهم همگانی و مقدس معرفی کنید، همچنان که به قرآن در میان مسلمانان شانی فراعقل و دست نازدنی داده شده است (بدون وضو به آن دست نزنید یعنی اغیار و غیرباورمندان نخوانند). هنگامی که از سوی مسلمانان نظریه‌ای مبنی بر نقش پیامبر در آفرینش قرآن مطرح می‌شود (با اتکا به آیاتی که بر علم، فرهنگ و جغرافیای زمانه دلالت دارند: عبدالکریم سروش، کلام محمد، گفتگو با دکتر عبدالکریم سروش درباره قرآن توسط میشل هوبینک) در پاسخ به این دیدگاه علاوه بر توهین و مرتد معرفی کردن فرد نظریه‌پرداز از خود قرآن استدلال می‌کنند. برای استدلال در مورد متن مقدس خود از خود آن شواهدی عرضه کنید و نگران استدلال دوری نباشید. آنها که دین شما را پذیرفته باشند نگران دور و تسلسل نیستند. به عنوان مثال در برابر این دیدگاه که قرآن مستقیماً

کلام خدا نیست و پیامبر هم نقشی در آن دارد از قرآن آیه آورده می‌شود که «تنزیل من رب العالمین» (واقعه ، آیه ۸۸). (پاسخ مکارم به اظهار نظر سروش، تابناک، ۲۳ فروردین ۱۳۸۷) از دیدگاه کسانی که به قول خداوند بودن قرآن باور ندارند - خواه دیندار و خواه غیردیندار - این طبیعی است که پیامبر یک مکتب، سخن خود را سخن خدا معرفی کند تا مردم به آن ایمان بیاورند و این سخنان را فراتر از قول بشر بنشانند. وقتی هر اثری منحصر به فرد باشد (چون اثر فرد خاصی است) اثر پیامبر دین تازه هم منحصر به فرد خواهد بود.

۴. بهتر است متن مقدس خود را عین کلام امر قدسی معرفی کنید. این امر از منازعات و مشکلات تاریخی که برای تب مقدس یهودیان و مسیحیان پیش آمده جلوگیری می‌کند. معرفی کردن متن دین و کتاب مقدس به عنوان عین کلام خداوند یکی از این امور فراعقل است. ادیانی هستند که کتب آسمانی خود را عین کلام خداوند معرفی می‌کنند یا آنها را به یک واسطه نقلی از کلام خدا می‌دانند و در عین حال خداوند را از هرگونه شائبه‌ی زمینی بودن مبرا می‌سازند. طبعاً کلام و سخن گفتن بر چنین خدایی بار نمی‌شود. اما این تناقض را نباید حل کرد چون ایمان افراد به دین در دامن همین تناقض‌ها قابل رشد و نمو است. دین بدون تناقض‌گویی اصولاً دین نیست و دینداران باید امور حل ناشدنی در دین بیابند تا بدان ایمان بیاورند. سخن گفتن خداوند در چارچوب ادیان توحیدی مثل اسلام اصولاً خردپسند نیست چون کلام انسانی از جمله آیات قرآن از انسان صادر می‌شود و نه از غیر انسان. تنها خدایی که کارهای متناقض از وی سر می‌زند قادر به ارسال کلام انسانی است که این موضوع نه تنها مشکلی برای باورمندان به دین به شمار نمی‌آید بلکه از ذاتیات ادیان است. خداوند همه توان و همه دان ادیان می‌تواند به زبان انسانی سخن گفته باشد یا آن را القا کرده باشد اما در حین انجام این کار به یکی

از خصوصیات این انسان یعنی خروج صدا از حنجره و رعایت قواعد آن آلوده نشده باشد.

۵. بهشت و جهنمی - هر طور که بخواهید - خلق کنید در همین جهان یا در دنیایی انتزاعی و توهمی یا در قلب آدمیان. جای و مکانش و زمان و محور مختصاتش چندان اهمیتی ندارد. انسان‌هایی که در این جهان به عدالت مورد نظر خویش دست نمی‌یابند می‌خواهند اطمینان پیدا کنند که جایی دیگر (حتی در خواب و خیال) این عدالت ذهنی و خود خواسته محقق خواهد شد.

۶. از داستان‌ها، حکمت‌ها و آموزه‌های دیگر رهبران ادیان آنها را که مشترک میان همه‌ی آنهاست دستچین کرده و در میان آموزه‌هایتان قرار دهید تا بتوانند مبدا جذب پیروانی از دیگر ادیان قرار گیرند؛ در عین حال خود را بی‌اطلاع از همه‌ی منابع آن داستان‌ها نشان دهید تا پیروان باور کنند که شما تاریخ ادیان را از منبع قدسی گرفته‌اید و نه کتب یا داستان‌های جاری در میان مردم. باور به یک اصل یا مبدا قدسی، واسطه میان امر قدسی و زمینیان، دوزخ و برزخ و فردوس، و منجی، بخشی از این باورهای عمدتاً مشترک هستند. آفرینش دینی کاملاً تازه نه ممکن است و نه مطلوب؛ ممکن نیست چون بالاخره موسس یا موسسان هر دین تازه‌ای در معرض آموزه‌های دیگر ادیان قرار گرفته‌اند و هر دینی می‌خواهد در همین بازار موجود کار کند و به تقاضاهای موجود پاسخ دهد؛ اما مطلوب هم نیست چون دینی کاملاً تازه و صد درصد متفاوت منزوی شده و نمی‌تواند از پیروان دیگر ادیان به استخدام و جذب نیرو بپردازد.

۷. عناصری از ایدئولوژی‌های مدرن، شرایع و آموزه‌های معنوی مکاتب عرفانی را در جوف دین تازه قرار دهید تا هرکس به فراخور حال خود چیزی مطابق میل خود در دین شما بیابد؛ جُنک‌ها جذابیت بیشتری نسبت به آثار تک روایتی و تک موضوعی دارند. همان طور که در عالم علم و

تجارت دانش‌های میان رشته‌ای و شرکت‌های چند منظوره امکان بقای بیشتری دارند ادیانی که پیام‌های متفاوت و حتی متضادی را در درون خود جای می‌دهند در درازمدت امکان بقای بیشتری دارند؛ ادیان تک بعدی عمر کوتاهی دارند؛ ادیان جهانی از همه‌ی امور عالم چیزهایی را دست چین کرده و در سبد خود جای داده‌اند؛ در این مورد بالاخص نباید از عرفان و هنر و نظام حقوقی‌ای که جاذب پیر و جوان هستند غافل بود؛ در همین روزگار خودما، مخترعان ایدئولوژی اسلامگرا با جمع‌آوری و کنار هم چینی عناصری از ایدئولوژی‌ها و دستاوردهای بشری آن را ساخته و پرداخته کردند.

۸. آموزه‌های بنیادین که بعداً به عنوان کتاب مقدس شما توسط باورمندان راستین جمع‌آوری و تدوین خواهند شد (نگاهی بیندازید به مجموعه آثار مارکس و لنین و شریعتی و مطهری و خمینی که در واقع پس از مرگ توسط پیروان آنها تدوین شده‌اند) باید آن چنان دو پهلو و پر از ایهام باشند که نتوان یک معنی مشخص بر آنها بار کرد؛ تک معنایی و محدود بودن دامنه‌ی تفسیر برای یک دین‌گشونده است.

۹. آن قدر در رابطه‌ی میان امر مقدس، انسان‌ها و واسطه‌های میان این دو طرف پیچیدگی ایجاد کنید تا پیروان عامی و کم حوصله در نهایت اصل رابطه را بپذیرند و فروع آن را رها کنند. کارکنان دیوانسالاری مذهبی موصف خواهند بود خطوط روشن و مبهم میان اینها در سنت‌های دینی مختلف را در هم آمیخته و به پیروان عرضه کنند. شکاف هستی‌شناختی میان خالق و مخلوق (رابطه‌ی پدرانه، مراد و مرید، ناظم و منظوم، علت و معلول، عاشق و معشوق، نور و نیازمند به نور، مقصد و راهی) موضوعی است که تا ابد می‌تواند اراد را به خود مشغول ند، مثل آن مسئله‌ی کلامی که در سر یک سوزن چند فرشته را می‌توان جای داد.

۱۰. بدون حق و باطل کیهانی (و مابه ازای شبه عینی آن یعنی نوعی

بهشت و جهنم به عنوان دو دنیای آرمانی و ضد آرمانی (هیچ دینی تضمینات لازم را برای درونی کردن باورهای القا شده به وجود نمی آورد. ترس از مرگ به آسانی افراد را در معرض جدی گرفتن این گونه داستانها قرار می دهد. این ترس انسانهای سرکش را برای رهبران دینی رام می کند. کسانی که هیچ ابزاری برای مبارزه با ظلم ندارند برای تشفی خود بالا جبار به عالمی دیگر رو می کنند تا عدالت مورد باور آنها به اجرا در بیاید. افرادی که به یک نظام حق و باطل کیهانی باور دارند و معتقدند در نهایت پاداش و مجازات‌هایی بر خوبان و بدان بار می شود به بهشت و جهنم نیاز دارند. این نیاز را نمی توان بدون پاسخ گذاشت.

بسته بندی دین نوپا

۱۱. سعی نکنید آموزه های خود را با علم و دانش روز بسنجید و بسته بندی کنید. علم و دانش روز را «نظریه» معرفی کنید و آموزه های خود را عین حقیقت و واقعیت. نظریه را نیز معنا کنید «اثبات نشده و قابل تغییر»

۱۲. تاریخ را کوتاه کنید چون در یک تاریخ بسیار طولانی بشر، شما و دین تان گم می شوید. با گفتن این که تاریخ کره زمین میلیون ها سال است و تاریخ بشر ده ها هزار سال مشخص می شود که تنها در برش بسیار کوچکی از این تاریخ ادیان مشغول به فعالیت بوده اند و برای میلیون ها سال نه دینی بوده است و نه دینداری. اما کوتاه کردن تاریخ بشر به مثلاً شش هزار سال این امکان را به دینداران می دهد که چنین بمانانند که تا بشر بوده (از حضرت آدم به عنوان اولین پیامبر) دین هم بوده است. برای این کوتاه کردن، جهان نیز باید اخیراً (چند هزار سال قبل) یکباره توسط امری آسمانی خلق شده باشد.

۱۳. برای تاریخ پایانی به دست دهید. مشتریان از شما انتظار دارند که

ابتدا و انتهای جهان را به آنها معرفی کنید. حتی اگر در این موارد چیزی نمی‌دانید (که مطمئناً نمی‌دانید) خود را به دانستن بزنید. بدون پایانی برای تاریخ، بسیاری از انسان‌ها که نمی‌خواهند پرسشی از آنها در بیان ادیان پاسخ داده نشده باقی بماند از دین روی برمی‌گردانند. هیچگاه به این دیدگاه که پرسش‌هایی هستند که پاسخی روشن ندارند امکان بروز ندهید. این دیدگاه سمی برای ادیان است.

۱۴. از ضد یا غیر عقلانی معرفی شدن آموزه‌ها و باورهای دین جدید (حتی سخن گفتن سر جدا شده از بدن یا برخاستن مرده از قبر یا طی الارض یا راه رفتن روی آب) ترس به خود راه ندهید بلکه برای پیشگیری از این اتهامات به مخاطبان خود بگویید که آنها ایمان می‌آورند چون آنچه به آنها عرضه شده عقلانی (عقل محدود و حقیر و کوتاه‌بین بشری) نیست. پیروان باید بیاموزند که از این که جهان پیرامون خود را نمی‌فهمند و بر اساس عدم فهم ایمان می‌آورند باید خرسند و خوشحال باشند. آنها نیز که اندکی جهان پیرامون خود را می‌فهمند باید خود را به نادانستن بزنند تا در چارچوب جامعه‌ی دیگر مؤمنان به دین تازه جای گیرند. اگر عقلگرایان به عقلانی بودن گزاره‌هایشان افتخار می‌کنند شما نیز به ضدیت گزاره‌هایتان با خرد انسانی افتخار کنید.

۱۵. به خریداران کالای خود بگویید که امر قدسی یا هر نام دیگری که بر آن می‌گذارید با آنهاست و نه با غیر آنها. از همین طریق است که خودی و غیر خودی شکل می‌گیرد و مبنای عمل اجتماعی قرار می‌گیرد. این که امر قدسی با آنهاست یا شهر آنها قدسیت دارد یا دفاع آنها مقدس است یا چاهشان آب مقدس دارد یا زبان آنها قدسی است و مانند آنها هیچ نیازی به استدلال ندارد؛ مردم چون از خودشان خوششان می‌آید همه‌ی اینها را به راحتی خواهند پذیرفت.

۱۶. دین تازه باید مزه و بوی خاصی داشته باشد. همین مزه‌ی خاص

می‌تواند در همه جای عالم طرفدارانی پیدا کند. توجه داشته باشید که ادیان همه جایی‌اند اما جهانی نیستند. مزه یا بوی دین برساخته‌ی شما پاسخی است که به احساس گناه آدمیان و نیاز آنها به گرفتن پاداش در برابر کار خوبی که انجام داده‌اند می‌دهید. این مزه و بو به نیاز بسیاری از انسان‌ها در کنجکاوای دیگر فرهنگ‌ها و نسبت‌گرایی فرهنگی آنها یاری می‌رساند. این مزه و بو می‌تواند احکامی مثل مجازات‌های ابداعی مثل پرتاب کردن افراد از کوه یا قطع دست و پا به نحو متقاطع یا ورود به دستشویی با پای چپ یا دروغگویی به زنان باشد. همین مزه و وست که دین شما را از دیگر ادیان متمایز می‌سازد و افراد بسیاری نیز تلاش خواهند کرد در نظام‌های معنایی متفاوت با سوراخ کردن کتاب‌های تفسیر و سخنان بزرگان دین فلسفه‌ی این احکام را شکار و درک کنند.

۱۷. از قرار دادن پیام خود در قالب‌هایی که سرگردانی می‌آفرینند به شدت پرهیز کنید. فرم‌ها بهتر است هرچه بیشتر مشخص و روشن باشند و در این امر از اتهام به کلیشه‌ای بودن نهراسید. انسان‌هایی که می‌توانند این نظام باور را بپذیرند آسان‌تر با کلیشه‌ها خو می‌گیرند تا قالب‌های سرگردانی آور و داستان‌های ناتمام. حتی می‌توانید پیام‌های این دین تازه را محصول رویا معرفی کنید. نترسید از این که رویا و عرفی کردن پیام‌های دین تازه با رویای دیگر آدمیان خلط شده و دین شما دنیوی معرفی شود. مهم نوع بسته‌بندی دین تازه و کسی است که این بسته‌بندی را انجام داده و محصول تازه را عرضه می‌کند («سخن ما نه در تصدیق و تکذیب رسول، بل در پدیدارشناسی و چگونگی نزول و وصول وحی، و نقش نفس نبی در تکوین و تصویر آن است» عبدالکریم سروش که دین را نه محصول وی بلکه محصول رویای پیامبر اسلام معرفی می‌کند، جرس، محمد: راوی رویاهای رسولانه (۴)، ۵ اسفند ۱۳۹۲)

اما پیام نباید به گونه‌ای باشد که افراد عامی احساس کنند خود می‌توانند

آن را بسازند یا تحویل دهند. پیام‌ها و آموزه‌ها همیشه باید سطحی از نمایش عمق را داشته باشند تا مبلغان موجوداتی بیکاره و شارلاتان تصور نشوند. به عنوان مثال باید رابطه با امر مقدس رابطه‌ای پیچیده و تو در تو معرفی شود تا رهبران دینی همیشه واسطه‌ی این رابطه تصور شوند. به عنوان نمونه عرفای مسلمان برای بیرون کردن رقبا در کسب معانی و ارتباط با خداوند خویش به ادبیاتی موقی دسترسی پیدا کرده‌اند. آنها با اختراع تعبیری مثل «من الخلق إلى الحق»، «بالحق فی الحق»، «من الحق إلى الخلق بالحق» و «بالحق فی الخلق» که مرحله‌بندی شده است خود را بالای این قیف قرار داده و زمینه را برای دست‌بوسی و کسب فیض (و هدیه) فراهم می‌کنند.

۱۸. برای هر رویدادی از تاریخ یک وجه دینی پیدا کنید: ابتلای الهی، نعمت، برکت، خشم، یا عدم لطف خدایان. این نوع تفسیر از تاریخ انسان‌ها را مقهور رهبران دینی قرار خواهد داد. در غیر این صورت آنها بر رهبران شرکت‌های بزرگ دینی خواهد شورید. عباداتی را خلق کنید که انسان‌ها را با خوی تسلیم و بله قربان‌گویی و تعظیم بار می‌آورند (مثل نماز مسلمانان) یا آنها را به شنیدن عادت می‌دهند و نه پرسیدن (مثل مراسم کلیسا).

۱۹. بازار عمومی دین نیازمند چهره‌ها و افراد مشهوری است که باید آدمیان به آنها به شکل اسطوره و قهرمان نگاه کنند (مثل هنرپیشگان هالیوودی یا قهرمانان ورزشی). بسته به شرایط می‌توان یک، چهار، هفت، دوازده، تا ده‌ها و صدها از این «چهره‌ها» را خلق کرد. دینداران باید داستان‌های مربوط به این چهره‌ها را هر روز در کوچه و بازار و شمایل و نمادها ببینند (منابر که همان کارکرد نشریات زرد را دارند) و از آنها فرشته بسازند تا در مقابل دیوها (فرشته‌های دیگر بازارها) قد علم کنند. این چهره‌ها باید بی‌عیب و نقص (معصوم)، همه‌دان (عالم به غیب)، همه‌توان (معجزه‌گر)، و دارای خیرخواهی مطلق (رازق) نمایانده شوند (مثل

سوپرمن یا بتمن) تا بتوانند با چهره‌های رقیب هم‌وردی کنند.
۲۰. از برداشتن عناصری از ادیان دیگر و تلفیق آنها برای شکل دادن به بسته‌بندی خود کوتاهی نکنید. آنها نیز از پیشینیان خود برگرفته‌اند بدون آن که مرجعش را بیان کنند (ذکر منبع ضرورتی ندارد و حتی مضر است چون اصالت دین تازه را مخدوش می‌کند).

فرایند تأسیس دین

۲۱. با نهادهای موجود دینی به هر دلیلی که خواستید (مثل اختلاف افکنی) مخالفت کنید تا بعداً نهاد خاص خود را با همان دلایلی که دیگران را نفی کردید (اختلاف افکنی) تأسیس کنید؛ از نهادهای موجود دینی که همواره انتقاد پذیرند انتقاد کنید تا دیندارانی را که در موسسات دیگر دینی رضایت کامل نیافته‌اند یا دست رد بر خواسته‌های آنها گذاشته شده جذب کنید؛ در اینجا دیگر اهمیتی ندارد که همین انتقادها بر دین ساخته و پرداخته‌ی شما نیز بعداً وارد خواهند شد چون شما هواداران خود را یافته‌اید و افرادی که به یک دین روی می‌کنند کمتر به سراغ دیگر ادیان خواهند رفت به همان ترتیب که اکثر افرادی که اتومبیل خود را نزد یک شرکت بیمه می‌کنند با همان شرکت می‌مانند حتی اگر بتوانند معامله‌ای به همان قیمت یا اندکی کمتر از آن با دیگر شرکت‌ها داشته باشند.

۲۲. از این که با دین جدید میان آدمیان تفرقه می‌اندازید و عاملی دیگر برای اختلاف می‌آفرینید هراس نداشته باشید؛ این جزئی از کارکردهای ماهوی ادیان است. بر خلاف ادعا، ادیان برای متحد کردن آدمیان و رفع اختلاف میان آنها خلق نمی‌شوند بلکه برای صورت‌بندی مجموعه‌ی تازه‌ای از منافع و دغدغه‌ها شکل گرفته و عرضه می‌شوند؛ در رقابت با ادیان دیگر است که دین تازه قوت پیدا می‌کند حتی اگر این رقابت به حد خصومت ارتقاء داده شود؛ از دست دادن برخی از پیروان در نزاع

میان ادیان اگر به تحکیم ایمان خیل عظیمی از آنها بینجامد نعمت است نه نعمت.

۲۳. از ابزار کشتن نافرمانان بالاخص آنها که از دین مورد نظر کناره می گیرند یا از دستورات آن سرپیچی می کنند غفلت نکنید. هر از چند گاهی فتوای ارتداد صادر کنید یا زمینه‌ی صدور آن را فراهم کنید تا ترس از آن فراموش نشود. اگر پیروان احساس آزادی داشته باشند ممکن است پس از چندی هوس کنند ادیان دیگر را نیز بیامایند؛ راه آزمودن دیگر ادیان باید به هر طریق ممکن بر روی دینداران بسته شود؛ اگر قدرت اعدام از دین برکشتگان را ندارید (قدرت حکومت در دست شما نیست) حداقل مرتدان را از جامعه‌ی مؤمنان یا کلیت جامعه طرد کنید تا کمتر کسی هوس تغییر دین به سرش بزند.

۲۴. بدون مراسم جمعی، بسیاری از افراد نمی توانند خود را بخشی از یک جمع با هویت تلقی کنند. شرکت در مراسم جمعی نه تنها خاطره‌ی ایزودیک افراد (اموری را که خود تجربه کرده‌اند) بلکه خاطره‌ی نشانه‌ای آنها (بدون تجربه‌ی شخصی و حاصل به حافظه سپردن) را تغذیه می کند. از این جهت حتماً نوعی مراسم جمعی با اعمالی مشخص را طراحی کنید. نگران معنی داری آنها نیز نباشید. افراد خود بدان‌ها معنی خواهند داد.

۲۵. با حکومت موجود کجدار و مریز رفتار کنید: نه انقلاب و نه محافظه کاری؛ انقلابی باشید به این معنا که وضع موجود دینی را نفی کنید تا بر پیروان خود بیفزایید اما نه تا آن حدی که حکومت و دیگر قدرتمندان موجود بساط شما را کاملاً جمع کنند. محافظه کار باشید تا اقلشاری را که از وضع موجود راضی هستند نیز متوجه خود سازید اما نه تا آن حدی که به عروسک کوکی نظام سیاسی موجود بودن متهم شوید؛ به سیاستمداران و صاحبان منابع قدرت در جامعه بگویید که ادیان ابزار مناسبی برای کنترل توده‌ها و ساکت نگاه داشتن آنها هستند و از این جهت باید حامی ادیان

باشند و نه مخالف آنها. به توده‌ها نیز بگویید که برای مهار کردن قدرتمندان و ثروتمندان تنها راه ممکن دینداری و باور به بهشت و دوزخ است.

۲۶. استبداد دینی موثرترین و موفق‌ترین نوع استبدادهاست. اگر شرایط و خلایی برای حکومت کردن پیدا شد آن را از دست ندهید. تا زمان برسد، هیچگاه مجرای ارتباطی با قدرت‌های موجود را قطع نکنید چون دو طرف گاه به یکدیگر نیاز دارند. حکومت‌ها باید درک کنند که رهبران دینی گاه مجبورند از سیاستمداران انتقاد کنند و باید این امر را تحمل کنند و اهل ادیان نیز باید قدرت حکومت را به رسمیت بشناسند تا در موقع لزوم بدان متمسک شوند.

۲۷. از ارتکاب بزرگ‌ترین جنایت‌ها برای تأسیس و پیشبرد دین تازه استتکاف نکنید چون هر جنایتی با اهداف والای دین قابل توجیه است. قتل عام، شکنجه، پاکسازی قومی و مذهبی، و استفاده از لات و لوت‌ها برای پیشبرد دین مجاز است. شیعیان ایرانی و مراجع تقلید آنها از همه‌ی این ابزارها بخوبی استفاده کرده‌اند و نه تنها ایرانیان غیر شیعه را با کشتار و شمشیر سیعه ساختند بلکه اکنون چهار دهه است که قدرت را در دست دارند و احکام دینی را اجرا می‌کنند. اهداف و غایات دینی آن چنان گران قدر و پراهمیت‌اند که تمسک به هر وسیله‌ای برای پیشبرد آنها جایز است؛ در این مورد به رهبران دینی در طول تاریخ نگاه کنید، آیا کاری هست که آنها برای پیشبرد دین خویش انجام نداده باشند: پیشبرد دین و دین دینداری خط قرمزی ندارد؛

۲۸. از سرکوب زنان و سکس غفلت نکنید. کنترل زنان با تابوی سکس قابل انجام است. با کنترل امور جنسی زمام انسان‌ها در اختیار شما قرار می‌گیرد و می‌توانید بر خمر مراد سوار شوید. کنترل زنان که همواره در جوامع بشری سرکوب شده‌اند نیز بخش دیگری از ماموریت تحت نظارت قرار دادن جامعه است. با کنترل زنان به عنوان بخش تو سری خور

جامعه‌ی سنتی نه فقط نیمی از اعضای جامعه تحت کنترل قرار می‌گیرند بلکه زنان کنترل شده ترس و زبونی و حقارت را به عنوان مادر به نسل بعدی نیز انتقال می‌دهند.

۲۹. به ادیان دیگر نگاه کنید. هرچه را که در یک دوره ساخته‌اند و تثبیت شده می‌ماند. حتی بسیاری روشنفکران برای عدم تقابل با دینداران پس از دوره‌ای می‌گویند «اصل مدعیات را مورد پرسش قرار ندهید بلکه تفسیر تازه‌ای از آنها به دست دهید.» آنها نمی‌خواهند برای دینداران یا توده‌ی مردم دردسر درست کنند یا با باورهای جمع کثیری از مردم رو در رو شوند. پس از مدتی نیروی به چالش کشیدن بسیاری از آدمیان ته می‌کشد و واقعیت - اگر نه حقیقت - دین تازه تأسیس را به رسمیت می‌شناسند.

۳۰. موسس دین تازه نمی‌تواند در بدو تولد دین تازه را تأسیس کرده باشد. پیش از تأسیس دین تازه هم نمی‌تواند اصولاً بی دین و ایمان بوده باشد؛ بسیاری از دینداران می‌خواهند موسس دین آنها هیچ نقطه‌ی تاریکی نداشته باشد. از حیث پیشینه‌ی زندگی، وی باید در چارچوب دین دیگری (همان که آبا و اجدادش داشته‌اند) زندگی کرده باشد. برای حل این مشکل که موسس شرکت جدید معنوی دوره‌ای در شرکتی دیگر که وی حالا آن را جاهلیت یا قلابی یا تحریف شده می‌خواند درگیر بوده وی را اصولاً باورمند به شرکت جدید حتی در دوره‌ی قبل معرفی کنید. (نگاه کنید به مطلبی در سایت الف با عنوان "پیامبر پیش از بعثت چه دینی داشتند؟" بر اساس این مطلب پیامبر اسلام قبل از بعثت نیز مسلمان بوده است: ۹ تیر ۱۳۹۰)

مدیریت و نهاد سازی ادیان

۳۱. آن قدر برادر بازی و آزادی بازی در نیاورید که کیش شخصیت فراموش شود. هر دینی به رهبران فرهمند و مقدسین برای بسیج توده

ذیل برخی باورها نیاز دارد؛ ایده‌ها برای افراد عامی در اشخاص تجلی و تعیین می‌یابند و نه در کتاب‌ها و رسالات. تأسیس نهاد روحانیت حتما باید جزئی از برنامه و طراحی اولیه‌ی هر دین باشد؛ همچنین آنقدر عدالت بازی در نیاورید که افراد دیندار و نهادهای دینی را از منابع سرشار عمومی و انحصاری و رانتی و امتیازات محروم کنید. انحصارات دینی باید همانند دین، مقدس و محترم باقی بمانند؛ رهبران و نهادهای دینی باید به ثروت‌ها و قدرت‌های بزرگ دسترسی داشته باشد؛ تنها با حمایت قدرتمندان و ثروتمندان است که دین برقرار می‌ماند؛ پابره‌ها به کار زمانی می‌آیند که قدرت و ثروت زورمداران و زراندوزان کافی نیستند یا باید اهل دیگر ادیان ارباب و سرکوب شوند.

۳۲. به پیروان خود توصیه کنید که در طول تاریخ هر متنی را که متفاوت از متن دینی معیار باشد نابود سازند تا مبدا چندگانگی متن از قدرت و وثاقت آن بکاهد. تغییر متن مقدس توسط خود شما (موسس متن) و پیروان نزدیک شما با ایده‌ها و جهت‌گیری‌های گوناگون امری طبیعی است. اما یک دسته از پیروان باید این دوگانگی‌ها و چندگانگی‌ها را از میان ببرند تا متن همواره به عنوان متنی نازل شده از آسمان به نظر آید.

۳۳. به پیروان خود بقبولانید که پیرو داشتن ادیان دیگر دلیلی بر حق بودن آنها نیست اما افزایش پیرو برای دین جدید به معنای روشن شدن حقیقت آن است. اکثریت ملاک حقیقت نیست اگر اکثریت در طرف دیگر ایستاده باشند اما اگر اکثریت در طرف دین مد نظر باشند دلیلی بر تجلی نور معرفت بر اذهان عمومی بوده است؛

۳۴. به پیروان خود القا کنید که بدون دین و دینداری و باور به آموزه‌های دین مورد نظر هرگز روی سعادت را نخواهند دید و تنها دین می‌تواند هرچه را دوست دارند (کشور و ملت و عفت و کرامت آنها) نگاهبانی کند. همچنین القا کنید که بدون ادیان این جهان جهنمی می‌شد غیرقابل تحمل.

هر روز به دنبال کشف بدبختی‌های جوامع دیگر با ادیان دیگر باشید تا آنها را به رخ طرفداران دین خودی بکشید و اخبار منفی مربوط به طرفداران دین خود را سانسور کنید. دستگاه سانسور برای چنین کارکردهایی باید برقرار باشد.

۳۵. کنترل سیاسی و اجتماعی باید در دل همه آموزه‌ها لحاظ شده باشد. نهادهای دینی تنها در حالی قابل محافظت هستند که دین به ابزاری از کنترل اجتماعی و سیاسی تبدیل شده باشد. بدون تأسیس ابزارهای کنترل فردی و اجتماعی آدمیان، هیچ دینی برقرار نمی‌شود. در تأسیس نهادهای دینی از این ابزارها غفلت نکنید. امر به معروف و نهی از منکر در اسلام نمونه‌ی خوبی از این جهت است. از استفاده از عنصر ترس غفلت نکنید. میزان استفاده از ترس در آموزه‌های طراحی شده بستگی مستقیم به میزان علم و دانش مخاطبان دارد. سطح پایین علم و دانش و اطلاعات طبعاً نیاز به القای ترس در همه‌ی آموزه‌ها را افزایش می‌دهد. همین ترس است که مبنای باقی ماندن افراد در حوزه‌ی دین منتخب قرار می‌گیرد.

۳۶. میزان الهام بخشی تعالیم دینی رابطه‌ی مستقیمی با میزان آگاهی و دانش افراد دارد. برای الهام بخش بودن در حد اکثر آن مخاطبان دین خود را از کسانی انتخاب کنید که دارای کمترین آگاهی باشند یا آمادگی به کنار نهادن آگاهی خود را داشته باشند. سر و کله زدن با اهل فکر و منطق و علم برای قانع کردن آنها به حقایق دینی اتلاف وقت است؛ آنها را تکفیر کنید یا بی‌ایمانشان بدانید و به سراغ بیسوادترین و فقیرترین اقشار جامعه بروید؛ اینها به شما نیاز دارند و شما را بر مرکب پیروزی سوار می‌کنند.

۳۷. آن دسته از اصول، احکام و دستورات دینی خود را که با عقل، تجربه، آزادی و حقوق بشر همخوان نیستند در زوررق‌های زیبا بپیچانید و به مردم تقدیم کنید. به عنوان مثال اگر می‌خواهید دیدگاه‌ها و نوشته‌های افراد را به نام دین سانسور کنید اسمش را نگذارید سانسور بلکه اسمش

را بگذارید «تلطیف» یا «محافظت از کیان جامعه و اخلاق». اگر می‌خواهید مردم را شکنجه کنید اسمش را بگذارید تعزیر تا عموم مردم که زبان دیگری نمی‌دانند چیزی از آن متوجه نشوند. اگر می‌خواهید در پول مردم سهم شوید اسمش بگذارید «سهم امام». به مردم بگویید دین شما می‌تواند آزادی را تلطیف کند یا دمکراسی را بر سر عقل آورد یا عقل و حشی را لگام زند یا حقوق را با وظایف ابدی و الهی قید زند یا تجربه را از محدودیت‌های عالم ماده برهاند.

۳۸. کتاب مقدس خود را با معجزه معرفی کردن و یک باره از سوی خداوند نازل شدن فراتر از بررسی و تحلیل قرار دهید و هرکس این باورها را انکار کرد به خشونت تهدید کرده یا به قتل برسانید. ارباب ممکن است همیشه موثر واقع نشود اما در بسیاری از موارد و بسیاری از اقشار جامعه موثر است.

۳۹. اعلام کنید که کتاب مقدس شما عینا کلمات الهی هستند (گرچه خدای شما جسمانی نبوده و سخن نگوید). در متن کتاب هم به پیروان خود بگویید که «شکی در این کتاب نیست» تا جرات شک کردن در آن را پیدا نکنند. در حالی که تفسیر و تحلیل متن یک امر انسانی و طبیعی است تفسیر متن کتاب مقدس خود را بدون باور بدان ممنوع کنید تا دست نامحرمان به این حوزه دراز نشود. هر گونه تفسیر و تحلیل عقلانی متن کتاب مقدس به سست شدن اقتدار اجتماعی و سیاسی رهبران مذهبی می‌انجامد و باید با آن بدعت برخورد کرد. اندیشه‌های عرفی‌گرایانه از طریق همین تفسیرها مجال بسط و نفوذ پیدا می‌کنند. تکنیک‌ها و ابزارهای نقادی متن که در مورد متون مقدس دیگر ادیان به کار رفته‌اند نباید در حوزه‌ی دین شما وارد شود. همچنین تفسیرهای متفاوت از متن را پیشاپیش ممنوع کنید تا رقیبی برای نمایندگان رسمی دین پیدا نشود.

۴۰. آنچه بیش از صفات نیروی کیهانی شما اهمیت دارد ناظر و حاضر

بودن آن بر اعمال انسانی است. به پیروان خود بگویید که موجودی یا نیرویی مدام شما را می‌پاید. آنها می‌خواهند این را از شما بشنوند. بسیاری دوست دارند در این جهان بی‌کران تنها نباشند حتی اگر این رفیق همراه مدام و در همه جا به زندگی خصوصی آنها راه داشته، آنها را بپاید، برای آنها پرونده‌سازی کند و برای آینده‌شان نقشه بکشد.

بازاریابی و بازرگانی دین

۴۱. عوام را مخاطب خود قرار دهید و از روشنفکران و نخبگان سیاسی و فرهنگی و تحصیلکردگان پرهیز کنید چراکه اکثر آنها زیر بار شما و تعلیمات تان نخواهند رفت؛ حتی در جوامع توسعه یافته همواره دسته‌هایی از مردم ناراضی و غیرسعادتمند یا فلاکت زده از جمله فقرا و معتادان و زندانیان و بی‌خانمان‌ها و مانند آنها وجود دارند که احتمالاً با یک وعده غذا به پیام شما گوش می‌سپارند؛ در میان ثروتمندان نیز گروه‌هایی را جستجو کنید که از ثروت خود شرم‌منده‌اند و از وضع موجود خود و پیرامونشان ناراضی، و حداکثر می‌خواهند توجیهی قانع‌کننده برای وضع موجود پیدا کنند و ثروتشان را برای پاک شدن در اختیار رهبران دینی قرار دهند.

۴۲. به رهبران سیاسی دنیا نامه بنویسید و از آنها دعوت کنید تا به پیام کلی و عمومی شما ایمان بیاورند. این موضوع، حتی اگر آن رهبران پیام شما را به کناری بیندازند به پیروان شما این حس خوب را خواهد داد که شما در مقام هدایت رهبران جهان بوده‌اید و پیام شما جهانی است. بدین ترتیب فراتر از سیاست موجود و قدرت‌های موجود خواهید ایستاد و دین شما به همین سادگی دینی جهانی خواهد شد.

۴۳. واعظان دین نقش آگاهی دهنده ندارند و نباید برای خود چنین نقش و رهیافتی را برگزینند. آنها مبلغ‌اند و نقش مبلغ بالا بردن یک دیدگاه به عرش و زمین زدن دیگر دیدگاه‌هاست. آن دسته از اهل ادیان که برای خود

نقش آگاهی دهنده قائل بودند هیچگاه در جامعه‌ی خود موفقیتی حاصل نکردند و در نهایت منزوی شدند؛ پیشبرد ادیان جدید و نیز احیای ادیان قدیمی در صورتی تازه به مبلغان جدی و فعال نیاز دارد نه به روشنفکران مذهبی که می‌خواهند دین را با منطق و استدلال به جهانیان معرفی کنند.

۴۴. خود را به عنوان عرضه‌کننده‌ی دین تازه قابل و تلقی‌کننده معرفی کنید و نه فاعل و القاکننده. پیام دینی خویش را به عنوان پیام مبدایی فراتر از این عالم خاک معرفی کنید تا هم در مورد محتوای آن از خود سلب مسئولیت کنید و هم پیروان محتمل شک و تردیدی در آن به عنوان پیامی انسانی روا ندارند. این پیام‌ها را به صور مثالی و مقداری که فراتر از ماده‌اند و در عالمی فراتر از عالم ماده و طبیعت وجودی مستقل دارند نسبت دهید تا محصول کشف معنوی به واسطه‌ی اتصال به عالم قدسی محسوب گردند و نه تاملات شخصی که رد و ابطال آنها آسان‌تر است. انسان خاکی به راحتی فاقد کمال انگاشته می‌شود - هر چند مدعی نفسی زلال و طاهر باشد - و پیامش به فراموشی سپرده خواهد شد اما اگر این انسان خاکی مدعی پیام‌آوری» باشد (پیام‌آوری از جانب کسی که نمی‌تواند این پیام‌آوری را انکار کند) پیامش در میان آنها که به امور عالم از مجرای عقلانی و تجربی نمی‌نگرند و تعداد آنها اندک نیز نیست جدی تر رفته خواهد شد.

۴۵. از بلایا و حوادث طبیعی برای انگیزاندن افراد به رویکرد به دین خود استفاده کنید. از آنجا که این بلایا عمدتاً پیش‌بینی ناپذیرند و توضیح علمی آنها دشوار، ادیان می‌توانند آنها را به مراجع ماورایی اسناد و در این قلمرو به افراد اخطارهای دینی دهند. (محسن قرائتی، دبیرستاد اقامه نماز کشور: «اگر در بم زکات خرما را می‌دادند زلزله نمی‌آمد و اگر دین ما به درستی معرفی می‌شود این مسائل کمتر در جامعه بوجود می‌آمد.» تابناک، ۱۹ آذر ۱۳۸۷) همه‌ی ادیان موجود از این امور برای ترغیب افراد به آموزه‌های خود بهره می‌برند و ادیان تازه نباید از آنها عقب بمانند. ترساندن همواره

ابزار مهمی برای جذب افراد به دین بوده است و پیشروان ادیان تازه نباید از به کار بردن حربه‌ی ترس ابایی داشته باشند. حتی فجایع ساخته‌ی دست انسان‌ها را نیز می‌توان به خشم الهی ناشی از رواج گناه نسبت داد و از آنها برای دادن اخطار به آدمیان استفاده کرد. برخی از رهبران مسیحی در امریکا حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ را به همجنسگرایی و دیگر گناهان نسبت دادند. در سونامی شرق آسیا هم رهبران مذهبی مسلمان و هم رهبران مسیحی این حادثه را به گناهان واقع شده در این منطقه بالاخص توسط جهانگردان غربی نسبت دادند.

۴۶. اموری را پیش بینی کنید که با احتمال نزدیک به یقین اتفاق خواهند افتاد مثل سقوط حکومت‌ها؛ بلایای طبیعی و فجایع انسانی مثل جنگ و بیماری‌های لاعلاج و بحران‌های اقتصادی و غیر آنها را به گردن بی‌ایمانی افراد به دین مورد نظر بیندازید؛ به همین دلیل منتظر این فجایع باشید و بلافاصله پس از وقوع، آنها را نشانه‌ی بی‌دینی افراد و گسترش گناه بر اساس آموزه‌های دینی خود یا انتقام‌گیری خداوند از بیدینان معرفی کنید. همچنین اموری را پیش‌بینی کنید که رخداد و رخ ندادنشان در عالم خارج مساوی باشد، مثل آمدن منجی عالم بشریت. از این ایده که بشریت همین بوده که هست و هیچ چیز تغییرش نخواهد داد و منجی‌ای وجود ندارد فاصله بگیرید. به جای آنکه به آدمیان بگویید خود منجی خویش‌تند یک کنجی خیالی برای آنها برایشید تا از طریق انتظار برای او به دین و دستگاه شما قوت ببخشند؛

۴۷. رقبای خود را همواره به صورت دشمنی خونخوار به پیروان خود معرفی کنید. آنها باید تصور کنند که اهل دیگر ادیان با محارم خود رابطه‌ی جنسی دارند، آماده‌ی تجاوز به زنان و کودکانند، لقمه‌ای که می‌خورند حرام است، فرزندانشان نامشروعند، لا ابالی و بی‌قیدند، و هیچ اصل اخلاقی را رعایت نمی‌کنند. اگر این اقدامات از سوی دوستان و همکیشان

شما صورت گرفت آنها را درز بگیریید و نگذارید به اطلاع عموم برسند. ۴۸. روزها و تاریخها اهمیت دارند. برخی از آنها باید معنای خاصی پیدا کنند تا به بهانه‌ی آنها فضای اجتماعی در اختیار مبلغان دین تازه قرار گیرند. از آنجا که دین تازه نقطه‌ی انفصال حق و باطل است باید در یک نقطه‌ی تاریخی و در یک مکان خاص که بعداً زیارتگاه باورمندان قرار گیرد یک اتفاق خاص افتاده باشد و همین نقطه مرز میان نور و ظلمت (خیر و شر) قرار گیرد. در عالم واقع اتفاقها به صورت خطی صورت می‌گیرند اما در تاریخ اسطوره‌ای باید تحولات غیر خطی و یک باره همه چیز را به نفع دین تازه تغییر دهند.

۴۹. برای عرضه‌ی کالای خود فروشگاه‌های تازه‌ای باز کنید. همیشه نمی‌توان کالای خود را در فروشگاه‌های دیگر به نمایش گذاشت و فروخت. در بسیاری موارد دیگر تولید کنندگان و عرضه کنندگان به شما فرصت بازاریابی و عرضه را نمی‌دهند. این فروشگاه تازه خوب است. طراحی تازه، اسم تازه، و مراسم و شعائر تازه‌ای را نیز به همراه داشته باشد. برای این که مشتریان از فروشگاه‌های شما بازدید کنند برای بازدید جایزه بگذارید. به عنوان نمونه ثواب بازدید از یک فروشگاه خود (مثل مرقد این امام یا امامزاده) را شفاعت در روز رستاخیز یا واجب شدن بهشت یا گذشت از گناهان یا معادل چند دهه نماز و روزه قرار دهید.

۵۰. برای فروش کالای خود و تشویق بازدید کنندگان جوایزی تعیین کنید. صرف دیدار از فروشگاه یا معبد تازه‌ی ما باید ثواب اخروی داشته باشد. این گونه پاداش‌ها و ثواب‌ها را باید رهبران دین تازه در متن تعالیم خود قرار دهند تا انگیزه‌های لازم برای دیدار از معابد و زیارتگاه‌ها را فراهم کنند. صرف ایجاد فضای عمومی و اشتیاق افراد برای دور هم جمع شدن و گپ زدن کافی نیست که آنها را به جمع شدن در مراکز مذهبی بکشاند. اما اطعام و درمان زائران به رونق فروشگاه‌های تازه می‌انجامد.

جذب نیرو برای دین نوپا

۵۱. از کسانی که وقتی بار دین تازه روی دوش آنها گذشته شود احساس سنگینی می‌کنند و آن را بر زمین می‌گذارند به شدت پرهیز کنید. بار دین باید بر دوش کسانی گذاشته شود که به جای جدی گرفتن آن، هر روز آن را و برای خود و دیگران سبک کنند حتی اگر بخشی از همان دینداران این نحوه‌ی دینداری را تحریف تلقی کنند.

۵۲. امر متعالی و مقدس خود را شرط و پیش فرض مناسبات انسانی و کاری قرار دهید. نیروهایی شایسته‌ی جذب هستند که عقل خود را به امر متعالی واگذار کنند. این واگذاری عقل را نه یک جنون بلکه نوعی ایثار و از خود گذشتگی و فراتر از همه زیر پا گذاشتن نفس معرفی کنید.

۵۳. از کسانی که در دوره‌ای می‌خواسته‌اند جامعه‌ی آرمانی را در چند ماه بر روی زمین بسازند و از امید و روشنایی احساسی زودگذر داشته و به نوعی واقع‌بینی رسیده‌اند اما در انتهای تونلی که همه در تاریکی‌اش سرگردانیم چیز زیادی نمی‌بینند حتماً پرهیز کنید. آنها نه به کار بسته‌بندی پیام می‌خورند و نه تبلیغات و ارتباطات سازمانی که ترویج دین تازه را بر عهده می‌گیرد.

همچنین از کسانی که به میزان چهل بشر از دنیای پیرامون خود واقف‌اند پرهیز کنید. آنها به کار دینداری و تبلیغ دین نمی‌آیند. دینداران باید احساس کنند که دین تازه می‌تواند به همه‌ی سوالات آنها با سوراخ کردن کتب مقدس و تفسیر آن و نیز رجوع به مقدسان پاسخ دهد.

۵۴. مشتریان دین از شما دنیای خیالی دیگری می‌خواهند، دنیایی بسیار زیبا بدون مشکلات این دنیا. بیشتر به سراغ کسانی بروید که در این جهان نمی‌توانند یا نمی‌خواهند دنیای مورد نظر خود را بسازند بلکه رو به جهانی دیگر دارند. غیر از این که این دنیا را می‌سازید و به آنها تحویل می‌دهید توجه داشته باشید که تمرکز شما بر این جهان صرفاً باید نقش مقدماتی

برای رسیدن به جهانی دیگر داشته باشد.

۵۵. اگر دمکرات‌ها و سکولارها با تحقیقات تکنولوژیک و علمی (مثل کشف میکرب یا فرود آمدن بر ماه یا ساختن کامپیوتر) به الهام‌بخشی به نسل جوان می‌پردازند شما با سخن گفتن در باب ساختن دنیایی که همه در آن یک نوع می‌اندیشند و یک نوع زندگی می‌کنند و همه مساوی هستند به جوانان الهام‌بخشی کنید. یکسانی بیش از تنوع می‌تواند فریبنده باشد بالاخص برای محرومان و فقرا.

۵۶. در جذب نیرو از دوگانگی‌ها و دوگانه‌گویی‌ها نهراسید. بخشی از دوگانگی‌ها را می‌تون پنهان کرد یا به حاشیه راند؛ بخشی را می‌توان با ذکر دوگانگی‌های دیگران پاسخ داد؛ بخشی را نیز می‌توان با عنصر وفاداری به پیام‌آور یا پیام‌به‌زیرقالی فرستاد. مهم‌تر از همه آن که همه‌ی پیروان محتمل، افراد را بر اساس سازگاری پیام‌ها و رفتارها نمی‌سنجند. به سادگی می‌توانید ادعا کنید که صلح‌جو هستید و جنگ مقدس راه بندازید تا صلح را تضمین کنید. به سادگی می‌توانید طرفدار حیات باشید و با سقط جنین مخالفت کنید اما جنگ علیه کفار یا کشتن مرتدان را تشویق کنید. به سادگی می‌توانید همه‌ی انسان‌ها را مخلوق خداوند و مورد علاقه‌ی وی بخوانید و در عین حال هزاران تن از آنها را به دلیل مخالفت با خداوند در یک روز یا چند هفته قتل عام کنید. بسیاری رهبران دینی که چنین کرده‌اند و هنوز طرفدارانی دارند. در جذب نیرو به سراغ کسانی که با معیار سازگاری به جان پیام‌های شما می‌افتند و آنها را سلاحی می‌کنند نروید.

۵۷. به پیروان خود شدیداً توصیه کنید که از معیارهای عقلانی در تحلیل تاریخ دین خود و فهم مبدا و تحول متن کتاب مقدس خود پرهیز کنند چون مذاقه‌ی عقلانی زائل‌کننده‌ی باورهای بی‌خواهد بود که قرن‌ها به پیروان انتقال یافته یا القا شده است. کسانی که به این ترتیب از دست می‌روند در برابر هزینه‌ی ارتداد کسانی که بعداً از جمع جدا می‌شوند

چندان اهمیتی ندارند.

۵۸. اگر دیگران در دانشگاه‌هایشان به دانشجویان رشته‌های علمی و فنی و پزشکی بورسیه می‌دهند شما به کسانی بورسیه بدهید که می‌خواهند به مهندسی افکار و رفتارها پردازند. شما در پی مبلغ پروری هستید و نه رشد دانش بشری. برنامه‌ی شما خدمت به بشریت نیست، خدمت به دین بر ساخته شده است. اما وانمود کنید که دارید بر علم بشر می‌افزایید.

۵۹. در فرایند جذب نیرو نخست افراد را تحت آموزش‌های خاصی قرار دهید. آموزش غیر تحلیلی یکی از بهترین روش‌های القاست. کسانی که سال‌ها تلاش می‌کنند موضوعی را فرا بگیرند بدان وابستگی پیدا می‌کنند و آنچه به آنها القا شده به سرمایه (و گاه تنها سرمایه) شان تبدیل می‌شود. بهترین حاملان دین همین محصولات نظام‌های آموزشی ادیان بوده‌اند.

تبلیغات و ارتباطات دین تازه

۶۱. ادعاهایی کنید که هیچ کس نتواند باور کند. این ادعاها موجب حیرت افراد شده و آنها را مخاطب شما قرار خواهد داد. هر چه مدعیات عجیب و غریب‌تر باشد افراد کمتر آنها را مورد محک عقلانی قرار می‌دهند. مهم این است که گروهی بی‌شمار ادعاهای شما را باور کنند و اگر چنین شد، عقلگرایان برای تحریک نکردن این خیل بی‌شمار علیه خود در برابر مدعیات عجیب و غریب شما و پیروانتان سکوت خواهند کرد و اسم این را خواهند گذارد احترام به اهل دیگر ادیان. البته این ادعاها مخاطره‌انگیز است و ممکن است کسانی شما را دیوانه بیندارند اما هستند سانی که شما را باور خواهند کرد.

۶۲. سخنان خود را به مبدایی همه توان و همه دان و خیر مطلق نسبت دهید تا سخن یک نفر از میان هزاران نفر تلقی نشود. خدا یا امر قدسی همین جاست که به کار می‌آید و برای همین باید آفریده شود. بدون خدا

و امر قدسی، مدعیان پیامبری خیال‌پرداز و سرکرم‌کننده‌ی خلائق به شمار می‌آمدند. خالقان این دستورالعمل‌ها از زبان خدای مخلوق خود به خود می‌گویند که بسیاری از مردم باور نخواهند کرد که این گفته‌ها از سوی امر قدسی است و این گفته‌ها نیز از سر جهل است و نه واقع‌بینی و اتکا به شواهد.

۶۳. آموزه‌های خود را به زبان شاعرانه و غیرتحلیلی عرضه کنید اما در عین حال بگویید که آنها شعر نیستند تا وجه آسمانی تعالیمتان برقرار بماند. این آموزه‌ها باید به گونه‌ای عرضه شوند که گویی بدیهی‌اند و هیچ نیازی به اقامه‌ی دلیل و برهان برای آنها نیست. آنچه با دلیل و برهان عرضه شود ممکن است دلیلی نیز علیه آن اقامه شود اما آنچه بدون دلیل و به عنوان شهود عرضه می‌شود و فراتر از دلیل و برهان نهاده می‌شود رد با دلیل آن هم از سوی دینداران قابل انکار می‌شود. همه‌ی باورهای دین جدید را بالاتر و فراتر از پرسش بنشانید چون پرسش سم باور و اعتقاد است.

۶۴. موجودات نامحسوس مورد باور ادیان با این ادعا قابل باور و توجیه شده‌اند که نامحسوس با ناممکن مساوی نیست. از این جهت هر موجود ناممکن و نامحسوسی در چارچوب ادیان قابل عرضه است بدون آنکه منتقدان راهی برای انکار آنها داشته باشند (گرچه راهی برای اثبات آنها نیز وجود ندارد). در چارچوب فرهنگ دینی همواره ممکن است موجوداتی را در آسمان آفرید؛ آسمانی که قابل کشف و نقد نیست دنیایی از خلاقیت را برای دین‌سازان فراهم آورده است. دینداران ظرفیت بی‌نهایتی برای خلاقیت و نوآوری در آسمان (جایی که در دسترس ما نیست) در اختیار دارند. جن و فرشته و شیطان تازه آغاز داستان است.

۶۵. مرزی روشن میان خرافه و غیرخرافه وجود ندارد. خرافه‌ی شما دین دیگران و دین دیگران خرافه‌ی شماست. تنها برخی از عقلگرایان رادیکال که تعدادشان نیز زیاد نیست همه‌ی باورهای ادیان را به تساوی

خرافه می‌پندارند. حتی بسیاری از عقلگرایان برای پرهیز از بی‌احترامی به ادیان و پیروان آنها سخنی از خرافه به میان نمی‌آورند. هر چیزی را که خلائق قدرت هضم آن را دارند باید به آنها عرضه کرد تا دین جدید قوام پیدا کند. نقد خرافه‌پرستی را دشمنی با ادیان معرفی کنید و در ترویج خرافات/باورهای تازه بکوشید تا این سنت فراموش نشود. باور به امور غیر عقلانی هر چه که باشند به تقویت ایمان افراد می‌انجامد. در دنیایی که امور غیر عقلانی یک به یک عرصه را خالی می‌کنند روزی دینداری نیز فاتحه‌اش خوانده خواهد شد؛

۶۶. قیف استدلال را وارونه کنید؛ به آدمیان القا کنید که فطرتا خداشناس و خدا باور یا ایکس باور (با فرض آنکه ایکس همان امر قدسی دین جدید باشد) به دنیا آمده‌اند در حالی در عالم واقع افراد بدون هیچ اعتقاد و باوری به دنیا می‌آیند. شاهد آن آنکه هر کس عموماً به دین آبا و اجداد خود می‌رود و نودینسان و روی آورندگانِ قبلاً باورمند نادرند. فطری خواندن امور هیچ استدلال و برهانی نمی‌خواهد و در صورت تقاضای برهان افراد را به خود واقعی‌شان (همان که شما می‌خواهید و القا می‌کنید) ارجاع دهید. بروند بگردند تا پیدا کنند و اگر نیافتند مشکل از آنهاست (در نفس آنها ناخالصی وجود دارد یا گناه کرده‌اند که نمی‌توانند نور معرفت را ببینند) و نه دین شما.

۶۷. دغدغه‌ی استدلال و برهان و تبیین نداشته باشید. شما بنیانگذارید و باید پیروان را تهییج و تحریک کنید و آنها را مطیع و فرمانبر قرار دهید. وقتی نهادها تأسیس شدند کسانی پیدا خواهند شد که همه‌ی خیال پردازی‌ها و اوهام شما را عقلانی خواهند ساخت و برای توجیه خلائق آنها را به شکل برهان‌های توخالی و ساختگی عرضه خواهند کرد. (نگاه کنید به برهان‌های اتقان صنع، علت و معلول، صدیقین و واجب و ممکن که چیزی جز در زوروق پبیدن اصل ادعاها نبوده‌اند).

به جای استدلال بر ضعف‌ها، کاستی‌ها و احساس خود کم‌بینی افراد تمرکز کنید، اموری که در همه‌ی آدمیان وجود دارد. نوعی از اعتراف به گناه باید در دین شما وجود داشته باشد تا در تبلیغات دینی مورد استفاده قرار گیرد. اگر نمی‌خواهید اعتراف فروشی کنید اعتراف را در دعاها و اذکار قرار دهید تا افراد به خود القا کنند که ناپاک و ناشایسته‌اند و باید به معابد و مقدسان رجوع کنند تا آنها را پاک کنند. تا می‌توانید انسان‌ها را تحقیر کنید تا دچار بی‌نیازی از دین نشوند و از سوی دیگر به آنها بگویید فطرت شما پاک است تا به رجوع به شما امیدوار شوند و خود را برتر از اهالی دیگر ادیان بدانند. اگر آنها خود را تحقیر می‌کنند این کار آنها را بدون تشویق نگذارید و مانع آنها نشوید. بهترین مؤمنان به دین شما تحقیر شده‌ترینانند.

۶۸. از عرض‌های اسطوره و داستان در دین تازه غفلت نکنید؛ همه‌ی ادیان با این داستان‌ها و اسطوره‌ها ساخته و پرداخته شده‌اند. این اسطوره‌ها و داستان‌ها را جزئی لاینفک از دین مورد نظر قرار دهید تا کسی جرات انکار یا پرسش از آنها را پیدا نکند و اگر کسی این جرات را به خرج داد او را مرتد اعلام کرده و اگر تحت حوزه‌ی سرزمینی شما بودند آنها را بکشید (برای انجام این کار از مجرمان تواب غفلت نکنید). این درس را از رهبران مسلمانان به خوبی فرا بگیرید که هرگونه پرسش - از جمله پرسش از وجود کسی که شیعیان معتقدند بیش از هزار سال است که در عالم غیب زندگی می‌کند و قرار است روزی بیاید یا علت زمزمه‌ی خدا با چند نفر معدود و نه همگان یا چگونگی کتاب‌نویسی موجودی غیرانسان و نظایر آنها - را ابتدا به عنوان «شبهه» نیت سنجی کرده و سپس آن را انکار اصل ضروری دین معرفی می‌کنند تا پرسش‌کننده را اعدام کنند یا مورد ارباب قرار دهند.

۶۹. با مخالفان و منتقدان دین خود از سر مدارا و همزیستی و همفکری

وارد نشوید چون در این حال پیروان شما علاوه بر نکات مثبت از آنها نکات منفی دین شما را نیز خواهند شنید. مخالفان و منتقدان خود را از اعتبار ساقط کنید. بهترین راه برای سلب اعتبار از آنها آنست که آنها را مزدور دشمن خارجی معرفی کنید و اصولاً دین و عقاید آنها را بر ساخته‌ی دشمنان بخوانید (کاری که شیعیان با بهاییان کرده‌اند). همچنین هر اختلافی در میان پیروان خود را به دشمنان خارجی نسبت دهید تا دیگر کسی شجاعت مخالفت با شما را پیدا نکند.

رهبران دینی رقیب خود را معتاد، ساده لوح، گول خورده و وابسته به اجانب (هر صفتی که مردم بد می‌دانند) معرفی کنید چیزی شبیه به آنچه مصباح یزدی با بهاییان می‌کند: «یک فرد روسی در تهران به سراغ علما آمد و ادعا کرد اسلام حق است و من می‌خواهم مسلمان شوم، سپس درس طلبگی خواند و در ادامه به عراق رفت که با یک سید شیرازی ساده لوح آشنا شد و او را معتاد کرد، هنگامی که این سید خمار می‌شد این فرد روسی به او تلقین می‌کرد که با امام زمان ارتباط دارد، بعد این سید را با فریب برای ادعای باییت و ارتباط با امام زمان به ایران می‌آورد که یک عده ساده لوح دور او را می‌گیرند و کم‌کم تبدیل به مذهب می‌شود و مدتی بعد ادعای امام زمانی می‌کند و بعد از داغ شدن بازار، ادعای نبوت می‌کند که البته در ادامه، انگلیس این فرد را به نفع خود مصادره کرد.» (فارس، ۸ مهر ۱۳۹۰)

۷۰. برای تبلیغ دین تازه نام تخیل و توهم (موجودی قدرتمند در آسمان، روز زنده شدن همه‌ی مردگان و انتقال همه‌ی حقایق به چند نفر برگزیده) را بگذارید حقیقت، نام تعصبات گروهی را بگذارید هویت دینی و نام اسارت و عبودیت در چنگ نهادهای دینی را بگذارید رستگاری و نجات. از همین جهت برای جامعه‌ای که جهل و دروغ‌های نهادهای دینی و رهبران دینی معیار تربیت فرزندان باشد در برابر آزادی غبطه بخورید، دین

بخش سوم: اسلامگرایی کالای داغ بازار دین = ۴۳۳
را در بسته‌بندی اخلاق بفروشید و باورهای کلامی و احکام دینی را به
عنوان قطعیت و ضرورت عرضه کنید.

واژه نامه‌ی اسلامگرایی شیعی

در این واژه نامه معانی‌ای که حکومت اسلامگرا بر واژه‌ها گذاشته توضیح می‌دهم.

اجتماع و تبانی به قصد برهم زدن نظم عمومی. هرگونه اجتماع توسط مخالفان رژیم که احتمالاً به بیان اعتراض عمومی آنها منجر شود

اراذل. کسانی که از معیارهای رسمی اطاعت نمی‌کنند

ارتقای عناصر مؤمن و ارزشی: فساد و سوء استفاده از قدرت مثل تخصیص رانت، بورسیه شدن بدون شرکت در امتحان و رقابت، استخدام بدون شایستگی

استکبار: قدرت‌های جهانی که سلطه طلبی و بلندپروازی‌های حاکمان جمهوری اسلامی را در منطقه و جهان محدود می‌سازند

اصلاح طلب: در عرصه‌ی بین المللی کسی که با جمهوری اسلامی هم پیمان است و حتی اگر بیش از صدها هزار نفر را بکشد و زنان و کودکان را قتل عام کند از او حمایت می‌شود: «بشار اصلاح طلب است.» (سفیر ایران در سوریه، تابناک، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۱) اما در داخل کشور، اصلاح طلب وجود ندارد و کسانی که خود را اصلاح طلب معرفی می‌کنند برانداز نرم هستند.

اغتشاشگر. معترض در عرصه‌ی عمومی

الطاف خفیه: توهم و خود بزرگ بینی: «یوسف پیامبر فیلم خود من است. من نباید از فیلم خودم تعریف کنم اما این مجسمه را رئیس حج و زیارت مصر برای ما آورده، آن نخل نقره‌ای را دولت عراق به ما هدیه کرده است. دیروز آقای شورجه داشتند با یکسری از مصری‌ها صحبت می‌کردند، گفتند انقلاب مصر مدیون سریال «یوسف پیامبر» است. می‌گفتند «یوسف پیامبر» برای انقلاب مصر از الطاف خفیه الهی بود. دقیقاً عین این جمله را تونس‌ها گفتند، مردم یمن بارها گفته‌اند، مردم بحرین و لیبی و سوریه هم

دارند می‌گویند. این‌ها دارند می‌گویند بخش اعظم جنبش مسلمانی بعد از سریال «یوسف پیامبر» بود. این را من نمی‌گویم، خودشان گفته‌اند که این جنبش‌ها از الطاف خفیه سریال یوسف پیامبر بوده است... تاجیکستان به ما گزارش داد بعد از پخش سریال «یوسف پیامبر» یک میلیون نفر به مسجد بروهای ما اضافه شد.» (فرج الله سلحشور، تابناک، ۲۰ خرداد ۱۳۹۱)

امر به معروف و نهی از منکر: دخالت در زندگی خصوصی و ایجاد مزاحمت برای مردم

انتخاب: انتصاب توسط رهبر و وفاداران وی
اهل مسجد ضرار: هر جمعی که در آن از حاکمیت جمهوری اسلامی انتقاد شود

آزادی اطلاعات: نشر مطالبی که حاکمان می‌خواهند از طریق رسانه‌های دولتی و شبه دولتی و منع اخبار و دیدگاه‌های نامطلوب و "غیر خودی‌ها" با تمسک به عدم صدور مجوز، فیلترینگ، پارازیت، جمع‌آوری تجهیزات دریافت از ماهواره و بازداشت روزنامه نگاران مستقل: "آزادی اطلاعات در ایران اوج می‌زند." (وزیر ارشاد، ایسنا، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۱) هر گروهی از اسلامگرایان در هر دوره که حکومت یا بخشی از آن را در اختیار داشته‌اند چون خود آزاد بوده‌اند گفته‌اند آزادی در ایران موج می‌زند اما وقتی برای آنها محدودیتی ایجاد شده از فقدان آزادی شکایت کرده‌اند.

برهم زنده‌ی امنیت کشور/ اقدام کننده علیه امنیت کشور. کسی که تلاش می‌کند از طریق روش‌های مسالمت آمیز و در چارچوب قوانین موجود به تغییر قدرت حاکم یا تغییر رفتار قدرت حاکم دست زند

بی بصیرت: کسانی که به سرعت پس از اعتراضات اعلام بیعت به رهبری نکردند؛ آنها که نمی‌دانستند تنها با سرکوب و شکنجه و تجاوز و قتل و خشونت می‌توان حکومت را حفظ کرد

پاکسازی محتوا: سانسور و فیلترینگ

تبلیغ علیه نظام. انتقاد از روال‌های جاری در کشور، خواه قانون اساسی و قوانین عادی و خواه سیاست‌ها و اقدامات تشویش اذهان عمومی. اطلاع رسانی واقع بینانه بدون سمت گیری به سوی حکومت و تحلیل شرایط موجود با رهیافت انتقادی

تفاوت فرهنگی: ابزاری برای توجیه آزار جنسی کودکان در استخر مختلط. بر همین اساس سفارت جمهوری اسلامی اتهام آزار جنسی چهار کودک توسط یکی از کارکنان ارشد این سفارت را "حاصل سوء تفاهم ناشی از تفاوت در رفتارهای فرهنگی" معرفی کرد. (صدای امریکا، ۱۲ آوریل ۲۰۱۲)

تولی و تبری: تعصب دینی، نژاد پرستی و قوم پرستی و محفل گرایی توهین به مسئولان. انتقاد از مسئولان نظام

تهاجم فرهنگی: جریان آزاد اطلاعات

جاسوس. فردی که به اطلاع رسانی در مورد سیاست‌ها، استراتژی‌ها و اعمال حاکمان جمهوری اسلامی بر اساس مشاهدات روزمره و تحقیقات خود می‌پردازد.

جنجال سازی: نمایش جنایت‌ها و سرکوب‌ها و دروغ‌ها و تقلبات حکومت جمهوری اسلامی

جنگ نرم: هرگونه مخالفت و اعتراض مسالمت آمیز و مدنی با رژیم

حجاب اسلامی: حجاب اجباری. حجابی را که یک زن مسلمان بنا به اراده‌اش انتخاب کرده باشد می‌توان حجاب اسلامی یا حجاب زنان مسلمان نام نهاد اما حجابی که بر زنان غیر باورمند به حجاب تحمیل می‌شود حجاب اسلامی نیست بلکه حجاب تحمیلی و اجباری و حجاب سرکوب است. اسلامگرایان حجابی را که بر زنان تحمیل کرده‌اند اختیاری تصور می‌کنند: "آن‌هایی که حجاب دارند با زور این حجاب را قبول نکرده‌اند." (مهدی عیسی زاده، عضو کمیسیون اجتماعی مجلس، ایسنا، ۳۱

خرداد ۱۳۹۱)

حرمت شکن. کسی که رهبری کشور را در ملا عام مستبد و دیکتاتور بخواند یا از وی انتقاد کند

حکومت الهی: حکومت روحانیون و وفاداران به آنها

خائن: کسی که به ولی فقیه و جمهوری اسلامی وفادار نیست

خرافه: باورها و رفتارهایی که مورد پسند روحانیت حاکم و هواداران آنها نیست

دشمن: همهی افراد و گروههایی که از ولی فقیه اطاعت نمیکنند، دگر اندیشان و دگر باشان

زورگویان: قدرت‌های بزرگ غربی که بسط سلطهی جمهوری اسلامی در منطقه و جهان را محدود می‌کنند

ساختار شکن. کسی که بنیاد و اساس جمهوری اسلامی را رد می‌کند
ساده لوح: مقوله‌ی دیگری از مخالفان حاکمان جمهوری اسلامی که به خاطر نادانی و غفلت با حکومت مخالفت می‌کنند. کسانی که با یک حکومت سراسر خیر و پاکی و صداقت (و همهی خوبی‌های دیگر عالم)، یعنی حکومت جمهوری اسلامی و رفتارهای آن مخالفت می‌کنند لابد نادانند یا فریب خورده

سبک زندگی اسلامی-ایرانی: سبک زندگی روحانیت

سرباز جنگ نرم: تلاشگری که برای تغییر قوای حکومتی یا حکومت از طریق شیوه‌های دمکراتیک و مسالمت‌آمیز عمل می‌کند

سرمایه‌ی ملی: جنایتکارانی که سرمایه‌های ملی را به تاراج می‌برند: «اینها سرمایه ملی هستند، مگر چند مجتهد برجسته همچون آیت الله مهدوی کنی، آیت الله مصباح و آیت الله یزدی داریم؟» (احمد توکلی، مهر ۵ اردیبهشت ۱۳۹۱)

سلطه گران: قدرت‌هایی که باید قدرت و منابع خود را به جمهوری

اسلامی در سطح بین المللی واگذار کنند

سلطه: قدرتی که در اختیار حاکمان جمهوری اسلامی نیست

سیاه نمایی. نشر آن دسته از اطلاعات که مشکلات جاری در کشور را نمایان می سازند

شبیخون فرهنگی: مصرف کالاهای فرهنگی تولید نشده توسط دستگاه‌های تبلیغاتی رژیم جمهوری اسلامی توسط مردم

صهیونیست‌ها: همه‌ی دولت‌هایی که در مجامع جهانی با رفتار ایران مخالفت کنند

ضد ارزشی، بی ارزش، ضد اسلامی، سیاه نما، مبتذل، مستهجن، هتاک، گستاخانه، وقیح و موهن: ناهمرنگ، آنچه با سبک زندگی و تفکر اسلامگرایان نمی خواند

ضد انقلاب: هر فرد یا گروهی که نظام جمهوری اسلامی و ولایت فقیه را قبول نداشته باشد؛ از منظر حاکمان موجود جمهوری اسلامی انقلابی که ۳۱ سال پیش موفق به براندازی رژیم سلطنتی شد هنوز ادامه دارد و حاکمان موجود و وفاداران به آنها، حتی آنان که آن زمان به دنیا نیامده بودند، رهبران آن هستند و هر که با رهبران موجود مخالفت کند بلافاصله ضد انقلاب محسوب می شود

ضد ایرانی: صفتی است برای مخالفت‌های دول و گروه‌های ایرانی و غیر ایرانی نسبت به حاکمان جمهوری اسلامی. از این صفت حتی برای برچسب زنی به مخالفان داخلی یا ایرانی خارج از کشور استفاده می شود چون طرف مقابل آن یعنی «ایرانی» در این صورت با «خودی» میسایر گرفته می شود. اما استفاده‌ی آن برای خارجی‌ها متضمن تحریک احساسات آن دسته از مخاطبان رسانه‌های حکومتی است که عرق ملی دارند و شاید با حکومت نیز مخالف باشند

غیرت: احساسات کور علیه هر آنچه مورد پسند اسلامگرایان نیست

فاسد، جاسوس، ناخالصی، هرهری مسلک، مرتد، معاند، دشمن، مزدور،
متهتک، ملحد، قلم به مزد، فتنه گر، وابسته، و مزدور: دگرباش، دگرباور و
دگر اندیش

فتنه: اعتراضات گسترده به تقلب در انتخابات یا هرگونه اعتراضات
گسترده به حکومت که سرکوب آن دشوار باشد و بسیاری را به خاطر
رفتارهای حکومت به آن بدبین سازد، مخالفت با رژیم مذهبی
فراری: روزنامه‌نگار یا فعال سیاسی که به دلیل ترس از تحت تعقیب
واقع شدن، زندانی شدن یا اعدام از کشور خارج شده است
فرمانده جنگ نرم: مولد اندیشه‌هایی که ایدئولوژی رژیم را به چالش
می‌کشند

فریب خورده: هرگونه مخالف هیئت حاکمه‌ی جمهوری اسلامی. بنا به
دیدگاه حاکمان، آنها حق مطلقاند و اشتباه و خطایی ندارند و اگر کسی
مخالفتی می‌کند از سر فریب خوردگی است
فساد اخلاقی: آزادی زنان و مردان در کار و پوشش و انتخاب دوست
و انتخاب نوع نوشیدنی

فساد: عدم رعایت ضوابط شرعی در حوزه‌ی پوشش زنان، وجود
مشروبات الکلی، و روابط صمیمی که روحانیون و پیروان آنها خوش
نمی‌دارند؛ تخلفات دیگر مثل اختلاس، ارتشا، و دیگر فسادهای اقتصادی
و زن بارگی تحت عنوان چند همسری و ازدواج موقت مقامات و
قدرتمندان، فساد قلمداد نمی‌شوند

گزینش عقیدتی و سیاسی: پارتنری بازی و خویشاوند سالاری و محفل
گرایی در استخدام نیرو

لات: کسی که شهادت مخالفت علنی با باورها و تابوهای رسمی
جمهوری اسلامی را داشته باشد

محارب: کسی که نسبت به روند جاری امور در کشور اعتراض دارد و

اعتراض خود را در عرصه‌ی عمومی بیان می‌کند
مخالفت با استبداد دینی - طرفداری از دیکتاتوری: "کسانی که منکر
 ولایت فقیه می‌شوند از طاغوت تبعیت می‌کنند." (کاظم صدیقی، امام
 جمعه موقت تهران، ایسنا، ۲۷ خرداد ۱۳۹۱)

مزدور یا مزدور استکبار. کسی که از دستگاه ولی فقیه حقوق نمی‌گیرد
 و با حکومت به صراحت به مخالفت می‌پردازد. همه‌ی افراد مخالفی که به
 نحو مستقل از حکومت زندگی می‌کنند

معاند. کسانی که بر مخالفت با رژیم جمهوری اسلامی اصرار می‌ورزند
ملحد: کسی که قرائت رسمی جمهوری اسلامی از اسلام را نمی‌پذیرد
منافق جدید: کسی که به اسلام و جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن
 باور دارد اما در همه‌ی موارد از ولی فقیه اطاعت نمی‌کند

منافق: کسی که به اسلام باور دارد اما حکومت موجود جمهوری اسلامی
 و ولایت فقیه را نمی‌پذیرد

مهره جبهه ناتوی فرهنگی. کسی که در نهادهای نیمه مستقل و مستقل
 رسانه ای و فرهنگی به نقد سیاست‌های جمهوری اسلامی می‌پردازد

نظارت استصوابی: حذف رقبا در انتخابات
نظارت: حمایت بی قید و شرط: "تعبیری که من از نظارت بر رهبری
 دارم این است که نظارت بر عملکرد رهبری به معنای جلوگیری از حوادثی
 است که موجب تضعیف ایشان می‌شود." (مهدوی کنی، رئیس مجلس
 خبرگان رهبری، کیهان، ۱۸ اسفند ۱۳۹۰) یا "نظارت بر رهبری به مفهوم
 حراست از ایشان است و باید رهبری را حفظ کنیم." (محمد رضا مهدوی
 کنی، مهر ۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۱) «نظارت خبرگان بر رهبری، نظارت
 حراستی است؛ یعنی این که نگذاریم رهبری مورد هجوم قرار گیرد. باید
 سینه خود را در مقابل تهاجم دشمنان سپر کنیم تا رهبری ضربه نخورد.»
 (مهدوی کنی، تابناک ۲۱ خرداد ۱۳۹۱)

نظام سلطه: نظمی که حاکمان جمهوری اسلامی قدرت قاهره را در آن در اختیار ندارند و مقررات آن بدون حضور و قدرت فائقه‌ی اسلامگرایان تنظیم شده است؛ نظامی که بر اساس قدرت برتر و ملاک‌های جمهوری اسلامی اداره نمی‌شود

نگهداری اسناد محرمانه. دست رسی به هرگونه اطلاعات مربوط به آنچه در کشور می‌گذرد، خواه اطلاعات طبقه‌بندی شده و محرمانه و خواه اطلاعات غیرمحرمانه و غیرطبقه‌بندی شده که "نامحرمات" نباید بدان‌ها دسترسی داشته باشند

نوکر، سرسپرده و حقوق بگیر. کسی که معیشت وی به حکومت جمهوری اسلامی وابسته نیست و صراحتاً از نظام حاکم ابراز برائت می‌کند نیروهای مؤمن و ارزشی: اراذل و اوباشی که در خدمت روحانیت و ولایت فقیه هستند و با فحاشی و ضرب و شتم مردم را کنترل می‌کنند ولایت فقیه: استبداد دینی، حکومت فراقانون، نظارت ناپذیر و غیر پلسخگو

هتاک. کسی که باورها و سبک زندگی رسمی منطبق بر ایدئولوژی اسلامگرایی را مورد انتقاد قرار می‌دهد

خروج اقلامی از فروشگاه بدون پرداخت هزینه: نامی که سفرای جمهوری اسلامی برای دزدی مقامات رسمی (سفر، اعضای تیم‌های ورزشی) انتخاب کرده‌اند.

God Loves Idiots

**Reflections on Analytical and
Critical Understanding of Religion**



Majid Mohammadi

2017

ادیان ادعا می‌کنند که خدایشان همه را دوست دارد اما پندار، گفتار و کردار آنها نشان می‌دهد که برخی را بیش از همه دوست دارد و از برخی نیز دل خوشی ندارد. در این میان احمقها جایگاه ویژه ای دارند. احمقها به راحتی به سخنان رهبران دینی اعتماد می‌کنند، علم تجربی و عقل را برای سر راست نگاه داشتن ایمان به حالت تعطیل یا نیمه تعطیل در می‌آورند، و اخلاق را به مرخصی می‌فرستند و به جایش شریعت را می‌نشانند. آنها منتقدان را برای همیشه اخراج و از دین برگشتگان را حذف می‌کنند. احمقها چند هزار سال است که باور می‌کنند چون با خرد نمی‌خواند (توصیه سنت آگوستین)، ادعاهای توخالی را مورد پرسش قرار نمی‌دهند، افسانه‌ها را به جای حقیقت می‌خرند، امور عادی و زمینی را مقدس می‌شمارند، و در برابر سوار شدن قدرت بر اسب دین خود هلله می‌کنند. آنها چشم خود را بر این واقعیت می‌بندند که دین و خدا و ایمان هم مخلوقات بشری و مشمول سموم و آفات آنها هستند. با این احوال چرا خدا نباید عاشق احمقها باشد؟

